

سوگنامه امام علی علیه السلام

400 داستان از مصایب امام علی علیه السلام

مؤلف : عباس عزیزی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

پیشگفتار

بر علی مظلوم چه گذشت؟

بر علی چه گذشت بعد از رحلت رسول خدا ﷺ؟

بر علی چه گذشت بعد از شهادت فاطمه زهرا ؑ؟

بر علی چه گذشت هنگامی که بعد از فاطمه زهرا تنها ماند؟

بر فرزندان علی چه گذشت هنگامی که پدر خود را از دست دادند؟

بر یتیمان علی چه گذشت؟

بر علی چه گذشت کنار بستر رسول خدا؟

بر امیرمؤمنان چه گذشت؟ آن زمان که فاطمه زهرا ؑ، امام حسن ؑ،

امام حسین ؑ، زینب کبری ؑ کنار رسول خدا بودند، و آن حضرت حسین

را بغل کرد و گریه می کرد و فرمود: همه شما را می کشند.

بر علی چه گذشت؟ هنگامی که دید در خانه را آتش زدند و فاطمه زهرا بین

در و دیوار قرار گرفت و محسنش را شهید کردند.

علی ؑ چقدر مظلوم بود، برای بیعت دامن و گریبانش را گرفتند و او را به

مسجد کشاندند و به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن. او فرمود: اگر بیعت نکنم چه

می شود؟ در پاسخ گفتند: گردنت را می زنیم. علی ؑ سرش را به سوی آن

آسمان بلند کرد و گفت: خدایا من تو را گواه می گیرم این قوم آمدند تا مرا به

قتل برسانند، با این که من بنده خدا و برادر رسول خدا ﷺ هستم.

بر علی چه گذشت هنگامی که او را دست بسته به سوی مسجد برای بیعت

می بردند، حضرت زهرا ؑ جلوی در خانه بین مردم و امیرالمؤمنین مانع شد،

قنقد ملعون با تازیانه به گونه ای به آن حضرت زد که اثر آن تازیانه تا وقتی که حضرت از دنیا رفت باقی مانده بود.

چه گذشت بر علی وقتی خبر شهادت فاطمه زهرا را به او دادند؟

چه گذشت بر علی کنار بستر همسرش؟

چه گذشت بر علی هنگام غسل و کفن کردن همسرش؟

چه گذشت بر علی وقتی فهمید همسرش را در کوچه سیلی زدند؟

چه گذشت بر علی جلو چشمش همسرش را تازیانه زدند و نتوانست کاری کند.

چه گذشت بر علی وقتی همسرش گفت: (مرا شبانه دفن کن تا قبر من پنهان بماند).

چه گذشت بر علی وقتی که همسرش را شبانه دفن کرد؟

چه گذشت بر علی وقتی دید عمر از قنقد به خاطر تازیانه ای که به فاطمه زهرا زده است تشکر نمود.

چه گذشت بر علی شب نوزدهم، در منزل دخترش.

چه گذشت بر فرزندان علی در فراق پدر.

چه گذشت بر علی... زمانی که شمشیر بر فرقش خورد... و آخرین کلام

نمازش چه بود؟ ... و وقتی پیشانی او شکافت چه گفت؟

چه گذشت بر علی در لحظه آخر عمر کنار فرزندانش در حالی که به فکر

مصایب امام حسن و امام حسین و زینب کبری است؛ چه سفارش دلخراشی به

عباس کرد، آن زمان که فرمود: (حسینم را در کربلا تنها نگذار، تا او تشنه است

آب نخور).

واقعا امیرمؤمنان چقدر مظلوم است؛ تمام زندگی او پر از رنج و اندوه و مصیبت بود.

نمی دانم علی علیه السلام و فرزندانش چگونه آن همه مصایب را تحمل کردند. در عالم مظلوم تر از علی کسی نبود.

آیا می توان مظلومیت علی علیه السلام را به سادگی بر زبان آورد. یا با قلم توصیف کرد، حتی تجسم دور نمای زندگی پر درد آن حضرت هر دلی را می سوزاند و هر چشمی را اشکبار خواهد کرد. این کتاب شمه ای از مصایب و رنجهایی را که علی علیه السلام در زمان حیات و دوران کوتاه خلافتش تحمل نموده است، بازگو می کند.

از خداوند منان می خواهیم که به ما توفیق و لیاقت این این را بدهد که شیعه واقعی علی علیه السلام باشیم و چشم خود را وقف اشک ریختن بر مظلومیت علی علیه السلام و فرزندانش کنیم.

از خداوند متعال خواهان پاداش و جزای خیر و رحمت برای برادران و خواهران، از جمله کادر ویراستاری، حروفچینی و طراحی، و مدیریت انتشارات سلسله می باشم.

امید آن داریم هنگام مرگ و در عالم برزخ و در پل صراط، علی علیه السلام به فریاد همه ما برسد.

فصل اول: علی علیه السلام در سوگ پدر و مادر و فرزندان

بخش اول: علی علیه السلام در سوگ پدر و مادرش

1 گریه علی در مرگ مادر

یک روز علی بن ابی طالب گریان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و می گفت: (انا لله و انا الیه راجعون). رسول خدا صلی الله علیه و آله ایلیعه لوم لئو به او فرمود: ای علی چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله مادرم فاطمه بنت اسد مرد. پیغمبر گریست و فرمود: اگر مادر تو بود، مادر من هم بود این عمامه مرا با این پیراهنم بگیر و او را در آن کفن کن و به زنها بگو خوب غسلش بدهند و بیرونش نبر تا من بیایم که کار او با من است. پیغمبر پس از ساعتی آمد و جنازه او را برآورد و بر او نمازی خواند که بر دیگری نخوانده بود مانند آن را، و چهل تکبیر بر او گفت و در قبر او دراز خوابید بی ناله و حرکت، و علی و حسن علیهما السلام را با خود وارد قبر کرد و چون از کار خود فارغ شد به علی و حسن فرمود: از قبر بیرون شدند و خود را بالین فاطمه کشانید تا بالای سرش رسید و فرمود: ای فاطمه من محمد سید اولاد آدمم و بر خود نبالم اگر منکر و نکیر آمدند و از تو پرسیدند: پروردگارت کیست؟ بگو خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و اسلام دین من است و قرآن کتاب من پسر امام و ولی من.

سپس فرمود: خدایا فاطمه را به قول حق بر جا دار و از قبر او بیرون آمد و چند مشت خاک روی آن پاشید و دو دست بر هم زد و آن را تکانید و فرمود: به آن که جان محمد به دست او است فاطمه دست بر هم زدند را شنید. عمار بن یاسر از جا برخاست و عرض کرد: پدرم و مادرم قربانت یا رسول الله نمازی بر او خواندی که بر احدی پیش از او نخواندی؟ فرمود: ای ابویقظان او لایق آن بود ابوطالب فرزندان بسیار داشت و خیر آنها فراوان و خیر ما کم، این فاطمه مرا سیر می کرد و آنها را گرسنه می داشت مرا جامه در بر می کرد و آنها برهنه بودند و مرا با صابون می شست و آنها ژولیده بودند، عرض کرد: چرا چهل تکبیر بر او گفتی؟ فرمود: به راست خود نگریستم چهل صف فرشته حاضر بودند برای هر صفی تکبیری گفتم، عرض کرد: بی ناله و حرکت در قبر دراز کشیدی؟ فرمود: مردم روز قیامت برهنه محشور شوند و من از خدا بر اصرار خواستم که او با ستر عورت محشور کند به آن که جان محمد در دست او است از قبرش بیرون نشدم تا دیدم دو چراغ نور بالای سر او است و دو چراغ نو برابر او و دو چراغ نور نزد پاهای او و دو فرشته بر قبر او موکلند که تا روز قیامت برایش آمرزش جویند.⁽¹⁾

1- امالی شیخ صدوق، ص 315 314.

2 اندوه علی علیه السلام در مرگ مادر

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، علی علیه السلام (با حالتی که غم و اندوه کاملاً در رخسارش دیده می شد) خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن جناب فرمود: چه شده؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مادر من از دنیا رفته، شروع به گریه کرد و همی بیوسته می گفت مادر جان! پیراهن و ردای خود را به علی علیه السلام داد، فرمود: با اینها او را کفن کنید وقتی فارغ شدید مرا نیز اطلاع دهید. جنازه را که به مدفن آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او نمازی گذاشت که بر احدی قبل از او و بعد از او چنین نمازی نخواند. آنگاه در قبر فاطمه داخل شد و در آن جا خوابید، پس از دفن فرمود: فاطمه! جواب داد: لیبک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

پرسید: آن چه پروردگارت وعده داده بود درست یافتی؟

جواب داد: بلی، خدا شما را بهترین پاداش عنایت کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان قبر فاطمه بنت اسد مناجاتی طولانی کرد.

همین که خارج شد، سؤال کردند: عملی که با جنازه فاطمه کردید از خوابیدن در قبر و کفن نمودن با لباس خود و نماز طولانی و راز و نیاز دراز با احدی این کار را نکردید؟⁽²⁾

فرمود: آری این که لباس خودم را کفنش قرار دادم، برای آن بود، که روزی کیفیت محشور شدن مردم را در قیامت برایش شرح می دادم.

بسیار متاثر شده، گفت: آه! وای به من، به لباس خود کفنش کردم و در نماز از خدا خواستم که آنها کهنه نشود تا همان طور قیامت محشور گردد و داخل بهشت شود خداوند پذیرفت.

این که داخل قبرش شدم به واسطه آن بود که روزی به او گفتم، وقتی میت را در قبر می گذارند دو ملک (نکیر و منکر) از او سؤال خواهند نمود.

گفت: آه! به خدا پناه می برم از چنین روزی، در قبرش خوابیدم و پیوسته از خدا درخواست کردم تا دری از بهشت برای او باز شد و وارد باغستانی از باغ های بهشت گردید.⁽³⁾

ابوبصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم. می فرمود: وقتی رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، حضرت رسول بر فراز قبر او ایستاده، و دست های خود را به طرف آسمان بلند نموده، شروع به اشک ریختن کرد. عرض کردند: یا رسول الله به سوی آسمان دست بلند نموده گریه کردید برای چه بود؟

(فقال انی ساءلت ربی ان یهب لی رقیة من ضغطة القبر) از خدا درخواست کردم دخترم رقیه را از فشار قبر به من ببخشد.⁽⁴⁾

2- ابن ابی الحدید در ص 6 شرح نهج البلاغه ج 1 می نویسد: پیغمبر در قبر فاطمه بنت اسد خوابید و با جامه خود او را کفن کرد از این موضوع سؤال کردند. فرمود زیرا فاطمه بعد از ابوطالب نیکوکارترین مردم نسبت به من بود. جامه خود را به او پوشانیدم تا به برکت آن از جامه ای بهشتی بپوشد و داخل قبرش خوابیدم تا از فشار قبر ایمن باشد.

3- جزء 6 بحار، ص 217.

4- جزء 6 بحار الانوار، ص 232

3 شفاعت ابوطالب

هنگامی که ابوطالب پدر بزرگوار علی علیه السلام (اواخر سال دهم بعثت) از دنیا رفت، علی علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به او خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این خبر، فوق العاده ناراحت شد و اندوهی جانکاه سراسر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرا گرفت، به علی علیه السلام فرمود: (برو امور غسل و حنوط و کفن او را انجام بده، سپس وقتی که او را در تابوت گذاشتی، مرا با خبر کن). علی علیه السلام این دستورات را انجام داد وقتی که جنازه ابوطالب را در تابوت گذارد، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جریان را به عرض رساند. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار جسد ابوطالب آمد و چشمش به تابوت افتاد، سخت متاءثر گردید و قطرات اشک از چشم هایش سرازیر شد، و خطاب به ابوطالب گفت: (تو به خوبی صله رحم کردی، و به جزای خیر نایل شدی، سرپرستی از کودک یتیم کردی، و او را بزرگ نمودی و از بزرگ، حمایت و یاری کردی)، سپس به جمعیت حاضر رو کرد و فرمود:

(لا شفعنّ لعمی شفاعة یعجب بها الثقلین).

(قطعا از عمویم شفاعتی خواهم نمود که همه جنّ و انس، از آن، تعجب کنند).

امام حسین علیه السلام نقل می کند: پدرم علی علیه السلام در رحبه (میدان معروف کوفه) نشسته بود، و مردم به گردش حلقه زده بودند، مردی برخاست و به علی علیه السلام گفت: (ای امیرالمؤمنان! تو در چنین مقام ارجمندی از ناحیه خدا هستی ولی پدرت در آتش دوزخ است؟).

امیرمؤمنان فرمود:

فض الله فاك، و الذی بعث محمدا بالحق نبیا لو شفع ابی فی كلّ مذنب علی وجه الارض لشفعه الله...

(خدا دهانت را بشکند، سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم از همه گنهکاران زمین شفاعت کند، خدا شفاعت او را می پذیرد...).

سپس فرمود: (آیا پدرم در آتش است و پسر او تقسیم کننده بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ است، سوگند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قیامت، نورهای همه خلایق از تحت الشعاع قرار می دهد، جز نور محمد و فاطمه و حسن و حسین و امامان معصوم از فرزندانش، آگاه باشید که نور ابوطالب از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل آفرینش آدم علیه السلام آن را آفریده است).⁽⁵⁾

5- الغدير، ج 7، ص 368 387.

بخش دوم: علی علیه السلام در سوگ امام حسین

4 نوحه حیوانات وحشی بر حسین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد! در پشت کوفه کشته می شود، گویا می بینم حیوانات وحشی را که کنار قبر او گردن کشیدند و شب تا صبح بر او می گریند و نوحه می کنند وقتی آن زمان شد مبادا که جفا کنید. (یعنی شما از حیوانات وحشی کمتر نباشید شما هم گریان باشید.)⁽⁶⁾

6- کامل الزیارت، ص 79.

5 گریه علی علیه السلام در نینوا

ابن عباس گوید: در سفر صفین خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم چون به نینوا در کنار فرات رسید به آواز بلند فریاد زد: ای پسر عباس این جا را می شناسی؟

گفتم: یا امیرالمؤمنین نه.

فرمود: اگر مانند من این جا را می شناختی از آن نمی گذشتی تا چون من گریه کنی و چندان گریست که ریشش خیس شد و اشک بر سینه اش روان شد و با هم گریه کردیم و می فرمود: وای وای مرا چه کار با آل ابوسفیان، چه کار با آل حرب حزب شیطان و اولیای کفر صبر کن ای عبدالله که پدرت می بیند آن چه را تو می بینی از آنها. سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز کرد. سپس سخن خود را باز گفت و بعد از نماز و گفتارش چرتی زد و بیدار شد و گفت: یابن عباس.

گفتم: من حاضرم.

فرمود: خوابی که اکنون دیدم برایت بگویم.

گفتم: خواب دیدی خیر است انشاءالله.

گفت: در خواب دیدم گویا مردانی فرود آمدند از آسمان با پرچم های سفید و شمشیرهای درخشان به کمر و گرد این زمین خطی کشیدند و دیدم گویا این نخل ها شاخه های خود را با خون تازه به زمین زدند و دیدم گویا حسین فرزند و جگر گوشه ام در آن غرق است و فریاد می زند و کسی به دادش نمی رسد و آن مردان آسمانی می گویند صبر کنید ای آل رسول شما به دست بدترین مردم کشته می شوید و این بهشت است ای حسین که مشتاق تو است و سپس مرا تسلیت گویند و گویند ای ابوالحسن مژده گیر که چشمت را در روز قیامت روشن گردد و سپس به این وضع بیدار شدم و بدان که جانم به دست او است صادق مصدوق ابوالقاسم احمد برایم باز گفت که من آن را در خروج برای شورشیان بر ما خواهم دید، این زمین کرب و بلا است که حسین به هفده مرد از فرزندان من و فاصله در آن به خاک می روند و آن در آسمانها معروف است و به نام زمین کرب و بلا شناخته شده است چنان چه زمین حرمین (مکه و مدینه) و زمین بیت المقدس یاد شوند پس از آن فرمود: یابن عباس برایم در اطراف آن پیشک آهو جستجوی کن که به خدا دروغ نگویم و دروغ نشنوم آنها زرد رنگند و چون زعفرانند.

ابن عباس گوید: آن را جستیم و گرد یافتیم و فریاد کردم: یا امیرالمؤمنین آنها را یافتیم به همان وضعی که علی فرموده بود.

فرمود: خدا و رسولش راست گفتند و برخاست و به سوی آنها دوید و آنها را برداشت و بویید و فرمود: همان خود آنها است. ابن عباس می دانی این پیشک ها چیست؟ اینها را عیسی بن مریم علیها السلام بوییده و این برای آن است که به آنها گذر کرده با حواریون و دیده آهوها این جا گرد هم می گیرند

عیسی با حواریون خود نشستند و گریستند و ندانستند برای چه گریه می کنند و چرا نشستند. حواریون گفتند: ای روح خدا و کلمه او، چرا گریه می کنید؟

فرمود: شما می دانید این چه زمینی است؟

گفتند: نه، گفت: این زمینی است که در آن جگر گوشه رسول احمد و جگر گوشه حره طاهره بتول همانند مادرم را می کشند، و در آن به خاکی سپرده شود که خوشبوتر از پشک است چون خاک سلیل شهید است و خساک پیغمبران و پیغمبرزادگان چنین است، این آهوان با من سخن می گویند در این زمین می چرند به اشتیاق تربت نژاد با برکت و معتقدند که در این زمین در امانند. سپس دست به آنها زد و آنها را بویید و فرمود: این مشک همان آهوان است که چنین خوشبو است به خاطر گیاهش. خدایا آنها را نگهدار تا پدرش بویید و تسلی جوید فرمود تا امروز مانده اند و به طول زمان زرد شدند این زمین کرب و بلا است و فریاد کشید: ای پروردگار عیسی بن مریم برکت به کشندگان حسین مده و به یاری کنندگان آنان خذلان و با آن حضرت گریستم تا به رو در افتاد و مدتی از هوش رفت و به هوش آمد و آن پشک ها را در ردای خود بست و به من گفت: تو هم در ردایت بینداز و فرمود: یابن عباس هرگاه دیدی خون تازه از آنها روان شد بدان که ابو عبدالله در آن زمین کشته شده و دفن شده.

ابن عباس گوید: من آنها را بیشتر از یک فریضه محافظت می کردم و از گوشه آستینم نمی گشودم تا در این میان که در خانه خوابیده بودم به ناگاه بیدار شدم دیدم خون تازه از آنها روان است و آستینم پر از خون تازه است من گریان نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شده علی در هیچ حدیث و خبری که به من داده دروغ نگفته و همان طور بوده چون رسول خدا به او خبرها داده که به

دیگران نداده من در هراس شدم و سپیده دم بیرون آمدم و دیدم که شهر مدینه یکپارچه مه است و چشم جایی را نبیند و آفتاب برآمد و گویا پرده ای نداشت و گویا دیوارهای مدینه خون تازه بود من گریان نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و از گوشه خانه آوازی شنیدم که می گوید صبر کنید خاندان رسول کشته شد فرخ نحول روح الامین فرود شد با گریه و زاری.

سپس به فریاد بلند گریست و من هم گریستم در آن ساعت که دهم ماه محرم بود بر من ثابت شد که حسین را کشتند و چون خبر او به ما رسید چنین بود و من حدیث را به آنها که با آن حضرت بودند گفتم و گفتند: ما در جبهه آن چه شنیدی شنیدیم و ندانستیم چه خبر است و گمان کردیم که او خضر است. (7)

7- امالی شیخ صدوق، ص 600 597.

6 اشک هر مؤ من

امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت حسین علیه السلام نظر نموده پس فرمودند:

ای اشک هر مؤ منی.

حضرت حسین علیه السلام عرض نمود: ای پدر، من اشک هر مؤ منی هستم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بلی پسر م.⁽⁸⁾

8- کامل الزیارت، ص 352.

7 خبر شهادت حسین علیه السلام

ابی عبدالله جدلی گفت: بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شدم در حالی که حضرت حسین علیه السلام در کنار آن حضرت نشسته بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام دست بر شانه حسین علیه السلام زد و سپس فرمود: این کشته خواهد شد و احدی یاری او نخواهد نمود.

راوی می گوید: عرضه داشتم یا امیرالمؤمنین به خدا قسم این زندگی بدی است. حضرت فرمودند: این حادثه حتما به وقوع می پیوندد.

حضرت علی علیه السلام به حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: ای ابا عبدالله از قدیم ثابت و مسلم شده که تو اسوه و مقتدای خلق می باشی. حسین علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم حالم چیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمودند: می دانی آن چه را که خلق نمی دانند و عن قریب عالم به آن چه می داند منتفع خواهد شد، فرزندم بشنو و بین پیش از آن که مبتلا گردی، قسم به کسی که جانم در دست اوست، بنی امیه خون تو را خواهند ریخت ولی نمی توانند تو را از دینت جدا کرده و قادر نیستند یاد پروردگارت را از خاطرت ببرند.

حسین علیه السلام عرضه کرد: قسم به کسی که جانم در دست اوست همین قدر مرا کافی است به آن چه خدا نازل فرموده اقرار داشته و گفتار پیامبر خدا را تصدیق داشته و کلام پدرم را تکذیب نمی کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده و اصحاب و یاران دور آن حضرت حلقه زدند در این هنگام حضرت حسین علیه السلام تشریف آوردند تا رسیدند مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام و آن جا ایستادند، امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک بر سر ایشان نهاده و فرمودند: پسر من، خداوند متعال، اقوام و طوایفی را به وسیله قرآن تقبیح نموده و مورد سرزنش و ملامت قرار داده و فرموده است:

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ).

به خدا قسم حتما پس از من تو را خواهند کشت سپس آسمان و زمین بر تو گریه خواهند نمود. ⁽⁹⁾

9- کامل الزیارات، ص 220، 221، 222، 284.

8 گریه علی علیه السلام بر شهادت حسین علیه السلام

هنگامی که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند آن جناب دست امیرالمؤمنین را گرفته و مقدار زیادی از روز را با هم خلوت کرده و هر دو گریستند، و از یکدیگر جدا نشدند مگر آن که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و عرضه داشت:

پروردگارتان سلام می رساند و می فرماید: صبر نمودن را بر شما واجب و لازم نمودم. پس هر دو صبر کرده و بی تابی نکردند. ⁽¹⁰⁾

10- ترجمه کامل زیارت، ص 164.

9 گذر علی علیه السلام از کربلا

اما سجاد می فرماید: علی علیه السلام از کربلا عبور کرد، در حالی که چشمانش پر از اشک شده بود، فرمود: این جا محل زانو زدن شتران آنها است. و این جا محل انداختن بارهای آنها است. و در این جا خون آنها ریخته می شود، خوشا به حال خاکی که در آن خود دوستان، ریخته می شود!

امام باقر علیه السلام می فرماید: علی علیه السلام با مردم می رفت تا به یک یا دو میلی کربلا رسیدند، حضرت جلوتر از مردم رفت و جایی را طواف کرد که به آن (مقذفان) می گفتند. فرمود: (در اینجا دویست پیامبر و دویست سبط پیامبر کشته شده است و همه آنها شهید بودند. و این جا مرکب ها را می خوابانند و اینجا شهدا به خاک می افتند که هیچ کس قبل از آنها مثل ایشان نبوده و در آینده نیز هیچ کس نمی تواند مانند آنها باشد).⁽¹¹⁾

11- بحار: 295/41، حدیث 18.

10 تعزیت علی علیه السلام در کربلا

ابن عباس گفت: با علی علیه السلام در زمان خروج او به سوی صفین (یعنی برای جنگ با معاویه)، پس زمانی که وارد زمین نینوا شد. آن زمین نزدیک شط فرات بود. با صدای بلند فرمود: ای پسر عباس آیا می شناسی این موضع را؟
عرض کردم: نمی شناسم.

فرمود: اگر بشناسی این زمین را از این زمین عبور نمی کنی تا اینکه گریه کنی.

ابن عباس گفت: پس علی علیه السلام گریست، گریه طولانی، تا آنکه محاسن شریفش تر شد و دانه های اشک آن جناب بر سینه او ریخت و ما نیز گریه کردیم با آن حضرت و او می فرمود: آه آه چه می خواهند از من آل ابی سفیان که حزب شیطان و اولیای کفرند.

سپس آب طلبید برای نماز و وضو گرفت و بعد از نماز مختصری چشمانش به خواب رفت چون بیدار شد فرمود: ابن عباس برای تو چیزی را بگویم که الآن در خواب دیده ام.

فرمود: دیدم مردهایی از آسمان نازل شدند که با آنها علم های سفید بود و در شمشیرهای سفید حمایل داشتند که می درخشید و کشیدند اطراف این زمین خطی را، و گویا درختانی بود در این زمین که شاخه های آنها به زمین آمد و خونی تازه در این زمین پیدا شد مانند دریا و گویا حسین من که پاره تن من است غرق بود در آن دریای خون، استغاثه و طلب یاری می کرد و کسی به داد او نمی رسید. و آن مردمان سفید که از آسمان آمدند ندا می کردند او را و می گفتند: ای آل رسول صبر کنید البته شما کشته می شوید به دست بدترین مردم و اینک بهشت به شما مشتاق است.

پس مرا تعزیت گفتند و گفتند: یا اباالحسن بشارت باد تو را خداوند چشم تو را روشن گرداند در روزی که مردم بلند می شوند برای حساب. سپس فرمود: قسم به آن کسی که جانم به دست اوست خبر داد مرا صادق مصدق ابوالقاسم ع (یعنی حضرت محمد ص به اینکه عبور می کنم به این زمین در وقت رفتن به سوی اهل طغیان و این که این زمین کرب و بلا است. دفن می شود در این زمین حسین من و هفده نفر از اولاد من و فاطمه ع و این زمین در آسمانها معروف است به زمین کرب و بلای حسین هم چنان که ذکر می شود بقعه مکه و مدینه و بیت المقدس. ⁽¹²⁾

12- مناقب اهل بیت، ص 11 و 112.

11 افسوس براء بن عازب

اسماعیل بن زیاد گفته: روزی علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود: ای براء،
فرزند من به شهادت می رسد و تو زنده هستی و از او یاری نمی کنی.
چون پیشامد کربلا اتفاق افتاد، براء می گفت: حقانیت علی علیه السلام محقق شد،
زیرا فرزندش شهید شد و من از او یاری ننمودم، آنگاه از کار خود دریغ خورد.
این پیشامد نیز از جمله خبرهای علی علیه السلام و نشانه های ولایت اوست. ⁽¹³⁾

13- الارشاد، ص 321.

12 خبر دادن از قاتل امام حسین علیه السلام

ابوالحکم گوید: از پیرمردان و دانشمندان خود شنیدم می گفتند: علی علیه السلام در ذیل خطبه فرمود: هنوز که دستتان از دامن من کوتاه نشده هر چه می خواهید از من بپرسید، سوگند به خدا از عده مردمی که صد نفر آنها گمراه کننده دیگران و صد نفرشان هدایت کننده آنان باشند، سؤال نکنید جز این که از خواننده و رهنمای آنها که تا فردای قیامت پایدارند اطلاع خواهم داد. مردی همان وقت از جای برخاست پرسید: بر سر و روی من چند تار موی روییده؟

علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا دوست من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پرسش تو به من اطلاع داده و اضافه کرد همانا بر هر تار موی سر تو فرشته موکل است که تو را لعنت می کند و بر هر تار موی ریش تو شیطانی موکل است که اسباب سرگردانی و بیچارگی تو را فراهم می سازند و همانا در منزل تو بزغاله ای است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می کشد و نشانه این پیشامد صحت و درستی سخن من است و هرگاه پاسخ پرسش تو دشوار نبود از حقیقت آن تو را با خبر می ساختم، باز هم نشانه همان است که گفتم: فرشته و شیطان تو را لعنت می کنند.

پسر او در آن روزگار خردسال بود و تازه می توانست بنشیند و در هنگام پیشامد کربلا او قاتل حسین شد و قضیه چنان بود که علی خبر داد. ⁽¹⁴⁾

14- الارشاد، ص 320 321.

13 پرچم داری حبیب بن جماز

سوید بن غفله گفت: مردی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شده عرض کرد: از وادی القری گذشتم و دیدم خالد بن عرفطه در گذشته اینک برای آمرزش گناهان او برای وی استغفار کن.

علی علیه السلام فرمود: از این سخن دست بردار زیرا نمرده و نخواهد مرد مگر هنگامی که پیش آهنگ لشکر گمراهی شود که پرچم دار آن، حبیب بن جماز باشد، مردی از پایین منبر عرضه داشت سوگند به خدا من شیعه و دوست توام، علی علیه السلام پرسید: تو کیستی؟ گفت: من حبیب بن جمازم.

علی علیه السلام فرمود: ای پسر جماز از چنان پرچمی خودداری کن با این که می دانم آن را به دوش خواهی کشید و از باب الفیل وارد خواهی شد.

پس از آن که علی و حسن علیهما السلام شربت شهادت نوشیدند و نوبت امامت به امام حسین علیه السلام رسید و پیشامد کربلای او اتفاق افتاد ابن زیاد، عمر بن سعد را ریاست لشکر داد و خالد نامبرده را پیش آهنگ و حبیب را پرچم دار آن قرار داد. او با همان پرچم از باب الفیل وارد مسجد کوفه شد و این قضیه از جمله اخباری است که دانشمندان و ناقلین آثار به صحت پذیرفته اند و در میان کوفی ها مشهور و مخالفی ندارد و از معجزات است. ⁽¹⁵⁾

15- الارشاد، ص 319 320.

بخش سوم: گریه امام علی علیه السلام بر مصایب زینب علیها السلام

14 گریه امام هنگام ولادت زینب

هر پدری را که بشارت به ولادت فرزند دادند، شاد و خرم گردید، جز علی بن ابی طالب علیه السلام که ولادت هر یک از اولاد او سبب حزن او گردید. در روایت است که چون حضرت زینب متولد شد، امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه به حجره طاهره گردید، در آن وقت حسین علیه السلام به استقبال پدر شتافت و عرض کرد: ای پدر بزرگوار! همانا خدای تعالی خواهری به من عطا فرموده. امیرالمؤمنین علیه السلام از شنیدن این سخن بی اختیار اشک از دیده های مبارک به رخسار همایونش جاری شد. چون حسین علیه السلام این حال را از پدر بزرگوارش مشاهده نمود افسرده خاطر گشت. چه، آمد پدر را بشارت دهد، بشارت مبدل به مصیبت و سبب حزن و اندوه پدر گردید، دل مبارکش به درد آمد و اشک از دیده مبارکش بر رخسارش جاری گشت و عرض کرد: (بابا فدایت شوم، من شما را بشارت آوردم شما گریه می کنید، سبب چیست و این گریه بر کیست؟)

علی علیه السلام حسینش را در برگرفت و نوازش نمود و فرمود: (نور دیده! زود باشد که سر این گریه آشکار و اثرش نمودار شود.) که اشاره به واقعه کربلا می کند. همین بشارت را سلمان به پیغمبر داد و آن حضرت هم منقلب گردید. چنان که در بعضی کتب است که حضرت رسالت در مسجد تشریف داشت آن وقت سلمان شرفیاب شد و آن سرور را به ولادت آن مظلومه بشارت داد و تهنیت گفت. آن حضرت گریست و فرمود: (ای سلمان! جبرئیل از جانب

خداوند جلیل خبر آورد که این مولود گرامی مصیبتش غیر معدود باشد تا به
آلام کربلا مبتلا شود).⁽¹⁶⁾

16- ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، ج 1، ص 45 و 46.

15 مفسر قرآن

فاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود (خصایص الزینبیه) جنین نقل می کند:

(روزگاری که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود، زینب علیها السلام در خانه اش مجلسی داشت که برای زن ها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی (کهیعض) را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم! شنیدم برای زن ها (کهیعض) را تفسیر می نمایی؟ زینب علیها السلام گفت: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این رمز و نشانه ای است که برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی می آورد. پس از آن مصایب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت. پس از آن زینب گریه کرد، گریه با صدا صلوات الله علیهما. ⁽¹⁷⁾

17- زینب کبری، ص 144.

16 علی علیه السلام از واقعه کربلا می گوید

امام زین العابدین علیه السلام گفت که: خبر داد مرا امّ ایمن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد، پس فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت و نزد رسول خدا حاضر کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق خرمایی آورد، ام ایمن گفت: من کاسه آوردم که در آن شیر و مسکه بود، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از آن حریره تناول نمودند و از آن شیر آشامیدند و از آن خرما و مسکه میل فرمودند، پس حضرت علی علیه السلام ابریق و طشتی آورد و آب بر دست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ریخت.

چون حضرت دست های خود را شست دست تر بر روی مبارکش کشید پس نظر کرد به سوی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم، آنگاه مدتی به سوی آسمان نظر کرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دست های خود را به سوی آسمان گشود، بسیار دعا کرد پس به سجده رفت و در سجده برداشت و ساعتی سر در زیر افکند و مانند باران تند آب از دیده مبارکش می ریخت. چون اهل بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند، همه اندوهناک شدند، من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرات نمی کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم.

چون این حالت بسیار به طول انجامید، علی و فاطمه علیها السلام گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند، به درستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دل های ما را مجروح کرد. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد گفت: ای برادر و حیب من! چون شما را نزد خود مجتمع دیدم، از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در خود نیافته بودم، و من در شما نظر می کردم و خدا را شکر می کردم که چنین نعمت هابه من کرامت کرده که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد گفت: یا محمد به درستی که خدای تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث گردید، و دانست شادی که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود، پس تمام کرد برای تو نعمت و گوارا گردانید برای تو این عطیه را با آنکه گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و شیعیان ایشان را با تو در بهشت، و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان، چنانچه به تو عطا می کند در آن روز خوبی به ایشان عطا خواهد کرد، چنانچه به تو بخشش می نماید به ایشان خواهد بخشید، تا آنکه تو خشنود گردی، و زیاده از مرتبه خوشنودی تو به ایشان کرامت خواهد کرد با بلیه بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بر دست های گروهی از منافقان که ملت تو را بر خود بندند و دعوی کنند که از امت تو باشند، و حال آنکه بری اند از خدا و ایشان را به شمشیر آب دار و انواع زجرها و ستم ها بکشند، و هر یک را در ناحیه ای از زمین به قتل رسانند، و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد، و حق تعالی این حالت را از برای ایشان پسندیده است و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است، پس حمد کن خدا را بر آنچه از برای شما پسندیده و

راضی شو به قضای الهی، پس خدا را حمد کردم و راضی شدم به قضای او بر
آنچه برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد به درستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو، منافقان امت بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعب هابه او خواهد رسید، و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلائق و بدبخت ترین اولین و آخرین، نظیر یی کننده ناقه صالح، در شهری که به سوی آن شهر هجرت خواهد نمود، و آن شهر محل شیعیان او و شیعیان فرزندان او خواهند بود. به سبب این حال بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد و مصیبت ایشان عظیم تر خواهد شد، این فرزند زاده تو و اشاره کرد به سوی حسین علیه السلام شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو و نیکان امت تو، در کنار نهر فرات، در زمینی که آن را کربلا گویند، به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد، آن بهترین بقعه های زمین است و حرمت آن از همه زمین ها عظیم تر، و آن قطعه ای است از بهشت.

پس زینب گفت: چون ابن ملجم پدرم را ضربت زد، اثر مرگ در او مشاهده کردم گفتم: ای پدر بزگوار، ام ایمن چنین حدیثی به من روایت کرد، می خواهم آن را از تو بشنوم، فرمود: ای دختر حدیث چنان است که ام ایمن به تو روایت کرده، گویا می بینم تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند، و به ذلت و خواری شما را برند از دشمنان خود خائف و ترسان باشید، پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید، به حق آن خداوندی که حبه ها را

شکافته و خلایق را آفریده است، در آن وقت در روی زمین خدا را دوستی به غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشد.

چون حضرت رسول ﷺ این حدیث را نقل کرد برای ما، فرمود: در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد و بر دور زمین با یاوران خود جولان خواهد نمود، خواهد گفت: ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزند آدم به آن رسیدیم و در هلاکت ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم، و همه را مستحق جهنم نمودیم مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده اند، پس تا توانید سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان و بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن به ایشان و دوستان ایشان، تا کفر و ضلالت خلق مستحکم گردد و از ایشان هیچ کس نجات نیابد، آن ملعون گمان خود را در حق اکثر مردم راست کرد زیرا که با عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد، و با محبت و موالات شما هیچ گناهی جز کبایر ضرر نمی رساند.

بخش چهارم: گریه امام علی علیه السلام بر مصایب عباس علیه السلام

17 بوسیدن دست های عباس علیه السلام

پس از ولادت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام، ام البنین علیها السلام قنداقه او را به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد که با خواندن اذان و اقامه در گوش وی، از همان آغاز حق ببیند و حق بشنود.

حضرت در گوش راست فرزند اذان، و در گوش چپش اقامه گفت و نام او را، به نام عمویش عباس، عباس نهاد.

(ثم قبل یدیه و استعبر و بکی) (18)

سپس دست های او را بوسید و قطرات اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دست ها یوم الطف در کنار شریعه فرات در راه یاری برادرش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهد شد.

و از این جاست که گفته اند: می توان دست فرزند را، از سر عطوفت و شفقت، بوسید. چنان که وارد است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست دخترش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را می بوسید و وی را به جای خود می نشانید. و از این جا کثرت عطوفت شاه ولایت، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مظلوم تاریخ، نسبت به این مولود بزرگوار معلوم می شود.

18- خصایص العباسیة، ص 119.

18 گریه بر دست های عباس

در روز ولادت ابوالفضل العباس علیه السلام ام البنین علیها السلام قنداقه او را به دست علی علیه السلام داد تا نامی بر او بگذارد. حضرت زبان مبارک را به دیده و گوش و دهان او گردانید تا حق بگوید و حق ببیند و حق بشنود.

(ثم اءذن فی اذنه الیمنی و اءقام فی الیسری). سپس در گوش راست وی اذان و در گوش چپش اقامه گفت. یکی از سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که برای مسلمین ارث گذارده این است که در حین تولد فرزند، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگویند تا از همان بدو تولد با اسامی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام و ولی خدا آشنا گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ام البنین علیها السلام فرمود: چه اسمی بر این طفل گذارده اید عرض کرد: من در هیچ امری بر شما سبقت نگرفته ام، هر چه خودتان میل دارید اسم بگذارید. فرمود: من او را به اسم عمویم، عباس، عباس نامیدم. پس دست های او را بوسیده و اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دست ها در یوم الطف در کنایه شریعه فرات در راه یاری خدا قطع خواهد شد. ⁽¹⁹⁾

19- چهره درخشان قمر بنی هاشم، ج 1، ص 137 و 138.

19 خبر از آینده عباس علیه السلام

مورخان نقل می کنند: در دوران طفولیت حضرت عباس علیه السلام یک روز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وی را در دامان خود گذاشت و آستین هایش را بالا زد و در حالی که به شدت می گریست به بوسیدن بازوهای عباس علیه السلام پرداخت. ام البنین علیه السلام، حیرت زده از این صحنه، از امام علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنید؟! حضرت با صدای آرام و اندوه زده پاسخ داد: به این دو دست نگریستم و آن چه را که بر سرشان خواهد آمد به یاد آوردم. ام البنین علیه السلام، شتابان و هراسان، پرسید: چه بر سر آنها خواهد آمد؟! امام علیه السلام با لحن مملو از غم و اندوه و تاءثر گفت: این دستها از بازو قطع خواهد شد. کلام حضرت چون صاعقه ای بر ام البنین علیه السلام فرود آمد و قلبش را ذوب کرد و با وحشت و شتاب پرسید: (چرا دستهایش قطع می شوند)؟!!

امام علیه السلام به او خبر داد که دستان فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قطع خواهد شد. ام البنین علیه السلام گریه کرد و زنان همراه او نیز در غم و رنج و اندوهش شریک شدند. سپس ام البنین علیه السلام به دامن صبر و بردباری چنگ زد و خدای را سپاس گفت که فرزندش فدای سبط گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ریحانه او خواهد گردید. (20)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ام البنین، فرزندت عباس علیه السلام نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی عظیم دارد و خدای متعال در عوض دو دستش، دو بال به مرحمت خواهد کرد که با آنها با ملائکه در بهشت پرواز کند، همان گونه که قبلا این عنایت را به جعفر بن ابی طالب علیه السلام نموده است. و ام البنین علیه السلام با شنیدن این بشارت ابدی و سعادت جاودانه مسرور شد. (21)

20- زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیہ السلام .

21- سردار کربلا، ص 164.

20 سفارش علی علیه السلام به عباس علیه السلام در واقعه کربلا

علامه شیخ عبدالحسین حلی در النقد النزیه (جلد 1، صفحه 100) از فخرالذاکرین، عالم بزرگوار، شیخ میرزا هادی خراسانی نجفی، نقل می کند که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت عباس علیه السلام را فرا خواند و به سینه چسبانید و چشمانش را بوسید و از او عهد گرفت که چون در کربلا بر آب دست یافت، تا برادرش حسین تشنه است، قطره ای از آن را ننوشد، و این که ارباب مقاتل گویند حضرت عباس علیه السلام در شریعه فرات آب را نخورد و آن را ریخت به سبب اطاعت از سفارش پدرش علی مرتضی علیه السلام بوده است. (22) (23)

22- سردار کربلا، ص 317.

23- چهره درخشان قمر بنی هاشم، ج 1، ص 153.

فصل دوم علی علیه السلام در سوگ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

بخش اول: علی در کنار بستر پیامبر

21 توطئه عمر

یک روز صبح که پیغمبر اکرم به نقاهت شدید مبتلا بود بلال به خانه آن جناب آمد و نماز صبح را اعلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من اکنون از آمدن به مسجد معذورم یکی از مسلمانان را به نماز وادار کنید و دیگران به وی اقتدا نمایند. عایشه گفت: پدرم ابوبکر را به اقامه جماعت برقرار سازید. حفصه گفت: والد بزرگوارم عمر را بگویید نماز صبح را پیای آورد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی که دید هر یک از اینها حریص اند بر این که پدرشان به امامت مردم برقرار شوند و در حیات وی آشوب نمایند فرمود: دست از آشوب گری خود بردارید و فتنه برپا نکنید شما مانند زن های فتنه گر زمان یوسفید که هر یک پنهانی به یوسف پیغام فرستادند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نظر به این که مبادا یکی از آن دو به اقامه جماعت پردازند با آن که دستور داده بود همراه جیش اسامه به خارج شهر بروند و خیال نمی کرد تخلف کرده باشند با همان حال ناتوانی که داشت خود را برای رفتن به مسجد مهیا کرد و از آن طرف وقتی متوجه شد عایشه و حفصه درصدد امامت پدر خود هستند، دانست که ابوبکر و عمر از رفتن همراه اسامه تخلف نموده اند. این معنی بیشتر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به مسجد متوجه ساخت تا مگر بدین وسیله بتواند آتش فتنه را خاموش بسازد و رفع شبهه نماید.

بالاخره رسول خدا ﷺ با ضعف بی اندازه که داشت و نمی توانست روی زمین آرام بگیرد علی رضی الله عنه و فضل بن عباس زیر بغل آن جناب را گرفتند و آن حضرت پاهای مبارک را بر روی زمین می کشید و با این حال به مسجد وارد گردیده دید ابوبکر داخل محراب شده و نزدیک است با گفتن تکبیرة الاحرام که رکن مقدم اسلام است ارکان حقیقی آن را از یکدیگر بپاشد و نابود سازد. رسول خدا ﷺ با دست اشاره کرد عقب بایست او ناچار عقب ایستاد، لیکن در نظر داشت، روزی برای آنکه بفهماند حق با من بود نه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، در میان محراب بایستد و با گفتن الله اکبر رگ و پیوند رهبر بزرگ اسلام نه، بلکه قائمه عرش الهی را به لرزه درآورد.

رسول خدا ﷺ خود در محراب ایستاد و نماز را آغاز کرد و اعمال نمازی ابوبکر را به هیچ گرفته نماز را از سر شروع کرد، چون نماز را سلام داد به خانه رفت. ابوبکر و عمر و عده ای را که در مسجد حضور داشتند طلبید، فرمود: مگر دستور ندادم شما همراه جیش اسامه به خارج شهر کوچ کنید. عرض کردند: آری فرمودی. فرمود: بنابراین برای چه مخالفت کردید؟!

ابوبکر گفت: من حسب الامر همراه جیش اسامه به خارج مدینه رفتم لیکن برای آن که عهدی تازه کردم باشم مراجعت نمودم. عمر گفت: یا رسول الله من از مدینه خارج نشدم و با جیش اسامه شرکت نکردم زیرا می خواستم خودم از بیماری شما باخبر باشم و از دیگران خبر ناراحتی شما را نپرسم.

رسول خدا ﷺ که دانست آنان مخالفت کرده اند بار سوم آنها را به همراهی با جیش اسامه دعوت کرد و از رنج بسیاری که دیده و اندوه فراوانی که به حضرتش رسیده غشوه بر او عارض گردید و ساعتی بدین حال بسر برد. مسلمانان گریستند و صدای گریه زنان و فرزندان و زنان مسلمان و همه حاضران بلند شد، رسول خدا ﷺ افاقه یافته نگاهی به مردم کرده فرمود: دوات و شانه گوسفندی حاضر کنید تا مطلبی را بنویسم که پس از آن برای همیشه گمراه نشوید و همان دم عارضه غشوه بر حضرتش مستولی شد.

یکی از حاضران برخاست تا امریه حضرت را به انجام آورد عمر دید هرگاه دستور رسول خدا ﷺ عملی شود ممکن است تیر غرض او به هدف مقصود نرسد و کار از کار بگذرد، بدین ملاحظه به آن مرد گفت: به سخن رسول خدا ﷺ توجه نکن زیرا او بیمار است و هذیان می گوید، آن مرد از اراده خود منصرف شد و از این که در احضار امریه رسول خدا تقصیر و کوتاهی نمودند متاثر بوده و گفتگو در میانشان افتاد و کلمه استرجاع انالله و انا الیه راجعون را به زبان رانده و از مخالفت آن جناب بیمناک بودند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ افافه حاصل کرد، برخی گفتند: آیا اجازه می دهید تا دوات و شانه حاضر نماییم. فرمود: پس از این همه سخنان نابجا محتاج به دوات و شانه نیستم، لیکن درباره بازماندگانم وصیت می کنم از آنها دست بردارید و از نیت خیر درباره آنان خودداری ننمایید و روی از مردم برگردانید مسلمانان تقصیر کار از جای برخورداره به خانه های خود رفتند و به جز از عباس و فضل و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و خاندان مخصوصش دیگری باقی نماند.

عباس عرض کرد: یا رسول الله ﷺ هرگاه می دانید غلبه با ماست و ما پس از شما به مقام حق پیروز می آییم و مستقر می شویم اطلاع فرمایید. رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من در مانده و بی چاره خواهید شد و سخن دیگری نفرمود. این عده هم با کمال ناامیدی از حضور رسول خدا ﷺ مرخص گردیدند. (24)

22 خبر دادن پیامبر ﷺ به علی ع از وفات خویش

به پیامبر ﷺ مریضی ای عارض شد که با آن مریضی به جوار رحمت الهی واصل گردید، چون آن حالت را مشاهده نمود، دست حضرت امیرالمؤمنین ع را گرفت و متوجه بقیع گردید، اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند، فرمودند که: حق تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع، چون به بقیع رسید، گفت: السلام علیکم ای اهل قبور، گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات یافته اید از محنت هایی که مردم را در پیش است، به درستی که رو کرده است به سوی مردم محنت های بسیار مانند پاره های شب تار.

پس مدتی ایستاد و طلب آمرزش برای اهل بقیع نمود، و رو آورد به سوی حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود: جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه بر من عرضه می کرد، و در این سال دو مرتبه عرض نمود، چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات من نزدیک شده است.

پس فرمود: یا علی به درستی که حق تعالی مرا مخیر گردانید بر میان خزانه های دنیا و مخلد بودن در آن یا بهشت، من اختیار لقای پروردگار خود کردم، چون بمیرم عورت مرا بپوشان که هر که به عورت من نظر کند کور می شود.⁽²⁵⁾

25- تاریخ چهارده معصوم، ص 86 85.

23 دو رکن علی علیه السلام

جابر بن عبدالله گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز پیش از وفاتش به علی علیه السلام می فرمود: درود بر تو ای پدر دو گل من، تو را به دو ریحانه دنیای خود سفارش کنم به همین زودی دو ستون تو ویران شوند و خدا خلیفه من است بر تو، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد. فرمود: این یک ستون من بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود، چون فاطمه وفات کرد، فرمود: این ستون دوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. (26)

26- امالی شیخ صدوق، ص 135.

25 طلب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بیماری

از ابن عباس روایت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هنگام بیماری فرمود: دوست مرا برایم بخوانید و هر مردی را دعوت می کردند، از او رو می گردانید. به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ گفتند: برو علی را بیاور، گمان نداریم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز او را بخواند. فاطمه دنبال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد، چون وارد شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو چشم گشود و رویش برافروخت و فرمود: بیا بیا نزد من ای علی. و او را نزدیک خود خواست تا دستش را گرفت و او را بالای سر خود نشانید و بی هوش شد و حسن و حسین آمدند و شیون و گریه می کردند تا خود را روی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انداختند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست آنها را کنار بزند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هوش آمد و فرمود: ای علی بگذار آنها را ببویم و مرا ببیند، از آنها توشه گیرم و از من توشه گیرند آنها پس از من محققا ستم کشند و به ظلم کشته شوند، لعنت خدا بر کسی که به آنها ستم کند تا سه بار این را گفت و دست دراز کرد و علی را درون بستر خود کشید و لب بر لبش نهاد و با او رازی طولانی گفت تا جان پاکش برآمد و علی از زیر بسترش بیرون شد و گفت: اعظم الله اجورکم درباره پیغمبر که خدا جانش را گرفت و آواز شیون و گریه برخاست به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی تو را درون بستر خود برد با تو چه رازی گفت؟ فرمود: هزار باب به من آموخت که از هر بابی هزار باب می گشاید. (28)

28- امالی شیخ صدوق، ص 638 637.

26 خبر پیامبر از غسل دهنده اش

عبدالله بن مسعود از حضرت رسول ﷺ پرسید: چه کسی تو را غسل خواهد داد چون وفات یابی؟

حضرت فرمود: هر پیغمبری را وصی او غسل می دهد.

گفتم: وصی تو کیست یا رسول الله؟

فرمود: علی بن ابی طالب.

پرسیدم: چند سال بعد از تو زندگانی خواهد کرد؟

فرمود: سی سال، چنان چه یوشع بن نون وصی موسی بعد از موسی سی سال زندگانی کرد، و صفراء دختر شعیب که زوجه حضرت موسی بود بر او خروج کرد و گفت: من سزاوارترم به خلافت از تو، یوشع با او مقاتله کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد، بعد از اسیر کردن او را گرامی داشت، به درستی که دختر ابوبکر بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خروج خواهد کرد با چندین هزار نامرد از امت من، و علی اکثر مردان لشکر او را خواهد کشت و او را اسیر خواهد کرد، بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد کرد. ⁽²⁹⁾

29- تاریخ چهارده معصوم، ص 123 122

27 طلب برادر

رسول خدا ﷺ فرمود: برادر و عمویم را برگردانید چون حضور یافتند و مجلس منحصر به آنها گردید پیغمبر اکرم ﷺ به طرف عمویش عباس توجه کرده فرمود: ای عمو وصیت مرا می پذیری و وعده مرا قبول می کنی و قرض مرا ادا می نمایی، عباس عرض کرد یا رسول الله عموی تو پیرمرد و عیال وار است و سخاء و کرم تو مانند باد وزش داشته و عموی ناتوانت نمی تواند به وعده تو قیام کند. آن گاه به علی علیه السلام توجه کرده فرمود: ای برادر آیا وصیت مرا می پذیری و به وعده من وفا می کنی و قرض مرا ادا می سازی و امور بازماندگانم را اداره می نمایی، عرض کرد: آری فرمان تو را از دل و جان می پذیرم و آن را اجرا می کنم.

پیغمبر ﷺ فرمود: نزدیک بیا چون پیش رفت علی علیه السلام را به سینه چسبانید و انگشتری خود را از انگشت مبارکش بیرون آورده فرمود: این انگشتری را در انگشت کن، سپس شمشیر و زره و تمام سلاح های جنگی خود و پارچه ای را که هنگام پیکار به شکم می بست و لباس جنگ می پوشید و به کارزار می رفت، حاضر کرده همه را به علی علیه السلام تسلیم نمود فرمود: به نام خدا به منزل خود برو.

علی علیه السلام در تمام این مدت از پیغمبر ﷺ کناره نمی گرفت و پیوسته منتظر اجرای دستورات آن جناب بود فردای آن روز که درب خانه اش به روی مردم بسته بود و کسی از احوال آن جناب اطلاعی نداشت و بیماری آن حضرت شدت یافته علی علیه السلام برای انجام پاره ای از امور ضروری خود رفته بود، رسول

خدا ﷺ اندکی افاقه یافت، علی عَلِيٌّ را ندید زن های رسول خدا ﷺ
اطراف او را گرفته بودند، فرمود: برادر و رفیق مرا بخوانید.

پس از این جمله، دوباره ضعف بر آن حضرت مستولی گردید، خاموش شد. عایشه گفت: ابوبکر را بگویید بیاید، وی داخل شده، و بر بالین آن حضرت نشست چون رسول خدا ﷺ دیده گشود چشمش به جمال تهی از کمال ابوبکر افتاد صورت برگردانید ابوبکر دانست اشتباه کرده از جای برخاست و گفت: اگر او به من نیازمند بود صورت بر نمی گردانید. و حاجت را می فرمود، چون بیرون رفت دوباره رسول خدا ﷺ ایلیعه لوم لسو همان جمله را تکرار کرد حفصه گفت: عمر را حاضر کنید چون حضور یافت و چشم رسول به آن نامقبول افتاد صورت برگردانید و او هم خارج شد، بار سوم رسول خدا فرمود: برادر و صاحب مرا بخوانید، ام سلمه که حق از او خشنود باد گفت: علی را بگویید حاضر شود که پیامبر جز او به دیگری عنایتی ندارد. علی عليه السلام را به حضور خواندند، چون او وارد شد گویی روح روانی به رسول خدا دمیدند شاد و خندان گردیده او را نزدیک خواند. مدتی با وی به راز پرداخت، سپس علی عليه السلام از جا برخاست و به گوشه ای آرام گرفت تا پیغمبر ﷺ به خواب رود چون او خوابید از خانه بیرون رفت. مردم پرسیدند: رسول خدا ﷺ با تو چه نجوایی داشت و چه فرمود: پاسخ داد: هزار باب علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود و مرا به کارهایی مأموریت داد که به خواست خدا بدان ها قیام خواهم کرد. ⁽³⁰⁾

بخش دوم: وصیت های پیامبر ﷺ به علی علیه السلام

28 وصایای پیامبر ﷺ به علی علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام علی فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احتضار قرار گرفت مرا طلبید. پس از آن که من بر آن حضرت وارد شدم به من فرمود: ای علی تو وصی و جانشین من بر اهل و امت من هستی، چه زنده باشم یا از دنیا بروم. دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

ای علی! هر کس پس از من امامت تو را منکر شود مانند کسی است که رسالت مرا در حال حیاتم منکر شود، چرا که تو از منی و من از توام. آن گاه اسراری را با من در میان گذاشت که هزار باب علم بود که از هر باب هزار باب دیگر باز نمی شد. (31)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین لحظات زندگانی خود، امیرمؤمنان علیه السلام را طلبید و خطاب به آن حضرت فرمود:

بدان ای برادر! چون من از دنیا رحلت کردم مردم مرا رها می کنند و پیش از غسل و کفن و دفن من مشغول امور دنیای خود می شوند (غصب خلافت). تو به دنبال آنها مرو و طلب حق خود را مکن، تا ایشان به طلب تو آیند. زیرا که مثل تو مثل کعبه است که خدا آن را نصب کرد و بر مردم لازم است که از هر طرف به سوی آن روند. تویی علم هدایت و نور دینی و روشنی آسمان و زمین. ای برادر! به حق آن خدایی که مرا به راستی به سوی خلق برگزید، سوگند یاد می کنم که امامت و وجوب متابعت تو را به همه رسانده ام و اقرار و بیعت گرفته ام. همگی به ظاهر پذیرفته اند، اما می دانم که وفا نمی کنند.

چون من از دنیا رحلت کردم و از غسل و نماز و دفن من فارغ شدم در خانه بنشین و قرآن را به ترتیبی که خدا فرستاده است، جمع آوری کن. آنچه تو را به آن امر کرده ام انجام بده و از ملامت خلق پروا مکن و بر تو باد به صبر در برابر آنچه به تو می رسد تا به سوی من آیی.

امیرمؤمنان می فرماید: ما آن شب نزدیک آن حضرت بودیم و جامه نازکی روی آن حضرت افکنده شده بود و اهل بیت صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

ناگهان حضرت به سخن آمد و فرمود: جماعتی سعادت مند و گروهی بدبخت شدند.

اصحاب عبا پنج نفرند و من سرور ایشانم و ایشان اهل بیت من و مقربان درگاه خدایند. هر کس از آنها متابعت کند سعادت مند خواهد شد.

31- بحارالانوار، ج 22، ص 412، ح 13.

29 مقام رضا و استقامت علی علیه السلام

ابوموسی ضریح می گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: من به پدرم امام صادق علیه السلام گفتم: (مگر امیر مؤمنان علی علیه السلام نویسنده وصیت، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیکته کننده آن، و جبرئیل و فرشتگان مقرب، گواه بر آن نبودند؟!).

امام صادق: آری همان گونه بود که گفتم، ولی هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی از جانب خداوند در طوماری مهر کرده از آسمان به زمین آمد، آن طومار را جبرئیل همراه فرشتگان امین الهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: (ای محمد! بفرما هرکس در حضورت هست بیرون رود، جز وصی تو علی علیه السلام که بماند و او طومار وصیت را از ما بگیرد، و ما را گواه بگیرد، و خودش ضامن (اجرای) آن گردد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همه حاضران در خانه بیرون رفتند، جز علی علیه السلام، که در خانه ماند، و فاطمه علیه السلام در بین در و پرده بود.

در این هنگام، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت:

(ای محمد! پروردگارت سلام می رساند، و می فرماید، این همان طومار است که (در شب معراج) با تو پیمان بستم و خودم گواه بودم و فرشتگان را گواه گرفتم، با اینکه تنها گواهی خودم کافی است ای محمد!)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که (بر اثر سنگینی وحی) لرزه بر اندام بود، به جبرئیل فرمود: (پروردگار من، خودش سلام (سالم از هر نقص و عیب) است و سلام از جانب او است، و به سوی او باز می گردد، خداوند راست فرموده و مرحمت فرموده است، آن طومار را به من بده).

جبریل آن را به پیامبر ﷺ داد، و عرض کرد: آن را به علی علیه السلام تحویل
ده، و آن را بخوان، پیامبر ﷺ با علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه خواند.
آن گاه پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: (این پیمانی است که پروردگار با
من بسته و امانت او بر من است، من آنرا رساندم و خیرخواهی کردم و ادا
نمودم).

علی علیه السلام و جبریل و میکائیل گواهی دادند، و علی علیه السلام ضمانت اجرای آن،
و وفا به مضمون آن را به عهده گرفت تا در روز قیامت، جریان را به پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهد.

سپس طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از آنچه در
طومار مذکور نوشته شده بود آگاه شدند، و ضامن اجرای آن گشتند، سپس آن
طومار با چند مهر طلای دست نخورده، مهر گردید و به علی علیه السلام تحویل داده
شد...

امام کاظم علیه السلام فرمود: در آن طومار آسمانی، سنت های خدا و پیامبرش، و
حوادثی در رابطه با ستم به امیرالمؤمنان علیه السلام که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رخ می
دهد، جمله به جمله نوشته شده بود، آن گاه امام کاظم علیه السلام در تاءبید گفتارش،
این آیه (12 سوره یس) را خواند:

انا نحن نحیی الموت و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیئی احصیناه فی امام
مبین.

(ما مردگان را زنده می کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده اند، و تمام آثار آنها
را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار (یا در وجود امام علی علیه السلام احصا
و ثبت کرده ایم).

سپس امام کاظم علیه السلام افزود: سوگند به خدا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام فرمود: (مگر نه این است که: آنچه به شما وصیت کردم و اجرای آن را به شما دستور دادم، فهمیدید و پذیرفتید؟).

آنها عرض کردند: (آری پذیرفتم، و در برابر حوادث ناگواری که بر ما وارد می گردد صبر و استقامت خواهیم نمود).

جالب اینکه: در ذیل این ماجرا آمده: علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، من از شخص جبرئیل شنیدم که به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت: (ای محمد! به علی علیه السلام بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسولش است دریده می شود و محاسنش از خون تازه فرق سرش رنگین می گردد).

تا این سخن را از امین وحی شنیدم، فریادی زدم و به رو به زمین افتادم و گفتم: (آری راضی به رضای الهی هستم، اگر چه همه این ناگواری ها رخ دهد، همه نیش ها را در راه اسلام، نوش خواهم کرد!)⁽³²⁾

به این ترتیب، علی علیه السلام از همه حوادث آینده خبر داشت، و با کمال استقامت، خود را برای حفظ اسلام، آماده ساخت، و رگبار تیرهای تلخ حوادث را به جان خرید، و آگاهانه خود را سپر اسلام نمود.

32- باب ان الائمة لا يفعلوا شیئا... حدیث 4، ص 281، ج 1. (باتلخیص کامل).

30 دعوت کردن علی علیه السلام به صبر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری به حضرت امیر علیه السلام خطاب کرده و گفت: یا علی! عایشه و حفصه با تو جدال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من، و عایشه با لشکریانش بر تو خروج خواهد کرد، و حفصه را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند، و هر دو آنها در عداوت با تو مثل یکدیگر خواهند بود، یا علی در آن وقت چه خواهی کرد؟

حضرت امیر علیه السلام گفت: یا رسول الله! اگر چنین کنند اول از کتاب خدا حجت بر ایشان تمام کنم، اگر قبول نکنند سنت تو را و آن چه در بیان وجوب اطاعت من و لزوم حق من فرموده ای بر ایشان حجت خواهم کرد، اگر قبول نکنند خدا را و تو را بر ایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد. حضرت فرمود: یا علی! قتال کن و شتر عایشه را پی کن و پروا مکن، پس گفت: خداوندا تو گواه باش.

پس فرمود: یا علی! چون چنین کنند، ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که هر دو بیگانه اند از من در دنیا و عقبی، و پدرهای ایشان شریکند با ایشان در عمل ایشان. پس گفت: یا علی! صبر کن بر ستم ظالمان، به درستی که کفر و ارتداد و نفاق رو خواهد آورد به سوی مردم با خلافت ابوبکر، و عمر از او بدتر و ستمکارتر خواهد بود، و همچنین سوم ایشان عثمان، چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گروهی از شیعیان که با ایشان جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان، نفرین و لعنت کن بر ایشان که ایشان و شیعیان و دوستان ایشان احزاب کفر و نفاقند.⁽³³⁾ چون شب شد باز علی و فاطمه و حسن

و حسین علیه السلام را طلبید و فرمود که در خانه را بستند که کسی به غیر ایشان نیاید.

33- بحار الانوار، 488/22.

31 وصیت پیامبر ﷺ به علی علیه السلام

رسول خدا ﷺ در آن شبی که رحلت فرمودند به علی علیه السلام فرمود: یا علی! کاغذ و دواتی حاضر کن، آن گاه رسول خدا ﷺ وصیتش را دیکته کرد تا به این موضع رسید که فرمود: یا علی پس از من دوازده امام خواهد بود تو یا علی اول دوازده امامی، خداوند تو را در آسمانش علی و مرتضی و امیرالمؤمنین، و صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون مهدی نامیده، پس این اسامی برای کسی غیر از تو شایسته نیست یا علی! تو وصی منی بر اهل بیت من، و زنده و مرده شان، بر زن های من، هر یک از همسرانم را باقی گذاشتی فردای قیامت مرا ندیده و من او را نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه من بر امتم می باشی، هرگاه زمان وفات رسید این وصیت را به فرزندم حسن بر وصول (نیکوکار و بسیار پیوند کننده بین دوست و دشمن یا نسبت به خویشاوندان) تسلیم کن.⁽³⁴⁾

34- اثبات الهداة، ج 2، ص 465 464.

32 وصیت پیامبر به علی علیه السلام

سید ابن طاووس از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هنگام وفات مرا طلبید و خانه را خلوت کرد، جبرئیل و میکائیل علیهم السلام در آن جا بودند، من صدای ایشان را می شنیدم و ایشان را نمی دیدم.

پس حضرت رسول نامه وصیت الهی را از جبرئیل گرفت به من داد و امر کرد که مهر را برگرفتم و همه را خواندم، پس گفت: اینک جبرئیل این را از جانب خداوند جلیل برای تو آورده است، چون خواندم همه را موافق یافتم به آنچه که حضرت مرا وصیت کرده بود، در آن حالت حضرت رسالت بر سینه من تکیه داده بود، پس فرمود که: بیا برابر من، و جبرئیل آن حضرت رابه سینه خود چسبانید، و میکائیل در جانب راست وی نشست.

حضرت فرمود: یا علی کف دستهای خود را بر یکدیگر بچسبان، و گفت: از تو عهد می گیرم در حضور دو امین پروردگار عالمیان جبرئیل و میکائیل، تو را سوگند می دهم به حق این دو بزرگوار که آن چه در وصیت نامه نوشته است به عمل آوری و قبول نمایی همه را با شکیبایی و پرهیزگاری بر سنت و طریقت من، نه بر طریقت و بدعت ابوبکر و عمر، و بگری آن چه خدا تو را عطا کرده است با دل قوی و نیت درست. پس دست مبارک خود را در میان دو دست من داخل کرد، چنان یافتم که در میان دست من چیزی ریخته شد، پس گفت: یا علی ریختم در میان دو دست تو علم و حکمت را، بر تو مخفی نخواهد بود هیچ مسأله ای و حکم و قضایی که بر تو وارد شود، چون هنگام وفات تو شود تو نیز با وصی خود چنین کن. ⁽³⁵⁾

35 - بحار الانوار، 478/22.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منقطع وصیت با برکت حضرت رسالت چنین بود: بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیت عهد و پیمان محمد بن عبدالله است، به امر الهی به سوی وصایت پناه علی بن ابی طالب امیرمؤمنان، در آخر وصیت نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آن چه وصیت نمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام قبض نمود علی وصیت را، ضامن شد که عمل نماید به آن چه در آن نوشته است به نحوی که ضامن شدند یوشع بن نون برای موسی بن عمران، و شمعون بن حمون برای عیسی بن مریم علیه السلام، چنان چه ضامن شدند اوصیای پیش از ایشان برای پیغمبران به آن که محمد بهترین پیغمبران است و علی بهترین اوصیای ایشان است، و محمد علی را ولی امر خلافت گردانید و عهد نمود که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، نه از برای علی و نه از برای دیگری، خداگواه است بر همه کس. ⁽³⁶⁾

پس حضرت صادق علیه السلام گفت: چون وصیتهای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمام شد گفت: یا علی جواب خود را مهیا کن که فردای قیامت نزد حق تعالی ادا کنی، به درستی که من در قیامت بر تو حجت خواهم گرفت به حلال و حرام و محکم و متشابه کلام خدا، به نحوی که فرستاده است به آن چه من تو را امر کرده ام از فرایض و احکام، و امر به نیکی ها و نهی از بدی ها، و اقامه حدود خدا، پس چه جواب خواهی گفت یا علی؟ حضرت امیر علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، امیدوارم به کرامتی و منزلتی که تو را نزد خدا هست و منت ها که خدا بر تو دارد که، مرا یاری کند پروردگار من بر آن چه فرمودی، ثابت بدارد مرا بر سنت و طریقه تو، پس تو را نزد خدا ملاقات نمایم تقصیر و تفریط نکرده باشم، و خجلت بر جبین مبین تو ظاهر نگردانم، فدای روی تو باد روی من و روی های پدران و مادران من، بلکه خواهی یافت مرا پدر و مادرم فدای تو باد متابعت کننده وصیت، و طریقه سنت تو را تا زنده ام، چنان خواهی یافت هر یک از امامان فرزندان مرا.

پس حضرت امیر علیه السلام فرمود: چون سخن به این جا کشید، نایره حسرت در کانون سینه ام مشتعل گردید، خود را بر سینه او افکندم، و رو به روی حق جویش گذاشتم و فغان برکشیدم که واحسرتاه، زهی وحشت و تنهایی بعد از چون تو انیسی، پدر و مادرم فدای تو باد، زهی حسرت و وحشت بر دختر بزرگوار و فرزندان بی قرار تو، یک لحظه بی لقای غم زادی تو آرام ندارد، زهی غم جان گداز و اندوه دور و دراز بر مفارقت چون تو یار دمسازی که بعد از تو خبرهای آسمان از خانه ما منقطع خواهد شد، نه از جبرئیل خبری و نه از میکائیل اثری خواهم یافت.

پس آن جناب متوجه حضرت رب الارباب گردید و مدهوش شد و زوجات مکرمات و خواتین معظمتا به حجره طاهره درآمدند، صدا به نوحه و شیون بلند کردند، مهاجران و انصار از بیرون در ناله وامحدا و واسیدا به آسمان رسانیدند.

پس آن حضرت دیده مبارک گشود، حضرت امیر ع را طلب نمود، چون داخل شد آن سرور را بر سینه انور خود چسباند و گفت: ای برادرم خدا تو را بفهماند و توفیق تو را زیاده گرداند و تو را بلند آوازه سازد.

ای برادر! چون من از دنیا رحلت کنم امت غدار به کار من نپردازند، پیش از غسل و دفن من مشغول غصب خلافت گردند، تو از پی ایشان مرو، طلب حق خود مکن تا ایشان به طلب تو آیند زیرا که مثل تو در این امت مثل کعبه است که آن در جای خود ثابت است و بر مردم لازم است که از اطراف جهان به سوی آن روند، تویی علم هدایت و نور دین و روشنی آسمان و زمین.

ای برادر! به حق آن خداوندی که مرا به راستی به سوی خلق فرستاده است سوگند یاد می‌کنم که امانت و وجوب متابعت تو را به همه رسانیده ام، اقرار و بیعت گرفتم و همگی به ظاهر اظهار انقیاد کردند، می‌دانم که وفا به آنها نخواهند کرد. چون به عالم بقا رحلت کنم، از غسل و نماز و دفن من فارغ شوی. در خانه خود بنشین و قرآن را به ترتیبی که خدا فرستاده است جمع کن، آن چه تو را به آن امر کرده ام به جا آور و از ملامت خلق پروا مکن و بر جور امت صبر کن تا به نزد آیی. ⁽³⁷⁾

33 سنت دیرینه

امیرمؤمنان فرمودند: هنگامی که وصیت نامه رسول خدا ﷺ را مطالعه کردم دیدم در بخشی از آن چنین نوشته شده است:

(ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن و دفن من شرکت نجوید).

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

فرمود: دستور جبرئیل است که (بی شک) از جانب پروردگار آورده است.

پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟

فرمود: جبرئیل گفته است که: (سنت دیرینه الهی چنان بوده است که پیامبران را جز جانشینان آنان، غسل نمی داده اند. اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی ع انجام یابد...).

برای انجام دادن غسل من، محتاج به یاری کسی نخواهی شد، چه این که تو را نیکو یاوران و نیکو برادرانی است!

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت آنها چه کسانی هستند؟

فرمود: (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل و فرشته ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است).

در این هنگام به سجده افتادم و خدا را سپاس گفتم که یاورانی که امین

پروردگارند به کمکم خواهد فرستاد. ⁽³⁸⁾

38- مشاهدات امیرمؤمنان (ع)، ج 2، 37.

34 پیامبر در حال ارتحال

بیماری رسول خدا ﷺ شدت یافت و آثار ارتحال ظاهر شد و علی علیه السلام در آن هنگام حضور داشت چون نزدیک شد روح مقدسش به آشیان جنان پرواز نماید به علی علیه السلام فرمود: یا علی سر مرا در میان دامان خود بگذار که امر خدا در رسیده چون جان من از کالبد بیرون خرامد، آن را به دست خود بگیر و به صورت بکش سپس مرا رو به قبله قرار داده و به کار غسل من پرداز و به عنوان نخستین کس بر من نماز بگذار و تا مرا در میان قبر پنهان ننموده ای از من جدا مشو و در تمام امور خود از خدا کمک بخواه. ⁽³⁹⁾

39- الارشاد، ص 172 173.

35 آخرین کلمات

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: بیماری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدت می گرفت و خطر لحظه به لحظه زندگی او را تهدید می کرد.

چیزی نگذشت که فریاد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بلند شد و مرا به داخل فرا خواند. (سراسیمه) وارد شدم، دیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال احتضار است و لحظات پایانی عمر خود را سپری می کند. با مشاهده آن صحنه به سختی گریستم و خودداری از گریه به هیچ وجه ممکن نبود.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی! گریه برای چیست؟ اینک زمان گریستن نیست، که لحظه فراق و جدایی بین ما فرا رسیده است. برادر! تو را به خدا می سپارم. پروردگارم مرا به سرای جاوید فرا خوانده و جوار لطف و رحمت خویش را برایم برگزیده است. (من از این بابت اندوهی به دل ندارم بلکه) گریه و اندوه بی پایان من بر تو و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام است. و (گویا می بینم) پس از من او را به شهادت می رسانند و مردم در ظلم و تعدی بر شما همدل و هماهنگ گردند!

شما را به خدا سپردم و از او خواستم که شما را در حفظ و پناه خود بپذیرد او نیز پذیرفت و شما همچنان ودیعه من، نزد پروردگار خواهید بود. (40)

40- بحارالانوار، ج 22، ص 490.

بخش سوم: غسل و تدفین پیامبر

36 ملائکه تسلیت دهنده علی علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عالم بقا رحلت نمود، جبرئیل و ملائکه و روح که در شب قدر بر آن حضرت نازل می شدند نازل شدند، پس حق تعالی دیده امیرالمؤمنین علیه السلام را منور گردانید که ایشان را از منتهای آسمانها تا زمین می دید، و ایشان یاری آن حضرت می نمودند در غسل دادن رسول خدا و نماز کردن بر او و قبر شریفش را حفر می کردند، و به خدا سوگند که کسی به غیر از ملائکه قبر آن حضرت را نکند، تا آن که امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را به قبر برد، ایشان با آن حضرت داخل قبر شدند، و رسول خدا را در قبر گذاشتند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ملائکه با سخن آمد، و حق تعالی گوش امیرالمؤمنین را شنوایی آن سخنان داد، و شنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملائکه را سفارش علی علیه السلام می کند، پس حضرت گریان شد و شنید که ملائکه در جواب گفتند: ما در خدمت و کمک کردن و یاری و خیر خواهی او تقصیر نخواهیم کرد، و اوست صاحب و امام و پیشوای ما بعد از تو، پیوسته به نزد او خواهیم آمد ولیکن او به غیر این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای ما را خواهد شنید.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام به عالم قدس رحلت نمود، جبرئیل و ملائکه و روح باز بر حسن و حسین علیه السلام نازل شدند، و ایشان ملائکه را دیدند، و واقع شد آن چه در وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده بود، و دیدند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملائکه را در غسل و کفن و دفن امیرالمؤمنین علیه السلام یاری می دهد. (41)

41- تاریخ چهارده معصوم، ص 138 137.

37 آگاهی به همه حوادث

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرموده بود، که برای غسل او از چاه (غرس) آب تهیه کنم، آن هم به مقدار هفت مشک، و نیز فرموده بود: چون کار غسل پایان گرفت هر که را در منزل بود، بیرون بکن و آنگاه نزدیک جنازه من بیا و دهان خود را بر دهان من بگذار و از هر چه می خواهی پرسش کن، از رخدادها و حوادثی که تا روز قیامت در پیش است (که همه را به تو خواهم گفت).

من نیز چنان کردم و او هم از هر چه که دانستنی بود پرده برداشت و از حوادث آینده تا لحظه برپایی قیامت آنچه که مربوط به فتنه ها و آشوب ها بود آگاہم کرد. اکنون هیچ گروهی نیست جز آن که پیروان حق آنها را از باطلشان می شناسم. ⁽⁴²⁾

42- بحار، ج 22، ص 517؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 192.

38 فرشتگان یاری دهنده علی عَلَيْهِ

علی عَلَيْهِ فرمودند: پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی جان به جان آفرین تسلیم کرد که سر بر سینه من داشت. او در دست هایم جان سپرد، دستم را (به منظور تیمن و تبرک) بر چهره خویش کشیدم.

این، من بودم که او را غسل دادم و فرشتگان یاریم کردند.

فقدان رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در و دیوار را به شیون آورد و آشنا و بیگانه را به ماتم نشانید. فرشتگان دسته دسته در رفت و آمد بودند. و گوش من حتی برای لحظه ای از سر و صدای وردها و دعاهای آنها آسوده نبود. و این وضع همچنان تا لحظه ای که آن حضرت را به خاک سپردم ادامه داشت. پس آیا چه کسی سزاوارتر از من به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حیات و ممات است؟! (43)

43- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 188.

39 خضر نبی

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: لحظه ای که برای غسل دادن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آماده می شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید که گفت: (علی! محمد را غسل مده، بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد).

از سخن او در دلم گمانی پیدا شد (اما به زودی بر طرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟ پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را بر غسل و شستشوی خود فرمان داده است و تو از آن نهی می کنی؟!!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت:

(علی! او را بشوی و غسل ده، بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب رشک و حسدی که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دارد، خوش ندارد که وی با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد).

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی، خدا به تو پاداش نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده ام.

(44)

44- مشاهدات امیرمؤمنان (ع)، ج 2، ص 55.

40 سخنان علی علیه السلام هنگام غسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

علی علیه السلام هنگام شستن پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت:

(پدر و مادرم فدایت باد، با مرگ تو رشته ای برید که در مرگ جز تو کس چنان ندید. پایان یافتن دعوت پیغمبران و بریدن خبرهای آسمان. مرگت مصیبت زدگان را به شکیبایی وا داشت، و همگان را در سوگی یکسان گذاشت. و اگر نه این است که به شکیبایی امر فرمودی و از بی تابی نهی نمودی، اشک دیده را با گریستن بر تو به پایان می رساندیم و درد همچنان بی درمان می ماند و رنج و اندوه هم سوگند جان. و این زاری و بی قراری در فقدان تو اندک است، لیکن مرگ را باز نتوان گرداند، و نه کس را از آن توان رهاند پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه پروردگارت به یاد آر و خاطر خود نگاه دار.)⁽⁴⁵⁾

ابوبکر به خلافت گزیده شد. دنیا طلبان علی را واگذارند، و از گرد او پراکنده شدند. در آن روز تنها کسی که می توانست به دفاع از سنت رسول برخیزد، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و تنها جایی که داد خواست در آنجا مطرح می شد مسجد مسلمانان.

45- نهج البلاغه، گفتار 235.

41 غسل دهنده پیامبر

هنگامی که علی علیه السلام خواست بدن پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را غسل بدهد، فضل بن عباس را به کمک خود خوانده، نخست چشم های فضل را بسته و دستور داد تا وی آب به بدن آن حضرت بریزد. علی علیه السلام پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تا به ناف باز کرد و به غسل و حنوط و تکفین او پرداخته و فضل با چشم بسته آب بر بدن پاک آن جناب می ریخت.

وقتی که علی علیه السلام از غسل و کفن او فارغ شد علی علیه السلام نخست تنهایی بر بدن آن حضرت نماز گزارد.

42 کیفیت نماز بر جنازه پیامبر

مردم از ارتحال و درگذشت آن حضرت اطلاع یافته بودند، در مسجد گرد آمده و در خصوص این که چه کسی بر بدن آن جناب نماز بگزارد و در کجا باید دفن شود گفتگو می کردند. در این هنگام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حیات و ممات امام ما بوده و هست، مسلمانان دسته به دسته بدون آنکه به کسی اقتدا کنند بر بدن طیب او نماز بگزارند و بدانند خدای متعال هیچ پیغمبری را در مکانی قبض روح نمی فرماید مگر این که آن جا را برای قبر او تعیین می فرماید و من او را در همان خانه اش که قبض روح شده دفن می کنم. مسلمانان این سخن را پذیرفته و بر بدن آن حضرت نماز گزاردند.

(46)

46- الارشاد، ص 174.

43 غسل پیامبر

عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: چون رسول خدا ﷺ وفات یافت کار غسل او را امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دست گرفت و عباس و پسرش فضل نیز با آن حضرت بودند، چون علی علیه السلام از غسل پیامبر ﷺ فراغت یافت، کفن از چهره مبارک حضرتش کنار زد و گفت: (پدر و مادرم فدایت، پاکیزه بدرود حیات گفتم، با مرگ تو چیزی از ما بریده شد که با مرگ هیچ یک از انبیای گذشته بریده نشده و آن نبوت و اخبار آسمانی است، مصیبت تو از طرفی به اندازه ای بزرگ است که با این مصیبت ویژه ات تسلی بخش مصیبت هر کس دیگری هستی، و از طرفی نیز بر تمامی مردم سایه افکنده است به طوری که همه در این غم شریک اند، و اگر به صبر و پایداری فرمان نداده و از بی تابی و ناشکیبایی نهی نفرموده بودی هر آینه اشک دیده مان را در این راه با گریه فراوان می خشکاندیم (ولکن آن چه که همیشه بر دل ما بماند غم غصه ای است که دست به دست هم داده اند و آن درد و مرض هر دو درد مرگ اند، و البته این غم و غصه در راه مصیبت تو بسی اندک است)، پدر و مادرم فدایت ما را به نزد خدایت یاد آر و ما را وجهه همت خوددار). سپس خود را به روی بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسید و کفن را به رویش کشید. ⁽⁴⁷⁾

47- امالی شیخ مفید، ص 115 114.

44 کیفیت غسل پیامبر ﷺ

سلیم گفت: از براء بن عازب شنیدم که می گفت: بنی هاشم را چه در حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات آن حضرت شدیداً دوست می داشتم.

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت به علی ع وصیت کرد که غسلش را غیر او بر عهده نگیرد، و برای احدی غیر او سزاوار نیست عورتش را ببیند، و هیچ کس عورت پیامبر ﷺ را نمی بیند، مگر آن که بینایش از بین می رود.

علی ع عرض کرد: یا رسول الله، چه کسی مرا در غسل تو کمک می کند؟ فرمود: جبرئیل با گروهی از ملائکه.

و چنین شد که علی ع آن حضرت را غسل می داد، و فضل بن عباس ع با چشمان بسته آب می ریخت، و ملائکه بدن حضرت را آن طور که علی ع می خواست می گردانیدند. علی ع خواست پیراهن پیامبر ﷺ را از تنش بیرون آورد، که منادی ای به او ندا داد: (ای علی، پیراهن پیامبرت را بیرون میاور). لذا دستش را از زیر پیراهن داخل کرد و او را غسل داد و سپس حنوط کرد و کفن نمود، و هنگام کفن کردن و حنوط پیراهن را بیرون آورد.

45 نماز بر جنازه پیامبر ﷺ

روزی عباس خدمت حضرت علی عليه السلام رسید و عرض کرد: مردم متحد شده اند که بدن شریف حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را در قبرستان بقیع دفن کنند و ابوبکر نیز بر او نماز گزارد، چون حضرت علی عليه السلام متوجه شد که آن منافقان، اراده نفاق دارند، از خانه بیرون آمد و فرمود: ایها الناس، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حال حیات و ممات، امام است و خود ایشان فرمودند که: من در بقیع دفن می شوم. و چون ایشان در (اهل مدینه) غصب خلافت به خواست خود رسیده بودند لذا در این جهت با علی عليه السلام موافقت نمودند و گفتند: آنچه را که می دانی عمل کن. سپس حضرت در جلو جمعیت ایستاد و بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نماز خواند. پس از نماز صحابه را مرخص نمودند که ده نفر ده نفر داخل بقیع شریف می شوند و علی عليه السلام این آیه را تلاوت می کرد: (ان الله و مائتکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما) سپس صحابه نیز آیه را می خواندند و بر محمد صلى الله عليه وآله وسلم و آل محمد صلوات می فرستادند و از بقیع بیرون می آمدند، تا این که همه اهل مدینه بر آن حضرت صلوات فرستادند.

(48)

46 کیفیت غسل و نماز پیامبر ﷺ

سلمان می گوید: نزد علی ع آمدم در حالی که پیامبر ص را غسل می داد. پیامبر ص به علی ع وصیت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول الله، چه کسی مرا در غسل تو کمک خواهد کرد؟

فرمود: جبرئیل.

علی ع هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی کرد مگر آن که برایش گردانیده می شد.

وقتی پیامبر ص لله ایلمعه لوم لئو را غسل و حنوط نمود و کفن کرد من و ابوذر و مقداد و حضرت زهرا ع و امام حسن ع و امام حسین ع را به داخل خانه برد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود.

سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و دعا می کردند و خارج می شدند، تا آنکه هیچ کس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی نماندند مگر آن که بر آن حضرت نماز خواندند. ⁽⁴⁹⁾

49- اسرار آل محمد، ص 218 و 219.

47 تدفین پیامبر

چون مسلمانان از نماز فارغ شدند، به عادت اهل مکه عباس بن عبدالمطلب کسی را فرستاد تا عبیده بن جراح مکی ها و ضریح ساز آنها را حاضر کند و نیز به دنبال ابو طلحه زید بن سهل، حفار مدینه فرستاد تا بیاید و لحدی برای رسول خدا ﷺ ترتیب دهد ابو طلحه حضور یافته و لحدی برای پیغمبر ترتیب داد و علی و عباس و فضل و اسامه به دفن پیغمبر پرداختند.

انصار از پشت دیوار حجره صدا زدند: یا علی تو را به خدا سوگند امروز راضی مشو حقی که ما به رسول خدا ﷺ داریم نابود گردد. یکی از ما را هم اجازه بده تا در دفن پیغمبر ﷺ شرکت نماید. علی ع فرمود: اوس بن خولی بیاید و در تدفین آن حضرت شرکت کند. اوس مردی فاضل و از مردم بنی عوف خزرج بوده و پیکار بدر را هم دریافته چون وارد شد، علی ع فرمود: وارد قبر شو چون داخل شد علی ع بدن مبارک را به دست وی داد و دستور داد چگونه بدن آن حضرت را روی خاک بگذارد، چون آن بدن پاک را در روی خاک قبر گذارد، حضرت امیر فرمود: خارج شو، آنگاه خود وارد قبر شده بند کفن پیغمبر را گشود و طرف راست صورت نازنینش را رو به قبله گذارده خشت بر روی بدنش چید و خاک بر روی آن ریخت. (50)

50- الارشاد، ص 175 174.

48 سوگواری علی علیه السلام

شخصی به آن حضرت گفت: (ای امیرمؤمنان! اگر محاسن خود را خضاب و رنگ می کردی بهتر بود!)
امام به او فرمود:

(الخضاب زینة و نحن قوم فی مصیبة): خضاب و رنگ کردن یک نوع زیبایی است ولی ما عزاداریم (منظور آن حضرت عزاداری در مورد رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است).

آری امام علی علیه السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار سوگوار بود و از فراق او همچون شمع می سوخت. (51)

51- داستانهای نهج البلاغه ج 2، ص 96 و 97.

فصل سوم مصایب بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ

بخش اول: مظلومیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

49 نظر صحابه درباره عثمان

ابوالفداء می نویسد: وقتی عثمان جوانان را خویشاوندان خود را به منصب های حساس مملکتی از قبیل فرمانداری و استانداری منصوب نمود، بعضی از صحابه به عبدالرحمن بن عوف (همان کسی که در شوری به نفع عثمان رأی داد و اساس خلافت او را استوار نمود) گفتند: تو این پیش آمدها را بر سر ما آوردی؟ گفت: من خیال نمی کردم چنین کند، از هم اکنون با خدا پیمان می بندم که دیگر با او سخن نگویم. تا وقتی عبدالرحمن از دنیا رفت با عثمان صحبت نکرد، در بیماریش عثمان به عیادت عبدالرحمن آمد صورتش را به طرف دیوار برگردانید. ابوبلال عسکری در کتاب اءوائل می نویسد: دعای علی علیه السلام درباره عثمان و عبدالرحمن بن عوف مستجاب شد.

روزی که عثمان از ساختمان قصر مخصوص خود به نام (طمار زوراء) فراغت حاصل کرد غذای فراوانی تهیه نمود و مردم را به ولیمه دعوت کرد. یکی از مدعوین عبدالرحمن بود همین که چشم عبدالرحمن به ساختمان و غذا افتاد گفت: ای پسر عفان آن چه درباره ات می گفتند و ما دروغ می پنداشتیم اکنون به حقیقت پیوست من به خدا پناه می برم از بیعتی که با تو کردم. عثمان خشمگین شد، دستور داد به غلامش، عبدالرحمن را بیرون کند، منظورش از این که دعای علی عَلِيٍّ مستجاب شد جریانی است که نقل شده: در روز شوری علی عَلِيٍّ به عبدالرحمن بن عوف فرمود: به خدا قسم این کار را نکردی مگر به همان امیدی که آن دو رفیقان از یکدیگر داشتند (منظور عمر است که در استحکام خلافت ابابکر جدیت فراوان نمود تا خودش بعد از او به خلافت برسد) در دنباله فرمایش خود فرمود (دَقَّ اللَّهُ عَطْرَ مَنْشَمٍ) خداوند میان شما عطر منشم را بکوبد.

منشم، زن عطر فروشی از قبیله حمیر بود. دو قبیله خزاعه و جرهم هر وقت اراده جنگ داشتند خود را به عطر آن معطر می کردند، هر زمان چنین عمل را انجام می دادند کشتار بین آنها زیاد می شد از آن روز برای افتراق و اختلاف بین دو نفر این سخن مثل گردید. ⁽⁵²⁾

52- الغدير، ص 88، ج 9.

50 عثمان علی رضی الله عنه را نیز تبعید نمود

علامه امینی در جلد نهم الغدیر ص 60 می نویسد آیا جایز است برای مسلمانی که ایمان به خدا و قرآن کریم آورده و به آیاتی که درباره امیرالمؤمنین رضی الله عنه در آن کتاب نازل شده توجه داشته باشد و گواهی به نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده و آن چه درباره فضایل علی رضی الله عنه توسط شخص پیغمبر ابراز شده قبول داشته باشد و سالهای متمادی با علی همنشین بوده، به اخلاق بی نظیر و صفات حسنه آن جناب پی برده باشد و اطلاع کافی از افعال و کردارش داشته با چشم خود فداکاری ها و جانبازی ها و فتح و پیروزی هایش را در جنگ های حساس اسلام مشاهده کرده باشد آیا برای مسلمانی که این قدر شاهد شخصیت علی رضی الله عنه باشد جایز است در خطاب با مثل برادر پیغمبر چنین بگوید (لم لا یشتکم مروان اذ شتمته فوالله ما انت عندی با فضل منه) چرا مروان بهتر نیستی. یا جایز است به این گونه سخنان با او روبه رو شود؟

و الله يا اباالحسن ما ادرى اشتهى موتك ام اشتهى حیاتك فوالله لئن مت
احب ان ابقى بعدك لغيرك لاني لاجد منك خلقا و لئن بقيت لا اعدم طاغيا
يتخذك سلما و عضدا و يعدك كهفا و ملجئا يمنعني منه الا مكانه منك فانا منك
كالابن العاق من ابيه ان مات فجعه و ان عاش عقه (53)

يا به این سخن با او عتاب نماید ((ما انت افضل من عمار و ما امت اقل
استحقاقا ام بقوله انك احق بالنفی من عمار). تو از اعمار بهتر نیستی و کمتر از
او استحقاق کیفر ندراری یا سخن دیگرش که به مولی گفت: تو از عمار به تبعید
شدن سزاوارتری.

بعد از تمام این خطاب های درشت او را از مدینه بیرون و از آشیانه و خانه
اش خارج کرد. علی عليه السلام را چندین مرتبه به ینبع تبعید نمود. به ابن عباس می
گفت (قل له فليخرج الی ملک بالینبع ما اغتم به و لا یغتم بی) به علی بگو برو
به ملک خودش در ینبع نه من از دست او ناراحت و نه او از دست من آزرده
باشد. (54)

53- به خدا قسم نمی دانم آرزوی مرگ با زنده بودن تو را بنمایم اگر بمیری علاقه ندارم برای
غیر تو زنده باشم و همانند تو پیدا نخواهم کرد. اگر زنده باشی سرکشان، تو را نردبان آرزو و
پشتیبان و پناه مقاصد خود قرار می دهند که به واسطه ارتباط و علاقه تو به آنها نمی توانیم ایشان
را مجازات کنم مثل من و تو مانند پسر نافرمانی است که مرگ او پدر را ناراحت و زندگی اش
باعث آزرده‌گی و نافرمانی پدر است.

54- پند تاریخ، ج هفتم، ص 66 65.

51 کینه معاویه

معاویه روزی برای ابوالاسود دئلی هدیه ای فرستاد که مقداری از آن حلوا بود، منظورش از فرستادن هدیه این بود که دل آنها به دست آورد و قلبشان را از محبت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خالی کند. ابوالاسود دخترکی پنج یا شش ساله داشت پیش پدر آمد، همین که چشمش به حلوا افتاد لقمه ای از آن برداشته در دهان گذاشت.

ابوالاسود گفت: دخترکم! بینداز این غذا زهری است، معاویه می خواهد به وسیله حلوا ما را فریب دهد و از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دور کند، محبت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را از قلب ما خارج نماید. دخترک گفت: (قبحه الله یخدعنا عن السید المطهر باشد المزعفر تبا لمرسله و آکله) خدا صورتش را زشت کند. می خواهد ما را از سید پاک و بزرگواری به وسیله حلوایی شیرین و زعفران دار بفریبد. مرگ بر فرستنده و خورنده این حلوا باد. آن قدر دست در گلو برد و خود را رنج داد تا آن چه خورده بود قی کرد، آن گاه که خود را پاک از آلودگی حلوا یافت این شعر را سرود:

ابا لشهد المزعفر یا بن هند نبیع علیک احسابا و دینا
معاذ الله کیف یکون هذا و مولانا امیرالمؤمنینا

(55)

55- آیا حلوایی زعفرانی ای پسر هند جگرخوار می خواهی شرافت و دین ما را برپایی به خدا پناه می برم این کار نخواهد شد مولا و آقای ما امیرالمؤمنین است. الکنی و الالقاب، ج 1 ص 7.

52 دو معجزه تکان دهنده

مسعودی در ادامه سخن می گوید: سپس بعد از چند روز، حضرت علی علیه السلام یکی از آن افراد (ابوبکر) را دید و او را به یاد خدا آورد، و ایام خدا را به یاد او انداخت، و به او فرمود: (آیا می خواهی بین تو و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع کنم، تا تو را امر و نهی کند!).

او گفت: آری، با هم به سوی مسجد قبا رفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد که در مسجد نشسته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: (ای فلانی! این گونه با من پیمان بسته ای که امر رهبری را به علی علیه السلام واگذار کنی، امیرالمؤمنان، علی علیه السلام است!).

او همراه علی عَلِيٌّ بازگشت، و تصمیم گرفت که امر خلافت را به علی عَلِيٌّ تسلیم نماید، ولی رفیقش نگذاشت! و گفت: این سحر آشکار است و جادوی معروف بنی هاشم است، مگر فراموش کرده ای که من و تو در نزد ابن ابی کبشه (پیامبر) بودیم به دو درخت امر کرد، آنها به هم چسبیدند، و در پشت آن درخت ها قضای حاجت کرد، سپس به آن درخت ها امر کرد و آنها از همدیگر جدا شدند و به حال اول بازگشتند؟!

ابوبکر پاسخ داد: اکنون که تو این جریان را به یاد من آوردی، من نیز به یاد جریان دیگری افتادم و آن این که: من و او (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) در غار (ثور) پنهان شده بودم، او دستش را به صورتم کشید، سپس با پای خود اشاره کرد، دریایی را به من نشان داد، سپس جعفر (طیار) و اصحابش را به من نشان داد که سوار بر کشتی هستند و در دریا سیر می کنند!

ابوبکر از گفتار رفیقش، تحت تاءثیر قرار گرفت و از تصمیم خود مبنی بر تسلیم امر خلافت علی عَلِيٌّ منصرف شد، سپس تصمیم بر قتل علی عَلِيٌّ گرفتند و همدیگر را به این کار توصیه نمودند و وعده به همدیگر دادند، و خالدین ولید را ماءمور قتل کردند. ⁽⁵⁶⁾

56- بیت الاحزان، ص 166 و ت 167.

53 آخرین کلام علی علیه السلام در بالای منبر

محدث بزرگ ثقه الاسلام کلینی از سدیر نقل می کند که گفت: در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، سخن از جریانات بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پریشانی و غربت حضرت علی علیه السلام به پیش آمد، مردی از حاضران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: (خدا کار تو را سامان دهد، عزت و شوکت بنی هاشم و بسیاری جمعیت آنها چه شد؟)

امام باقر علیه السلام فرمود: (از بنی هاشم کسی باقی نمانده بود! (شوکت) بنی هاشم با بودن جعفر طیار و حمزه علیه السلام، موجودیت داشت، وقتی که جعفر و حمزه در گذشتند عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عقیل (برادر علی علیه السلام باقی ماندند، که از آزاد شدگان (در فتح مکه) بودند.

اما والله لو ان حمزة و جعفر کانا بحضرتهما، ما وصلا الی ما وصلا الیه، و لو کانا شاهدیهما لاتبقا نفسیهما.

آگاه باش، سوگند به خدا اگر حمزه و جعفر علیه السلام زنده و حاضر بودند، آن دو نفر (خلیفه) به آن مقام که رسیدند، نمی رسیدند، و اگر حمزه و جعفر علیه السلام شاهد و ناظر بودند، آن دو نفر جان سالمی از میان بیرون نمی بردند و خود را به هلاکت می رساندند).

به خاطر همین تنهایی و مظلومیت است که نقل شده حضرت علی علیه السلام وقتی که به منبر می رفت، همیشه آخرین سخنش قبل از پایین آمدن از منبر، این بود ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه (از آن هنگام که خداوند، پیامبرش را قبض روح کرد، همواره و همیشه مظلوم شدم).⁽⁵⁷⁾

57- بیت الحزان، ص 160 و 161.

54 شباهت کار علی علیه السلام به پنج پیامبر

بعد از بیعت اجباری علی علیه السلام به خانه خود رفت و از مردم کناره گرفت، و بعد به پیروان خود فرمود: من به پنج پیغمبر در پنج مورد، اقتدا کرده ام (کار من شبیه کار آنها است):

1 از حضرت نوح علیه السلام آن جا که به خدا عرض کرد:

رب انی مغلوب فانتصر: (پروردگارا من مغلوب این قوم (طغیانگر) شده ام، انقام مرا از آنها بگیر (قمر 10)).

2 از حضرت ابراهیم علیه السلام آن جا که به مشرکان فرمود: و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله: (و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم) (مریم 48).

3 از حضرت لوط علیه السلام آن جا که به قوم سرکش خود فرمود: لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید: (ای کاش در برابر شما، قدرتی داشتم، تا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود) (هود 80).

4 از موسی علیه السلام که به فرعونیان گفت: ففرت منکم لما خفتکم: (یس از شما فرار کردم هنگامی که از شما ترسیدم) (شعرا 21).

5 و هارون (برادر موسی علیه السلام که به موسی علیه السلام گفت: ان القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی: (مردم مرا تضعیف کردند و نزدیک بود که مرا به قتل رسانند) (اعراف 150).

سپس به جمع آوری و تنظیم قرآن پرداخت و آن را در جامه ای پیچید و آن را بسته و مهر نمود و به مردم فرمود: (این کتاب خدا است که آن را طبق امر و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان گونه که نازل شده است جمع آوری نموده ام. بعضی از حاضران گفتند: (قرآن را بگذار و برو).

فرمود: رسول خدا ﷺ به شما فرمود: (من در میان شما دو یادگار
گرانمایه می گذارم، کتاب خدا و عترت من، و این دو از هم جدا نمی شوند تا
این که در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند) پس اگر سخن پیامبر ﷺ را
قبول دارید، مرا با قرآن بپذیرید، که بر اساس دستورات قرآن بین شما حکم می
کنم.

قوم گفتند: (ما نیازی به تو و قرآن تو نداریم، اکنون آن قرآن را بردار و ببر و
از آن جدا نشو).

حضرت علی علیه السلام از قوم، روی گردانید و به خانه اش رفت، و شیعیان او نیز
خانه نشین شدند، زیرا رسول خدا ﷺ از آنها پیمان گرفته بود که چنین کنند.
ولی آن قوم، دست نکشیدند، به خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و در خانه اش
را سوزاندند و آن حضرت را با اجبار به سوی مسجد بردند، و فاطمه علیها السلام را در
کنار در خانه، در فشار قرار دادند به طوری که فرزندش محسن، سقط گردید.
به علی علیه السلام گفتند: بیعت کن، او بیعت نکرد و گفت: بیعت نمی کنم، گفتند:
اگر بیعت نکنی تو را می کشیم.

فرمود: اگر مرا بکشید، من بنده خدا و برادر رسول خدا ﷺ هستم، دستش
را باز کردند ولی آن حضرت دستش را بست، باز کردن دست او بر آنها سخت
شد، در حالی که دستش بسته بود، (دست ابوبکر را) بر دست او مالیدند. (58)

55 گریستن رسول خدا ﷺ

ابو عثمان نهدی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که فرموده: با رسول خدا ﷺ از باغی می گذشتیم که من گفتم: ای رسول خدا، این باغ چه زیباست!

فرمود: تو را در بهشت بهتر از آن است؛ تا به هفت باغ و به روایت احمد بن زهیر نه باغ گذشتیم و من همان سخن را تکرار کردم و پیامبر هم می فرمود: تو را در بهشت بهتر از آن است. آن گاه رسول خدا ﷺ مرا در آغوش کشید و گریست.

گفتم، ای رسول خدا، علت گریه شما چیست؟

فرمود: کینه هایی که برای حکومت پس از من، از تو در سینه هایی مردانی نهفته است که بر تو آشکار نمی کنند.

گفتم: آیا در آن هنگام دین من در سلامت است؟

فرمود: آری تو در سلامت است. ⁽⁵⁹⁾

59- تاریخ بغداد، 398/12.

56 ملاقات با برادر

عقیل به حضور علی علیه السلام آمد، علی علیه السلام را نگران دید، پرسید: چرا گریه می کنی؟ خداوند چشم های تو را نگریاند.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: برادرم! سوگند به خدا گریه ام در مورد قریش و طرفداران آنها است که راه گمراهی را پیمودند و از حق روی برتافتند، و به فساد و جهالت خود بازگشتند، و به وادی اختلاف و نفاق و در بیابان سرگردانی افتادند، و برای جنگیدن با من همدست شدند، چنان که قبلا برای جنگیدن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همدست گشتند، خداوند آنها را به مجازات برساند که رشته قرابت با مرا پاره کردند و حاکمیت پسر عمویم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از دست ما بیرون بردند، آن گاه بلند گریه کرد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و این اشعار را به عنوان تمثیل خواند:

لمس تن لم فی کئی پی نی - افت زلف صبور علی ریب الزمان صلیب
یعز علی ان تری بی کابته فیشمت عاد او یساء حبیب

(اگر از حال من بپرسی که چگونه ای؟ ، می گویم: در سختی های روزگار صبر می کنم و در دشواری ها به سر می برم، بر من سخت است که آثار اندوه در من دیده شود تا دشمن شادی کند و دوست ناراحت شود.)⁽⁶⁰⁾

60- بیت الاحزان، ص 133 و 134.

57 درد دل حضرت امیر علیه السلام با چاه

میشم می گوید: شبی از شب ها علی علیه السلام مرا با خود از کوفه بیرون برد تا رسیدیم به بیابانی آن جا خطی کشید و به من فرمود: از این خط تجاوز نکن، مرا گذاشت و خود رفت. آن شب شب تاریکی بود. من با خود گفتم. عجیب، مولای خودم را در این بیابان تنها گذاشتم با آن که او دشمنی زیادی دارد به خدا قسم که دنبال او خواهم رفت تا از او باخبر باشم. پس به جستجوی آن حضرت پرداختم. او را در حالی یافتم که سر خود را تا نصف بدن در چاهی کرده با چاه گفتگو می کند، همین که امام آمدن مرا احساس کرد فرمود: کیستی؟ عرض کردم: میشم.

فرمود: آیا نگفتم از خط تجاوز مکن. گفتم: سرور من، ترسیدم خدا نکرده از دشمنان به شما آسیبی برسد، دلم طاقت نیاورد.

فرمود: آیا چیزی شنیدی از آن چه می گفتم.

عرض کردم: نه

فرمود: ای میشم،

و فی الصدر لبانات اذا ضاق لها صدري
نکت الارض بالكف و ابدیت لها سـری
فهما تنبت الارض فذاک النبت من بذری
در سینه من اسراری است، وقتی که دلم از جهت آنها تنگ می شود زمین را
با دستم می کنم، راز دلم را ظاهر می نمایم پس هر وقتی که برویاند آن زمین
گیاهی را، از آن تخمی است که من کاشته ام. ⁽⁶¹⁾

61- بر امیر مومنان علی (ع) چه گذشت، ص 316 317.

58 مظلوم همیشه تاریخ

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از آن وقتی که مادر، مرا زاده است پیوسته مظلوم بوده ام حتی وقتی که به برادرم عقیل درد چشم اصابت کرد، می گفت: به چشم من دارو نریزید تا به چشم علی دارو بریزید. با این که درد چشم نداشتم به چشم من دوا می ریختند. ⁽⁶²⁾

62- آثار الصادقین، ج 1 ص 293.

59 پدرم فدای آن شهید

عایشه گوید: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود خواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی داخل شو، چون داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: پدرم فدای آن شهید، پدرم فدای آن تنهای شهید. ⁽⁶³⁾

63-امالی شیخ مفید، ص 85

60 چگونه صبح کردن علی علیه السلام

حنش بن معتمر گوید: بر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در حالی که در رحبه (محلّی در کوفه) تکیه زده بود داخل شدم و گفتم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، چگونه صبح کردی؟

حضرت سر بلند کرد و جواب سلام مرا داد و فرمود: صبح کردم در حالی که دوست دار دوستان، و صبرکننده بر دشمنی دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتی و گشایش است، و دشمن ما بنای کار خود را بر پایه ای نهاده که سخت ناستوار و لغزان است، این بنای او بر لب پرتگاهی است که وی را در آتش دوزخ می افکند.

ای ابا المعتمر به راستی که دوست ما نمی تواند ما را دشمن بدارد، و دشمن ما نمی تواند ما را دوست بدارد، همانا خدای متعال دل های بندگان را بر دوستی ما سرشته، و دست از یاری دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنی ما، و دشمن ما توان دوستی ما را ندارد، و هرگز دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک دل نگنجد. زیرا که (خداوند برای یک مرد دو دل در درونش نهاده است) تا با یکی، گروهی را و با دیگری دشمنان همان گروه را دوست بدارد. ⁽⁶⁴⁾

64- امالی شیخ مفید، ص 258 259.

61 ستم‌های وارده به علی علیه السلام

مسیب بن نجبه گوید: علی علیه السلام مشغول سخنانی بود که مرد عربی فریاد مظلومیت برداشت، آن حضرت به او فرمود: نزدیک بیا. امام فرمود: به من به اندازه ریگ‌های بیابان و موهای بدن حیوانات ستم شده است.⁽⁶⁵⁾

65- سفینه البحار، 108/2 و روایتی دیگر نظیر همین را نیز آورده است.

62 دشمنی دختران خلفاء با علی علیه السلام

چون علی علیه السلام در ذی قار فرود آمد عایشه نامه ای به حفصه، دختر عمر، نوشت که بدان علی به ذی قار آمده و چون خبر سپاهیان بسیار و جماعت انبوهی که با ما هستند بدو رسیده از ترس در همانجا توقف کرده و همانند اسب قرمز رنگی است که راه پیش و پس ندارد، اگر قدم به پیش نهد پی شود و اگر به عقب برگردد او را نحر کنند!

حفصه که این نامه را خواند، دستور داد زنان خواننده ای را نزد وی بیاورند و برایش آواز خوانی کرده و بنوازند و در وقت خوانندگی و دف زدن این شعر را بخوانند:

ما الخبر ما الخبر؟ علی فی السفر!

کالفرس الاسقر! ان تقدم عقر

و ان تاءخر نحر!

این خبر به گوش زنان بنی امیه و (بنات الطلقاء) رسید و برای شنیدن آن به خانه حفصه آمده و در آنجا اجتماع می کردند و خوانندگان و نوازندگان نیز با همان اشعار به خوانندگی و دف زدن می پرداختند.

ام کلثوم دختر علی علیه السلام از جریان مطلع شد و جامه برتن کرده و به طور ناشناس و روبسته به خانه حفصه رفت و چون وارد شد روی خود را باز کرد و چون حفصه او را شناخت شرمنده شد و عذر خواهی کرد.

ام کلثوم بدو گفت: اگر شما دو نفر امروز با علی به مخالفت و دشمنی برخاسته اید پیش از این نیز به دشمنی با برادرش (رسول خدا) برخاستید تا آنکه خداوند درباره شما آن آیات را نازل فرمود! حفصه شرمنده شد و از وی

خواست تا از ادامه آن گفتار خودداری کند و نامه عایشه را طلبید و آن را پاره کرده و از خدا طلب آمرزش کرد.⁽⁶⁶⁾

66- زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص 386 و 387.

63 سکوت علی علیه السلام

ابوعلی همدانی گوید: عبدالرحمن بن ابی لیلی حضور امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان از شما پرسش می کنم تا چیزی از شما فرا گیرم و البته منتظر بودیم که چیزی درباره کار خودت بفرمایی اما چیزی نفرمودی. آیا از کار خویش به ما خبر نمی دهی که آیا (این سکوت شما) به جهت سفارشی است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا به نظر خودتان چنین رسیده است؟ همانا ما درباره شما گفتار فراوانی گفته ایم، و مطمئن ترین آنها همان است که از زبان خودتان بشنویم و از شما بپذیریم. ما می گفتیم: اگر حکومت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست شما می رسید احدی با شما به نزاع نمی پرداخت، به خدا سوگند اگر از من بپرسند نمی دانم چه بگویم؟ آیا چنین پندار برم که این قوم نسبت به آن چه که درآند از شما شایسته ترند؟ اگر چنین گویم پس به چه جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بازگشت از حجة الوداع شما را نصب نمود و فرمود: (ای مردم هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست). و اگر شما از آنان نسبت بدان چه که در آند شایسته تری پس برای چه ولایت آنها را بپذیریم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عبدالرحمن همانا خدای متعال پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت به مردم از شایستگی خود به این لباس شایسته تر بودم، و همانا از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارشی شده بود که اگر مرا مسخر خود نمودید، به خاطر اطاعت از خدا اقرار کنم و بپذیرم. و همانا نخستین چیزی که پس از آن حضرت (یا پس از غصب

خلافت) از حقان کاسته و ضایع شد ابطال حق ما در خمس بود، پس چون
کار ما سست گشت چوپانی چند از قریش در ما طمع ورزیدند.

و همانا مرا حقی بر مردم است که اگر بدون درخواست و درگیری به من بازگردانند می پذیرم و به انجامش برمی خیزم و آن تا مدت معلومی ادامه خواهد یافت، و من بسان مردی هستم که از مردم در مدت معینی طلبی دارد، اگر در پرداخت مال او سریع کنند آن را بگیرد و سپاس قرار گیرند، و مانند مردی باشم که راه سهولت و نرمی را پیش گیرد اما در نظرم مردم بسان حیوان چموشی جلوه می کند.

جز این نیست که همیشه حق از این راه شناخته می شود که طرفداران اندکی از مردم دارد، پس هرگاه سکوت کردم از من صرف نظر کنید، که اگر مطلبی پیش آید که نیازمند پاسخ باشید شما را هدایت خواهم کرد، پس تا آن گاه که من دست می دارم شما نیز دست از من بدارید.

عبدالرحمن گفت: ای امیرمؤمنان به جان خودت سوگند که شما همان طور که پیشینیان گفته اند:

(به جان تو سوگند که هر کس را خواب بود بیدار نمودی، و به گوش هر کس که گوش شنوا داشت رسانیدی).⁽⁶⁷⁾

67- امالی شیخ مفید، ص 249 247.

64 شکوه علی عَلَيْهِ السَّلَام از روزگار

علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: در روزگار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون پاره تن او بودم، مردم به من مانند ستاره ای در افق آسمان می نگریستند، سپس روزگار مرا فرود آورد تا آن که فلانی و فلانی را با من برابر ساخت، سپس مرا با پنج نفر برابر کردند که برترین آنها عثمان بود، گفتم: ای اندوه! اما روزگار به این هم بسنده نکرد و از قدر من آن قدر کاست که مرا با پسر هند (معاویه) برابر ساخت! ⁽⁶⁸⁾

68- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 326/20.

بخش دوم: شکوه های علی علیه السلام

65 شکوه علی علیه السلام از سستی یاران

ای مردم کوفه من از معاشرت شما به سه قسمت و به دو امر دیگر مبتلا شدم. اما سه قسمت شماها کر هستید در حالی که به ظاهر گوش دارید و کور هستید اگر چه به صورت چشم دارید و گنگ هستید ولی حرف می زنید و چشم و گوش و زبان شما کوچک ترین تاءثیری در زندگی شما ندارد، و اما دو امر دیگر برادری و دوستی شما در موقع حضور روی صدق و صفا و حقیقت نیست و هنگام گرفتاری و ابتلا نیز نمی توان به شماها اعتماد و اطمینان کرد.

پروردگارا من از این مردم دل تنگ و ملول گشته ام و آنان نیز از من ملول شده اند. من از آنان خسته و بیزار و آنان از من بیزارند، خداوندا امیر و حاکمی را از این جمعیت راضی نگه مدار و این مردم را نیز از امیر خودشان هرگز ممنون و راضی قرار مده و دل های آنان را وارد خطر و وحشت و خوف کن چنان که نمک در رطوبت آب می شود.

ای مردم بدانید که اگر مرا ممکن بود و می توانستم با شما قطع رابطه نموده و هرگز با شما سخن نگفته و دستوری به شما ندهم، البته عمل می کردم، زیرا به خاطر هدایت و نجات و رشد آنچه می توانستم کوشش کردم و در ملامت و عتاب شما آن چنان اصرار و مبالغه نمودم که از زندگی خود سیر شدم.

زیرا در نتیجه سخنان و کوشش های من به جز پاسخ های مسخره آمیز حرفی از شما نشنیدم. شما از راه حق منحرف شده و به سوی باطل تمایل پیدا کرده اید. و دین خدا هرگز با مردم هوی پرست و اهل باطل قوت و نیرو نگیرد.

و من اطمینان دارم که به جز زیان و ضرر چیز دیگری از شما به من عاید نخواهد شد.

من شما را برای مبارزه و جهاد با دشمنان خودتان دعوت نمودم و شما در مکان های خود سنگین شده و درخواست تاءخیر کردید چنان که بدهکاران مسامحه کار در مقام برگرداندن قرض خود امروز و فردا می کنند.

اگر در فصل تابستان دعوت به سوی جهاد بشوید، شدت گرما را بهانه می کنید و اگر در زمستان امر جهاد پیش بیاید، به خاطر سرما عقب می نشینید، ولی این ها بهانه است و حقیقت این است که شما از جنگ و جهاد فرار می کنید و در صورتی که از گرمای تابستان خودداری و پرهیز می نمایید گرمی شمشیر به مراتب بیشتر بوده و عجز شما در مقابل تندی و حرارت حمله های دشمن افزونتر خواهد بود ان الله و انا الیه راجعون.⁽⁶⁹⁾

69- غرر الحکم، ص 275؛ ارشاد مفید، ص 132؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 88.

66 شکوه علی از غارت جان و مال مسلمانان

ای اهل کوفه خبر وحشتناکی به من رسیده است که ابن غامد با چهار هزار از اهل شام از سر حد ما عبور کرده و به سرزمین انبار حمله آورده و اموال مردم را غارت کرده و جمعی از مردان صالح و متدین را به قتل رسانیده است، و رفتار او با اهل انبار بسی شبیه به رفتاری که با طایفه خزرج و مردم روم می کنند، بوده است، گویا آنان مسلمان نبودند و گویا خون و مال آنان حلال بوده است. ابن غامد، عامل من ابن حسان را نیز در شهر انبار کشته است و شهر انبار را برای اطرافیان خود تسخیر کرده است، خداوند این کشته شدگان را در بهشت برین جای بدهد.

و من اطلاع پیدا کردم که جمعی از اهل شام بر حرمت زن مسلمانی و یک زن دیگر که از اهل ذمه بوده تعدی کرده و روسری و گوشواره و زیور و زینت و خلخال و زیر لباس از سر و گوش و دست و پای آنها گرفته اند و آن زن مسلمان در مقابل تجاوز آنان چاره به جز گفتن جمله استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) و آرزوی مرگ و به یاری طلبیدن مسلمین نداشته است، و متأسفانه کسی به فریاد او نرسیده و او را یاری نکرده است، و هر گاه کسی از شدت اسف و از نهایت تاءثر به این جریان بمیرد پیش من مورد ملامت و مذمت واقع نگشته و بلکه نیکوکار و درستکار خواهد بود.⁽⁷⁰⁾

70- غرر الحکم، ص 275؛ ارشاد مفید، ص 132؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 88.

67 شکایت از تفرقه یاران

چقدر جای شگفت است که دیگران در مورد باطل خودشان اجتماع و اتفاق نموده و شما نسبت به حق خودتان متفرق هستید. شماها خود را نشانه تیرهای دشمن قرار داده و به سوی دشمن تیراندازی نمی کنید، دشمنان شما پیوسته در صدد جنگ و حمله و تجاوز هستند ولی شماها ساکت و به آرامی نشسته اید عصیان و مخالفت او امر پروردگار متعال در پیشروی شما صورت خارجی گرفته است و شماها نگاه می کنید. دست های شما در خسران و فقر فرو رود ای مردمی که چون شتران بی صاحب هستید که از هر جانب جمع بشوند از طرفی دیگر متفرق و پراکنده می گردند.⁽⁷¹⁾

71- غرر الحکم، ص 275؛ ارشاد مفید، ص 132؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 88.

68 علاقه علی عَلَيْهِ السَّلَام به مرگ

امام پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هنگامی که عباس ابن عبدالمطلب و ابوسفیان برای بیعت نزد ایشان آمدند چنین فرمودند: ⁽⁷²⁾

اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص است، و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت: از مرگ می ترسد!

(اما) هیئات پس از آن همه جنگ ها و حوادث سهمگین (این گفته بس ناروا است). به خدا علاقه فرزند ابوطالب به مرگ، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بازگویم همانند طناب ها در چاه های عمیق به لرزه درآید

72- نهج البلاغه، کلام 5.

69 گریستن امام علیؑ از تنهایی

کجا هستند برادران من؟ همان ها که سواره به راه افتادند و در راه حق، پیش
تاختند؟ کجاست (عمار)؟ کجاست (ابن تیهان)؟ کجاست (ذوالشهادتین)؟ و
کجا ایند همانند آنان از برادران شان که پیمان بر جانبازی بستند، و سرهای آنها
برای ستمگران فرستاده شد؟!

آن گاه دست به محاسن شریف زدند، مدتی بس طولانی گریستند و پس از
آن فرمودند: آه، دریغا بر برادرانم، همان ها که قرآن تلاوت کردند و به کار
بستند در فرائض دقت و تدبر کردند و آن را به پا داشتند، سنت هارا زنده و
بدعت ها را می راندند. دعوت به جهاد را پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان
کردند و صمیمانه از او پیروی نمودند. ⁽⁷³⁾

73- ژرفای غم، ص 72 و 73.

70 تقاضای نجات از دست مردم

از خداوند تقاضا می‌کنم که برای نجات من از میان این گونه افراد، گشایش و فرجی سریع قرار دهد. به خدا اگر علاقه من به هنگام پیکار با دشمن در شهادت نبود و خود را برای مرگ در راه خدا آماده نساخته بودم، دوست می‌داشتم حتی یک روز با این مردم روبه رو نشوم و هرگز آنها را ملاقات نکنم!.

(74)

74- ژرفای غم، ص 67 و 68.

71 چه ستم‌ها که بر ما نرفت!

قسمتی از نامه امام علی^{علیه السلام} به معاویه که در آن به دشمنی‌ها و ستم‌های قریش نسبت به رسول اکرم ^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} اشاره می‌فرمایند و فرمودند:

قبیله ما (قریش) خواستند پیامبران را بکشند، و ما را ریشه کن کنند. غم و اندوه را به جان‌های ما ریختند و هر چه می‌توانستند بدی درباره ما انجام دادند. ما را از زندگانی خوش و راحت باز داشتند، و ترس و خوف را با ما قرین گردانیدند. ما را به پناه بردن به کوه‌های صعب‌العبور مجبور ساختند و آتش جنگ را با ما روشن نمودند. ولی خداوند اراده نمود که دینش را به وسیله ما نگهداری کند، و شر دشمن را از حریم آن باز دارد. مؤمنان ما در این راه (برای نگهداری پیامبر ^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} خواستار ثواب بودند، و کافران ما از حاصل (خویشاوندی) حمایت می‌کردند. (75)

75- نهج البلاغه، نامه 9.

72 بردباری در شدت گرفتاری

امام علی علیه السلام در خطبه شفشقیه با بیانی جانسوز، به چگونگی غصب خلافت و تشریح رنج ها و دردهای خود پرداخته و به تعبیری، این سخنان چون شعله آتش از درون دل زبانه کشید و فرو نشست. ⁽⁷⁶⁾

به خدا سوگند! او (ابوبکر) جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می دانست خلافت جز مرا نشاید، که من در گردش حکومت اسلامی، چون محور سنگ آسیابم (که بدون آن آسیا نمی چرخد). (او می دانست) سیل ها و چشمه های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه ها) و افکار بلند من راه نتوانند یافت! من دست از خلافت شستم، و از آن کناره گرفتم در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها بیا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند صبر کنم؟ محیطی که: پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان را با ایمان را تا واپسین دم زندگی در چنگال رنج، اسیر می سازد.

(عاقبت) دیدم بردباری و صبر خردمندانه تر است، لذا شکیبایی نمودم، در حالی که به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را گرفته است و با چشم خود می دیدم که میراثم را به غارت می برند. تا این که ابوبکر به راهی که می بایست، رفت (مُرد) و بعد از خودش خلافت را به عمر سپرد. در اینجا امام علیه السلام بیتی از شعر (اعشی) را به عنوان شاهد می آورد که مضمونش این است:

دلمتسه قو- ی- بیروز، امروز کنون مغموم و دی شادان و پیروز

که اشاره به زمان و عصر پیامبر دارد.

76- نهج البلاغه، خطبه 3.

73 سکوت برای حفظ اسلام

علی علیه السلام فرمودند: شگفتا! ابوبکر که در حیات خود، از مردم می خواست عذرش را بپذیرند و (با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند، خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری کابین بست! و چه عجیب هر دو از خلافت به نوبت بهره گیری کردند.

(مرکب) خلافت را در اختیار کسی (عمر) قرار داد، که کلامش خشن، دیدارش رنج آور، اشتباهش بسیار و عذر خواهی اش بی شمار بود. به سواری شبیه بود که بر پشت شتری سرکش نشسته، چنانچه مهار را محکم کشد، پره های بینی شتر پاره شود، و اگر آزاد گذارد، در پرتگاه هلاکت سقوط کند.

به خدا! مردم در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند و من در این مدت طولانی با محنت و عذاب، چاره ای جز شکیبایی نداشتم. سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد.

عمر (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت و به پندارش مرا نیز از آنها محسوب داشت!

پناه به خدا از این شورا! راستی من از نخستین آنها، چه کم داشتم که درباره من به تردید افتادند و اکنون کارم به جایی رسیده که مرا همسنگ اینان (اعضا شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هم آهنگی ورزیدم (و برای مصالح مسلمین) در شورای آنها حضور یافتم. یکی از آنان به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت، که ذکر آن خوشایند نیست. ⁽⁷⁷⁾

77- نهج البلاغه، خطبه 3.

74 محرومیت از حق

به خدا سوگند! پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تاکنون، از حق خویشتن محروم مانده ام، و دیگران را به ناحق بر من مقدم داشته اند. ⁽⁷⁸⁾

78- نهج البلاغه، خطبه 6

75 شکایت از غاصبین ولایت

به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم، و به خاطر خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او برگرداند (و در جای دیگر قرار دهد و باور نمی کردم) مرا از عهده دار شدن آن باز دارد. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف ابوبکر... بود برای بیعت کردن با او، پس من دست بر روی دست گذاشتم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام باز گشته و می خواهند دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نابود سازند. (در این جا بود که) ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما سخت تر است، زیرا این بهره دوران کوتاه دنیا است، که هم چون سراب، زایل می گردد و یا بسان ابری پراکنده می شود. پس برای دفع آشوب به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید. ⁽⁷⁹⁾

79- خطبه نهج البلاغه؛ ژرفای غم، ص 19 و 20

76 توبیخ به خاطر سستی در جهاد

به خدا سوگند اگر من تنها با آنها (دشمنان) روبه رو شدم، در حالی که آنها تمام روی زمین را پر کرده باشند نمی ترسم و باکی ندارم، من بر گمراهی آنان و رستگاری و هدایت خود نیک آگاهم و با یقین از جانب خدا همراه بوده، مشتاق ملاقات پروردگارم و به پاداشش امیدوارم، لیکن دریغم آید که بی خردان و تبهکاران این امت حکومت را به دست گیرند و بیت المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند، و فاسقان را همدستان خود قرار دهند. در این گروه بعضی هستند که شراب نوشیده و حد بر آنها جاری شده، و برخی از آنان اسلام را نپذیرفتند تا برای آنها عطایی تعیین گردید و اگر به خاطر این جهات نبود این اندازه شما را برای قیام و نهضت تشویق نمی کردم و به سستی در کار سرزنش و توبیخ نمی نمودم و در گردآوری و تشویق شما نمی کوشیدم و آن هنگام که سر باز زدید و سستی نمودید، رهایتان می ساختم.⁽⁸⁰⁾

80- خطبه نهج البلاغه.

77 رنج علی از سستی یاران

روزی یکی از یاران آن حضرت، این پرسش را مطرح کرد و گفت: چگونه که ما تاکنون بر معاویه چیره نشده ایم؟ امام علیه السلام به او فرمود: جلوتر بیا. آن گاه آهسته گفت:

(سپاه معاویه وی را فرمان می برند اما یاران من از گفتار من سر می تابند).
خدا خود می داند که این قلب بزرگ که آکنده از عشق به مکتب بود، تا چه حد از جهل مسلمانان نسبت به اسلام و پراکندگی آنان از محور حق، رنج می برد ⁽⁸¹⁾

81- زندگی نامه 14 معصوم، ص 163

78 خسته شدن از مردم کوفه

بارالها! (از بس نصیحت و اندرز دادم) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند، من آنها را ملول، و آنها مرا ملول ساختند، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من، بدتر از مرا بر سر آنها مسلط نما، خداوندا، دل‌های آنها را بگداز، همان طور که نمک در آب حل می شود.

به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از (بنی فراس بن غنم) داشته باشم تا با کمک آنها دشمنان را بر سر جای خود می نشاندم (آنها چنانند که شاعر گفته):

اگر آنان را می خواندی سوارانی از ایشان مانند ابر تابستان، با سرعت و تا

زنده به سوی تو می آمدند...⁽⁸²⁾

82- خطبه نهج البلاغه؛ ژرفای غم، ص 23.

79 شدت ناراحتی علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت محمد بن ابی بکر نامه ای به عبداللّه بن عباس می نویسد و در آن نامه شدت ناراحتی خود را از مردم کوفه مرقوم فرموده که از آن جمله می نویسد:

(... اسئل الله ان يجعل لي منهم فرجا و ان يريحني منهم عاجلا، فو الله لو لا طمعي عند لقاء عدوي في الشهادة و توطيني نفسي عند ذلك لاءحببت ان لا ابقى مع هؤلاء يوما واحدا...)

(از خدای یکتا می خواهم که برای من گشایشی از این مردم فراهم سازد و مرا هر چه زودتر از اینها راحت سازد و به خدا سوگند اگر نبود علاقه ای که من در هنگام دیدار با دشمن به شهادت دارم و خود را برای آن آماده کرده ام، دوست داشتم که یک روز هم با این مردم نمانم...)⁽⁸³⁾

83- زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص 680.

80 سرزنش اهل کوفه

به من خبر رسیده که (بسر) بر (یمن) تسلط یافته است، سوگند به خدا می دانستم اینها به زودی بر شما مسلط خواهند شد، زیرا آنان در باطل خود متحدند، و شما در راه حق خود متفرقید. شما از پیشوای خود در مسیر حق، سرپیچی می کنید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می نمایند، آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما به امام خویش خیانت می ورزید، آنها در شهرهای خود به اطلاع مشغولند و شما به فساد! اگر من قدحی را به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم دارم که بند آن را ببرید. ⁽⁸⁴⁾

84- خطبه نهج البلاغه.

81 خون دل کردن علی علیه السلام

ای کسانی که به مردان می مانید ولی مرد نیستید! ای کودک صفتان بی خرد! و ای عروسان حجله نشین! (که جز عیش و نوش به چیزی نمی اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم. به خدا که آشنایی با شما، نتیجه اش ندامت و پشیمانی و سرانجامش اندوه و حسرت است. خدا شما را بکشد که این همه خون به دل من کردید، و سینه ام را مملو از خشم ساختید، و کاسه ای غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید. با سرپیچی از فرمان و عدم یاری من، نقشه ها طرح های مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) تباه کردید، تا آن جا که قریش گفتند: پسر ابوطالب مردی است شجاع، ولی از فنون جنگ آگاه نیست! خدا پدرانشان را خیر دهد آیا هیچ یک از آنها، با سابقه تر و پیشگام تر از من در میدان ها بوده اند؟ آن روز که من پای به میدان نبرد گذاشتم، هنوز بیست سال نداشتم و هم اکنون بیش از شصت سال از عمرم گذشته است، ولی آن کس که فرمانش را اجرا نمی کنند، طرح و نقشه ای ندارد (هر اندازه فکر او بلند و نقشه او دقیق باشد هرگز به نتیجه نمی رسد!) (85)

85- نهج البلاغه؛ ژرفای غم، ص 26 و 27.

82 حق علی بر امت پیامبر

ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقی است. اما حق شما بر من آن است که خیر خواهی خود را از شما دریغ ندارم و بیت المال را در راه شما صرف کنم، و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید و شما را تربیت کنم و آداب بیاموزم تا بدانید.

و اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش با من وفادار باشید و در آشکار و نهان از خیر خواهی دریغ نورزید، هر وقت شما را بخوانم اجابت نمایید و هرگاه فرمان دهم اطاعت کنید.⁽⁸⁶⁾

86- خطبه ای از نهج البلاغه.

83 امید شهادت

به خدا اگر امید شهادت به هنگام برخورد با دشمن نداشتیم بر مرکب خویش سوار می شدیم و از شما فاصله می گرفتیم و مادام که نسیم ها به سوی شمال و جنوب در حرکتند (هیچ گاه) به سراغ شما نمی آمدیم زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق و پر مکر و حيله هستید. تعداد فراوان شما با کمی اجتماع افکارتان سودی نمی بخشد، من شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نگردند. آن کس که در این راه استقامت کند به بهشت رود و هر کس بلغزد به آتش دوزخ گرفتار شود.⁽⁸⁷⁾

87- ژرفای غم، ص 37 و 38.

84 شکایت از قریش

(عبدالرحمان بن عوف) مرا گفت: ای پسر ابوطالب! تو به این امر (خلافت) بسیار دل بسته ای؟ گفتم: دل بسته و شیفته آن نیستم بلکه میراث رسول خدا ﷺ و حق را خواسته ام. ولای امت وی در رتبه بعد از او برای من است و شما حریص تر از من هستید که میان من و حقم حایل گشته اید و با زور و شمشیر آن را از من گرفته اید.

بار خدایا! من از قریش به درگاه تو شکایت می کنم، آنها قطع رحم کردند و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا انکار کردند، و مرا حقیر شمردند و منزلت والای مرا کوچک دانستند و در مخالفت با من اجتماع و اتفاق کردند. حق مرا که همانند لباس بر تن بود به تاراج بردند و سپس گفتند: اگر خواهی با رنج و اندوه شکیبیا باش و یا با حسرت و دریغ جان بسپار!

به خدا سوگند! آنها اگر می توانستند، نسبت خویشاوندی مرا هم انکار می کردند چنان که پیوند سببی را قطع کردند اما راهی بر این کار نیافتند.

حق من بر این امت همانند مردی است که از قومی بستانکار باشد (و او باید تا رسیدن زمان طلب خود صبر کند) پس اگر آن قوم به وظیفه عمل کرده و حق او را ادا کنند آن را با تشکر و سپاس می پذیرد و اگر در تسلیم حق او تا موعود تاخیر انداختند، باز آن را می گیرد بی آن که سپاس گزارد. آری مرد اگر رسیدن حقش به تاخیر افتد بر او عیبی نیست، بلکه عیب بر کسی است که حقی را به دست آورد که از آن او نباشد. نکوهش باید کسی شود که آنچه حق او نیست بگیرد. رسول خدا ﷺ ضمن وصایای خود به من فرمود:

(ای پسر ابوطالب! ولایت امت من با تو است. پس اگر بر زمامداری تو با عافیت و هم دلی تن دادند و ولایت را بر تو واگذاشتند، به تصدی و اداره آن قیام کن و اگر اختلاف کردند آنها را به حال خود واگذار، که خداوند سبحان برای تو نیز راهی برای رهایی از مشکلات فراهم خواهد ساخت).⁽⁸⁸⁾

85 نهراسیدن از مرگ

هنگامی که در جنگ صفین، آب به تصرف امام علیه السلام در آمد و از لشکر معاویه برای استفاده از آب ممانعتی به عمل نیامد، مدتی جنگ متوقف شد، لذا عده ای شایع کردند که علت عدم صدور فرمان جنگ این است که آن حضرت از کشته شدن می هراسد و گروهی گفتند که شاید در وجوب جنگیدن با لشکریان شام شک و تردید دارد. امام علیه السلام در پاسخ آنان چنین فرمودند: ⁽⁸⁹⁾ اما این که می گوئید مسامحه در جنگ به خاطر ترس از مرگ است (درست نیست) به خدا سوگند هیچ باک ندارم، از این که به سوی مرگ بروم یا مرگ به سراغ من آید. و اگر تصور می کنید در مبارزه شامیان تردید داشته باشیم؟ به خدا سوگند هر روزی که جنگ را تاءخیر می اندازم به خاطر آن است که آروز دارم عده ای از آنها به جمعیت ما بپیوندند و هدایت شوند، و در لابه لای تاریک های یرتوی از نور هدایت مرا ببینند و به سوی من آیند، و این برای من از کشتار آنان در حال گمراهی محبوب تر است، اگر چه در صورت کشته شدن نیز بار گناه را خود بر گردن دارند. ⁽⁹⁰⁾

89- نهج البلاغه، کلام 55.

90- ژرفای غم، ص 40 و 41.

86 کینه قریش

هر کینه ای که قریش از رسول خدا ﷺ بر دل داشت (و جرات اظهار و یا فرصت ابراز آن را نیافت) پس از رحلت آن حضرت، همه را بر من آشکار ساخت و تا توانست بر من ستم کرد...

قریش چه از جان من می خواهد؟ اگر خونی از آنها ریخته ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است. آیا پاداش کسی که در اطاعت خدا و رسول او ﷺ بوده است، باید چنین داده شود؟!

... قریش، دنیا را به نام ما خورد و بر گرده ما سوار شد!

شگفتا از اسمی بدان پایه از حرمت و عظمت و مسامی بدین حدّ از خواری و خفت! . (91)

91- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 308 و 328.

87 بی‌علاقگی به ولایت و فرمانروایی

به خدا سوگند! من نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به ولایت و زمامداری بر شما علاقه‌ای. ولی شما مرا به پذیرفتن آن دعوت کردید و آن را به من تحمیل نمودید. آنگاه که حکومت و زمامداری به من رسید، به کتاب خدا نظر انداختم و به دستوری که داده و ما را در حکم کردن بدان امر فرموده بود متابعت کردم. به سنت و روش پیامبر ﷺ توجه نموده به آن اقتدا نمودم، و نیازی به حکم و رای شما و دیگران پیدا نکردم. هنوز حکمی پیش نیامده که آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و برادران مسلمان خود پیدا کنم. اگر چنین پیشامدی می‌شد از شما و دیگران روی گردان نبودم! .⁽⁹²⁾

92- ژرفای غم، ص 46.

88 شکوه های امام از ابوبکر و عمر

کسی که پس از پیامبر خدا ﷺ زمام امور را بر کف گرفت، هر روز که مرا می دید زبان به معذرت خواهی می گشود و از من عذرخواهی می کرد و مسؤ لیت غصب حق من و شکستن بیعت را به گردن دیگری می انداخت و از من حلالیت می طلبید.

من پیش خود می گفتم: دوران چند روزه ریاست او که سپری گشت، (خود به خود) حقی که خداوند برای من قرار داده است به سهولت به من باز خواهد گشت، بی آن که در اسلام نوپا، اسلامی که به عهد جاهلیت نزدیک است (و خطر ارتداد آن را تهدید می کند) رخنه و شکاف ایجاد گردد و بی آن که من بستر نزاع را گسترده باشم و این و آن را به منازعه کشانده باشم تا در نتیجه یکی به حمایت از من و دیگری به مخالفت با من پردازد و گفتگوها از دایره سخن به میدان کشیده شود، به ویژه آن که شماری از خاصان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که من آنها را به خوبی و دیانت می شناختم آشکارا و نهان پشتیبانی کرده بودند و به من پیشنهاد حمایت داده بودند تا برخیزم و حق خود را باز ستانم. اما هر بار من آنها را به صبر و آرامش فرا می خواندم و امید بازگشت حق خویش را بدون جنگ و خونریزی به آنها نوید می دادم...

... تا این که عمر او به سر آمد. اگر روابط مخصوص او با عمر نبود و از پیش با هم تبانی نکرده بودند گمان نمی کنم که ابوبکر آن را از من دریغ می داشت، چه این که او گفتار رسول گرامی ﷺ را آنگاه که من و خالد بن ولید را رهسپار یمن کرده بود، خطاب به (بریده اسلمی) شنیده بود و به یاد داشت. آن روز پیامبر ﷺ به ما فرمود:

(اگر میان شما جدایی افتاد پس هر کس آنچه به نظرش می رسد و آن را صحیح می داند عمل کند. و اگر با هم مجتمع بودید پس آن چه عملی می گوید برگزینید و به راءى او عمل کنید... او ولی شما و سرپرست شما پس از من خواهد بود.)

این سخن پیامبر خدا ﷺ را هم ابوبکر و هم عمر شنیده بودند. این هم بریده که هم اکنون زنده است (می توانید از او پرسید).

اما او چنین نکرد بلکه همین که نشانه های مرگ را در خود مشاهده کرد کسی را نزد عمر فرستاد و او را عهده دار ولایت و خلافت کرد.

... جای بسی حیرت و شگفت است از کسی که در زمان حیات خود، بارها فسخ بیعت را از مردم درخواست نموده و گفته است: (اقیلونی فلست بخیرکم و علیّ فیکم) حال چگونه است که در واپسین دم زندگانی خود، خلافت را به رفیقش می سپارد؟! (93)

93- کشف المحجّة، ص 177؛ نهج البلاغه، خطبه ششّمیه.

89 اندوه علی علیه السلام

از سخنان علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: (و اجعفر اه و لا جعفر لی الیوم و احمز تاه و لا حمزة لی الیوم: (آه! جعفر و حمزه کجایند؟ امروز دیگر جعفر و حمزه ندارم).

و نیز از گفتار آن حضرت در شورای خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خطاب به اهل شورا فرمود: (شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی وجود دارد که برادری مانند برادرم جعفر علیه السلام داشته باشد، که در بهشت به دو بال و پر آراسته شده و هر جا که بخواهد به پرواز در می آید).

در پاسخ گفتند: (نه، ما چنین برادری نداریم).

فرمود: (آیا در میان شما کسی هست که عمویی همانند عموی من حمزه علیه السلام شیر خدا و شیر رسول خدا و سید شهیدان داشته باشد؟).

آنها در پاسخ گفتند: خدا را گواه می گیرم که ما چنین عمویی نداریم. ⁽⁹⁴⁾

آری حضرت حمزه علیه السلام با ایثار و فداکاری های خود در فراز و نشیب های روند تکاملی اسلام، به خصوص در جنگ احد، به چنین مقام ارجمندی از مرتبه و درجه رسیده که علی علیه السلام دلاور مرد تاریخ، به وجود او، افتخار می کند. و همچنین افتخار به وجود سردار سلحشور حضرت جعفر طیار (برادرش) می کند که در جنگ موته به شهادت رسید. ⁽⁹⁵⁾

94- بحار، ط قدیم، ص 739؛ اعیان الشیعه، ج 16، ص 28.

95- داستانها و پندها، ج 7، ص 9089.

90 شکایت از یاران

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: در اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم و گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. یک نفر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، چه خوب است مردم را برای رفتن به جنگ ترغیب فرمایی.

حضرت برخاست و خطبه ای ایراد کرد و طی آن فرمود: من شما را برای رفتن به جنگ ترغیب نمودم ولی شما نرفتید، و خیرخواهی شما را نمودم ولی شما نپذیرفتید، و شما را فرا خواندم ولی گوش نکردید. شما حاضران همچون غایب و زنده های همچون مرده و کرانی صاحب گوش هستید. بر شما حکمت تلاوت می کنم و شما را به موعظه ای شفا بخش و کفایت کننده نصیحت می کنم و به جهاد با اهل ظلم و جور ترغیب می نمایم، ولی به آخر سخنم نرسیده شما را می بینم که در حلقه های پراکنده متفرق شده اید و برای یکدیگر شعر می گوئید و ضرب المثل می آورید و از قیمت خرما و شیر می پرسید.

دستتان بریده باد! از جنگ و آمادگی برای آن خستگی نشان داده اید، و قلبهایتان را از یاد آن آسوده کرده اید، و خود را با اباطیل و مطالب گمراه کننده و عذرهای واهی مشغول کرده اید.

وای بر شما! با آنان بجنگید قبل از آن که با شما بجنگند. به خدا قسم، هرگز قومی در وسط خانه خود مورد حمله قرار نمی گیرند مگر آنکه ذلیل می شوند. قسم به خدا گمان ندارم شما گفته هایم را عملی کنید تا دشمنانتان کار خود را بکنند، و من هم دوست داشتم که آنان را می دیدم و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات می کردم و از چشیدن درد گرفتاریهای به شما و از همنشینی با شما راحت می شدم.

شما همچون گله شتری هستید که چوپان آن گم شده باشد. هر چه از یک طرف جمع آوری شوند از سوی دیگر پراکنده می شوند.

این طور که من می بینم به خدا قسم گویا شما را می نگریم که اگر جنگ
شعله بگیرد و مرگ شدت یابد همچون شکافتن سر و همچون انفراج زن هنگام
وضع حمل که دست لمس کننده ای را مانع نمی شود، از اطراف علی بن ابی
طالب پراکنده می شوید.⁽⁹⁶⁾

96- اسرار آل محمد، ص 316 314.

91 دیروز امیرالمؤمنین بودم امروز مأمور

امیرالمؤمنین علیه السلام با مشاهده آن حال فاجعه آمیز (فریب خوردن لشکر با قرآن های روی نیزه) برخاست و لشکریان خود را مخاطب ساخته فرمود:
(ای مردم پیوسته وضع من با شما طبق دلخواهم بود تا آنکه جنگ شما را ناتوان و درمانده کرد و سوگند به خدا که جنگ شما را گرفت و رها کرد و دشمنان را گرفت و رها نکرد و این ضایعات (جنگی) آنها را بیشتر ناتوان و درمانده کرده جز آنکه من دیروز امیرالمؤمنین علیه السلام (و دستور دهنده) بودم و امروز مأمور (و فرمانبردار) و نهی کننده بودم، و اکنون نهی شده هستم، و شما ماندن و بقا (در دنیا) را دوست دارید و من نمی توانم شما را به چیزی که اکراه دارید مجبور سازم.)

و در نقل شیخ مفید (ره) این گونه است که چون قرآن ها بر سر نیزه کردند، امام علیه السلام فرمود:

(وای بر شما! این یک نیرنگ است، این مردم قرآن را نمی خواهند چون اهل قرآن نیستند، پس از خدا بترسید و با همان بینشی که داشته اید جنگ با اینها را ادامه دهید و اگر این را نکنید دچار پراکندگی خواهید شد و پشیمان خواهید گشت در وقتی که پشیمانی برای شما سود ندهد).

و در حدیث دیگری است که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که آن وضع را مشاهده کرد فرمود:

ای بندگان خدا من از هر کس به پذیرفتن کتاب خدا شایسته ترم، ولی معاویه، عمر و بن عاص ابن ابی معیط، حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح اهل دین و قرآن نیستند، من اینها را بهتر از شما می شناسم،

من با ایشان در کودکی مصاحبت کرده ام و در بزرگی هم مصاحب بوده ام،
در کودکی بدترین کودکان بودند و در بزرگی نیز بدترین مردان و به راستی این
سخن حقی است که هدف باطل از آن دارند، به خدا سوگند اینها قرآن را بلند
نکرده اند! اینها قرآن را می شناسند ولی بدان عمل نمی کنند و آنها جز به منظور
نیبرنگ و فریب آن را بلند نکرده اند!⁽⁹⁷⁾

97- زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص 575 و 576.

بخش سوم: آتش زدن بیت علی علیه السلام

92 سقیفه

علی علیه السلام هنوز از غسل و تکفین جسد مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فارغ نشده بود که کسی وارد شد و گفت: یا علی عجله کن که مسلمین در سقیفه بنی ساعده جمع شده و مشغول انتخاب خلیفه هستند. علی علیه السلام فرمود: سبحان الله! این جماعت چگونه مسلمان می باشند که هنوز جنازه پیغمبر دفن نشده در فکر ریاست و حبّ جاه هستند؟

هنوز علی علیه السلام سخن خود را تمام نکرده بود که شخص دیگری رسید و گفت: امیر خلافت خاتمه یافت، ابتدا کار مهاجر و انصار به نزاع کشید و بالاخره کار خلافت بر ابوبکر قرار گرفت و جز معدودی از طایفه خزرج تمام مردم با وی بیعت کردند.

علی علیه السلام فرمود: دلیل انصار بر حقانیت خود چه بود؟ عرض کرد: چون نبوت در خاندان قریش بود آنها نیز مدعی بودند که امامت هم باید از آن انصار باشد ضمناً خدمات و فداکاری های خود را در مورد حمایت از پیغمبر و سایر مهاجرین حجّت می دانستند. علی علیه السلام فرمود: چرا مهاجرین نتوانستند جواب قانع کننده ای به انصار بدهند؟

عرض کرد: جواب قانع کننده انصار چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود: مگر انصار فراموش کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفعات زیاد مهاجرین را خطاب کرده و می فرمود: که انصار را عزیز بدارید و از بدن آنها در گذرید، این فرمایش پیغمبر دلیل این است که انصار را به مهاجرین سپرده است

و اگر آنها شایسته خلافت بودند مورد وصیت قرار نمی گرفتند بلکه پیغمبر
مهاجرین را به آنها توصیه می فرمود.

آنگاه فرمود: سخن بسیار گفتند و خلاصه کلام آنها این بود که ما از شجره رسول خداییم و به کار خلافت از انصار نزدیکتریم.

علی علیه السلام فرمود: چرا مهاجرین روی حرف خودشان ثابت نیستند اگر آنها از شجره رسول خدایند من ثمره آن شجره هستم، چنانچه نزدیکی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل خلافت باشد که من از هر جهت به پیغمبر از همه نزدیک ترم.

علاوه بر آیات قرآن و اخبار و احادیث نبوی در مورد خلافت علی علیه السلام همین فرمایش خود او برای پاسخ دادن با استدلالات مهاجرین و انصار که در سقیفه جمع شده بودند کافی به نظر می رسد. ⁽⁹⁸⁾

98- علی کیست؟، ص 79 80.

93 فضیلت علی علیه السلام از زبان ابوسفیان

در روایت آمده وقتی که کار خلافت ابوبکر به پایان رسید و مردم با او بیعت کردند مردی، حضور علی علیه السلام که به تدفین رسول خدا مشغول بود رسیده عرض کرد: مردم با ابوبکر بیعت کردند و انصار بر اثر اختلاف فیما بین به خواری مبتلا شدند و آزاد شدگان برای آن که مبادا شما از کار پیغمبر فارغ شوید و امر خلافت را به عهده بگیرید پیش دستی نموده و عقد بیعت را با او استوار کردند. علی علیه السلام بیلی که در دست داشت به زمین گذارده و دست خود را بر آن استوار نموده فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَلَمْ، أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).⁽⁹⁹⁾

آیا مردم می پندارند به مجردی که گفتند ایمان آوردیم دیگر به فساد مبتلا نمی گردند! با آن که مردم پیش از آنها را به فتنه و آزمایش مبتلا نمودیم، خدا مردم راستگو و دروغگو را می شناسد و از احوالشان باخبر است آیا مردم بدکار خیال کردند بر ما پیشی گرفته اند با آن که حکومت نابجایی نموده اند.

در هنگامی که علی عَلِيٍّ و عباس به کارهای شخصی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشغول بودند ابوسفیان در خانه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و این اشعار را می خواند: ای بنی هاشم دست طمع مردم و به خصوص قبیله تیم که ابوبکر از آنان است و عدی که عمر از آن قبیله است به روی خود مگشایید زیرا امر خلافت در میان شما و متوجه به شما و جز علی دیگری شایسته آن نیست. ای ابوالحسن کف با احتیاط خود را به پایه سریر خلافت استوار ساز زیرا تو شایسته آن هستی. سپس با صدای بلند، بنی هاشم و بنی عبدمناف را مخاطب ساخته گفت: آیا خشنودید بچه شتر رذل پسر رذل (یعنی ابوبکر) بر شما خلافت نماید و مقام شما را غصب کند، سوگند به خدا اگر اراده کنید حق خود را بگیریید می توانید در اندک وقتی لشکریان و مردانی گرد آورید و غاصبان را نابود سازید. امیرالمؤمنین عَلِيٍّ در پاسخ او فرمود: برگرد ای ابوسفیان سوگند به خدا از آن چه می گویی قصد خدا را نداری و برای خدا سخن نمی گویی تو همواره با اسلام و اسلامیان به حيله گری رفتار می کنی ما اکنون به کارهای شخصی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرداخته و وقت توجه کردن به این گونه حرف ها که تو می گویی نداریم و هر فردی ماءموریتی دارد و باید کار خود را انجام دهد.

ابوسفیان به مسجد وارد شده دید بنی امیه اجتماع کرده اند ابوسفیان آنان را برای موضوع خلافت تحریص کرد آنها به سخن او توجهی نمودند. (100)

100- الارشاد، ص 177 176.

94 چه زود بر رسول خدا ﷺ دروغ بستید

هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کرد و با ابوبکر به خلافت بیعت کردند، علی ع از بیعت با او خودداری کرد. عمر به ابوبکر گفت: آیا کسی در پی این مرد متخلف نمی فرستی تا بیاید بیعت کند؟

ابوبکر گفت: قنفذ! به نزد علی ع برو و بگو: خلیفه رسول الله ﷺ می گوید: بیا بیعت کن. علی ع صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله! چه زود بر رسول خدا ﷺ دروغ بستید.

گفت: قنفذ برگشت و جریان را به او باز گفت:

پس عمر گفت: آیا کسی به نزد این مرد متخلف نمی فرستی که بیاید بیعت کند؟

ابوبکر به قنفذ گفت: به نزد علی ع برو و بگو: امیرالمؤمنین ع می گوید: بیا بیعت کن.

قنفذ رفت و دقّ الباب کرد.

علی ع گفت: کیست؟

گفت: من هستم، قنفذ.

گفت: چه می خواهی؟

گفت: امیرالمؤمنین می گوید: بیا بیعت کن.

علی ع صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله! چیزی ادعا کرده که حق

او نیست. قنفذ برگشت و به ابوبکر خبر داد.

ابوبکر بعد از شنیدن این سخن گریه کرد.

عمر به پا خاست و گفت: بیایید باهم به نزد این مرد برویم. پس گروهی به خانه علی علیه السلام رفتند و در زدند. علی علیه السلام چون صدایشان را شنید، سخن نگفت: زنی به سخن آمد و گفت: اینان که هستند؟

گفتند: به علی علیه السلام بگو: بیرون بیاید و بیعت کند.

فاطمه علیها السلام صدایش را بلند کرد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! پس از تو، از ابوبکر و عمر چه دیدیم! هنگامی که صدایش را شنیدند، بسیاری از همراهان عمر گریستند، سپس بازگشتند.

عمر با عده ای ماند و علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند و او را در مقابل ابوبکر نشاندهند. ابوبکر گفت: بیعت کن.

گفت: اگر بیعت نکنم؟

گفت: در این صورت، به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می زنیم.

علی علیه السلام رو به قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: (یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، پس بیعت کرد و به پا ساخت. (101) (102)

101- المسترشد فی امامة علی بن ابیطالب، صص 65 66.

102- رنجهای زهرا علیها السلام، ص 387 و 388.

95 چگونگی بیعت بنی هاشم

علامه طبرسی صاحب کتاب احتجاج، و ابن قتیبہ دینوری در کتاب الامامة و السیایة و غیر آنها نقل می کنند:

هنگامی که امیرالمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ از دفن جنازه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فارغ شد، در مسجد از فراق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با چهره ای اندوه بار و شکسته، نشست، بنی هاشم به حضورش آمده و اجتماع کردند، زبیر بن عوام نیز کنار آن حضرت بود، در گوشه دیگر مسجد، بنی امیه در اطراف عثمان اجتماع نموده بودند، و در گوشه دیگر بنوزهره در اطراف عبدالرحمان بن عوف، حلقه زده بودند، به این ترتیب مسلمین در چند گروه، در مسجد، جمع شده بودند، در این هنگام ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح وارد مسجد شدند، و گفتند: چرا شما را گروه گروه می نگریم؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید که انصار و مردم با او بیعت کرده اند.

عثمان و عبدالرحمان بین عوف و طرفدارانشان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بنی هاشم از مسجد بیرون آمده و در منزل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اجتماع کردند، زبیر نیز همراه آنها بود.

عمر همراه جماعتی از بیعت کنندگان با ابوبکر، که در میانشان (اسید بن خضیر و سلمة بن سلامه) بودند، برخاستند و به خانه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و دیدند بنی هاشم اجتماع نموده اند، به آنها گفتند: مردم با ابوبکر بیعت کرده اند، شما نیز بیعت کنید.

زبیر برخاست و شمشیر به دست گرفت، عمر گفت:

(بر این کلب هجوم ببرید و شر او را از سر ما بردارید).

سلمة بن سلامه، به سوی زیبر شتافت و شمشیر را از دست زیبر گرفت، و
عمر شمشیر را از دست سلمه گرفت و آن قدر بر زمین کوبید تا شکست. ⁽¹⁰³⁾

آنگاه دور بنی هاشم را گرفتند و آنها را به مسجد نزد ابوبکر آوردند، و به آنها گفتند: مردم با ابوبکر بیعت کردند، شما نیز بیعت کنید، سوگند به خدا اگر از بیعت سرپیچی کنید، شما را با شمشیر به محاکمه می کشیم، وقتی که بنی هاشم خود را این گونه در تنگنا دیدند، یک به یک به پیش آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. (104)

103- شرح نهج البلاغه بن ابی الحدید، ج 6، ص 48.

104- رنج هاو فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 94 و 95.

96 علی علیه السلام و بیان ماجرای زهرا علیها السلام

صدوق به سند خود از علی علیه السلام روایت کرده آن حضرت فرمود:
(روزی که من و فاطمه علیها السلام، و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، آن حضرت رو به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول الله! گریه شما برای چیست؟ فرمود: از کتک خوردن تو، و سیلی خوردن فاطمه علیها السلام گریه می کنم). (105)

105 - امالی صدوق، ص 118؛ بحار الانوار، ج 28، ص 51.

97 بیان فجایع از زبان عمر

عمر بن خطاب، نامه ای برای معاویه نوشت و در آن نامه (در رابطه با ماجرای بیعت و سوزاندن در خانه) چنین آمده است. (... به خانه علی علیه السلام رفتم با مشورت قبلی که در مورد اخراج او از خانه (باقوم) کرده بودم، فضّه (کنیز خانه علی) بیرون آمد، به او گفتم: به علی بگو بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند، زیرا همه مسلمین با او بیعت کرده اند.

فضه گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام مشغول (جمع آوری قرآن) است، گفتم؛ این حرفها را کنار بگذار، به علی علیه السلام بگو بیرون بیاید، و گرنه ما وارد خانه می شویم، و او را به اجبار، بیرون می آوریم. در این هنگام فاطمه علیها السلام بیرون آمد و پشت در ایستاد و گفت: (ای گمراهان دروغگو، چه می گوئید و از ما چه می خواهید؟!)

گفتم: ای فاطمه!، گفت: چه می خواهی ای عمر!

گفتم: چرا پسر عمویت تو را برای جواب، به این جا فرستاده و خودش در پشت پرده حجاب نشسته است؟!

فاطمه علیها السلام به من گفت:

طغیانک یا عمر! اخرجنی، و الزمک الحجة و کلّ ضالّ غوی.

(طغیان و تعدی تو بود که مرا از خانه بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد و همچنین حجت را بر هر گمراه منحرف، کامل نمود).

گفتم: این حرفهای بیهوده و زنانه را کنار بگذار و به علی علیه السلام بگو از خانه بیرون آید.

گفت: (لا حب و لا کرامة...) (دوستی و کرامت، لایق تو نیست، آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر! بدان که حزب شیطان ضعیف و ناتوان است).

گفتم: اگر علی علیه السلام از خانه بیرون نیاید، هیزم فراوانی به این جا بیاورم، و آتشی برافروزم و خانه و اهلش را بسوزانم، و یا این که علی علیه السلام را برای بیعت به سوی مسجد می کشانم، آنگاه تازیانه (قنقد را گرفتم و فاطمه را با آن زد، و به خالد بن ولید گفتم: تو و مردان دیگر هیزم بیاورید، و به فاطمه علیه السلام گفتم: خانه را به آتش می کشم. گفت: ای دشمن خدا و ای دشمن رسول خدا (ص) و ای دشمن امیرمؤمنان! و هماندم دو دستش را از در بیرون آورد که مرا از ورود به خانه باز دارد، من او را دور نموده و با شدت در را فشار دادم، و با تازیانه ام بر دست های او زد، تا در راه رها کند از شدت درد تازیانه، ناله کرد و گریست، گریه و ناله اش آنچنان جانسوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آن جا منصرف شوم و بر گردم، به یاد کینه های علی علیه السلام و حرص او در ریختن خون بزرگان (مشرک) قریش افتادم و... با پای خودم لگد بر در زد، ولی او همچنان در را محکم نگه داشته بود که باز نشود، وقتی که لگد بر در زد صدای ناله فاطمه علیه السلام را شنیدم، که گمان کردم این ناله مدینه را زیرورو نمود، در آن حال، فاطمه علیه السلام می گفت: یا ابتاه! یا رسول الله هکذا کان یفعل بحبیبتک و ابنتک، آه یا فضة فخذینی فقد و الله قتل ما فی احشایی من حمل. (ای پدر جان! ای رسول خدا با حبیبه و دختر تو چنین رفتار می شود، آه! ای فضا! بیا و مرا دریاب، که سوگند به خدا فرزندم که در رحم من بود کشته شد!) من دریافتم که فاطمه علیه السلام بر اثر درد شدید مخاض، به دیوار (بشت در) تکیه داده است، در خانه را با شدت فشار دادم، در باز شد، وقتی که وارد خانه شدم، فاطمه علیه السلام با همان حال، روبه روی من ایستاد، ولی شدت خشم من، مرا به گونه ای کرده بود که گویی پرده ای در برابر چشمم افتاده است، چنان سیلی روی روپوش به صورت فاطمه علیه السلام زد که به زمین افتاد. (106)

106- این نامه را علامه مجلسی در بحارالانوار، ط قدیم، ص 222 به بعد مشروح، نقل کرده است.

98 نجات فاطمه زهرا علیها السلام توسط علی علیه السلام

نصی داریم، که می گوید: علی علیه السلام برای نجات زهرا علیها السلام اقدام کرد ولی مهاجمان فرار نمودند و با او مقاتله نکردند. نص مروی از عمر بیان می کند که عمر لگدی به در کوفت و موجب سقط جنین فاطمه علیها السلام شد؛ عمر وارد شد و از روی رویند به گونه زهرا علیها السلام زد. (علی علیه السلام بیرون آمد. وقتی احساس کردم که می آید، به بیرون از خانه فرار نمودم. و به خالد و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطری عظیم نجات پیدا کردم).⁽¹⁰⁷⁾

107- بحارالانوار، ج 30، صص 393 395.

99 بیرون آمدن علی علیه السلام از خانه

در روایت دیگری آمده که عمر گفت: (جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم این علی علیه السلام است که از خانه بیرون زده، و من و شما با هم تاب مقاومت در برابر او را نداریم. علی علیه السلام بیرون آمد. فاطمه علیها السلام دستانش را به سر برد تا آن را نمایان سازد و از آنچه بر او وارد شده به درگاه خداوند استغاثه کند... (108)

108 - بحارالانوار، ج 30، صص 393 395.

100 سیلی زدن به فاطمه زهرا علیها السلام

هجوم عمر، و قنفذ و خالد بن ولید و سیلی زدن عمر به گونه زهرا علیها السلام چنان که گوشواره اش از زیر مقنعه دیده شد، و فاطمه علیها السلام بلند می گریست و می گفت:

(وا ابتاه، و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، دخترت فاطمه علیها السلام تکذیب می شود، او را می زنند و فرزندش در شکمش کشته می شود).

و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه با چشمانی سرخ و سر برهنه که جامه اش را برای فاطمه علیها السلام انداخت و او را به سینه اش چسباند و به فاطمه علیها السلام گفت: دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ایلعنه لوم لئو! می دانی که خداوند پدرت را برای عالمیان رسول رحمت فرستاد...

سپس گفت: ای پسر خطاب! وای بر تو از امروزت، و پس از آن، و روزگاری که در پی آن خواهد آمد، پیش از آن که شمشیرم را بکشم و باقیمانده امت را از بین ببرم، از خانه بیرون شو. ⁽¹⁰⁹⁾

109- بحارالانوار، ج 53، صص 14، 18، 19، 23.

101 فاطمه علیها السلام در پشت درب

در کتاب سلیم بن قیس: (به در خانه علی علیه السلام رسید. فاطمه علیها السلام پشت در نشسته بود. عمر آمد و در را زد و ندا داد: پسر ابی طالب! در را باز کن. فاطمه علیها السلام گفت: عمر! با ما چه کار داری؟ چرا ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟

گفت: در را باز کن و الا آن را به رویتان آتش می زنیم... سپس در را آتش زد. عمر در را به داخل فشار داد. فاطمه علیها السلام به طرفش آمد و فریاد کشید: پدر! ... (110)

عمر: (لگدی به در زدم. فاطمه علیها السلام شکمش را به در چسبانده بود و مانع آن می شد... در را به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه علیها السلام به گونه ای به طرفم آمد که جلوی چشمانم را گرفت...) (111)

110- بحارالانوار، ج 53، صص 14، 18، 19، 23.

111- بحارالانوار، ج 8، صص 220، 227؛ به نقل از دلائل الامامه.

عمر: (چون به جلوی در رسیدم، فاطمه علیها السلام به محض دیدن آنها در را به رویشان بست و شک نداشت که کسی بدون اجازه اش بر او وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در کوبید و آن را که از چوب خرما بود شکست. سپس وارد شدند) (112)

زهره علیها السلام: (و آتش آوردند که خانه و ما را آتش زنند. پس به پشت در تکیه دادم و آنان را به خداوند قسم...) (113)

عمر: (فاطمه علیها السلام با دست هایش در را گرفته بود تا مرا از باز کردن آن باز دارد. پس دوباره تلاش کردم. اما نتوانستم. پس با تازیانه به دست هایش زدم. چنانکه دردش گرفت... لگدی به در کوبیدم. فاطمه علیها السلام شکمش را به در چسبانده بود تا آن را نگه دارد... در را به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه علیها السلام به گونه ای به طرفم آمد که جلو چشمانم را گرفت. یک سیلی از روی روئند به گونه هایش زدم، گوشواره اش کنده شد و به زمین افتاد. علی علیه السلام بیرون آمد. چون احساس کردم که می آید، به سرعت به بیرون خانه دویدم و به خالد، و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطر عظیمی نجات یافتیم و عده کثیری جمع کردم، نه برای اینکه شمارشان از علی صلی الله علیه و آله بیشتر شود، بلکه بدان جهت که قلبم بدان تقویت شود، آمدم و علی علیه السلام را که در محاصره بود، از خانه اش بیرون آوردم...) (114)

112- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67؛ بحار الانوار، ج 28، ص 227.

113- بحار الانوار، ج 30، ص 345.

114- بحار الانوار، ج 1، صص 293-295.

102 شهید شدن محسن زهرا علیها السلام

عمر، و خالد بن ولید، قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر بیرون رفتند، و راه خود را در پیش گرفتند. علی علیه السلام فریاد کشید: ای فضّه! بانویت، همچون زنان قبیله، او را تیماردار که در اثر لگد، و اصابت در به شکمش، درد زایمان او را در بر گرفته است.

سپس محسن را سقط کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: او به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شد و به او شکایت خواهد کرد...

محسن می آید، خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام او را می آوردند، آنان فریاد می کشند، و مادر فاطمه علیه السلام می گوید: این روز شماس است که وعده داده شدید.

مفضل به امام صادق علیه السلام گفت: آقای من! درباره این فرموده خداوند: (و اذا الموودة سئلت بآی ذنب قتلت)، چه می گوید؟
امام فرمود: مفضل! به خدا قسم، موّده، محسن است. زیرا او از ماست و بس.

هر که جز این گفت، او را تکذیب کنید.

مفضل گفت: آقایم! سپس چه؟

امام فرمود: فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پا می خیزد و می گوید: خداوند! به وعده ای که به من داده ای عمل کن درباره کسی که به من ظلم و ستم کرد، و حق مرا غصب نمود، و مرا زد و... (115)

115- بحارالانوار، ج 53، صص 14، 18، 19، 23.

103 حرمت زهرا علیها السلام را شکستند

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سخنی به عمر گفت:

(... و این آتشی است که شما در خانه ام برافروخته اید تا من، فاطمه

علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرزندانم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و زینب

علیها السلام و ام کلثوم را بسوزانید.) (116)

نامه معاویه به علی علیه السلام و پاسخ آن حضرت به او دلالت دارد که رفتار

خشونت آمیزی بر ضد علی علیه السلام به کار گرفته و او را به زور برای بیعت،

آوردند.

معاویه گفت: علی علیه السلام در بیعت با خلفا تاءخیر کرد. پس او را همچون شتر

مهار شده برای بیعت می راندند تا به اکراه بیعت کرد. (117)

116- الهدیة الكبرى، ص 163.

117- فتوح بن اعثم، ج 3، ص 474.

معاویه به علی علیه السلام گفت: تو به ابوبکر حسادت کردی و بر او رشک بردی، و در صدد تباهی او بر آمدی، و در خانه ات نشستی، و گروهی از مردم را اغوا کردی تا در بیعت با ابوبکر تاءخیر کردند... هیچ یک از خلفا نبود مگر این که تو به واسطه رشک و حسد بر او ستم کردی، و در بیعت با او تاءخیر نمودی، تا این که تو را همچون شتر بینی مهار کرده، می رانند تا به زور بیعت کردی. (118)

علی علیه السلام در پاسخ او نوشت: (و گفتمی مرا چون شتر مهار کرده می رانند تا بیعت کنم. به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و رسوا سازی ولی خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی گمان؟ ... (119)

این روایت دلالت دارد که آنان وارد خانه علی علیه السلام شدند و او را به زور بیرون آوردند. این بیانگر آن است که حرمت زهرا علیها السلام را که به تصریح روایات، با تمام توان جلوی آنان ایستاد، رعایت نکردند، البته این روایت تصریح نکرده که آنان متعرض شخص زهرا علیها السلام شده باشند.

118- شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 186.

119- نهج البلاغه، نامه 28، احقاق الحق، ج 2، ص 369.

104 علت سکوت علی علیه السلام

علی علیه السلام نخواست شمشیر بردارد و حق خویش را به زور تصاحب کند، کسانی که در تاریخ زندگی آن حضرت پژوهش کرده اند، در می یابند که امام به دو دلیل دست به شمشیر نبرد:

نخست، آن که آن حضرت در یاران خود آمادگی لازم برای چنین کاری نمی یافت. زیرا آنان چنین اقدامی را نوعی ماجرا جوایی تلقی می کردند.

دوم، آن که آن حضرت بیم آن را داشت که کسانی که هنوز پرتو ایمان در دلهایشان نفوذ نکرده بود از اسلام روی گردان شوند و به راه ارتداد کام نهند.

علی علیه السلام خود در مناسبت های مختلف به همین دو عامل اشاره کرده است. آن جا که می فرماید: پس به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم اگر خلافت را از من بگیرند، باید چه کنم؟

فرمود: (اگر یارانی یافتی به سوی آنان بشتاب و با ایشان جهاد کن و گرنه اقدامی مکن و خونت را پاس دار تا در حالی که مظلوم واقع شده ای، به من ملحق گردی). (120)

120- بحارالانوار، ج 2، ص 191.

105 از شما به خدای سمیع و بصیر شکایت می‌کنم

نمی‌دانی چرا در را آتش زدند، آنان می‌خواستند آن نور را خاموش کنند. نمی‌دانی سینه فاطمه علیها السلام چیست و میخ چه و پهلوی شکسته زهرا علیها السلام را چه حال؟ نمی‌دانی سقط جنین است؟ و سرخی چشم او از چه؟ و گوشواره شکسته را چه حال؟! در برابر دیدگان علی علیه السلام، آن بلند طبع غیرتمند، وارد خانه شدند، در حالی که فاطمه علیها السلام لباس خانه بر تن داشت. و به ستم شیر خدا را در محاصره گرفتند و او را هم چون شتر مهار شده، کشان کشان بردند و زهرای بتول به دنبالش روان، و پایش به لباسش که بر روی زمین کشیده می‌شد گیر می‌کرد و چنان ناله می‌کرد که دل را کباب می‌کرد، و سنگ را آب. فاطمه علیها السلام از آنان می‌خواست که پسر عمویم علی علیه السلام را رها کنید و الا از شما به خدای سمیع و بصیر شکایت می‌کنم. نه تنها حرمتش را نگه نداشتند بلکه او را ترساندند و علی را همچون اسیر، ریسمان به گردن بردند... علی علیه السلام می‌دید و می‌شنید و شمشیرش را تیز و آماده و بازویش قوی و توانا، اما وصیت برادرش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را باز می‌داشت و آنچه مقدور کسی نیست، بر او بار می‌کرد. چه مصیبت‌هایی که اگر بخواهم بیان کنم، کلام به درازا می‌کشد، در زمانی کوتاه بر این پاکیزه فرود آمد. ای پسر طه! چگونه پس از آن که چشمش را سرخ کردند، به اطراف می‌نگریست؟ برایش گریه و ناله کن که دشمنانش او را از گریه و ناله هم منع کردند. گویی که می‌بینم سیل اشک از چشمانش روان است، و می‌گوید، مرا نبینی که پس از بیت الاحزان، خانه شادی و سرور برگزینم. ای پسر فاطمه علیها السلام! کی، پیش از قیامت جبت و طاغوت (آن دو را برای مجازات) زنده خواهی کرد. (121)

121- زنجهای زهرا علیها السلام، ص 360 و 361.

106 شاهد کتک خوردن همسرش

او مظلوم است زیرا شاهد کتک خوردن همسر خویش و صدمه وارد کردن بر اوست. نوشته اند که فریاد فاطمه علیها السلام بلند شد که کودکم را کشتند. فاطمه علیها السلام به خاک افتاده و بیهوش شد و علی علیه السلام پارچه ای بر روی او کشید. ⁽¹²²⁾ و دشمن از این حذر نکرد ریسمان یا بندی بر گردن امام علیه السلام افکند و او را به زور به مسجد برد. ⁽¹²³⁾ و البته امام علیه السلام بدین مقدار قادر به دفاع از خود بود و می توانست گریبان خود را از چنگ آنها خلاص کند.

عمر، خود در سخنی این اعتراف را کرده بود که اگر نرمخویی علی نبود احدی قادر به تسلط بر او نبود. ⁽¹²⁴⁾ و محکوم الحکم لمن غلب است. زیرا گروهی از سردمداران کوشیده اند ناراضیان، عقده داران، و کین خواهان را به دور هم جمع کرده و چنان بلایی را برای عالم اسلام پدید آوردند. دشمن چنان گستاخ و بی شرم است که وارد حریم زندگی کسی می شود که سرنوشت کفر و اسلام را معین کرده است و خانه اش مرکز هبوط فرشتگان خداست.

122- ص 231، بحار چاپ کمپانی ج 8.

123- سلیم بن قیس، ص 68.

124- بحار کمپانی، ج 8، ص 232.

107 سقط شدن فرزند زهرا علیها السلام

مهاجمان چنان زهرا علیها السلام را زدند که فرزندش را سقط کرد اما احدی نه از مهاجمان و نه از دیگران، کوچک ترین اعتراضی نکرد. آیا اگر از عمر می ترسیدند، از قنفذ، یا مغیره بن شعبه و امثال این دو هم می ترسیدند؟! ⁽¹²⁵⁾

125- رنجهای زهرا علیها السلام، ص 203.

108 گنج علی علیه السلام در قیامت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ان لك كنزا في الجنة انت ذوقنيها. (تو در بهشت دارای گنجی می باشی، تو صاحب دو شاخ بهشتی هستی)، (منظور از دو شاخ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند که زینت بهشت می باشند).
مرحوم شیخ صدوق می گوید: از بعضی از اساتید شنیدم که می گفت: منظور از آن گنج (محسن) فرزند علی علیه السلام است که بر اثر فشار بین دو دیوار، از فاطمه علیه السلام سقط شد، و آن استاد چنین استدلال کرد که روایت شده: (فرزند سقط شده انسان، بطور جد و خشم آلود، کنار در بهشت توقف می کند، به او گفته می شود: وارد بهشت بشو، در پاسخ می گوید: وارد بهشت نمی شوم تا پدر و مادرم قبل از من وارد بهشت گردند)... (126)

126- رنجها و فریادهای فاطمه علیه السلام، ص 152.

109 به آتش کشیدن خانه حضرت زهرا علیها السلام

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند، و امیرالمؤمنین علیه السلام هم سراغ شمشیرش رفت.

قنفذ نزد ابوبکر برگشت در حالی که می ترسید علی علیه السلام با شمشیر سراغش بیاید، چرا که شجاعت و شدت عمل آن حضرت را می دانست.

ابوبکر به قنفذ گفت: (برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه دار) و گرنه در خانه اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر روی آنها به آتش بکشید!) قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عده زیادشان بر سر او ریختند. عده ای شمشیرها را به دست گرفتند و بر آن حضرت حمله شدند و او را گرفتند و بر گردن او طنابی انداختند.

حضرت زهرا علیها السلام جلو در خانه، بین مردم و امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، به طوری که وقتی که حضرت از دنیا می رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود. خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند. ⁽¹²⁷⁾

127- اسرار آل محمد، ص 227 و 228.

110 نجات علی علیه السلام توسط فاطمه علیها السلام

نصی در دست داریم که می گوید: وقتی علی علیه السلام را گرفتند، این فاطمه علیها السلام بود که او را نجات داد. لذا او را زدند. این نص می گوید: (فاطمه علیها السلام، در کنار در، بین شوهرش و مهاجمان حایل شد. قنفذ با تازیانه او را زد...)⁽¹²⁸⁾

128- الاحتجاج، ج 1، ص 212.

111 دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام

پس از هجوم بر خانه علی علیه السلام، علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصیتی را که به او کرده بود، بیاد آورد و فرمود: (ای پسر صهاک، قسم به آن که محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدری که از طرف خداوند گذشته و عهدهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با من نموده است می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی). (129)

129- اسرار آل محمد، ص 227.

بخش چهارم: بیعت اجباری و غضب ولایت

112 پیام های ابوبکر به علی علیه السلام و پاسخ های آن حضرت

اینک به روایت سلیم بن قیس باز می گردیم: سپس علی علیه السلام وارد خانه خود شد، عمر به ابوبکر گفت: کسی را نزد علی علیه السلام بفرست تا بیاید و بیعت کند، زیرا کار خلافت بدون بیعت علی علیه السلام سامان نمی یابد، اگر او با ما بیعت کند، به او امان خواهیم داد.

ابوبکر شخصی را نزد علی علیه السلام فرستاد و توسط او پیام داد که (دعوت خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن). قاصد ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد و پیام او را ابلاغ کرد، علی علیه السلام به او فرمود: شگفتا! چقدر زود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردید، ابوبکر و اطرافیان او می دانند که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غیر مرا خلیفه خود قرار نداده اند.

قاصد، گفتار علی علیه السلام را به ابوبکر ابلاغ کرد.

ابوبکر گفت: این بار برو و به علی علیه السلام بگو: (دعوت امیرمؤمنان (ابوبکر) را اجابت کن).

قاصد نزد علی علیه السلام آمد و پیام ابوبکر را ابلاغ کرد.

علی علیه السلام فرمود: شگفتا! هنوز چندان از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگذشته که آنها فراموش نمایند. سوگند به خدا او (ابوبکر) می داند که این اسم برای احدی جز من، شایستگی ندارد، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او امر کرد که به عنوان امیرمؤمنان بر من سلام کند، و او یکی از هفت نفر است که از طرف پیامبر به این کار مأمور شدند، او رفیقش (عمر) در میان هفت نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا دستور از طرف خدا و رسولش است؟!!

پیامبر ﷺ فرمود: (نعم حقا من الله ورسوله انه امير المؤمنين و سيد المسلمين و صاحب لواء الغر المحجلين يقعه الله عزوجل يوم القيامة على الصراط فيدخل اوليائه الجنة و اعدائه النار. (آری، از طرف خدا و رسولش حق است که علی عليه السلام امیر مؤمنان و سرور مسلمین و پرچمدار افراد درخشنده و نورانی می باشد، خداوند در روز قیامت، او را بر (پل صراط) می نشاند، و آن حضرت دوستان خود را به سوی بهشت، و دشمنانش را به سوی دوزخ روانه می کند).

113 اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادعایی

عمر به ابوبکر گفت: سراغ علی عَلِيٍّ بفرست که بیاید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می شویم.

ابوبکر (کسی را) نزد علی عَلِيٍّ فرستاد که: (خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را جواب بده)! فرستاده ابوبکر نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: (سبحان الله، چه زود بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دروغ بستید! او و آنان که اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده اند). فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابوبکر) گفت: برو به او بگو: (امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده)! او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی عَلِيٍّ فرمود: (سبحان الله، به خدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. به خدا قسم او می داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد که به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشینیان شناخته شده است. خداوند عزوجل او را در روز قیامت بر کنار صراط می نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند).

فرستاده ابوبکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می گوید: آن روز را هم درباره او سکوت کردند.

شب هنگام که شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را بر چهار پایی سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را گرفت، و احدی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را باقی نگذاشت، مگر آن که در منزلشان نزد آنان رفت، و حق خود را برای آنان یادآورد شد و آنان را به یاری خویش فرا خواند. ولی هیچ کس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذل داشتیم، و زبیر در یاریش از همه ما شدت بیشتری داشت. ⁽¹³⁰⁾

130- اسرار آل محمد، ص 224 و 225.

114 حمله خانه علی علیه السلام

وقتی علی علیه السلام خوار کردن مردم و ترک یاری او را، و متحد شدنشان با ابوبکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه نشینی اختیار کرد. عمر به ابوبکر گفت: چه مانعی وجود دارد که سراغ علی نمی فرستی تا بیعت کند؟ چرا که همه جز او و این چهار نفر بیعت کرده اند. ابوبکر در میان آن دو نرم خوتر و سازشکارتر و زرنگ تر و دوران‌دیش تر بود، و دیگری (عمر) تندخوتر و غلیظتر و خشن تر بود. ابوبکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است.

ابوبکر، قنفذ را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و عده ای کمک نیز به همراهش قرار داد. او آمد تا در خانه حضرت و اجازه ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد. اصحاب قنفذ به نزد ابوبکر و عمر برگشتند در حالی که آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد وارد شوید و گرنه بدون اجازه وارد شوید.

آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: (به شما اجازه نمی دهم که وارد خانه من شوید). همراهان او برگشتند ولی خود قنفذ ملعون آنجا ماند. آنان (به ابوبکر و عمر) گفتند: فاطمه علیها السلام چنین گفت، و ما از این که بدون اجازه وارد خانه اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است؟!

سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاوردند. آنان هیزم برداشتند و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و فرزندانشان قرار دادند. سپس عمر ندا کرد به طوری که علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام بشنوند و گفت: (به خدا قسم ای علی علیه السلام باید خارج شوی و با خلیفه پیامبر بیعت کنی و گرنه خانه را با خودتان به آتش می کشم!)
حضرت زهرا علیها السلام فرمود: ای عمر، ما را با توجه کار است؟
جواب داد: در را باز کن و گرنه خانه تان را به آتش می کشیم!
فرمود: (ای عمر، از خدا نمی ترسی که به خانه من وارد می شوی؟) ولی عمر ابا کرد از این که برگردد. ⁽¹³¹⁾

131- اسرار آل محمد. ص 225 و 226.

115 علی علیه السلام به اجبار و اکراه بیعت کرد نه اختیار.

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد که بیا و بیعت کن.

علی علیه السلام گفت: از خانه بیرون نمی آیم تا قرآن را جمع آوری کنم. بار دیگر به دنبالش فرستاد، علی علیه السلام گفت: بیرون نمی آیم تا از جمع قرآن فارغ شوم. ابوبکر بار سوم پسر عمویش، قنفذ را به دنبال علی علیه السلام فرستاد. فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خاست تا بین او و علی علیه السلام حایل شود. قنفذ او را زد و بدون علی علیه السلام بازگشت. ترسید که مبادا علی علیه السلام مردم را جمع کند. سپس دستور داد هیزم آوردند و در اطراف خانه علی علیه السلام قرار دادند. سپس عمر آتش آورد و خواست خانه را به روی علی علیه السلام، و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آتش بزند.

علی علیه السلام که این کار را دید، از خانه بیرون آمد و به اجبار و اکراه بیعت کرد

نه از روی اختیار. (132)

132- تفسیر عیاشی، ج 2، صص 307 308؛ بحار الانوار، ج 28، ص 231.

116 هجوم به در خانه علی علیه السلام

علامه طبرسی صاحب کتاب احتجاج، از عبدالله بن عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که گفت: عمر بن خطاب دامن خود را محکم بست و در مدینه گردش می کرد و فریاد می زد: مردم با ابوبکر بیعت کردند، بشتایید برای بیعت کردن با ابوبکر، مردم ناگزیر به سوی ابوبکر روانه شده و با او بیعت کردند، عمر اطلاع یافت که گروهی در خانه های خود مخفی شده اند، همراه جماعت خود به آنها یورش برده و آنها را در مسجد حاضر می کرد، و آنها بیعت می کردند. چند روزی از این جریان گذشت، آنگاه عمر همراه جماعت بسیار به در خانه حضرت علی علیه السلام آمد، و از آن حضرت خواست که از خانه (برای بیعت با ابوبکر) بیرون بیاید.

حضرت علی علیه السلام امتناع ورزید.

عمر، هیزم و آتش طلبید و گفت:

و الذی نفس عمر بیده لیخرجنّ او لاحرقنه علی ما فیه.

(سوگند به خداوندی که جان در دست او است، یا باید علی علیه السلام از خانه

بیرون آید، یا خانه را با اهلش به آتش می کشم) ⁽¹³³⁾

133- نظیر این مطلب در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 48 آمده است.

بعضی از حاضران به عمر گفتند: (در این خانه، حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند).

مردم به عمر اعتراض کردند، وقتی که عمر زمینه را چنان دید، به آنها گفت: (شما چه فکر می کنید؟ آیا تصور می کنید که من چنین کاری انجام دهم؟ قصد من ترساندن بود نه سوزاندن).

امام علی علیه السلام پیام داد که ممکن نیست من از خانه بیرون بیایم، زیرا من مشغول جمع آوری و تنظیم قرآن هستم که شما آن را به پشت سر خود افکنده اید، و دلبستگی به دنیا شما را به خود سرگرم ساخت، و من سوگند یاد کرده ام که از خانه ام بیرون نیایم و عبا بر دوش نیفکنم تا قرآن را جمع و تنظیم کنم.

در این هنگام فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمد و در کنار در خانه در برابر جمعیت ایستاد و فرمود:

(من قومی را نمی شناسم که مثل شما بدمحضر (و بد برخوردار) باشند، جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دست ما رها کردید، و امر خود را بین خود بریدید، (و مسأله رهبری را نزد خودتان بدون مشورت با ما پایان دادید) پس با ما مشورت نکردید، حق ما را نادیده گرفتید، گویا اصلاً به جریان (روز غدیر) آگاهی ندارید، و سوگند به خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز، دوستی و ولایت علی علیه السلام را از مردم عهد گرفت، تا امید شما را از دستیابی به مقام رهبری قطع کند، ولی شما رشته های پیوند خود با پیامبرتان را بریدید.

117 نگاهی به چگونگی بیعت علی علیه السلام و حمایت فاطمه علیها السلام

(فیلسوف محقق، فیض کاشانی) در کتاب علم الیقین از کتاب (التهاب نیران الاحزان) درباره چگونگی هجوم به خانه علی علیه السلام چنین نقل می کند:

عمر، جمعی از بردگان آزاد شده و منافقان را به گرد خود آورد و با آنها به خانه علی رهسپار شدند، دیدند در خانه بسته است، فریاد زدند: (ای علی علیه السلام! از خانه بیرون بیا، زیرا خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو را به حضور می خواند).

حضرت علی علیه السلام در را باز نکرد، آنها هیزم آوردند و کنار در خانه گذاشتند، و آتش آوردند تا در خانه را بسوزانند، عمر فریاد زد: (سوگند به خدا اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می کشم.)

هنگامی که فاطمه علیها السلام فهمید که آنها می خواهند خانه اش را به آتش بکشند، برخاست و در را گشود، جمعیت بی آنکه مهلت بدهند تا فاطمه علیها السلام خود را بیوشاند در را فشار دادند، فاطمه علیها السلام برای این که در برابر نگاه نامحرمان نباشد، به پشت در رفت، عمر در را فشار داد، فاطمه علیها السلام بین فشار در و دیوار قرار گرفت، سپس عمر و همراهان به خانه هجوم بردند، حضرت علی علیه السلام روی فرش خود نشسته بود، آن قوم آن حضرت را احاطه کردند و اطراف دامن و گریبانش را گرفتند و او را با اجبار به طرف مسجد بردند.

118 اثبات فضیلت علی علیه السلام

حضرت فاطمه علیها السلام در برابر یکی از افراد نادان مدینه فرمود:
می دانید علی کیست؟ علی، امامی ربانی و الهی، و اندامی نورانی و مرکز
توجه همه عارفان و خدایرستان و فرزندی از خاندان پاکان، گوینده به حق و
روا، جایگاه اصلی محور امامت و پدر حسن و حسین گل پیامبر صلی الله علیه و آله و در
بزرگ و سرور جوانان اهل بهشت است. ⁽¹³⁴⁾

134- ریاحین الشریعه، ج 1، ص 93.

119 تازیانه زدن زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام به میان جمعیت آمد و بین آنها و علی علیه السلام قرار گرفت، و فرمود: (سوگند به خدا نمی گذارم پسر عمویم را از روی ظلم به سوی مسجد بکشید، وای بر شما چقدر زود به خدا و رسولش خیانت نمودید، و به خانواده اش ستم کردید، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از ما و دوستی با ما را به شما سفارش کرده بود و فرموده بود که در امور خاندان من تمسک کنید، و خداوند فرمود:

قل لا استکم علیه اجرا الا المودة فی القربی.

(ای پیامبر! به مردم بگو از شما پاداش رسالت نمی خواهم جز این که با خویشان من دوستی نمایید) ⁽¹³⁵⁾

روایت کننده می گوید: این گفتار فاطمه علیها السلام باعث شد که بسیاری از مردم متفرق شدند، عمر با جمعی در آنجا ماندند، عمر به پسر عمویش قنفذ گفت: (با تازیانه فاطمه علیها السلام را بزن).

قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوی حضرت زهرا علیها السلام زد که آثار آن در بدن زهرا علیها السلام پدیدار شد و همین ضربت قوی ترین اثر را در سقط جنین آن حضرت نمود، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن جنین را (محسن) نامیده بود، آن قوم، امیرمؤمنان علی علیه السلام را کشان کشان به سوی مسجد بردند، و در برابر ابوبکر قرار دادند، در همین هنگام فاطمه علیها السلام سراسیمه به مسجد آمد، تا علی علیه السلام را از دست آنها بگیرد و نجات دهد، ولی نتوانست، از آنجا به سوی قبر پدرش رفت، و با سوز دل جانکاه گریه کرد و این اشعار را می خواند:

نفسی علی ز فرائها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات
لا خیر بعدک فی الحیاة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی

(پدر جان! جانم با آن همه اندوه و غصه در سینه ام حبس شده است، ای
کاش با همان اندوه ها از بدنم خارج می شد.

پدر جان! بعد از تو هیچ خیر و نیکی در زندگی نیست، گریه می کنم از بیم
آن که (مبادا) بعد از تو زیاد زنده بمانم).
سپس فرمود:

(پدر جان! دریغ و آه از فراق تو، و ای فغان از جدایی حبیب تو ابوالحسن
امیرمؤمنان؛ پدر دو سبط تو حسن و حسین علیهما السلام، آن کس که تو او را در کودکی
تربیت کردی، و وقتی که بزرگ شد، او را برادر خود خواندی، و او بزرگترین
دوستان و محبوب ترین اصحاب تو در حضورت بود، او که از همه در قبول
اسلام پیشی گرفت، و به سوی تو هجرت کرد، ای پدر بزرگوار و ای بهترین
خلایق!

فها هو یساق فی الاسر کما یقاد البعیر.

(اکنون او را اسیر گونه می کشند، چنان که شتر را می کشند).

سپس ناله جانسوزی از دل داغدارش برکشید و گفت:

وا محمده! وا حبیباه! وا اباه! وا ابالقاسماه! وا احمداه، وا قلة ناصراه وا غوثاه،

وا صول کربتاه، وا حزناه، وا مصیبتاه! وا سوء صباحاه!!

(فریاد، یا محمد! فریاد ای دوست، ای پدر، ای ابولقاسم، ای احمد، آه و

فغان از کمی یاور!، و مصیبت و اندوه بسیار، و آه از این روزگار تلخ!!).

فاطمه عليها السلام بعد از این گفتار، صیحه زد و بی هوش به روی زمین افتاد مردم
از گریه او گریستند و صدا به ناله بلند کردند، و مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ماتم سرا
گردید.

سپس علی علیه السلام را در پیش ابوبکر متوقف ساختند، و به او گفتند: دستت را
دراز کرده و بیعت کن!!

حضرت علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا بیعت نمی کنم، زیرا بیعت من به
گردن شما ثابت است (شما با من در غدیر خم بیعت کردید و باید بر آن وفادار
بمانید.) ⁽¹³⁶⁾

135- شوری 23.

136- رنجهای و فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 147 145.

120 در هر شرایطی با تو هستم!

پس از این که علی را با ریسمان به گردن، به مسجد بردند فاطمه علیها السلام فرمود: ای سلمان! وای بر ابوبکر و عمر! می خواهند فرزندانم حسن و حسین را یتیم کنند. به خدا سوگند، ای سلمان از درب مسجد به جایی نمی روم تا این پسر عمویم را با چشمانم سالم ببینم.

سلمان نزد حضرت علی علیه السلام برگشته و فرمایش حضرت زهرا علیها السلام را بازگو کرد. علی علیه السلام از جا حرکت کرده و از مسجد بیرون آمد.

هنگامی که چشم حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، خود را برای شانه های آن حضرت آویخت و فرمود: روح فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی من نیز با تو هستم. هر دو باهم گریستند. درود و رحمت خداوند بر آنان باد. ⁽¹³⁷⁾

137-360 داستان از فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام. ص 150 و 151.

121 دفاع زهرا علیها السلام از علی علیه السلام

ابوجعفر طوسی در (اختیار الرجال) از امام صادق علیه السلام به نقل از سلمان فارسی (ره) روایت می کند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مورد کسانی که به حقوق شوهر و پسر عمش علی علیه السلام تجاوز کرده بودند، چنین فرمود:

خلوا عن ابن عمی! فوالذی بعث محمداً بالحق لئن لم تخلوا عنه لا نشرن شعری و لا ضعن قمیص رسول الله علی راءسی و لا صرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح با کرم علی الله منی و لا الفصیل با کرم علی الله من ولدی؛ رها کنید پسر عموی مرا! سوگند به آن خدای که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، اگر از وی دست برندارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهم زد. یقین بدانید که ناچه صالح، در نزد خدا از من گرامی تر نبود، و بچه آن ناچه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود) (138) (139)

138- بحار الانوار، ج 43، ص 153.

139- 360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 151 و 152.

122 دفاعیه زهرا علیها السلام از علی علیه السلام

سخنان نورانی فاطمه علیها السلام در دفاع از علی علیه السلام رندهای خروشانى از حماسه و مقاومت در دلهاى مردم ایجاد کرد. آن حضرت به زنان انصار که برای عیادت از او به خانه اش آمده بودند و از وی پرسیدند: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! چگونه ای؟

فرمود: (اینان خلافت را پایه های رسالت و قواعد نبوت و مهبط روح الامین دور کردند و با آن امور دنیایی و آخرتی خویش را درمان نمودند. هشدارید که این خسارتی آشکار است).

آن حضرت می فرمود: (چه شده که از ابوالحسن انتقام می گیرند؟! به خدا سوگند جز به خاطر سختی شمشیر و استوار قدمی و زخمهای کاری اش در میدان جنگ و دلیر مردی و شجاعت او در راه خدا به کین خواهی او برنخاسته اند.)

(به خدای سوگند! پرهای کوتاه را به جای شاهپرها و ناقص را به جای کامل گرفتند. پس سرنگون باد مردمی که پنداشتند بهترین کار را کردند در حالی که اینان تباهاکارند و خود در نمی یابند. وای بر آنان! آیا آن کسی که به حق، راهنمایی می کند سزاوار پیروی است یا آن که خود به حق راه نمی برد و باید مورد هدایت قرار گیرد. پس شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟) (140)

140- زندگی نامه 14 معصوم، ص 102.

123 چگونگی دست گذاردن ابوبکر بر دست علی عَلَيْهِ

عدی بن حاتم (از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از یاران علی عَلَيْهِ می گوید: سوگند به خدای دلم برای هیچ کس آنگونه نسوخت که برای علی عَلَيْهِ سوخت، آن گاه که دامن و گریبانش را گرفتند و او را به سوی مسجد کشاندند، و به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن.

او فرمود: (اگر بیعت نکنم چه می شود؟)

در پاسخ گفتند: گردنت را می زنیم، علی عَلَيْهِ سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: (خدایا! من تو را به گواهی می گیرم، این قوم آمدند تا مرا به قتل برسانند، با این که من بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم.)

باز آنها به علی عَلَيْهِ گفتند: دستت را برای بیعت دراز کن!

آن حضرت، اطاعت نکرد، آنها به اجبار دست آنحضرت را گرفتند و کشیدند، آن بزرگوار سر انگشتانش را خم کرد، همه حاضران هر چه توان داشتند به کار بردند تا دست او را بکشایند، ولی نتوانستند، سرانجام دست ابوبکر را پیش کشیدند و به دست بسته (و مشت شده) علی عَلَيْهِ مالیدند در حالی که آن حضرت به قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوجه شده و می فرمود:

يا بن ام ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني.

(ای پسر مادرم، قوم مرا تضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند).⁽¹⁴¹⁾

روایت کننده می گوید: حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ابوبکر را مخاطب قرار داد و این دو شعر را خواند:

فانكنت بالشورى ملكتامورهم فكيف بهذا والمشیرون غیب
و ان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب

(اگر تو از طریق شوری زمامدار امور مردم شدی، این چه شورایی است که در آن، طرفهای مشورت (امثال من) غایب بودند، و اگر از طریق خویشاوندی، استدلال کردی، دیگران از تو نزدیکترند).

و آن حضرت مکرر می فرمود:

و اعجبنا اتكون الخلافة بالصحابة، و لا تكون بالقرابة و الصحابة.

(عجبا! آیا خلافت با همنشینی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثابت می شود، ولی با

خویشاوندی و همنشینی (با هم) ثابت نمی گردد؟! (142)

142- این سخن با همین عبارت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18 ص 416 و در

شرح نهج البلاغه خویی ذیل حکمت 90 آمده است.

124 بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام

علی علیه السلام را بردند و به شدت او را می کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند و این در حالی بود که عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود. ⁽¹⁴³⁾

143- اسرار آل محمد، ص 228 و 229.

125 خروش فاطمه علیها السلام و تصمیم او بر نفرین

عیاشی روایت کرده است (پس از بیرون بردن علی علیه السلام از خانه) فاطمه علیها السلام بیرون آمد و به ابوبکر رو کرد و فرمود:

(آیا می خواهید شوهرم را از دستم بگیرید و مرا بیوه کنید، سوگند به خدا اگر دست از او بردارید، موی سرم را پریشان می کنم و گریبان چاک می نمایم و کنار قبر پدرم می روم و به درگاه خدا ناله می کنم).

آن گاه فاطمه علیها السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و از خانه بیرون آمد تا کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برود.

حضرت علی علیه السلام از جریان آگاه شد و به سلمان فرمود: برو فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دریاب (گویی) دو طرف مدینه را می نگرم که به لرزه در آمده و در زیر زمین فرو می روند، سوگند به خدا اگر فاطمه علیها السلام موی خود را پریشان کند و گریبان چاک نماید و کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برود و به پیشگاه خدا ناله نماید، دیگر مهلتی برای مردم مدینه باقی نمی ماند و زمین همه آنها را در کام خود فرو می برد.

سلمان با شتاب نزد فاطمه علیها السلام آمد و عرض کرد: (ای دختر محمد! خداوند پدرت را مایه رحمت جهانیان قرار داده است، به خانه باز گرد و نفرین مکن.) فاطمه علیها السلام فرمود: ای سلمان، آنها می خواهند علی علیه السلام را به قتل برسانند، صبرم تمام شده، بگذار کنار قبر پدرم بروم و مویم را پریشان کنم، گریبان چاک نمایم، و به درگاه پروردگارم بنالم.

سلمان عرض کرد: (من ترس آن دارم مدینه به لرزه درآید و زمین دهان باز کند و مردم را در خود فرو ببرد! علی علیه السلام مرا نزد شما فرستاده است و فرموده که به خدا باز گردی و از نفرین نمودن منصرف شوی).

در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

إذا رجع و اصبر و اسمع له و اطیع.

(در این صورت (چون شوهرم فرموده) به خانه باز می گردم و صبر می کنم،

و سخن آن حضرت را می پذیرم و از او اطاعت می کنم).⁽¹⁴⁴⁾

144- بیت الاحزان، ص 138 و 139.

126 مظلومیت علی

معاویه در نامه سرزنش آمیز خود به علی علیه السلام نوشت که: یاد داری که ترا چون شتری مهار کرده و به مسجد می بردند که بیعت کنی؟ و امام در جوابش نوشت: برای مرد با ایمان ننگ نیست که در طریق انجام وظیفه دینی خود مظلوم واقع شود (ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما...⁽¹⁴⁵⁾).

به مسجدش آوردند که بیعت کن، علی علیه السلام پرسید: اگر نکنم؟
عمر گفت گردنت را می زنم.

امام علیه السلام فرمود: در آن صورت تو بنده خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می کشی؟

عمر گفت: تو بنده خدایی ولی برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستی.
به ابوبکر گفت: حکم قتل را بده.

ابوبکر گفت: آخر فاطمه علیها السلام به قبر پیامبر چسبیده و در این جا علی علیه السلام فرمود: قال ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی⁽¹⁴⁶⁾ و نتوانستند از او بیعت بگیرند.⁽¹⁴⁷⁾

سرانجام خواستند به زور دست او را در دست ابوبکر بگذارند، علی علیه السلام دست خود را مشت کرد. پشت دست او را به دست ابوبکر مسح دادند، یعنی که بیعت.⁽¹⁴⁸⁾ و این است معنی مقاومت در برابر عقیده در مکتب علی علیه السلام.

145- خطبه 28 نهج البلاغه.

146- سوره اعراف، آیه 150.

147- اعلام النساء، ج 3، ص 1205.

148- اثبات الوصیه، ص 262.

127 جمع آوری و تنظیم قرآن توسط حضرت علی علیه السلام

سلیم بن قیس، جریان سقیفه را از سلمان نقل می کند، و تا به اینجا می رسد: وقتی که علی علیه السلام عذر تراشی، فریب کاری و بی وفایی را دید، به خانه اش رفت و به جمع آوری و تنظیم آیات قرآن پرداخت، و از خانه اش بیرون نیامد، تا اینکه قرآن را تا آخر، جمع و تنظیم نمود.

قبلا آیات قرآن در ورق ها و تخته و شانه گوسفند و رقعه و پارچه ها نوشته شده بود، هنگامی که آن حضرت همه را جمع نمود و با دست خود نوشت و تنزیل و تاءویل، ناسخ و منسوخ آن را مشخص کرد، در آن وقت ابوبکر برای علی علیه السلام پیام داد که از خانه بیرون بیا و بیعت کن.

امام علی علیه السلام پاسخ داد: من اشتغال به جمع آوری قرآن دارم، و سوگند یاد کرده ام که رداء بر دوش نیفکنم مگر برای نماز، تا قرآن را تاءلیف و تنظیم بنمایم.

ابوبکر و قوم، چند روز فرصت دادند، علی علیه السلام قرآن را جمع و تنظیم نمود و در پارچه ای (مانند کیسه) نهاد و سرش را مهر کرد.

در روایت دیگر آمده: آن حضرت آن قرآن را برداشت و کنار قبر پیامبر
ﷺ آمد، آن را بر زمین نهاد، و دو رکعت نماز خواند، و بر سر رسول خدا
ﷺ سلام فرستاد، سپس مردم با ابوبکر در مسجد جمع شدند، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
با صدای بلند، مردم را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ای مردم! من از آن هنگام که رسول خدا ﷺ رحلت کرد اشتغال داشتم،
نخست به تجهیز جنازه رسول خدا ﷺ. سپس به تنظیم قرآن، تا اینکه همه
قرآن را جمع نمودم و در داخل این کیسه است، هر آیه ای که بر رسول خدا
ﷺ نازل شد، همه را ضبط کردم، هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه
رسول خدا ﷺ آن را برای من قرائت کرد و به من املاء نمود و تاء و یل (معنی
باطنی آن آیات) را به من تعلیم نمود.

سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: این اعلام برای آن است که فردا نگویند، ما از این
موضوع غافل بودیم، آنگاه فرمود: (تا در روز قیامت نگویند که من شما را به
یاری خودم دعوت ننموده ام، و حق را به یاد شما نیاوردم، و شما را به کتاب
خدا از آغاز تا انجام آن اطلاع ندادم.)

عمر گفت: (دعوت شما به قرآنی که جمع نموده ای ما را با وجود قرآنی که
داریم بی نیاز نگرداند) (ما خودمان قرآن داریم، و با وجود آن، دیگر قرآن شما
ما را بی نیاز نمی کند).

و در روایت دیگر آمده، عمر گفت: (قرآن را بگذار و خودت دنبال کار خود

رو!). (149)

128 مسلمان شدن یهودی

وقتی حضرت امیر علیه السلام کشان کشان برای بیعت با ابوبکر به مسجد می بردند، یک مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب به تهلیل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آن را پرسیدند، گفت: من این شخص را می شناسم و این همان کسی است که وقتی در میدانهای جنگ ظاهر می شد دل رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندامشان می افکند و همان کسی است که قلعه های مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آن را که به وسیله چندین نفر باز و بسته می شد با یک تکان از جایگاهش کند و به زمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال یک مشت آشوبگر سکوت کرده است؛ بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این حقیقت نداشت او در برابر این اهانت ها صبر و تحمل نمی کرد این است که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشکریان بی وفای خود بارها نقض عهد می دید و آنها را نصیحت می کرد اما به قول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر واقع نمی شد) و چنان که گفته شد آرزوی مرگ می کرد تا از دیدار کوفی های سست عنصر و لاقید رهایی یابد.

علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور دایم در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره ای نداشت، به نقل ابی الحدید آن حضرت صدای کسی را شنید که ناله می کرد و می گفت: من مظلوم شده ام. فرمود: هلم فلنصرخ معاً فانی مازلت مظلوما. یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده ام. (150)

150 - علی کیست؟، ص 254 و 255.

129 گرفتن گریبان علی علیه السلام برای بیعت

در کتاب اختصاص و بصائر الدرجات و سایر کتب به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که:

چون گریبان علی علیه السلام را گرفتند و برای بیعت ابوبکر به سوی مسجد کشیدند، علی علیه السلام در برابر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت آن چه هارون در جواب موسی گفت: (بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) یعنی: ای برادر من و ای فرزند مادر من! به درستی که قوم مرا ضعیف گردانیدید و نزدیک شد که مرا بکشند.

پس دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد به سوی ابوبکر که همه شناختند که آن جناب است، و به صدایی که همه دانستند صدای آن حضرت است گفت: (اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم نطفة سویک رجلا) ⁽¹⁵¹⁾ یعنی: آیا کافر شدی به آن خداوندی که تو را خلق کرده است از خاک، پس از نطفه، پس تو را مردی گردانیده است.

و به روایتی دیگر: دستی از قبر ظاهر شد، و بر آن دست نوشته بود: (اکفرت یا عمر بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا). ⁽¹⁵²⁾

151- کهف / 37.

152- بصائر الدرجات، 275.

130 بیعت نکردن علی علیه السلام

در روایات ثابت آمده که چون علی علیه السلام را نزد ابوبکر آوردند، گفت: بیعت کن، علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت دستور می دهم که تو را بکشند. علی علیه السلام خداوند را گواه گرفت که چگونه در ضعف قرار گرفته است و در ترس کشته شدن، با غاصب خلافت بیعت کرد. یارانش نیز به اکراه و ترس از حاضران، با ابوبکر بیعت کردند. اگر علی علیه السلام را ضعیف شمردند، باید دانست که پیش از او، امت موسی هارون را ضعیف شمردند و در صدد برآمدند که علی علیه السلام را بکشند، پیش از او، قوم موسی می خواستند هارون را بکشند. اینان نیز در عمل همان راه امت موسی را در برخورد با او صیاد در پیش گرفتند و همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، قدم در جای پای آنان گذاشتند... (153)

153- رنجهای زهرا علیها السلام، ص 353.

131 اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام با فضایلش

وقتی علی علیه السلام را به نزد ابوبکر رسانیدند عمر به صورت اهانت آمیزی گفت: (بیعت کن و این اباطیل را رها کن)! علی علیه السلام فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می کشیم! فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید! ابوبکر گفت: بنده خدا بودن درست است ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی کنیم!

فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم م نلو بین من و خودش برادری برقرار داد؟ گفتند: (آری)! و حضرت این مطلب را سه مرتبه برایشان تکرار کرد. سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، و ای مهاجرین و انصار، شما را به خدا قسم می دهم که آیا در روز غدیر خم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدید که آن مطالب را می فرمود، و در جنگ تبوک آن مطالب را می فرمود؟

سپس علی علیه السلام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علنی برای عموم درباره او فرموده بود چیزی باقی نگذاشت مگر آن که برای آنان یادآور شد. (و مردم درباره همه آنها اقرار کردند و) گفتند: بلی، به خدا قسم. وقتی ابوبکر ترسید مردم علی علیه السلام را یاری کنند و مانع او شوند پیش دستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آنچه گفתי حق است که با گوش خود شنیده ایم و فهمیده ایم و قلب هایمان آن را در خود جای داده است، و لکن بعد از آن من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت: (ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما ترجیح داده است. و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد). (154)

154- اسرار آل محمد، ص 230 و 231.

132 سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد

سلمان می گوید: علی علیه السلام را نزد ابوبکر رسانیدند در حالی که می فرمود: به خدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست پیدا نمی کردید. به خدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی کنم، و اگر چهل نفر برایم ممکن می شد جمعیت شما را متفرق می ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند.

ابوبکر تا چشمش به علی علیه السلام افتاد فریاد زد: (مرا رها کنید)!

علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، چه زود جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ظالمانه غصب کردی! تو به چه حقی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با من بیعت نکردی؟ (155)

155- اسرار آل محمد، ص 230.

133 کیفیت بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام

عمر به علی علیه السلام گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟

گفت: به خدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم!

امیرالمؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد، و سپس بدون آن که کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابوبکر هم روی دست او زد و به همین مقدار قانع شد.

علی علیه السلام قبل از آن که بیعت کند در حالی که طناب برگردنش بود، خطاب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدا زد: (ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند). (156)

156- اسرار آل محمد، ص 236.

134 افشای اسرار صحیفه ملعونه

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به ابوبکر فرمود: آیا کسی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هست که با تو در این مطلب که از ما اهل بیت کسی به خلافت نمی رسد حضور داشته باشد؟ عمر گفت: خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راست می گوید. من هم از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم همانطور که ابوبکر گفت. ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می گوید، ما این مطلب را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدیم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنان فرمود: وفا کردید به صحیفه ملعونه ای که در کعبه بر آن هم پیمان شدید که: (اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد، امر خلافت را از ما اهل بیت بگیریید).

ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما که تو را از آن مطلع نکرده بودیم!

حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می پرسم آیا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشنیدید که در حضور شما می فرمود: (ابوبکر و عمر تا آن که حضرت همین پنج نفر را نام برد ما بین خود نوشته ای نوشته اند و در آن هم پیمان شده اند و بر کاری که کرده اند قسم ها خورده اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم...)?

آنان گفتند: آری ما از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدیم که این مطلب را به تو می فرمود: که (آنان بر آنچه انجام داده اند معاهده کرده و هم پیمان شده اند، و در بین خود قراردادی نوشته اند که اگر من کشته شدم یا مردم، علیه تو ای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ متحد شدند خلافت را از تو بگیرند).

تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هرگاه چنین شد دستور می دهی چه کنم؟

فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می نمودند در راه خدا با شما جهاد می کردم. ولی به خدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد. ⁽¹⁵⁷⁾

157- اسرا آل محمد، ص 233 231.

135 وصیت علی به صبر

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: (آیا غیر از امام علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، کسی، خلافت ابوبکر را انکار کرد و به آن اعتراض نمود؟). امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: (دوازده نفر صریحا و رسما به خلافت ابوبکر اعتراض کردند، این افراد شش نفر از مهاجران بودند، که عبارتند از: ابوذر، مقداد، بریده، اسلمی، خالد بن سعید و عمار یاسر، و شش نفر از انصار بودند، که عبارتند از: ابوالهیثم تیهان، عثمان بن حنیف، سهل بین حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب و ابویوب انصاری. این دوازده نفر به حضور امام علی علیه السلام آمدند، و پیوند خود را با آن حضرت آشکار ساختند، و به حقانیت و شایستگی آن حضرت، برای رهبری اقرار نمودند، سپس در مورد رهبری به مشورت پرداختند، آنها تصمیم گرفته بودند که به مسجد آیند و ابوبکر را از بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله به پایین بیاورند از امام علی علیه السلام اجازه خواستند، تا این کار را انجام دهند، و افزودند: (ای علی علیه السلام، ما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: (علی مع الحق و الحق مع علی یمیل کیف ما مال) (علی با حق است و حق با علی است، هر جا متمایل گردد، علی علیه السلام نیز به همان جا متمایل می شود) بر این اساس اجازه شورش بر مخالفان را به ما بده، که کاسه صبرمان لبریز شده و دیگر توان تحمل نداریم.

امام علی علیه السلام آنها را از این کار نهی کرد و فرمود: این کار موجب کشت و کشتار می گردد و پیامبر (ص) مرا به صبر و تحمل، وصیت نموده است، ولی من به شما پیشنهاد می کنم که به مسجد بروید و در حضور مردم، احتجاج کنید و مطالب حق را بیان نمایید که روش بهتر همین است. (158)

158- اقتباس از مجالس المؤمنین، ج 1، ص 203؛ تنقیح المقال، ج 1، ص 199.

136 نظر خواهی از علی علیه السلام و گفتار آن حضرت

پس از غصب ولایت از علی علیه السلام دوازده نفر به محضر امیرالمؤمنان علیه السلام رسیدند و عرض کردند: (ای امیرمؤمنان! تحقیقا تو سزاوارترین و بهترین افراد به مقام رهبری هستی، زیرا ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که فرمود:

علی مع الحق و الحق مع علی، یمل مع الحق کیف مال.

(علی با حق است و حق با علی است، و هر جا حق بگردد، علی همان جا می گردد).

ما تصمیم گرفته ایم، نزد ابوبکر برویم و او را از بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین آوریم به حضور شما آمده ایم تا در این باره با شما مشورت کنیم و نظر شما را بخواهیم و آنچه دستور دهی، همان را عمل کنیم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: اگر چنین کنید، بین شما و آنها جنگی بروز می کند، و شما همچون سرمه چشم یا نمک طعام اندک هستید، امت اجتماع کرده اند و سخن پیامبرشان را ترک نموده اند، و به خداوند دروغ بسته اند، من در این باره با اهل بیت خودم مشورت کردم، آنها سفارش به سکوت کردند چرا که به کینه توزی و دشمنی مخالفان نسبت به خدا و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داشتند.

آنها همان کینه های زمان جاهلیت را تعقیب می کنند و می خواهند انتقام آن زمان را بکشند، تا این که فرمود:

(ولی نزد ابوبکر بروید آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود (در شائن من) شنیده اید به او خبر دهید، و او را از شبهه خارج سازید تا این موضوع، حجت را بر

ضد او نیرومندتر کند، و عقوبت او را هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرد
رساتر نماید، که پیامبر خدا را نافرمان کرده و با او مخالفت نموده است!

این دوازده نفر به مسجد رفتند و آن روز، روز جمعه (چهارمین روز رحلت رسول خدا ﷺ بود، اطراف منبر رسول خدا ﷺ را احاطه نمودند. وقتی که ابوبکر به منبر رفت، هر یک از آن دوازده نفر سخنی را (به طور مستدل) به ابوبکر گفتند، و از حق و شائن علی عَلِيٌّ دفاع نمودند و گفتار پیامبر ﷺ را در فضایل علی عَلِيٌّ به یاد او آوردند، که برای رعایت اختصار از ذکر آن سخنان، خودداری شد. (159)

نخستین کسی که با ابوبکر سخن گفت: خالد بن سعید بن عاص بود، سپس بقیه مهاجران، و بعد از آنها انصار، سخن گفتند. روایت شده وقتی که آنها از گفتار خود فارغ شدند، ابوبکر در بالای منبر درمانده شد و جواب عقلایی بر رد آنها نداد جز این که گفت:

و لیتکم و لست بخیرکم، اقیلونی اقیلونی. (ولایت بر شما شایسته من نیست و من بهترین شما نیستم، بیعت خود را نسبت به من فسخ کنید و بشکنید). عمر بن خطاب فریاد زد انزل عنها یالکع... (ای فرومایه! از منبر پایین بیا، وقتی که تو قدرت پاسخگویی به استدلالات قریش را نداری، چرا خود را در چنین مقامی قرار داده ای؟ سوگند به خدا تصمیم گرفته ام تو را از این مقام خلع کنم و آن را (سالم) غلام آزاده شده خذیفه بسپارم. ابوبکر از منبر پایین آمده، سپس دست عمر را گرفت و او را به خانه برد. سه روز در خانه ماندند و به مسجد رسول خدا ﷺ نرفتند. (160)

159- ناسخ التواریخ خلفا (چاپ رحلی)، ص 32 تا 40 آمده است.

160- رنج هاو فریادهای فاطمه عَلِيٌّ، ص 120 و 121.

137 دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می دهی؟ به خدا قسم اگر مرا امر کنی با شمشیرم می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصیتی که به تو کرده را به یاد بیاور.

(سلمان می گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آن که جانم بدست اوست، اگر من بدانم که ظلم را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم. آیا بر برادر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصی او و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آوردند؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده اید، خداوند می فرماید: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و ال ابراهيم و ال عمران على العالمين، ذرية بعضها من بعض و الله سمیع علیم) ⁽¹⁶¹⁾،

161- سوره آل عمران، آیات 33 و 34.

(خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند، و خداوند شنونده و داناست). آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشد و روغن آن مبارک است. ⁽¹⁶²⁾ محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همان طور که خداوند فرموده: (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه) ⁽¹⁶³⁾. (پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنان اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند). هر که را خدا مقدم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است. ⁽¹⁶⁴⁾

162- اشاره به آیه 35 از سوره نور.

163- سوره احزاب، آیه 6.

164- اسرار آل محمد، ص 234 و 235.

138 وساطت علی علیه السلام

اعتراض شدید اصحاب بزرگ و طرفداران امام علی علیه السلام به خلافت ابوبکر باعث شد که ابوبکر بالای منبر، خاموش شود و نتواند پاسخ بگوید، و پس از مدتی سکوت گفت:

و لیتکم و لست بخیرکم و علی فیکم اقیلونی اقیلونی.

(من زمام رهبری شما را به دست گرفتم، ولی تا علی علیه السلام هست من بهترین فرد شما نیستم، مرا رها کنید و به خودم واگذارید).

عمر فریاد زد: (ای فرومایه از منبر پایین بیا، وقتی که تو می خواهی به احتجاج و استدلال اصحاب پاسخ بدهی چرا خود را در چنین مقامی قرار داده ای؟ ...)

ابوبکر از منبر پایین آمد و به خانه خود رفت و سه روز از خانه بیرون نیامد. در این میان با تلاش افراد، چهار نفر شمشیر به دست اجتماع کرده و وارد خانه ابوبکر شدند و او را همراه عمر، به سوی مسجد آوردند، عمر سوگند یاد کرد که اگر هر کدام از اصحاب علی علیه السلام مثل چند روز گذشته سخن بگویند، سرش را از بدنش جدا می سازم.

در چنین جوّ خطرناکی دو نفر از یاران علی علیه السلام، برخاستند و سخن گفتند، نخست خالد بن سعید برخاست و مقداری سخن گفت، امام علی علیه السلام به او فرمود: (بنشین، خداوند مقام تو را شناخت و از تو قدردانی کرد.)

سپس در این هنگام سلمان برخاست و فریاد زد: الله اکبر الله اکبر، با این دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کر شود، که فرمود:

(هنگامی فرا رسد که در مسجد، برادرم و پسر عمویم علی علیه السلام با چند نفر از اصحاب نشسته باشند، ناگاه جماعتی از سگ های دوزخ به سوی او بیایند و او و اصحابش را بکشند).

(فلست اشک الا و انکم هم): شکی ندارم که شما قطعا همان سگ های دوزخ هستید).

عمر تا این سخن را شنید به سوی سلمان حمله کرد، ولی هنوز به سلمان نرسیده بود، امام علی علیه السلام گریبان عمر را گرفت و او را به زمین کشانید، سپس به عمر گفت: (ای فرزند صهّاک حبشیه! اگر مقدرات و دستور الهی، و پیمان با رسول خدا پیشی نگرفته بود، امروز به تو نشان می دادم که کدام یک از ما ضعیف تر هستیم و یاران کمتر داریم).

سپس امام علیه السلام اصحاب خود را ساکت کرد، و به آنها فرمود: متفرق گردید، آنها رفتند... (165)

165- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 104.

139 سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت

علی علیه السلام به عمر فرمود: ای پسر صهّاک، ما را در خلافت حقّی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس خوار هست؟!

عمر گفت: ای ابوالحسن، اکنون که بیعت کردی خودداری نما، چرا که عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟
علی علیه السلام فرمود: ولی خداوند عزوجل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان که تابع شما شدند و شما را کمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده ای!

ابوبکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کرده و از شرّ او و حمله ناگهانی و فسادش در کارمان در امان شدیم بگذار هر چه می خواهی بگو.

علی علیه السلام فرمود: جز یک مطلب چیزی نمی گویم. شما را به خدا یادآور می شوم ای چهار نفر که منظور حضرت سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد بود من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین. (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنم در صندوق قفل شده دیگری است. بر در آن چاه صخره ای است که هرگاه خداوند بخواهد جهنم را شعله ور نماید آن صخره را از در آن چاه بر می دارد و جهنم از شعله و حرارت آن چاه شعله ور می شود.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره آنان و (اولین) سؤال کردم، فرمود: اما (اولین) عبارتند از: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت، و فرعون فرعونها، و آن کسی که با ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره خداوند به منازعه پرداخت و دو نفر از بنی اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند، یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد. و ابلیس ششمی آنان است. و اما بر سر آن با هم عهد بسته اند و بر عداوت با تو ای برادرم هم پیمان شده اند، و بعد از من علیه تو متحد می شوند. این و این، که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنان را برای ما نام برد و بر شمرد. سلمان می گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می دهیم که این مطلب را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدیم. (166)

166- اسرار آل محمد، ص 240 و 241.

140 علی علیه السلام به سان کعبه

محمود بن لبید می گوید: به حضرت زهرا علیها السلام عرض کردم: ای بانوی من! چه شد که علی علیه السلام نسبت به حق خود سکوت کرد و اقدامی ننمود؟
فرمود: ای ابوعمر، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امام (علی) چون کعبه است، به سوی او می روند و او به سوی کسی نمی رود. ⁽¹⁶⁷⁾

167-360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 150.

141 امتحان از یاران، و عدم قبولی آنها

روای مذکر می گوید: وقتی که علی علیه السلام آن روز را به پایان رساند، سیصد و شصت مرد، با آن حضرت بیعت کردند که تا پای مرگ از او حمایت کنند، علی علیه السلام (خواست آنها را امتحان کند که آیا راست می گویند، به آنها) فرمود: بروید، فردا با سرهای تراشیده در محل (احجار الزیت) (یکی از محله های داخل مدینه) نزد من بیایید.

آنها رفتند، علی خودش سرش را تراشید و فردای آن روز فرا رسید، آن حضرت به آن محل رفت و در انتظار آن 360 مرد نشست، ولی تنها پنج نفر با سرهای تراشیده آمدند!!، نخست ابوذر آمد، بعد مقداد سپس حذیفه بن یمان، و پس از او عمّار یاسر، آمدند و در آخر، سلمان آمد، امام علی علیه السلام دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد:

(خدایا! این قوم، مرا تضعیف کردند، چنان که بنی اسرائیل، هارون (برادر موسی) را تضعیف نمودند، خدایا تو به آنچه که ما می پوشیم یا آشکار می کنیم آگاه هستی، و چیزی در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست، مرا مسلمان بمیران! و مرا به صالحان ملحق کن).

سپس فرمود: آگاه باشید، سوگند به کعبه و رساننده به خانه کعبه، (و طبق نسخه ای فرمود:) و قسم به مزدلفه (عرفات) و سوگند به شتران تند رونده که حاجیان را برای رمی جمره در منی حرکت می دهند) اگر عهد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، قطعا مخالفان را در کانال هلاکت می افکندم، و رگبارهای صاعقه های مرگ را به سوی آنها می فرستادم، و آنها به زودی معنی سخنم را خواهند دریافت) (168)

168- روضة الكافي، ص جديد ص 33.

142 غربت علی علیه السلام

بعد از جنایت بین در و دیوار قنفذ ملعون با همراهانش بدون اجازه به خانه علی هجوم آوردند. علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عده زیادشان بر سر او ریختند. عده ای شمشیرها را بدست گرفتند و بر آن حضرت حمله ور شدند و او را گرفتند و بر گردن وی طنابی (سیاه) انداختند. و بنا بر نقلی دست علی علیه السلام را نیز با طناب بستند. (169)

هنگامی که علی علیه السلام را دست و گردن بسته به سوی مسجد برای اخذ بیعت می بردند، حضرت زهرا علیها السلام، جلوی در خانه بین مردم و امیرالمؤمنین مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد.

به طوری که وقتی از دنیا رفت بر دو بازویش از زدن تازیانه اثر مثل دستبند بر جای مانده بود، سپس علی علیه السلام را بردند و به شدت او را می کشیدند. سلمان گوید: قنفذ که خدا او را لعنت کند فاطمه علیها السلام را با تازیانه زد آن هنگام که خود را بین او و شوهرش قرار داد، و عمر پیغام فرستاد که اگر بین تو و او مانع شد او را بزن! قنفذ او را به سمت چهارچوب در خانه اش کشانید و در را فشار داد، به طوری که استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد، و همچنان در بستر بود تا در اثر همان شهید شد). (170)

169- آتش در حرم، 49.

170- اسرار آل محمد (ص)، ص 228 و 230.

143 عتاب پیامبر ﷺ به ابوبکر

چون ابوبکر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ غصب خلافت کرد، حضرت به او گفت که: آیا رسول خدا تو را امر نکرد که مرا اطاعت کنی؟ آن ملعون گفت: نه و اگر مرا امر می کرد می کردم، حضرت فرمود: الحال اگر پیغمبر را ببینی و تو را امر کند به اطاعت من آیا خواهی کرد؟ گفت: آری، حضرت فرمود: با من بیا به سوی مسجد قبا.

چون به مسجد قبا رسیدند، ابوبکر دید که حضرت رسول ﷺ ایستاده است و نماز می کند. چون از نماز فارغ شد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: یا رسول الله ابوبکر انکار می کند که تو را امر به اطاعت من کرده ای، حضرت رسول ﷺ به ابوبکر گفت: من مکرر تو را امر کرده ام به اطاعت او برو و او را اطاعت کن. آن ملعون بسیار ترسید و برگشت و در راه عمر را دید، عمر گفت: چه می شود تو را؟ ابوبکر گفت: حضرت رسول ﷺ با من چنین گفت، عمر گفت: هلاک شوند امتی که چون تو احمقی را والی خود کرده اند، مگر نمی دانی که این ها از سحر بنی هاشم است. (171) (172)

171- بصائر الدرجات، 276.

172- تاریخ چهارده معصوم، ص 151 150.

144 اولین بیعت کننده با ابوبکر

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای سلمان، آیا می دانی اول کسی که با ابوبکر بر منبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعد دیدم هنگامی که انصار محکوم شدند، و اولین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بین شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابوجراح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی حذیفه و معاذبن جبل بودند.

فرمود: درباره اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که ابوبکر از منبر بالا رفت اول کسی که با او بیعت کرد که بود؟

عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می گریست، گفت: (سپاس خدای را که مرا نمیراند تا تو را در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن).

ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: (روزی است مثل روز آدم!) و از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای سلمان، می دانی او که بود؟

عرض کردم: نه ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گویی مرگ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با شماتت و مسخره یاد می کرد.

فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. (173)

145 فاطمه عليها السلام در خواب علماء

حضرت آیت الله سید مرتضی فیروز آبادی، یکی از استوانه های علم در حوزه علمیه نجف بود و قبل از انقلاب به دست عوامل بیگانه از حوزه علمیه نجف اخراج شد و در حوزه علمیه قم درس خارج می فرمود.

در کشکول زاهدی می گوید: من بارها از خود آیت الله فیروز آبادی شنیدم که می فرمود: زمانی که در نجف اشرف بودم، یک شب در عالم رؤیا دیدم در منزل شخصی خود مجلسی برپاست و در آن مجلس، حضرت فاطمه عليها السلام با چادر نشسته است. عده ای از مؤمنین به صف ایستاده، یکی یکی جلو آمده، عرض ادب می کنند و می روند. چون همه رفتند، حضرت چادر را کنار زد. از این عمل بی بی متوجه شدم که چون من به آن حضرت محرمم، لذا این عمل را انجام داد. چه جمالی! در عالم خواب گفتم: صورتش شبیه به صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

سپس جلوتر رفته و عرض کردم: مادر! آیا این که قریب به هزار و چهارصد سال است خطباء می گویند، شوهرت علی عليه السلام را با سر بی عمامه و دوش بی ردا و ریسمان به گردن به مسجد بردند، صحت دارد؟

بی بی فرمود: (استحقروا ابالحسن بعد رسول الله؛ علی را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیر کردند!) من به فارسی گفتم و حضرت عربی جواب می داد.

عرض کردم: مادر! قریب هزار و چهارصد سال است مورخین نوشته اند و خطبا گفته اند که آن نانجیب به بازوی شما تازیانه زد و سیاه شد، (و فی اعضدها كمثل الدملج).

فرمود: بلی. آنگاه دست راست را از آستین بیرون آورد، دیدم هنوز بازوی
مادرم سیاه و کبود است. (174)

174-360 داستان فضایل و کمالات فاطمه علیها السلام، ص 262 و 263.

وقتی مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام آماده شدند، حضرت درباره عدم تمایل خویش به خلافت چنین فرمود: (ای مردم! مرا بگذارید و دیگری را برای خلافت انتخاب کنید، زیرا آشکارا می بینم که اگر خلافت را قبول کنم، بلاهای گوناگونی را می بینم که از دل، توان شکیبایی ببرد و عقل ها از آن بلرزد و جهان را تاریکی فتنه، چنان فرو گیرد که شاه راه حقیقت شناخته نشود. ای مردم! بدانید اگر من آرزوی شما را برآورم و به خلافت تن دهم بر گردن شما سوار خواهم شد و آنچه بخواهم انجام می دهم، و سخن هیچ کس را نخواهم شنید. و از حرف دیگران باکی ندارم. اگر مرا به حال خود بگذارید و دیگری را تعیین کنید من از شما او را در پذیرفتن فرمان بیشتر اطاعت کنم. ای مردم! اگر شما را وزیر باشم نیکوتر است تا شما را امیر شوم). مالک اشتر عرض کرد: (به خدا سوگند اگر این کار را قبول نکنی، دیگری مقصدی امر خلافت می شود و تو در دفعه چهارم نیز از حق خویش محروم خواهی ماند). و سپس گفت: (دست خود را به من ده تا با تو بیعت کنم). حضرت همان عذرها را آورد ولی مالک قبول نکرد و عرض کرد: (امروز میان مسلمانان، کسی به پایه فضل و دانش و سابقه تو در اسلام نمی رسد و به علاوه چون خبر کشته شدن عثمان در شهرها منتشر شده و خبر بیعت با دیگری انتشار نیافته، هر فرمانداری به گردنکشی و طغیان بر می خیزد و پرچم مخالفت را بر می افروزد و موجبات شورش و اختلاف در بین مردم فراهم می آید و تفرقه میان مسلمانان می افتد؛ پس سزاوار است برای حفظ مصالح مسلمانان، خلافت را قبول نمایی). امام پس

از شنیدن این سخنان مالک اشتر، موافقت کرد و مالک اشتر، موافقت کرد و مالک و همراهانش با امام، بیعت کردند. (175) (176)

175- شرح نهج البلاغه، عبده ناسخ التواریخ زندگانی علی بن ابی طالب، ص 16 15، تاءلیف عمر ابوالنصر.

176- داستان هایی از زندگانی حضرت علی (ع)، ص 6 و 7.

147 حضور رسول خدا ﷺ پس از رحلت

امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر بر علی علیه السلام وارد شد و به آن جانب عرض کرد: به درستی که رسول خدا ﷺ بعد از روز ولایت، درباره تو کار جدید و تازه ای انجام نداد و من گواهی می دهم که تو مولایم هستی. به این موضوع برای شما اقرار می کنم و در زمان رسول خدا ﷺ به امارت بر مؤمنین به تو سلام کردم. رسول خدا ﷺ نیز به ما فرمود که تو وصی و وارث و خلیفه آن جناب در میان خانواده و همسرانش هستی و میراث رسول خدا ﷺ و امر پیامبر به تو منتقل شد؛ ولی به ما نفرمود که بعد از آن جناب تو خلیفه اش هستی. پس در آن چه بین ما و تو رخ داده، گناهی ندارم و بین ما و خداوند عزوجل نیز گناهی بر ما نیست.

علی علیه السلام به او فرمود: اگر رسول خدا ﷺ را به تو نشان دهم و به تو بگویم که من به مقام و منصبی (خلافت مسلمین) که تو در آن هستی سزاوارترم و اگر از آن کناره گیری نکنی کافر می شوی، چه خواهی گفت؟
عرض کرد: اگر رسول خدا ﷺ را ببینم و آن چه که تو می گویی را برایم بگوید، مرا کفایت می کند.

حضرت فرمود: پس وقتی که نماز مغرب را خواندی، نزد من بیا.
ابوبکر بعد از بازگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام دستش را گرفت و به سوی قبا برد. (در آن جا) پیامبر را مشاهده کرد که در مقابل قبله نشسته و خطاب به ابی بکر فرمود: ای عتیق، بر علی حمله ور شدی و در منصب نبوت نشستنی و در این باره، از پیش با تو سخن گفته ام. پس این لباس (خلافت را) را که پوشیده

ای از تن بیرون بیاور و این مقام را برای علی خالی کن و گرنه وعده گاه تو
آتش جهنم است.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و از مسجد بیرون برد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نزد آنها برخاست. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد سلمان رفت و قضیه را برای او باز گفت.

سلمان عرض کرد: حتما قضیه تو را بازگو می کند و آن را برای دوستش (عمر) افشا کرده و بیان خواهد نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام تبسم کرد و فرمود: ممکن است دوستش را باخبر کند، که چنین خواهد کرد، ولی به خدا سوگند هرگز این قضیه را تا روز قیامت (برای دیگران) نقل نخواهد کرد؛ زیرا آن دو، محتاطترند در مورد خودشان از این که این موضوع را فاش نمایند.

سپس ابوبکر با عمر ملاقات کرد و گفت: همانا علی علیه السلام چنین کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین و چنان گفت. عمر به او گفت: وای بر تو، چقدر کم عقلی. به خدا قسم، تو هم اکنون گرفتار سحر این ابی کبشه (امیرالمؤمنین) هستی و حتما سحر بنی هاشم را فراموش کرده ای.

از کجا محمد باز می گردد؟ هر کس که مرد، دیگر بر نمی گردد. همانا بودن تو در این منصب، از سحر بنی هاشم بزرگ تر است. پس این لباس (خلافت) را بر تن کن و فرمانروایی کن. ⁽¹⁷⁷⁾

177- علی (ع) و المناقب، ص 125 123.

بخش پنجم: مصایب پس از غصب ولایت

148 طلب یاری

علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام را بر الاغی سوار می کرد و او را شبانه به در خانه های انصاری می برد، و از آنها طلب یاری می کرد. همچنین فاطمه علیها السلام از آنها کمک خواست، لکن آنها می گفتند: ای رسول خدا دیگر زمان گذشته است و ما با ابی بکر بیعت کرده ایم؛ اگر پسر عم تو علی علیه السلام زودتر از ابی بکر از ما طلب بیعت می کرد هرگز از او روی بر نمی گردانیدیم.

پس علی علیه السلام گفت: آیا توقع داشتید که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدون غسل و کفن در خانه اش رها کنم و به سوی مردم بشتابم و با آنها در سلطنت بعد از او به نزاع و کشمکش پردازم؟!

و فاطمه علیها السلام می گفت: سزاوار نبود برای او (علی علیه السلام) چنین کاری. لکن کردند آنها کاری را که خداوند سزای آنها را بدهد. ⁽¹⁷⁸⁾

178- آتش به خانه وحی، ص 160.

149 اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام

سلمان می گوید: وقتی شب شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهار پایی نمود و دست دو پسرش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را گرفت، و هیچ یک از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت، مگر آن که به خانه هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را بر یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سرحد مرگ استوار بمانند.

وقت صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد. (سلیم می گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟
گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام.
امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: (صبح نزد تو می آییم) ولی هیچ یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد. ⁽¹⁷⁹⁾

179- چرا علی (ع) شمشیر نکشید؟

150 چرا علی علیه السلام شمشیر نکشید؟

اشعث بن قیس در حالی که به غضب آمده بود گفت: ای پسر ابی طالب، چه مانعی داشتی هنگامی که با ابوبکر و عمر و بعد از آنها با عثمان بیعت شد، جنگ کنی و شمشیر بزنی؟! تو از روزی که به عراق آمده ای برای ما خطبه ای نخوانده ای مگر این که در آن قبل از این که از منبر پاییی گفته ای: (به خدا قسم من سزاوارترین مردم نسبت به آنان هستم و از هنگامی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض روح کرده همچنان مظلوم بوده ام). چه چیزی تو را مانع شده که با شمشیرت از مظلومیت خود دفاع کنی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای پسر قیس، سخت را گفתי جواب را بشنو: ترس و یا کراهت از لقای پروردگار مرا از این اقدام مانع نبوده، و نه این که نمی دانستم آنچه نزد خداست از دنیا و بقای در آن برای من بهتر است. آنچه مرا از این کار مانع شد امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیمان او با من بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که امت بعد از او با من چه خواهند کرد.

بنابراین هنگامی که کارهایشان را با چشم می دیدم علم من و یقینم قوی تر از قبل نبود، بلکه من به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از آنچه با چشم دیدم و شاهد بودم یقین داشتم. عرض کردم: یا رسول الله، وقتی چنین کارهایی به وقوع پیوست چه سفارشی به من می فرمایی؟

فرمود: (اگر یارانی پیدا کردی به آنان اعلان جنگ کن و با ایشان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن تا زمانی که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی پیدا کنی).

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که به زودی امت مرا خوار کرده و با غیر من بیعت می کنند و تابع دیگری می شوند.

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که من نسبت به او همچون هارون نسبت به موسی هستم، و امت بعد از او بمنزله هارون و پیروانش و گوساله و پیروانش خواهند شد، آن جا که موسی گفت: (یا هارون، ما منعک اذرايتهم ضلو الا تتبعن افعصیت امری قال یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) و قال: (یا بن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بنی اسراییل و لم ترقب قولی) (180) (ای هارون، چرا وقتی دیدی مردم گمراه می شوند دست از متابعت من برداشتی؟ آیا با فرمان من مخالفت کردی؟ گفت: ای پسر مادرم، گریبان مرا مگیر و دست از سرم بردار، من ترسیدم بگویی بین بنی اسراییل اختلاف انداختی و گفتار مرا مراعات نکردی).

مقصود پیامبر ﷺ این بود که موسی وقتی هارون را جانشین خود در میان آنان قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد با آنان جهاد نماید، و اگر یاران پیدا نکرد خودداری کند و خون خود را حفظ کند و آنان تفرقه نیندازد. من هم ترسیدم برادرم پیامبر ﷺ همین سخن را به من بگوید که: (چرا بین امت تفرقه انداختی و مراعات سخن مرا نکردی، در حالی که با تو عهد کرده بودم که اگر یارانی نیافتی دست نگه داری و خون خود و اهل بیت و شیعیانت را حفظ کنی؟) (181)

180- سوره اعراف، آیه 150.

181- اسرا آل محمد، ص 317 319.

151 احیای نام پیامبر ﷺ

روزی فاطمه علیها السلام آن حضرت را به قیام و شورش تحریک نمود، امام ناگهان صدای مؤذن را شنید که: (شهد ان محمدا رسول الله)، به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا می پسندی که این صدا از روی زمین محو می شود؟

پاسخ داد: نه.

فرمود: این همان چیزی است که من می گویم. ⁽¹⁸²⁾

182- شرح نهج البلاغه، 123/11.

152 اندوه فاطمه بر علی علیه السلام

ام سلمه داخل منزل فاطمه علیها السلام وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا، شب را چگونه به صبح آوردی؟

فرمود: شب را میان غم و اندوه به صبح آوردم به خاطر از دست دادن پیامبر و مظلومیت وصی، به خدا سوگند پرده حرمت او را دریدند، کسی که امامتش برخلاف شریعت الهی در تنزیل و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تاءویل غصب گردید و به زور از او ربوده شد؛ آری این ها همه از روی کینه های جنگ بدر و انتقام خون های ریخته شده در احد به دست او بود ⁽¹⁸³⁾ که دل های پرنفاق در خود نهفته بود. ⁽¹⁸⁴⁾

183- یا: کینه های جنگ بدر و ضربت های کاری آن حضرت در جنگ احد بود...

184- بحار الانوار، 156/43.

153 فریاد مظلومیت علی علیه السلام

مردی در مدینه عبور می کرد و با کمال ناراحتی فریاد می زد: انا مظلوم: (من ستم دیده ام، به من ظلم شده است).

امام علی علیه السلام وقتی او را دید و فریاد او را شنید، به یاد مظلومیت خودش افتاد که غاصبان، حقش را غصب کردند و او را خانه نشین نمودند، به او فرمود: (هلم فلنصرخ معاً فأنی ما زلت مظلوماً): (بیا با هم فریاد بزنیم، من نیز همواره مظلوم بوده ام).⁽¹⁸⁵⁾

185- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 307.

154 چشمان پر از اشک علی علیه السلام

عباس علیه السلام به علی علیه السلام گفت: چه چیزی باعث شد که عمر از قنفذ هم مانند سایر کارگزارانش غرامت دریافت نکند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به اطرافیانش کرد و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: عمر خواست بدین وسیله از قنفذ به خاطر ضربتی که با تازیانه به فاطمه علیه السلام زده بود تشکر کرده باشد. همان ضربتی که فاطمه علیه السلام از دنیا رفت در حالی که اثر آن بر بازویش مانند دستبند باقی مانده بود.

سپس فرمود: تعجب از محبت این مرد (عمر) و رفیقش قبل از او (ابوبکر) که در قلوب این امت جای گرفته و تسلیم آنان در برابر او در هر چیزی که بدعت گذاشته است.

اگر کارگزاران عمر خاین بودند و این اموال در دست آنان به خیانت جمع شده بود، او حق نداشت آنان را رها کند و باید همه را می گرفت چرا که غنیمت مسلمانان است. پس چرا نصف آن را گرفته و نیم دیگر را در دست آنان باقی گذاشت؟!

و اگر خاین نبودند عمر حق نداشت چیزی از اموال آنان را نه کم و نه زیاد بگیرد. پس چرا نیمی از آن را گرفت؟ حتی اگر به خیانت در دست آنها بود ولی خودشان اقرار نکردند و شاهدی هم علیه آنان وجود نداشت برای او حلال نبود نه کم و نه زیاد چیزی از آنان بگیرد.

عجیب تر این است که آنان را بر سر کارهایشان باز گردانید! اگر خاین بودند جایز نبود آنان را دوباره به کار گیرد، و اگر خاین نبودند اموال آنها برایش حلال نبود.

سپس علی علیه السلام رو به جمعیت کرد، و فرمود: تعجب می کنم از قومی که می بینید سنت پیامبران کم کم و دسته دسته تبدیل و تغییر می یابد و با این همه راضی می شوند و انکار نمی کنند بلکه در دفاع از بدعت ها غضب می کنند و کسانی را که ایراد بگیرند و آن را انکار کنند سرزنش می نمایند. سپس قومی بعد از ما می آیند و بدعت و ظلم و از پیش خود ساخته های او را تابع می شوند و بدعت های او را سنت و دین می شمارند و به وسیله آن به پیشگاه پروردگار تقرب می جویند. ⁽¹⁸⁶⁾

186- اسرار آل محمد، ص 332 و 333.

155 چگونه حق علی علیه السلام غصب شد

مردی از قبیله بنی اسد حضور علی علیه السلام آمده عرضه داشت: تعجب از شما بنی هاشم است با آن که مردمی باحقیقتید و حسب و نسب شما از همه صحیح تر و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوند دارید و کتاب الهی را از همه بهتر می فهمید در عین حال حق شما را غصب کردند؟!

فرمود: ای پسر دودان تو آدمی مضطرب و ناآزموده و تنگ حوصله ای و گفتار تو به جایی پایند نیست و به جهت خویشاوندی با تو باید پاسخ تو را داد بدان که خلافت حق اصلی و ارثی من است. لیکن دیگران غاصبانه آن را از من گرفتند و مردمی سخی آن را به جهاتی که خود می دانستند به دیگران واگذار کردند و عده بخیلی آن را از واگذاشتن به صاحبانش منع کردند آن گاه این مصراع امرء القیس را خواند که (فدع عنک نهبا صبح فی حجراته) دست بردار از غارتی که در نواحی آن بانگ و فریادها زده اند.

یعنی از این که سه نفر اول حق مرا غصب کردند دست بردار و در باب تجاوزات پسر ابوسفیان گفتگو کن. روزگار مرا پس از گریانیدن خندانید و جای تعجب نیست زیرا مردم به خدا قسم از رفق و مدارای با من ماء یوسند و می خواهند در کار خدا مداهنه کنند و آن هم که از من ساخته نیست و اگر محنت ها از ما دور شود ایشان را به صراط حقیقت می خوانم و اگر بمیرم یا کشته شوم باید بر آنها حسرت نخوری و بر فاسقان متاءسف نشوی. ⁽¹⁸⁷⁾

156 حلیت طلبی

محمد بن ابی بکر در حال جان‌کندن پدرش نزد او آمد و گفت: پدر، تو را در حالی می‌بینم که قبل از امروز ندیده بودم.

ابوبکر گفت: پسر، من به آن مرد ظلمی روا داشته‌ام که اگر مرا حلال کند، امیدوارم حالم بهتر شود!

پرسیدم: پدر، چه کسی را می‌گویی؟

گفت: علی بن ابیطالب را.

گفتم: من قول می‌دهم که در این باره با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ صحبت کنم و برای تو حلالیت بگیرم، چرا که او سختگیر نیست.

محمد بن ابی بکر نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و عرض کرد: پدرم در بدترین حالات است و چنین سخنانی گفته، و من به او قول داده‌ام برایش از شما حلالیت بگیرم. آیا او را حلال می‌کنی؟

حضرت فرمود: به خاطر تو آری، ولی به پدرت بگو بالای منبر رود و این حلالیت طلبی خود را به مردم خبر دهد تا او را حلال کنم.

محمد بن ابی بکر برگشت و به پدرش گفت: (خدا دعایت را مستجاب کرد)، و سپس کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای او بازگو کرد. ابوبکر قبول نکرد و گفت: (دوست ندارم پس از مرگم مردم به من ناسزا گویند که چرا حق دیگران را غصب کرده بودی).⁽¹⁸⁸⁾

188- اسرار آل محمد، ص 112.

157 پیش گویی امام علی علیه السلام درباره قائم

(هارون بن سعید) گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که به عمر می فرمود: چه کسی جهالت را به تو آموخت، ای مغرور؟ سوگند به خدا، اگر در دین بصیر و یا به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور داده، بینا بودی، و یا در دین متبحر و عالم بودی، بر شتر گوش بریده (وناقص) سوار می شدی، و از نی فرش می ساختی و دوست نداشتی که مردم برایت قیام و قعود کنند و به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ستم و بدرفتاری، روا نمی داشتی، اما بدان که من در دنیا تو را کشته خواهم دید، و با زخم غلام (ام معمر) که بر او ستم می کنی، کشته می شوی و علی رغم خواست تو، توفیقی نصیب او گشته، وارد بهشت می شود.

اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنوایی داشتی، شمشیرت را برگردن نمی انداختی (و خلافت را غصب نمی کردی) و بر منبر خطبه نمی خواندی، گویا می بینم که تو را می خوانند و اجابت می کنی، و نامت می برند و رخ درهم می کشی، و پس از قتل حرمتت می شکنند و مصلوب می گردی (کنایه از ظهور امام مهدی علیه السلام است که بدن حکام جور را بیرون می آورد) و دوستی که تو را برگزیده و بر جایش تکیه زده ای، به همین بلا گرفتار می شود؟!

عمر گفت: چرا از ریشخند دیگری و کهانت، شرم نمی کنی؟

امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا آنچه گفتم، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و به آن

علت داشتم که بر زبان آوردم؟

عمر گفت: چه موقع این کار صورت می گیرد؟

فرمود: آن گاه که لاشه شما، از کنار پیامبر خدا ﷺ و از قبر، بیرون آید، جسدهایی که یک شبانه روز، نخوابیده اند (و نمرده اند) تا در هنگام نبش قبرتان کسی در این باره شک نکند، (که قبری که نبش می شود، مربوط به شما دو نفر است) و اگر در میان سایرین، دفن می شدید، افرادی گرفتار تردید می شدند (و می گفتند: این جسدها مربوط به آن دو نفر نیست)

آن گاه بر شاخه های درختی خشک، مصلوب می گردید، و آن درخت، به برگ سبز می گردد و شاخه هایش می روید، و به این وسیله، محبان و خشنود شوندگان به کارتتان، مورد آزمایش قرار می گیرند تا پاک از ناپاک جدا شود گویا من شما را می نگرم که مردم از مصیبتی که به آن گرفتار شده اید، (از خدا) عافیت می طلبند. پرسید: یا علی علیه السلام چه کسی این کارها را انجام می دهد؟

فرمود: دسته ای که میان شمشیرها و غلاف آنها، جدایی افکنده و خداوند، برای یاری دینش، آنان را برگزیده، لذا در راه خدا از سرزنش، کسی نمی هراسند، گویا می بینم که شما دو تن، با بدنهایی تر و تازه، از گور بیرون کشیده و مصلوب می شوید، و این (تازگی بدن) وسیله فتنه دوستانتان می گردد، و سپس آتشی را که برای ابراهیم و یحیی و جرجیس و دانیال علیهم السلام و هر پیامبر و صدیق و مؤمنی، افروخته گشت، می آورند پس از آن آتشی را که بر در خانه من افروختید، تا من و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را بسوزانید، می آورند تا با آنها سوزانده شوید، و بادی سخت و کشنده می وزد و پس مانده شمشیرها بدنتان را، نابود و تباه می سازد و به دوزخ برده می شوید، آن گاه به صحرائی که جای نابودی شما بود، برده می شوید جایی که خدای عزوجل فرموده:

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) (189)

(و اگر تو سخنی حال مجرمان را مشاهده کنی هنگامی که ترسان و هراسانند و هیچ از عذاب آنها فوت نشود و از مکان نزدیکی دستگیر شوند. که کنایه از (تحت اقدام) شماسست، پرسید: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آیا میان ما و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جدایی می افتد؟

فرمود: آری، پرسید: آیا خود شما این مطلب را شنیدی و درست است؟
راوی گفت: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند یاد کرد که این مطلب را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده است، عمر گریه کرد و گفت: از گفته شما به خدا پناه می برم و آیا نشانه ای دارد؟

فرمود: آری کشتار و مرگی عمومی و طاعونی شیعی، که از مردم یک سوم باقی می ماند و منادی از آسمان، نام یکی از فرزندان مرا می خواند، و بلاها بسیار می شود، تا جایی که زنده ها آرزوی مرگ می کنند و کسی که بمیرد، راحت شده و کسی که نزد خدا عملی درست دارد، نجات می یابد، سپس مردی از تبار من ظهور و زمین را، چنان که از ستم، پر شده، از عدل پر می کند. خداوند بقایای قوم موسی را برای یاری او می فرستد و اصحاب کهف برایش زنده می شوند و خدا او را با فرشتگان و جن و شیعیان مخلص تاءبید می نماید و آسمان، باران و زمین نباتش را می دهد.

گفت: ای ابوالحسن می دانم که تو جز به حق سوگند نمی خوری، ولی به خدا قسم تو و فرزندان، شیرینی خلافت را نخواهد چشید؟
فرمود: شما برای من و فرزندانم، جز دشمنی چیزی نمی افزایید؟
وقتی که مرگ عمر نزدیک شد، امام علیه السلام را خواست و گفت: یا علی علیه السلام اصحابم مرا متولی امورشان کردند، اگر مرا حلال کنی، بهتر است؟
فرمود: اگر من حلال کنم، نسبت به پیامبری صلی الله علیه و آله و دخت او چه می کنی؟

سپس امام علیه السلام در حالی که می فرمود: (و اسرّوا التّدامة لَمّا راء العذاب) ⁽¹⁹⁰⁾
هنگام دیدن عذاب، ندامت را پوشیدند.
او را ترک گفت. ⁽¹⁹¹⁾

190- سوره یونس، آیه 54.

191- ارشاد القلوب دیلمی، ج 2، ص 149 146.

158 اقرار عمر و خلافت علی علیه السلام

ابن عباس که خدای از او خشنود باد! در آغاز خلافت عمر پیش او رفتم، برای او روی سبدی که از برگ خرما بافته شده بود یک صاع خرما ریخته و آورده بودند. او مرا به خوردن از آن خرما دعوت کرد. من فقط یک خرما خوردم، عمر شروع به خوردن کرد و تمام آن خرما را خورد. آن گاه از ظرفی سفالی که کنارش بود آب آشامید و بر تشکچه ای که برایش گسترده بودند به پشت خوابید و حمد و سپاس خدا را گفت و چند بار تکرار کرد.

آن گاه به من گفت: ای عبدالله از کجا می آیی؟

گفتم: از مسجد.

گفت: پسر عمویت را در چه حالی رها کردی؟

پنداشتم منظورش عبدالله بن جعفر است. گفتم: در حالی که با هم سن و سال های خودش بازی می کرد.

گفت: منظورم او نیست بلکه مقصودم سالار و بزرگ شما اهل بیت است.

گفتم: او را در حالی رها کردم که با سطل بر نخل های فلان کس آب می داد و در همان حال قرآن تلاوت می کرد.

گفت: ای عبدالله، خون شتران تنومند قربانی بر گردن تو باشد اگر پاسخ سؤالی راکه از تو می پرسم از من پوشیده داری؛ آیا هنوز در دل او چیزی از مسئله خلافت باقی مانده است؟

گفتم: آری.

گفت: آیا می‌پندارد که پیامبر ﷺ به خلافت او نص و تصریح فرموده است؟

گفتم: آری و این مطلب را هم برای تو می‌افزایم که از پدرم درباره آن چه علی رضی الله عنه آن را ادعا می‌کند پرسیدم.
گفت: راست می‌گویند.

عمر گفت: آری، پیامبر ﷺ در مورد خلافت او سختی فرمود ولی نه آن گونه که حجتی را ثابت کند و عذری باقی نگذارد (!) آری، زمانی در آن چاره اندیشی می‌فرمود، البته پیامبر در بیماری خود می‌خواست به نام او تصریح فرماید و من برای محبت و حفظ اسلام (!) از آن کار جلوگیری کردم و سوگند به خدای این خانه که قریش هرگز گرد علی جمع نمی‌شدند و اگر علی خلیفه می‌شد، عرب از همه سو بر او هجوم می‌آورد و پیمان می‌گسست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فهمید که من از آنچه در دل دارد آگاهم و از اظهار آن خودداری کرد و خداوند هم جز از امضای آنچه که مقدر و محتوم بود خودداری فرمود. (192)

192- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5 ص 190.

159 آشوبگری عمر

عثمان بن عفان، سعید بن عاص را دیده گفت: بیا نزد عمر رفته با او سخن بگوییم. چون بر او وارد شدند، عثمان در محل معین خود نشسته و سعید در گوشه از جمعیت قرار گرفته و آثار ملال از او ظاهر بود. عمر او را دیده گفت: می بینم از ناحیه من حزن و اندوهی در خود احساس می کنی و خیال می کنی پدرت را من کشته ام با آن که چنین عملی از من به ظهور نرسیده و سوگند به خدا دوست می داشتم من کشته او بودم و اگر او را می کشتم به هیچ وجه پوزش نمی خواستم، زیرا کافری را کشته بودم لیکن روز بدر از کنار پدرت گذشته، دیدم چون گاو نر خشمگینی خود را آماده قتال کرده و کف برآورده بود. به وی توجهی نکرده از او درگذشتم، گفت: پسر خطاب کجا می روی؟ هنوز سخنش را به اتمام نرسانیده علی علیه السلام با او در آویخت هنوز از جای خود دور نشده بودم که او را کشت.

علی علیه السلام نیز در آن مجلس حضور داشت، چون این سخن را شنید فرمود: پروردگارا ببخش، شرک و بت پرستی نابود شد و کارهای گذشته را اسلام محو کرد امروز مناسب نیست مردم را علیه من تحریک نمایی.

عمر از استماع این سخن، خاموش شده حرفی نزد.

سعید در این جا عمر را مخاطب ساخته گفت: می خواهی با این سخن مرا از علی علیه السلام روگردان بسازی و به وی بدبین نمایی، سوگند به خدا از این که علی علیه السلام کشته پدر من است هیچ گاه نگرانی ندارم زیرا او به دست پسر عمش علی علیه السلام کشته شده است. (193)

160 تنهایی علی علیه السلام

جندب بن عبدالله گفت: پس از آن که مردم بی وفا با عثمان بیعت کردند حضور علی علیه السلام رسیده دیدم آن حضرت با حال حزن و اندوه سر به زیر انداخته سؤال کردم: با این عملی که مردم علیه شما انجام دادند چه خواهید کرد؟

فرمود: صبر می کنم.

گفتم: سبحان الله به خدا قسم مرد صابری هستی.

فرمود: به غیر از صبر چه باید انجام دهم؟!

عرض کردم: از جا حرکت کن و مردم را به ولایت خود دعوت فرما و اعلام کن پس از پیغمبر علیه السلام از دیگران شایسته تر به آن حضرتم و فضل و سابقه اسلامی من هم بر احدی پوشیده نیست و از آنان درخواست کن تا تو را علیه این عده ای که به زیانت اقدام نموده اند یاری نمایند. اگر ده نفر از صد نفر دعوت تو را اجابت نمایند بر صد نفر پیروز خواهی گردید. بنابراین اگر به تو نزدیک گردیدند به مقصود رسیده ای و اگر خودداری نمودند با آنان پیکار می کنی اگر پیروز شدی خدا تو را مانند پیغمبرش بر مخالفان چیره ساخته و شایستگی تو به ظهور رسیده و اگر در راه حق کشته شدی شهید از دنیا رفتی، پوزش تو نزد خدا پذیرفته است تو به میراث رسول او سزاواری.

علی علیه السلام در پایان سخنان وی با کمال تعجب فرمود: ای جندب عقیده تو آن است که ده نفر از صد نفر با من بیعت می نمایند. جندب گفت: آرزومندم چنان باشد.

علی علیه السلام فرمود: من چنین گمانی ندارم بلکه می گویم دو نفر از صد نفر هم
با من بیعت نخواهند کرد و اینک دلیل این معنی را برای تو بیان می کنم.

توجه مردم از نخست به قریش بود و قریش می گفتند آل محمد خود را برترین افراد مردم می دانند و آنان خود را اولیای امور خیال می کنند و اگر اتفاقاً امر خلافت به دست آنها بیفتد دیگر کسی نمی تواند با هیچ نیرویی آن را از چنگال ایشان به درآورد و اگر دیگران مصدر کار شوند ممکن است دست به دست دور زدند و در میان شما باشد، بنابراین به خدا قسم چنان نیست که گمان کرده ای که قریش امر خلافت را به آسانی از دست بدهند و در اختیار ما بگذارند.

جندب پس از استماع این بیان عرضه داشت اجازه می دهی همین سخن را به اطلاع مردم برسانم و آنان را به یاری شما بخوانم. علی علیه السلام فرمود: (این زمان بگذار تا وقت دیگر)

جندب از این پس به عراق مراجعت کرد می گوید: هر گاه یکی از فضایل و مناقب علی علیه السلام را برای مردم نقل می کردم مرا آزار می رسانیدند و از پیش خود می راندند تا بالاخره قضیه مرا به ولید بن عقبه خبر دادند او شبی مرا خواسته و محبوس داشت و سرانجام سخنانی در خلوت با من گفت و مرا از زندان نجات داد. (194)

161 بهانه های عثمان

میان عثمان و علی علیه السلام سخنی رد و بدل شد و عثمان گفت: چه کنم که قریش شما را دوست نمی دارند زیرا به روز بدر هفتاد تن از ایشان را که چهره هایشان چون شمش طلا بود کشتید و بینی های آنان پیش از لب هایشان به خاک در افتاد!

همچنین روایت شده است که چون مردم کارهای عثمان را بر او خرده گرفتند برخاست و در حالی که به مروان تکیه داده بود برای مردم سخنرانی کرد و چنین گفت:

همانا هر امتی را آفتی است و هر نعمتی را بلایی؛ آفت این امت و بلای این نعمت قومی هستند که بسیار عیب جویند و خرده گیر. برای شما، در ظاهر، آنچه را دوست می دارید آشکار می سازند و آنچه را خوش نمی دارید پوشیده و نهان می دارند، سفلگانی همچون شتر مرغ که از نخستین بانگ کننده پیروی می کنند.

آنان همان چیزی را بر من خرده می گیرند که بر عمر خرده می گرفتند و او آنان را زبون ساخت و در هم کوبید و حال آن که نصرت دهندگان من نزدیک ترند و افراد نیرومندتری در اختیار دارم. مرا چه مانعی است که نتوانم در اموال افزون از نیاز هر چه می خواهم انجام دهم!⁽¹⁹⁵⁾

195- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 250 و 251.

162 مظلومیت علی علیه السلام در شورا

ابن ابی الحدید گوید: عمر گفت: ابو طلحه انصاری را فرا خواندند و آمد، عمر گفت: ای ابو طلحه چون از دفن من بازگشتید با پنجاه مرد مسلح از انصار آماده شو و این چند نفر را ⁽¹⁹⁶⁾ وادار کن تا هر چه زودتر کار را تمام کنند، و آنان را در خانه ای جمع کن و یارانت را بر در خانه بگمار تا آنان به مشورت بپردازند و یک نفر از خود را برگزینند؛ اگر پنج نفر یک رأی دادند و یک نفر دیگر مخالفت کرد گردنش را بزن. و اگر چهار نفر یک رأی دادند و دو تن دیگر مخالفت کردند گردن آن دو را بزن. و اگر سه نفر یک رأی و سه نفر دیگر رای دیگر دادند، رأی آن سه نفری که عبد الرحمن در آنهاست برگزین، و اگر آن سه نفر دیگر بر خلاف آن اصرار کردند گردن آنها را بزن، و اگر سه روز گذشت و بر امری اتفاق نظر نیافتند گردن هر شش نفر را بزن و مسلمانان را به حال خودشان رها کن تا کسی را برای خود برگزینند. ⁽¹⁹⁷⁾

196- یعنی علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد و قاص و عبد الرحمن بن عوف که اصحاب شورا بودند.

197- در (منهاج البراعة) علامه قطب الدین راوندی (ره)، 128/1 آورده است: عباس به علی (ع) گفت: حکومت از دست ما رفت و این مرد می خواهد حکومت در اختیار عثمان قرار گیرد. علی (ع) فرمود: من این را می دانم ولی در شورا شرکت می کنم، زیرا عمر اینک مرا شایسته امامت دانسته در صورتی که قبلا می گفت: رسول خدا (ص) فرموده است: (نبوت و امامت در یک خاندان جمع نمی شوند)، و من در شورا وارد می شوم تا معلوم شود که عمر سخن پیشین خود را تکذیب نموده است و بدین وسیله دروغ او روشن گردد.

چون عمر دفن شد، ابوظلحه آنها را جمع کرد و خود با پنجاه مرد مسلح از انصار بر در خانه ایستاد. اهل شورا شروع به سخن گفتن کردند و دعوا و ستیزه برخاست. نخستین کاری که طلحه کرد این بود که آنان را شاهد گرفت که حق خود را به عثمان بخشید و به نفع او کنار رفت، زیرا می دانست که مردم او را با علی و عثمان برابر نمی دانند و با وجود آنها خلافت برای او پا نمی گیرد، از این رو خواست با بخشش امری که خود از آن بهره ای نداشت و نمی توانست بدان دست یابد جانب عثمان را تقویت و جانب علی علیه السلام را تضعیف کند.

زبیر در معارضه خود گفت: من هم شما را گواه می گیرم که من حق خود را از شورا به علی بخشیدم؛ و او به این علت چنین کرد که دید با بخشیدن طلحه حق خود را به عثمان، علی علیه السلام تضعیف شد و تنها ماند و تعصب خویشاوندی به او دست داد، زیرا وی پسر عمه امیرمؤمنان علیه السلام یعنی فرزند صفیه دختر عبدالمطلب بود و ابوطالب دایی وی به شمار می رفت. و دلیل این که طلحه جانب عثمان را گرفت آن بود که میانه خوبی با علی علیه السلام نداشت، زیرا او از قبیله بنی تیم و پسر عموی ابوبکر بود و در دل های بنی هاشم داشتند، و این مسأله ریشه در طبیعت بشر دارد به ویژه در سرشت و طبیعت مردم عرب، و تجربه تا به امروز نشان داده است. ⁽¹⁹⁸⁾

198- گر چه این سخن درستی است ولی عمل طلحه را به هیچ وجه توجیه نمی کند، زیرا اسلام آمده که همین کینه های نابجا و طبایع زشت را از بشر دور سازد و جان او را به نور تزکیه و تقوا و عدالت و انصاف و خضوع در برابر حق روشن بدارد، و همین کار طلحه نشان می دهد که نور اسلام حقیقی در جان او نتابیده بود. (م)

با شرایط فوق چهار تن باقی ماندند، سعد بن ابی وقاص گفت: من سهم خودم را از شورا به پسر عمویم عبدالرحمن بخشیدم؛ زیرا هر دو از بنی زهره بودند و نیز سعد می دانست که راءى نمى آورد و حکومت به چنگ وى نمى آید. چون سه تن بیشتر نماند، عبدالرحمن به على و عثمان گفت: کدام یک از شما خود را از خلافت بیرون می کند و به یکی از دو نفر باقی مانده راءى می دهد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند. عبدالرحمن گفت: من هم شما را گواه می گیرم که خود را از خلافت بیرون کردم تا یکی از شما دو نفر را انتخاب کنم. باز آن دو ساکت ماندند. عبدالرحمن رو به على عليه السلام کرد و گفت: با تو بیعت می کنم به شرط آن که به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین ابوبکر و عمر رفتار کنی. ⁽¹⁹⁹⁾

199- معلوم نیست چگونه می توان به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و سیره شیخین عمل کرد در حالی که جمع بین اضداد است. زیرا تاریخ گواه مخالفت های صریح آنان با کتاب و سنت است! (م)

علی علیه السلام فرمود: بلکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا و نظر خود رفتار می کنم.

عبدالرحمن رو به عثمان نمود و همین پیشنهاد را به وی کرد و عثمان پذیرفت. دوباره پیشنهاد را به علی علیه السلام تکرار کرد و آن حضرت همان پاسخ داد، عبدالرحمن سه بار این پیشنهاد را تکرار کرد و چون دید که علی علیه السلام از راءى خود باز نمی گردد و عثمان پاسخ مثبت می دهد با عثمان دست بیعت داد و گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان.

گویند: علی علیه السلام به عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند، تنها بدین دلیل چنین کردی که همان امیدی را به وی بسته ای که رفیقان به دوست خود داشت؛ خداوند میان شما اختلاف افکند و به شومی عطر منشم دچارتان کند ⁽²⁰⁰⁾

گویند: چندی بعد میان عثمان و عبدالرحمن اختلاف افتاد و تا دم مرگ با یکدیگر سخن نگفتند. ⁽²⁰¹⁾

200- منشم نام زن عطاری بود در مکه، و طایفه خزاعه و جرهم هرگاه می خواستند به جنگ یکدیگر روند از او عطر می خریدند، و هر گاه از عطر او استفاده می کردند کشتار سنگینی میان آنان رخ می داد. از این رو وی ضرب المثل شد و می گفتند: شوم تر از عطر منشم. (لسان العرب)
201- شرح نهج البلاغه، 187/1.

163 عیادت عثمان از حضرت علی علیه السلام

علی علیه السلام بیمار شد، عثمان از او عیادت کرد و علی علیه السلام این بیت را خواند:
(چه بسیار دیدار کننده که بدون دوستی به عیادت می آید و دوست می دارد که
کاش بیمار رنجور درگذرد). عثمان گفت: به خدا سوگند نمی دانم، آیا زندگی تو
را خوشتر می دارم و یا مرگت را. اگر بمیری مرگت مرا درهم می شکند و اگر
زنده باشی زندگی ات مرا به رنج و بلا گرفتار می سازد و تا هنگامی که تو زنده
ای همواره سرزنش کنندگان را می بینم که تو را پناه گاه خود قرار می دهند و
به تو پناه می آورند.

علی علیه السلام فرمود: این تصور که مرا پناه گاه خرده گیران و سرزنش کنندگان
خود می دانی از بدگمانی تو سرچشمه می گیرد و موجب می شود در دل خود
این گونه مرا جای دهی، و اگر به پندار خودت از سوی من بیمی داری برای تو
بر عهد و پیمان خداوندی است که تو را از من باکی نخواهد بود (تا وقتی که
دریا پشم را خیس می کند). و همانا که من تو را رعایت و از تو حمایت می
کنم ولی چه کنم که این کار برای من در نظرت سود بخش نیست. اما این سخن
که می گویی (مرگ و فقدان من تو را درهم می شکند)، هرگز چنین نیست و تا
هنگامی که ولید و مروان برای تو زنده باشند از فقدان من سرشکسته نخواهی
شد. ⁽²⁰²⁾ عثمان برخاست و رفت. همچنین روایت شده است که آن بیت شعر را
عثمان خوانده است: گویند او بیمار شده بود علی علیه السلام به عیادتش رفت و
عثمان گفت:

(چه بسیار دیدار کننده که بدون خیرخواهی به عیادت می آید و دوست می
دارد که ای کاش بیمار رنجور درگذرد). ⁽²⁰³⁾

202- منظور حضرت این است که (آنچه تو می پنداری به طور قطع از من سر نخواهد زد).

203- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 249 و 250.

164 شایسته برای خلافت

محمد بن قیس اسدی، از معروف بن سوید نقل می کند که گفته است: هنگام بیعت با عثمان، به خلافت، در مدینه بودم، مردی را دیدم که در مسجد نشسته بود و در حالی که مردم برگرد او بودند دست بر هم می زد و گفت: جای بسی شگفتی است از قریش و این که آنان برای خلافت کس دیگری غیر از اهل بیت را بر می گزینند آن هم اهل بیتی که معدن فضیلت و ستارگان پرتو بخش زمین و مایه روشنایی همه سرزمین هاینند. به خدا سوگند، میان ایشان (اهل بیت) مردی است که هرگز پس از رسول خدا ﷺ مردی همچون او ندیده ام که به حق سزاوارتر و در قضاوت از او عادل تر باشد. او از همگان بیشتر امر به معروف و نهی از منکر می کند، پرسیدم: این مرد کیست؟ گفتند: مقدار است.

پیش او رفتم و گفتم: خدایت قرین صلاح بدارد! آن مردی که می گفتی کیست؟ گفت: پسر عموی پیامبر ﷺ یعنی علی بن ابی طالب. معروف می گوید: مدتی درنگ کردم و پس از آن ابوذرا را که خدایش رحمت کند! دیدم و آن چه را مقدار گفته بود، برایش نقل کردم. گفت: راست می گوید.

گفتم: پس چه چیزی مانع آن شد که این حکومت را در ایشان قرار دهید؟

گفت: قوم ایشان نپذیرفتند.

گفتم: چه چیزی شما را از یاری ایشان باز داشت؟

گفت: آرام باش، این سخن را مگو و از اختلاف بر حذر باشید. (گوید:) من

سکوت کردم و کار چنان شد که شد. (204)

204 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4، ص 248 و 249.

165 علی علیه السلام ریشه کن کننده فتنه ها

ابان از سلیم بن قیس چنین نقل می کند: امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و فرمود:

ای مردم، من آن کسی هستم که چشم فتنه را از جا کندم و کسی جز من جرئت آن را نداشت. به خدا قسم اگر من در میان شما نبودم با اهل جمل و اهل نهروان مقابله نمی شد. به خدا قسم اگر نبود ترس از این که فقط سخن بگویند و عمل را رها کنید به شما خبر می دادم از آنچه خداوند بر لسان پیامبرش مقدر کرده برای آنان که با بصیرت در گمراهی آنان و با معرفت به هدایتی که ما بر آن هستیم با ایشان بجنگد.

سپس فرمود: درباره هر چه می خواهید از من پرسید قبل از آن که مرا نیابید. به خدا قسم من به راه های آسمان از راه های زمین آگاه ترم. من یعسوب مؤمنان و اولین نفر از سابقین و امام متقیان و خاتم جانشینان و وراثت پیامبران و خلیفه رب العالمین هستم. من جزا دهنده مردم در روز قیامت و قسمت کننده از طرف خداوند بین اهل بهشت و آتش هستم. من صدیق اکبر و فاروقی که حق را از باطل جدا می کنم. منم که نزد من علم منایا و بلایا و فصل خطاب است. هیچ آیه ای نازل نشده مگر آن که نمی دانم درباره چه نازل شده و در کجا نازل شده و بر چه کسی نازل شده است.

ای مردم، انتظار می رود که مرا از دست بدهید، و من از شما جدا خواهم شد. من یا می میرم و یا کشته می شوم، شقی ترین این امت زمان زیادی منتظر نمی ماند تا این که این را از بالای آن خضاب کند یعنی محاسنم را از خون سرم خضاب کند.

قسم به آن که دانه را شکافت و مردم را آفرید، از من درباره هیچ فرقه ای که سیصد نفر یا بیشتر، بین شما و قیام روز قیامت باشند سؤال نمی کنید، مگر آن که درباره پیشوا و رهبر و سرپرست آنها به شما خبر می دهم. همچنین از خرابی بناها که چه موقع می شود و چه موقع پس از خرابی دوباره تا روز قیامت آباد خواهد شد.

مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، از بلایا به ما خبر بده.

فرمود: هر گاه سؤال کننده ای می پرسد باید فکر کند و کسی که چیزی از او می پرسند باید مکث کند. پشت سر شما امور مضطرب و مرددی و بلایی وحشت آور و عاجز کننده خواهد بود.

قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر مرا از دست بدهد و امور سخت و بلاهای محسوس بر شما نازل شود، بسیاری از سؤال کنندگان سر به زیر می اندازند و بسیاری از سؤال شده گان مشغول می شوند.

این هنگامی خواهد بود که جنگ شما ظاهر شود و از دندانهای تیز بیرون آید و بر پایش بایستد و دنیا بر شما بلا شود تا وقتی که خداوند برای یادگار نیکان فتح و پیروزی پیش آورد. مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، درباره فتنه ها به ما خبر بده.

حضرت فرمود: فتنه ها هر گاه رو کنند به شبهه می اندازند و هر گاه پشت کنند پرده از شبهات برمی دارند. فتنه ها موجی همچون موج دریا دارند و طوفانی همچون طوفان باد، به شهری برخورد می کنند و شهر دیگری را از یاد می برند.

بنگرید به اقوامی که در جنگ بدر پرچمداران بودند. ایشان را یاری کنید تا

یاری شوید و اجر داده شوید و معذور باشید. (205)

166 عثمان و دوانبان پراز سیم و زر

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: نیم روزی در شدت گرما عثمان کسی پیش من فرستاد، جامه پوشیدم و پیش او رفتم، به حجره اش که وارد شدم او روی تخت چوبی خود نشسته بود و چوب دستی در دست داشت و پیش او اموال بسیاری بود؛ دو انبان انباشته از سیم و زر، به من گفت: هان هر چه می خواهی از این اموال بردار تا شکمت سیر و پر شود که مرا آتش زده ای.

گفتم: پیوند خویشاوندی ات پیوسته باد. اگر این مال را به ارث برده باشی یا کسی به تو عطا کرده باشد یا از راه بازرگانی به دست آورده باشی من می توانم دو حالت داشته باشم: بگیرم و سپاسگزاری کنم یا آن که خود را به زحمت و کوشش وادارم و بی نیاز گردم، و اگر از اموال خداوند است و در آن سهم مسلمانان و یتیمان و درماندگان باشد، به خدا سوگند که نه تو حق داری به من عطا کنی و نه مرا حقی است که آن را بگیرم.

عثمان گفت: به خدا سوگند، جز این نیست که فقط قصد خودداری و سرکشی داری.

سپس برخاست و با چوب دستی خود به سوی من آمد و مرا زد و به خدا سوگند که من دستش را نگرفتم تا آنچه خواست زد، جامه خود را پوشیدم و به خانه ام برگشتم و گفتم: خداوند حاکم میان من و تو باشد اگر دیگر تو را امر به معروف یا نهی از منکر کنم. ⁽²⁰⁶⁾

206- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 242 و 243.

167 طرح توطئه برای قتل علی علیه السلام

علامه طبرسی در کتاب احتجاج به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

ابوبکر پس از احتجاج علی علیه السلام، از مسجد به سوی خانه خود بازگشت، سپس برای عمر بن خطاب پیام فرستاد و او را طلبید، عمر نزد ابوبکر آمد، و بین ابوبکر و عمر چنین گفتگو شد:

ابوبکر: دیدی که گفتگوی ما با علی علیه السلام امروز چگونه پایان یافت؟ اگر در روز دیگری با او چنین برخوردی داشته باشیم، مسلماً امور ما متزلزل شده و اساس حکومت ما سست خواهد شد، رأی شما در این خصوص چیست؟
عمر: نظر من این است که دستور قتل او را صادر کنیم.

ابوبکر: چگونه و توسط چه کسی؟

عمر: خالد بن ولید، برای این کار مناسب است.

آن گاه آن دو نفر، به دنبال خالد فرستادند و خالد نزد آنها آمد، آنها به او گفتند: می خواهیم تو را برای یک امر بزرگ مأمور کنیم!

خالد: احمولونی علی ما شئتم و لو علی قتل علی بن ابیطالب: (هر چه می خواهید مرا به آن تکلیف کنید، گر چه قتل علی علیه السلام باشد آماده ام).
ابوبکر و عمر: نظر ما همین است.

خالد: هر گونه که تصویب کنید انجام می دهم، چگونه او را بکشم؟

ابوبکر: در مسجد حاضر شو، و در نماز جماعت کنار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنشین و با او نماز بخوان، وقتی که من (که امام جماعت هستم) سلام آخر نماز را دادم، برخیز و گردن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بزن!

خالد: بسیار خوب، همین کار را انجام می دهم.

اسماء دختر عمیس که همسر ابوبکر بود (و در باطن از دوستان اهل بیت) این سخن را شنید و به کنیز خود گفت: به خانه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ برو و سلام مرا به آنها برسان و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بگو:

انّ الملا ياتمرون بك ليقتلوك فاخرج انى لك من الناصحين.

(این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشستند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام). (سوره قصص 20).

امیر مؤمنان به کنیز فرمود: به اسماء بگو: ان الله يحول بينهم و بين ما يريدون: (خداوند بین آنها و مقصودشان، مانع می شود). یعنی آنها را بر این کار موفق نخواهد کرد.

سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خانه بیرون و به قصد شرکت در نماز جماعت به مسجد رفت و در صف نشست، و خالدین ولید نیز آمد و در حالی که شمشیر همراهش بود در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نشست، نماز شروع شد هنگامی که ابوبکر برای تشهد نماز نشست (گویا نماز صبح بود) از تصمیم خود پشیمان شد و ترسید که فتنه و آشوبی رخ دهد با توجه به شناختی که به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد شجاعت و دلاوری او داشت، چنان مضطرب و پریشان شد و حیران بود آیا سلام نماز را بگوید یا نه؟ که مردم گمان کردند او دستخوش سهو و اشتباه شده است، که ناگهان متوجه خالد شد و گفت: لا تفعلن ما امرتك: (آنچه را به تو دستور دادم، البته انجام نده).

سپس گفت: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به خالد فرمود: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: به من دستور داده بود که گردنت را بزنم.

علی علیه السلام فرمود: آیا این دستور را اجرا می کردی؟

خالد گفت: سوگند به خدا اگر او قبل از سلام نماز، مرا نهی نمی کرد تو را می کشتم.

در این هنگام علی علیه السلام تکان سختی به خالد داد، خالد به زمین خورد، مردم اطراف علی علیه السلام را گرفتند که خالد را رها کند، عمر گفت: به خدای کعبه خالد را می کشد.

مردم به علی علیه السلام عرض کردند: تو را به صاحب این قبر (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند می دهیم خالد را رها کن، آن گاه حضرت، او را رها کرد.

و از ابوذر غفاری نقل شده که گفت: حضرت علی علیه السلام گلوی خالد را با دو انگشت اشاره و وسطی، گرفت، آنچنان فشار داد که خالد نعره کشید، مردم ترسیدند و هر کس در فکر خود بود، و در آن هنگام خالد لباس خود را پلید کرد و پاهای خود را به هم می زد و هیچگونه سخنی نمی گفت.

ابوبکر به عمر گفت: این است نتیجه مشورت و از گونه ای که با تو کردم، گویی حادثه امروز را می دیدم، و خدا را شکر می کنم که ما را سلامت داشت.

هر کس که نزدیک می شد تا خالد را از چنگ نیرومند علی علیه السلام نجات دهد، نگاه تند علی علیه السلام آنچنان او را وحشت زده می کرد که برمی گشت، ابوبکر عمر را نزد عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد، عباس آمد و شفاعت کرد و علی علیه السلام را سوگند داد و گفت: تو را به حق این قبر (اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحبش و به حق فرزندان و به مادرشان خالد را رها کن.

آن گاه علی علیه السلام خالد را رها ساخت.
عباس بین دو چشم علی علیه السلام را بوسید.
و در روایت دیگر آمده: سپس علی علیه السلام گریبان عمر را گرفت و فرمود: (ای
پسر صهاک حبشیه، اگر حکم خدا و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، می دانستی که کدام
یک از ما ضعیف تر و کمتر بودیم.)
حاضران، میانجی گری کردند و عمر را از دست علی علیه السلام رها ساختند، در
این هنگام عباس نزد ابوبکر رفت و گفت: (سوگند به خدا اگر علی علیه السلام را می
کشتید، یک نفر از دودمان تیم را نمی گذاشتیم که زنده بماند).⁽²⁰⁷⁾

207- رنج و فریادهای فاطمه علیها السلام. ص 178 175.

168 احتجاجات علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام از پدرش از جد بزرگوارش نقل کرد که آن حضرت فرمود: وقتی که خلافت ابوبکر مستقر شد و مردم با او بیعت کردند و علی علیه السلام را واگذاشتند، همیشه ابوبکر با چهره ای گشاده با علی علیه السلام برخورد می کرد؛ ولی از علی علیه السلام ترش رویی و گرفتگی می دید. تحمل این موضوع برای ابوبکر دشوار بود و می خواست با علی علیه السلام برخوردی نماید و از دل آن حضرت کینه و اندوه را بیرون آورد و به خاطر تجمع مردم در بیعت با او و این که امر خلافت را به گردن او نهاده اند، عذر خواهی نماید و (و بیان کند که) خودش (ابوبکر) به این مسأله بی میل و رغبت است.

لذا، زمانی که کسی متوجه نبود، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و از آن حضرت تقاضای مجلس خلوتی کرد و عرضه داشت: ای ابوالحسن به خدا سوگند با این موضوع (مسأله غصب خلافت) موافق نبودم و در آن چه که واقع شدم، میل و رغبتی نداشتم. بر آن حریص نبودم و بر خودم، در آن چه امت بدان نیازمند است، اعتماد و اطمینان ندارم نیز از لحاظ مال و عشیره، توانایی و قدرتی ندارم و نمی خواهم خلافت را برای خودم از چنگ دیگران ببرایم. پس چرا در درونت نسبت به من عداوتی داری که سزاوار آن نیستم و چرا در امری که به سوی آن رفته ام، اظهار کراهت می کنی و به چشم دشمنی به من می نگری؟

علی علیه السلام به او فرمود: چه چیز تو را به آن (غصب خلافت) واداشت، وقتی که رغبتی به آن نداشتی و حریص بر آن نبودی (مضافاً بر این که) به خودت نیز

در قیام به آن و به آن چه که مردم در امر خلافت به تو نیازمندند اعتماد و
اطمینان نداشتی؟

ابوبکر گفت: حدیثی از رسول خدا ﷺ شنیدم که: (همانا خداوند امت مرا بر گمراهی جمع نمی فرماید) لذا وقتی اجتماع آنها را دیدم، حدیث پیامبر را اطاعت کردم و تجمع آنها را بر خلاف هدایت محال پنداشتم و به خواست آنها گردن نهادم و اگر می دانستم احدی از این امر تخلف می کند، از (قبول آن) امتناع می کردم.

علی علیه السلام فرمود: اما آن چه درباره حدیث پیامبر بیان داشتی: (همانا خداوند امت مرا بر گمراهی جمع نمی فرماید)، آیا من از امت پیامبر هستم یا نیستم؟ ابوبکر گفت: آری.

حضرت فرمود: همچنین گروهی که تو را از این کار منع می کردند و عبارت بودند از: سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و کسانی که از انصار با او بودند (آیا از امت پیامبر هستند یا خیر؟) ابوبکر گفت: همگی از امت پیامبرند.

علی علیه السلام فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر احتجاج می کنی در حالی که امثال این گروه تو را واگذاشتند. و هیچ کس از امت (پیامبر) در مورد طعن و سرزنشی ندارد و در مصاحبت با پیامبر و خیر خواهی برای آن جناب کوتاهی و تقصیری ندارند.

ابوبکر گفت: من از تخلف آنها مطلع نشدم، مگر بعد از این که امر خلافت استحکام یافته بود. لذا ترسیدم اگر خلافت را از خود دور کنم، مردم از دین برگردند و مرتد شوند؛ در حالی که مباشرت آنها با من، در صورتی که آنها را اجابت نمایم، رنج و زحمتش بر دین کمتر و آسان تر است و باعث بقای بیشتری برای دین است تا این که بعضی از مردم با بعض دیگر در آویزند و

درگیر شوند و سرانجام کافر گردند و دانستم که تو کمتر از من (طالب) بقای آنها
و دوام دینشان نیستی.

علی علیه السلام فرمود: آری، ولی به من خبر بده از کسی که استحقاق و شایستگی
امر امامت و خلافت را دارد، به چه چیزهایی دارای این شایستگی می شود؟

ابوبکر گفت: به نصیحت و خیر خواهی و وفا نمودن (به عهد) و برطرف کردن سهل انگاری و سستی و بخشش و عطا و نیکویی سیره و روش و اظهار عدالت و علم و آگاهی به کتاب خدا و سنت پیامبر و قضاوت بین افراد با زهد در دنیا و بی رغبتی به آن و گرفتن حق مظلوم از ظالم، (خواه ظالم با او) خویشاوندی داشته باشد یا ناآشنا و غریب باشد. سپس ابوبکر ساکت شد.

علی رضی الله عنه فرمود: ای ابوبکر، تو را به خدا سوگند می دهم آیا خودت را متصف به این خصلت ها می یابی یا مرا؟ عرض کرد: البته شما را ای اباالحسن. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا من پیش از همه مردان مسلمان، دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کردم یا تو؟ عرض کرد: البته شما. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا من برای حجاج (در ایام حج) و برای تمامی امت، آیات سوره براءت را قرائت کردم یا تو؟ عرض کرد: البته شما.

علی رضی الله عنه فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا من با ایشار جان خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هنگامی که (از شر مشرکان مکه) به غار پناه برد محافظت نمودم یا تو؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا در آیه ای که صدقه انگشتری را (در حال نماز) بیان می کند، ولایت از جانب خداوند با ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من است یا برای تو؟ عرض کرد: البته برای شما. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا به دلیل حدیث پیامبر در روز غدیر، من مولای تو و تمام مسلمین هستم یا تو؟ عرضه داشت: البته شما.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من وزیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم و مثل من نسبت به پیامبر، مثل هارون به موسی است یا تو؟
عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا پیامبر، با من و با همسر من (حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و فرزندانم (امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در مباحله با مشرکین نصرانی حاضر شد یا با تو و زن بچه ات؟ عرض کردم: البته با شما.
حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا آیه تطهیر از ناپاکی به من و همسر و فرزندانم تعلق دارد، یا به تو و زن و بچه ات؟ عرضه داشت: البته به شما و اهل بیت شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من و فرزندانم مشمول دعای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث کساء هستیم که فرمود: (بار خدایا، این‌ها اهل بیت من هستند که (روی) به سوی تو دارند نه به جانب آتش)،
یا تو؟ عرض کرد: البته شما و همسر و فرزندانتان.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا این آیه: (وفای به عهد می‌کنند و از روزی که شر آن فراگیر است خائفند)، درباره من است یا تو؟ عرض کردم: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن جوان مردی هستی که از آسمان او را ندا دادند: (هیچ شمشیری نیست، مگر ذوالفقار و هیچ جوان مردی نیست، مگر علی)، یا من؟ عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که خورشید برای وقت نمازش برگشت و بعد از اتمام نماز غروب کرد، یا من؟
عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که رسول خدا ﷺ روز فتح خیبر پرچمش را به او داد و خداوند او را فاتح و پیروز گردانید، یا من؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که کرب و اندوه رسول خدا ﷺ و مسلمین را با کشتن عمرو بن عبدود برطرف ساختی یا من؟ عرض کرد: البته شما.

حضرت علیؑ فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که رسول خدا ﷺ او را از حرام زادگی از زمان حضرت آدم تا پدرت پاک و مطهر ساخت یا من؟ با این سخنی که فرمود: (من و تو) رسول خدا ﷺ و علیؑ از نکاح (ازدواج مشروع) هستیم نه از سفاح (ازدواج غیر مشروع) از زمان حضرت آدم تا زمان عبدالمطلب) عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من آن کسی هستم که رسول خدا ﷺ مرا برگزید و فاطمه زهراؑ دخترش را به عقد ازدواجم درآورد و فرمود: (خداوند) حضرت زهراؑ را به عقد ازدواجت درآورد) یا تو؟ عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من پدر حسن و حسین علیهما السلام دو ریحانه رسول خدا ﷺ هستم که درباره آنها فرمود: (این دو، آقایان جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنها بهتر است)، یا تو؟ عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا برادر تو، به دو بال در بهشت مزین شده که با آنها به همراه ملایکه پرواز می‌کند، یا برادر من؟ عرض کرد: برادر شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من ضامن دین رسول خدا ﷺ شدم و در ایام حج برای وفای به عهد آن جناب فریاد زدم، یا تو؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من آن کسی هستم که رسول خدا ﷺ وقتی که می‌خواست مرغ بریانی را بخورد، او را فرا خواند و فرمود: (خداوندا محبوب‌ترین بنده ات را بعد از من، به نزدم آور (تا با من از این مرغ بخورد) یا تو؟ عرضه کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من کسی هستم که رسول خدا ﷺ مرا به قتال با ناکثین (طلحه و زبیر و عایشه) و قاسطین (معاویه و اصحابش) و مارقین (خوارج نهروان) بر اساس تاءویل قرآن بشارت داد، یا تو؟ عرضه کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من آن کسی هستم که گواه بر آخرین کلام رسول خدا ﷺ بود و متولی غسل و دفن آن حضرت شد یا تو؟ عرضه کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من آن کسی هستم که رسول خدا ﷺ با این فرمایش که: (علی قضاوت‌کننده‌ترین شماست) امت را به علم قضاوتش دلالت فرمود، یا تو؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا من آن کسی هستم که رسول خدا ﷺ در ایام حیاتش به اصحابش فرمود: (به او به امارت بر مؤمنین سلام کنید)، یا تو؟ عرضه کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که با رسول خدا ﷺ قرابت بیشتری داری یا من؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که خداوند دیناری در موقع نیاز به تو بخشید و جبرئیل با تو معامله کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را میهمان کردی و فرزندانش را طعام دادی، یا من؟ ابوبکر گریه کرد و عرضه داشت: البته شما.

علی عَلِيٌّ فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را برای انداختن و شکستن بتی که بر روی کعبه بود، بر دوش خود بالا برد، که اگر می‌خواست به افق آسمان برسد هر آینه می‌رسید، یا من؟ عرض کرد: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد که در خانه او به مسجدالنبی باز باشد، هنگامی که به بستن تمام در خانه‌های صحابه و اهل بیتش فرمان داد و حلال شمرد در مسجدش برای او آن چه برای خودش حلال بود، یا من؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که پیش از نجوای با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدقه داد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با او نجوا کرد، هنگامی که خداوند عزوجل امت را مورد عتاب قرار داد و فرمود: (آیا برای شما دشوار بود که پیش از نجوای با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدقه بپردازد)، یا من؟ عرضه داشت: البته شما.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا تو آن کسی هستی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او به فاطمه زهرا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: (تو را به ازدواج کسی در آورم که از میان مردم نخستین کسی بود که (به من) ایمان آورد و اسلام او بر همه رجحان و برتری دارد)، یا من؟ عرض کرد: البته شما.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مناقبی را که خداوند به آن جناب از میان مردم اختصاص داده بود، یک به یک فرمود: و ابوبکر در جواب همه آنها عرض می کرد، البته شما (صاحب این فضایل و مناقب هستید) و علی علیه السلام فرمود: پس به این ویژگی ها و نظایر آنها، امارت (من) بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سزاوار می شود. سپس علی علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمود: چه چیزی تو را به خدا و رسول و دین او جسور ساخته، در حالی که تو از آن چه که اهل دین به آن محتاجند، تهی هستی؟ ابوبکر گریه کرد و عرضه داشت: ای ابالحسن، راست می گویی. امروز را به من مهلت بده تا در آن چه که در آنم و در آن چه که از تو شنیدم، ببینم.

علی علیه السلام فرمود: مهلت برای تو هست.

ابوبکر از نزد علی علیه السلام خارج شد و آن را با خود خلوت کرد و تا شب به کسی اجازه نداد بر او وارد شود و این در حالی بود که عمر به خاطر این که شنیده بود ابوبکر با علی علیه السلام خلوت کرده، در میان مردم تردد می کرد.

ابوبکر در آن شب به خواب رفت و در عالم رؤیا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در جایگاه مخصوصش مشاهده کرد.

ابوبکر به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا بر آن حضرت سلام نماید؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رویش را برگرداند.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آیا فرمانی صادر فرموده ای و من آن را انجام نداده ام؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جواب سلام تو را چگونه بدهم، در حالی که دشمنی ورزیدی با کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند؟ حق را به اهلش بازگردان.

ابوبکر گفت: عرض کردم. چه کسی اهل آن است؟ فرمود: کسی که دیروز تو را درباره آن مورد عتاب قرار داد و او علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

ابوبکر گفت: همانا به فرمان شما حق را به او باز می گردانم.

پس شب را به صبح آورد و (صبح) در حالی که می گریست، به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: دستت را بگشا. پس با او بیعت نمود و امر (امارت بر امت) را به آن حضرت تسلیم نمود و عرضه داشت: به سوی مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می روم و آن چه را دیشب در خواب دیده ام، و آن چه را که (دیروز و امروز) مابین من و تو گذشت برای مردم باز خواهم گفت و جانم را از زیر بار این امر (امامت بر مردم) آزاد خواهم کرد و بر شما به امارت (بر مؤمنین) سلام می نمایم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خوب است. ابوبکر در حالی که رنگش تغییر کرده بود از نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون رفت و عمر در حالی که دنبال او می گشت، با او برخورد کرد و گفت: ای خلیفه رسول الله، حالت چطور است و ابوبکر آن چه را بر او گذشته بود و هر چه در خواب دیده بود و آن چه را ما بین او و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ واقع شد، برای عمر باز گفت.

عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا ﷺ، تو را به خدا سوگند می‌دهم که به سحر بنی هاشم فریب نخوری که این اولین سحری نیست که از آنها صادر شده، و پیوسته با او بود تا این که او را از راعی و اراده اش بازگرداند و او را بدانچه در آن بود (غصب مقام خلافت) ترغیب کرد و به ثبات و پایداری بر آن فرمانش داد.

علی علیه السلام برای وعده و قرار به مسجد آمد و کسی را در آن جا ندید و احساس شرّ از ناحیه آنها کرد. پس نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و (در آن حال) عمر بر آن حضرت گذشت و گفت: ای علی، (امر) به غیر آن چه قصد نمودی واقع شد، و علی علیه السلام متوجه موضوع گردید و بلند شد و به خانه بازگشت. ⁽²⁰⁸⁾

208- علی (ع) و المناقب، ص 243 254.

169 بی ارزشی مقام دنیا

هنگامی که علی علیه السلام به طرف بصره آهنگ نمود به ربنده نزول اجلال کرد، دنباله حاجی ها گرد آمدند تا بیانات الهی آن ذات با برکات را استماع نمایند علی علیه السلام آن هنگام در میان خیمه خود بود.

ابن عباس گوید: وارد خیمه آن جناب شده دیدم مشغول وصله زدن کفش خود است، عرض کردم: ما به اصلاح کار خود نیازمندتریم از آن چه هم اکنون بدان پرداخته ای، علی علیه السلام پاسخ مرا نداده و همچنان به کار خود مشغول بود پس از آن که از وصله زدن آسوده شد هر دو جفت کفشش را در برابر من افکنده فرمود: بهای این جفت کفش چقدر است؟

عرض کردم؟ ارزشی ندارد.

فرمود: در عین حال چقدر می ارزد؟

عرض کردم: نیم درهم.

فرمود: به خدا قسم این زوج کفش ارزشش نزد من بیشتر از خلافت بر شماست، مگر در صورتی که بتوانم حقی را به پا بدارم یا باطلی را از بین ببرم. گفتم: حاجی ها گرد آمده تا از فرمایشات شما استفاده نمایند. آیا اجازه می دهی من با آنها صحبت کنم اگر کاملاً نتوانستم از عهده گفتار خود برآیم از ناحیه تو بوده و آفرینش بر توست و اگر نتوانستم کاری از پیش ببرم زیانش متعلق به خود من است.

فرمود: نه من خود با آنها سخن می گویم آنها با دست های درشت خود به

سینه من زد که متاءلم گردیدم.

علی علیه السلام که معلوم شد از سخن نابجای من سخت ناراحت شده از جا برخاست من برای ترمیم حال آن حضرت و پوزش خواستن از بی ادبی خود به دامن آن حضرت چنگ زده و او را سوگند دادم که خویشاوندی را مراعات کند و ضمناً اجازه سخنرانی به من مرحمت کند، فرمود: سوگند مده سپس از خیمه خارج شده حاجی ها اطراف او را گرفتند.

حضرت امیر علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورده فرمود: خدای متعال محمد را به رسالت مبعوث ساخت و در آن روزگار در میان عرب کسی پیدا نمی شد که کتاب خواند و یا شایستگی ادعای نبوت داشته باشد و آن جناب به نیروی الهی مردم را به صراط نجات دعوت می کرد و سوگند به خدا من هم در نجات آنها فروگذاری نکردم و تغییر و تبدیل روا نداشته و خیانتی از من سر نزد و به همین مرام باقی بودم تا خلافت به کلی از من روگردان و به دیگران متوجه شد. مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند در آن هنگام که کافر بودند با آنان پیکار کردم و هم اکنون که مفتون دست بی وفایان واقع شده اند با آنان می جنگم و همانا مسیر فعلی من بر اثر تعهدی است که دارم. سوگند به خدا شکم باطل را می شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج سازم.

و می دانم قریش در صدد انتقام ما برنیامده مگر از آن جهت که خدا ما را بر آن برتری داده و از میانشان به بزرگی و آقایی برگزیده و این دو شعر خواند: به جان خودم سوگند، گناه است دوغ خالص بیاشامی و خرمای بی پوست را با شیر و کره بخوری ما در آن وقت که اهمیتی نداشتی و اطراف تو را درخت های خشک و خالی فرا گرفته بود مقام و منزلت به تو دادیم. ⁽²⁰⁹⁾

170 عاقبت ظلم

معاویه پس از داوری حکمین، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام هنوز زنده بود، بسر بن الرطاة را مأمور بسیج لشکری کرد و به وسیله عمر لشکر فراهم ساخت و ضحاک بن قیس فهری را نیز به لشکر آرایبی دیگر برگماشت و به همه این لشکریان فرمان داد که در شهرها هر کس را از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندانش یافتند، بکشند و کارگزاران او را به قتل برسانند و حتی از زنان و کودکان نیز دست برندارند.

بسر با این مأموریت به مدینه رسید و گروهی از اصحاب علی علیه السلام را در آن جا کشت و خانه هایشان را ویران کرد. آنگاه به مکه رفت و گروهی از خاندان ابولهب را به قتل رساند. سپس وارد سراه شد و گروهی را هم در آن جا کشت. پس از آن وارد نجران شد و در آن جا عبدالله بن عبدالممدان حارثی و پسرش را که هر دو از دامادهای بنی عباس و کارگزاران علی علیه السلام بودند، به قتل رساند. آنگاه به یمن که رسید، عبدالله بن عباس کارگزار علی علیه السلام در آنجا نبود. نقل کرده اند که از آمدن بسر باخبر شده و رفته بود. بسر ملعون او را نیافت اما دو کودک خردسال وی را گرفت و به دست خود با دشنه ای که داشت، سرشان را از بدن جدا کرد، و به حضور معاویه بازگشت.

همین جنایت ها را عامر در حق دیگر کسان نیز انجام داد. آنگاه به سوی انبار، به قصد کشتن عامری، رهسپار شد و ابن حسان بکری و مردان و زنان شیعه آن جا را به قتل رساند. به روایت ابوصادقه، لشکریان معاویه به انبار حمله بردند و یکی از کارگزاران علی علیه السلام به نام حسان بن حسان را به قتل رساندند و شمار زیادی از مردان و زنان را کشتند.

این خبر که به علی علیه السلام رسید از خانه بیرون آمد و بالای منبر رفت، خدای را حمد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و آنگاه فرمود:

(جهاد دری از درهای بهشت است؛ پس هر کس آن را رها کند، خداوند جامه خواری و ذلت بر او می پوشاند و مشمول بلایش می کند و بر کودکانش اهانت می شود و در معرض فرومایگی و پستی قرار می گیرد.

من به شما هشدار دادم پیش از آن که آنها به پیکار با شما برخیزند، با آنها بجنگید. و سرانجام هر گروهی که از پیکار با اینان سرباز زد، به ذلت و خواری رسید. شما این مهم را به گردن یکدیگر انداختید و راه پستی را پیش گرفتید و سخن مرا به پشت سر انداختید، تا جایی که حمله های پی در پی بر شما کردند. اینک کار به جایی رسیده است که اخو عامر پای به شهر انبار گذاشته و حسان بن حسان کارگزار آنجا را به قتل رسانده و مردان و زنان زیادی را کشته است، و به من خبر داده اند که این مرد وارد خانه زن مسلمان و زن ذمی شده و گوشواره ها و گردنبند آنها را گرفته و در بازگشت، با چپاول و با دست پر بازگشته، لکن کسی لب به اعتراض نگشوده است. در برابر این ننگ، هرگاه مرد مسلمانی از فرط تاءسف و اندوه، قالب تهی کند و بمیرد، نه تنها جای ملامت نیست بلکه شایسته است...).

ام حکیم دختر قارط، زن عبدالله، در کشته شدن دو پسرش آن چنان ناراحت و بیخود شده بود که دیگر گوش به اخبار قتل فرزندانش نمی داد و پیوسته در مراسم می گردید و درباره آنها این ابیات را زمزمه می کرد:

ای کسی که فرزندان مرا دیده ای، فرزندانی که همچون دو مروارید برخاسته از صدف بودند، ای کسانی که از دو فرزند من خبر دارید، فرزندانی که گوش و دل من بودند، اینک دلم به تنگ آمده است، ای کسانی که فرزندان دلبند همچون

پی و استخوانم را که از من گرفته اند، دیده اید، اخبار درندگی بسر را به من
گفتند، لکن آن را دروغ پنداشتم و باور

نکردم. تا بدان جا که مردانی را که بوی شرف به مشامشان رسیده است، دیدم
و این سخن را گفتند.

اینک بسر را سزاوار هر نفرینی می دانم، و او و همه یارانش تبهارند. چه
کسی این مادر دلداده و سرگشته را به دو فرزندش که چندی است آنها را از
دست داده، می رساند؟

نقل کرده اند حادثه کشتن این دو کودک را به دست بسر که به علی ع
اطلاع دادند، ناله بلندی سر داد و از خدا خواست که لعنت خود را شامل او کند.
او فرمود: خدایا، نعمت دین را از او بگیر و از دنیا مبرش مگر آن که عقل را از
او گرفته باشی.

این دعا مستجاب شد، او عقل خود را باخت و پیوسته هذیان می گفت و
شمشیری چوبین به دست می گرفت و خیک دمیده ای در جلو داشت که بر آن
چندان می کوفت که خسته می شد. ⁽²¹⁰⁾

210- الغدير، 24/21، 27.

171 پناهگاه دادرس

محدث قمی (ره) در *تتمة المنتهی* می نویسد: سید اسمعیل حمیری مردی جلیل القدر و عظیم المنزله و از مادحین اهل بیت علیهم السلام است، سابقه ندارد احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام مانند سید حمیری نشر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین علیهم السلام را نموده باشد.

علامه محترم حضرت حجت الاسلام جناب آقای امینی در جلد دوم *الغدیر* ص 222 در فضیلت و مقام سید روایتی نقل می کند که مضمونش این است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در خواب دیدم نردبانی دارای صد پله در محلی گذاشته شده از آن بالا رفتم وقتی به آخر نردبان رسیدم وارد قبه سبزی شدم که خمسه طیبه علیه السلام در آنجا نشسته بودند مردی در مقابل ایشان ایستاده بود و این قصیده را می خواند.

لام عمر و باللوی مربع طامسة اعلامها بلقع

(211)

211- *روضات الجنات*، ص 271، ج 12، بحار، ص 72، تمام قصیده در ص 219 *الغدیر*، ج

2 ذکر شده.

پیغمبر اکرم ﷺ همین که مرا مشاهده نمود فرمود: مرحبا پسر جان علی ابن موسی الرضا علیه السلام بر پدرت علی و مادرت فاطمه و بر حسن و حسین علیهم السلام سلام کن. سلام کردم، فرمود: بر شاعر و ملاح ما در دنیا سید حمیری نیز سلام کن به او هم سلام کرده نشستیم. پیغمبر ﷺ فرمود: قصیده را بخوان سید شروع کرد به خواندن وقتی که به این شعر رسید:

پرچمی است بر دوش علی علیه السلام صورت آن آقا همچون خورشید درخشان است، در این هنگام حضرت رسول و فاطمه زهرا و دیگران دانه های اشک از مزدگان فرو ریختند به این قسمت شعر که رسید.

قالوا له لو شئت اعلمتنا الى من الغاية و المفزع

مردم گفتند: خوب است برای ما تعیین کنی پس از تو پناهگاه و دادرس کیست؟ پیغمبر ﷺ دست ها را بلند کرده فرمود: (الهی انت الشاهد علی و علیهم انی اعلمتهم ان الغایة و المفزع علی ابن ابی طالب) (خدایا تو بر من و آنها گواهی که اعلام کردم به ایشان پناه و فریادرس علی ابن ابی طالب است) اشاره نمود، به امیرالمؤمنین علیه السلام چون سید از خواندن قصیده فارغ شد. حضرت رسول ﷺ به من فرمود: علی ابن موسی این قصیده را حفظ کن و امر نما شیعیان ما را به حفظ آن بگو هر که آن را حفظ کند و به خواندنش مداومت داشته باشد، بهشت را برای او در عهده می گیریم. برایم تکرار نمود تا حفظ کردم.

بخش ششم: بدگویی و ناسزا به علی علیه السلام در زمان حیات

172 ناسزاگویی معاویه به علی علیه السلام

طبری از ابن ابی نجیح نقل می کند که سالی معاویه به حج رفت پس از طواف خانه خدا با سعد بن ابی وقاص به طرف دارالندوة رفتند، سعد را در کنار خود روی تخت سلطنتی نشاند در ضمن سخن شروع کرد به بدگویی و ناسزا نسبت به علی علیه السلام.

سعد با ناراحتی گفت: مرا بر روی تخت خود نشانیده ای آنگاه علی را سب می کنی. به خدا سوگند اگر یکی از صفات برجسته علی در من بود برایم بهتر از تمام دنیا ارزش داشت آنگاه حدیث منزلت و مباحله وراثت را در شائن و مقام علی علیه السلام نقل می کرد. (212)

مسعودی در مروج الذهب بعد از نقل همین حدیث می نویسد: در کتاب علی بن محمد بن سلیمان دیدم که سعد پس از این سخن از جای حرکت کرد تا برود، معاویه بادی رها کرده به او گفت: بنشین تا جوابت را بدهم، هیچ وقت از تو به این اندازه که حالا بدم آمده، بدم نیامده بود، پس چرا علی را یاری نکردی و از چه جهت با او بیعت نمودی؟!

من اگر آنچه تو از پیغمبر شنیده بودی می شنیدم تا زنده بودم خدمتکاری علی علیه السلام را می کردم.

سعد گفت: قسم به خدا من به مقام خلافت از تو شایسته ترم. معاویه در جواب گفت: در چنین موقعی (بنی عذره) امتناع می ورزیدند. به طوری که گفته اند سعد بن ابی وقاص از بنی عذره به وجود آمده بود.

212- این قسمت را الغدیر از صحیح مسلم و ترمذی نیز نقل می کند ج 10، ص 257.

173 نماز علی علیه السلام افضل است

ابن ابی الحدید در قسمت چهارم از شرح نهج البلاغه نقل می کند که معاویه عده ای از صحابه و بعضی از تابعین را تطمیع می کرد تا اخبار زشتی درباره علی علیه السلام از خود جعل کنند و برای مردم روایت نمایند. اخبار طوری باشد که برائت و بیزاری از علی علیه السلام را لازم نماید برای این کار جوایز زیادی تعیین می کرد تا راویان احادیث به جعل حدیث تمایل پیدا کنند. آنها نیز خواسته معاویه را انجام دادند. ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه از آن جمله هستند. اعمش گفت: هنگامی که ابوهریره با معاویه وارد عراق شد، ابتدا به طرف مسجد کوفه رفت، دید جمعیت بسیار زیادی از او استقبال کرده و برای استماع گفتارش اجتماع نموده اند. به دو زانو در میان مردم نشست چندین مرتبه (برای این که صورت واقعیت به عمل خود بدهد) با کف دست بر پیشانی زد آنگاه گفت: (یا اهل العراق اتزعمون انی اکذب علی الله و علی رسوله و احرق نفسی بالنار) ای مردم عراق خیال می کنید من به خدا و پیغمبرش دروغی نسبت می دهم و خود را به آتش می سوزانم.

به خدا سوگند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر پیغمبری حرمی دارد (و ان حرمی بالمدينة مابین عیر الی ثور) حرم من در مدینه، امتدادش از کوه عیر تا کوه ثور است. هر کس در این امتداد اختلاف و فتنه ای بیانگیزد، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد.

(و اشهد بالله ان علیا احدث فیها) خدا را گواه می گیرم که علی علیه السلام در مدینه فتنه انگیخت. وقتی این خبر به معاویه رسید، مقدمش را گرامی داشت و بسیار او را نوازش نمود حکومت مدینه را نیز به ابوهریره واگذار کرد.

زمخشری در ربیع الابرار می گوید: ابهریره غذای مضیره (یک نوع طعامی است که با شیر ترش تهیه می شود) خیلی دوست داشت بر سر سفره معاویه می رفت و آن غذا را می خورد. هنگام نماز که می شد با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز می خواند وقتی به او اعتراض می نمودند. جواب می داد: (مضیره معاویه ادسم و اطیب و الصلوة خلف علی افضل) غذای مضیره معاویه چرب تر و خوش بوتر است ولی نماز پشت سر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ افضل است. (213)

213- پند تاریخ، ج پنجم، ص 64 65.

174 سرزنش کردن علی علیه السلام

ابوعون می گوید: زنی از طایفه بنی عبس در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیرمؤمنان! سه چیزند که دلها را در اضطراب انداخته و آنها را در هم و غم فرو برده است.

حضرت فرمودند: آنها چیستند؟

زن گفت: رضایت دادن و تسلیم شدن تو در امر حکمیت، و اختیار کردن تو پستی و زبونی را، و فریاد و جزع برآوردن تو در مواقع ابتلائات و حوادث!
حضرت فرمود: ای وای بر تو (تو را به این مسایل چکار) تو زن هستی برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش!

زن گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ نشستی نیست مگر در سایه شمشیرها!

(214)

175 محو نام علی علیه السلام

علامه امینی درج 10 ص 287 می نویسد: دشمنی معاویه با علی علیه السلام به جایی رسید که نمی توانست اسم او را بشنود و از نام نهادن به اسم علی جلوگیری می کرد.

نقل شده علی علیه السلام چند روزی بود عبدالله بن عباس را ملاقات نکرده بود. روزی پرسید: چه شده که ابن عباس دیده نمی شود؟ گفتند: خداوند به او فرزندی عنایت کرده و بعد از نماز فرمود: پیش ابن عباس برویم. به خانه عبدالله بن عباس رفت و تبریک برای این مولود به او گفت. آنگاه فرمود: خدای را شکر می کنم و امیدوارم درباره این فرزند به تو برکت عنایت کند.

پرسید: چه نامی برایش انتخاب کرده ای؟ ابن عباس گفت: جایز است با بودن شما برایش نام بگذارم؟

فرمود: او را بیاور. فرزندش را آورد نوزاد را گرفت و کامش را برداشت و دعای خیر درباره اش نمود سپس مولود را داد به دست پدرش فرمود: بگیر او را علی نامیدم و کینه اش را ابوالحسن گذاشتم.

وقتی معاویه از جای حرکت نمود به ابن عباس گفت: شما نمی توانید هم اسم و هم کینه علی را روی فرزند خود بگذارید، کینه اش را من ابومحمد می گذارم این کینه برایش ماند.

بنی امیه هرگاه می شنیدند مولودی به نام علی نامیده شده او را می کشتند مردم از ترس بنی امیه نام فرزندان خود را عوض می کردند. ⁽²¹⁵⁾

215- پند تاریخ، ج هفتم، ص 122 121.

بخش هفتم: بدگویی و ناسزا به علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از شهادت

176 بیان فضل از زبان دشمن

قیس بن ابی حازم روایت کرده است که گفت: در بازار مدینه گردش می کردم در مسیر خود به دکانهای روغن زیتون فروشی رسیدم، سواره ای را دیدم، که گروهی از مردم اطراف او را فرا گرفته اند و آن سواره بر حضرت علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام ناسزا می گوید، در این هنگام، (سعد بن ابی و قاص) فرا رسید و توقف کرده، پرسید: این سواره کیست؟

در پاسخ گفتند: مردکی است که به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام ناسزا می گوید. پیش آمد و جمعیت مردم را شکافت تا در برابر آن مرد قرار گرفت و گفت: ای مرد! چرا به علی عَلَيْهِ السَّلَام ناسزا می گویی؟ مگر نه این است که او نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است؟ و اولین کسی است که با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز خوانده است؟ مگر نه این است که او داماد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پرچمدار او، در جنگ های آن حضرت است؟ سپس (سعد بن ابی و قاص) رو به قبله ایستاد دست هایش را بالا برد و گفت: پروردگارا! براستی که این شخص از ولیی از اولیای تو عیب جوئی می کند و به او ناسزا می گوید، اینک پروردگارا پیش از آن که این جمعیت متفرق شوند، قدرت خویش را در نابودی این مردک، به آنها نشان بده. (قیس) می گوید: به خدا سوگند! هنوز مردم متفرق نشده بودند که اسب، او را به سوی دکان روغن فروشی پرتاب کرد، چنان سرش به زمین خورد که سر و مغزش شکافت! ⁽²¹⁶⁾

216- فضایل پنج تن (ع)، ج 1، ص 309 و 310.

177 عذر بدتر از گناه

ابن ابی الحدید روایت می کند: روزی علی علیه السلام به مسجد آمد و کنار عمر نشست، عده ای نیز در مسجد بودند وقتی حضرت برخاست، یک نفر از حضرت بدگویی کرد و او را به تکبر و خودپسندی متهم نمود.

عمر گفت: کسی مانند او حق دارد که تکبر کند! به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود هرگز ستون اسلام برپا نمی شد، ⁽²¹⁷⁾ گذشته از این او بهترین داور امت اسلام است و دارای سوابق درخشان و شرافت در امت اسلامی است!!

یک نفر پرسید: پس چرا او را (برای خلافت) نپذیرفتند؟ عمر گفت: به خاطر کم سن بودن و محبتی که به فرزندان عبدالمطلب داشت او را نپسندیدیم! ⁽²¹⁸⁾

217- و الله لو لا سيفه لما قام عمود الاسلام.

218- قهرمان همیشه بیروز، ص 193.

178 درخواست معاویه برای لعن علی عَلَيْهِ

معاویه به عقیل برادر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ گفت: برادرت تو را محروم نمود ولی من از نظر مالی به تو کمک نموده ام و از تو راضی نخواهم بود مگر این که در منبر او را لعنت کنی. عقیل پذیرفت.

بر منبر رفت پس از حمد و سپاس خداوند و درود به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: مردم معاویه پسر ابوسفیان به من دستور داده علی بن ابی طالب را لعنت کنم او را لعنت کنید، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد، از منبر پایین آمد.

معاویه گفت: تو معین نکردی کدام یک از معاویه و علی را لعنت کنند، عقیل گفت: نه چیزی اضافه نمودم و نه کم کردم کلام بسته به نیت گوینده است. (219)

219- عقد الفرید، ج 2، ص 142.

179 سزای سب کننده علی علیه السلام

از شمر بن عطیه نقل کرده که گفت: پدرم علی علیه السلام را سب کرد. کسی به خوابش آمده گفت: سب کننده علی تو هستی؟ و گلویش را گرفت، به طوری که سه موقع در رختخوابش محدث شد، یعنی سه شب در خواب با او چنین رفتار شد. (220)

220- اثبات الهداة، ج 4، ص 487.

180 جعل حدیث بر ضد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

(ابوهریره) یکی از دروغ پردازان و علمای درباری صدر اسلام است، و برای شهرت طلبی و پول پرستی و حسب مقامی که داشت به دروغ، حدیث جعل می کرد و آن را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت می داد.

روزی وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفت، و جماعتی در مسجد بودند، شروع کرد به سخن گفتن، تکیه کلامش این بود: رسول خدا گفت: ابوالقاسم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت، خلیل و دوستم و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت و...

در این هنگام جوانی از انصار که در مسجد بود، به جلو رفت و گفت: (ای ابوهریره از تو در مورد حدیثی، سؤال می کنم، و تو را به خدا سوگند می دهم که اگر آن را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده ای، اقرار کن و آن این که: آن حضرت در مورد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (در غدیر خم) فرمود: من کنت مولاة فعلی مولاة...: (کسی که من مولا و رهبر او هستم، پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مولا و رهبر او است، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار).

ابوهریره، سوگند یاد کرد که من این حدیث را از شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم. وقتی که حاضران در مسجد، این سخن را از ابوهریره شنیدند (دریافتند که او با این که تصریح رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در مورد رهبری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده، باز با دروغ سازی و جعل احادیث بر ضد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن می گوید و با آن حضرت دشمنی می کند).

عده از جوانان بیدار، در مسجد برخاستند، او را سنگ باران کرده و مفتضحانه از مسجد بیرون نمودند⁽²²¹⁾ و به این ترتیب طبل رسوایی او را به صدا درآوردند و طشت رسوایی او را از بام جهان به زمین انداختند که صدای آن را همه شنیدند و تاریخ برای آیندگان این صدا را ضبط کرد تا همگان بشوند و گول علمای درباری و شکم پرست را نخوردند، و به این ترتیب به مضمون حدیث فوق عمل کردند که باید با دشمنان علی ع دشمن بود.

221- اقتباس از ناسخ التواریخ علی (ع) ج 5، ص 220.

181 خوش بود مدح از زبان دشمنان

شعبی می گفت: از خطیبان بنی امیه می شنیدم علی علیه السلام را بر فراز منبرها سب می کرده و بد می گفتند و همان وقت احساس می کردم که گویا بازوی آن حضرت را گرفته و به جانب آسمانها بالا می برند و نیز از آنان می شنیدم که اجداد خود را در منابر می ستایند و می پنداشتم که گویا از مرداری توصیف می کنند.

ولید بن عبدالملک به فرزندان خود می گفت: یادگارهای من! تا می توانید دست از دین برندارید زیرا بنایی را که دین پایه گذاری نماید، دنیا نمی تواند آن را منهدم و ویران سازد و برعکس بنایی که به دست دنیا بنیان شود دین آن را ویران می سازد.

بسیاری از اوقات از یاران و کسان خود می شنیدم که از علی علیه السلام نکوهش می نمودند و فضایل او را زیر پا گذارده و مردم را به کینه او وا می داشتند در عین حال تمام زحمات آنان بی نتیجه می ماند و روز به روز مکانت او در دلها جا بگیرند، برخلاف انتظار از دلها می افتادند و از موقعیت شان می کاست. آری (خوش بود مدح از زبان دشمنان). و در این که فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را پنهان می داشته و دانشمندان را از نشر آنها جلوگیری می کرده اند حرفی نیست و هیچ خردمندی شک و شبهه ای ندارد و به قدری در این باره پافشاری کرده و جدیت به خرج می دادند که اگر کسی می خواست روایتی از علی علیه السلام نقل کند نمی توانست آن روایت را به نام و نسب از آن جناب یاد نماید و ناچار می گفت مردی از اصحاب پیغمبر یا مردی از قریش چنین خبری نقل کرده و برخی می گفتند ابوزینب چنین مطلبی فرموده.

عکرمه حدیث وفات پیغمبر ﷺ را از گفته عایشه چنین روایت کرده که نامبرده در ضمن حکایت به او گفت: رسول خدا ﷺ هنگامی که با حال بیماری خواست از خانه به مسجد برود بر دو نفر از خاندان خود که یکی فضل بن عباس بود تکیه کرده بود. او که خدا نفرین پیغمبر ﷺ را بر او روا سازد از شخصی دیگر نام نبرد.

عکرمه گوید: هنگامی که این قصه را از قول عایشه برای عبدالله عباس نقل کردم، گفت: آیا آن مرد دیگر را می شناسی؟ گفتم: نه؟ عایشه از او نام نبرد. گفت: آن مرد علی بن ابی طالب بود و عایشه با آن که می توانست از وی به نیکی یاد کند لیکن کینه دیرین او را بر این داشت که از وی نام نبرد.

و حاکمان ستمگر هرگاه می فهمیدند کسی از علی عَلِيٍّ به نیکی یاد می کند او را با تازیانه می زدند و بلکه برای عبرت دیگران سر او را جدا می کردند و مردم را به بیزاری جستن از او وادار می نمودند و بالاخره عادت بر این است که شخصی بدین پایه دشمن داشته باشد نبایستی از او نیکی باقی بماند تا چه رسد که فضایل و مناقب او زیانزد خاص و عام بوده و دلیل بر حق بودن او اقامه شود و چنان چه نوشتیم مناقب او همه جا منتشر شده و خاصه و عامه و دوست و دشمن از آنها نام می برند و از این جا معلوم می شود که رویه علی عَلِيٍّ به طور عادی نبوده و معجزه آشکاری است. (222)

182 آموزش ناسزا بر علی علیه السلام

حجاج بن یوسف ثقفی نماینده عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) در عراق، از ظالمان و خونخواران کم نظیر تاریخ است، و دشمنی او با علی علیه السلام و آل علی آن چنان بود که نام شیعه علی علیه السلام بودن کافی بود که حکم اعدامش را صادر کند.

هشام بن کلبی گوید: پدرم نقل کرد: طایفه (بنی اود) که تیره ای از بنی سعد بودند، به فرزندان و همسران خود، سب و ناسزاگویی به ساحت قدس علی علیه السلام را می آموختند.

مردی از گروه عبدالله بن ادريس بن هانی، نزد (حجاج) رفت، و در ضمن گفتگو، سخنی گفت که حجاج ناراحت شد و بر سر او فریاد کشید و با درشتی و تندى با وی سخن گفت.

آن مرد وحشت کرد، (و برای این که از مجازات حجاج در امان بماند شروع به چاپلوسی نمود به این ترتیب) گفت:

امیرمؤمنان! به من این نسبت داده شده (که مثلاً از دوستان علی علیه السلام هستم) هیچ کس، نه از قریش و نه از ثقیف به فضایل ما نمی رسد و مانند ما نیست.

حجاج شما چه فضیلتی دارید؟

چاپلوس: 1 عثمان هیچ گاه در مجلس ما به بدی یاد نمی شود.

دیگر چه؟

چاپلوس: 2 در میان ما کسی که از فرمان امیر، خروج کند، نیست.

دیگر چه؟

چاپلوس: 3 در میان ما هیچ کس در جنگ های علی علیه السلام در سپاه او شرکت ننموده است، تنها یک نفر شرکت نمود، او نیز از چشم ما ساقط شده و ارزشی نزد ما ندارد.

دیگر چه؟

چاپلوس: 4 هیچ مردی از ما با دختر یا زنی ازدواج نکرده، مگر این که نخست پرسیده که آیا آن دختر یا زن، دوست علی علیه السلام هست و یا از علی علیه السلام ستایش می کند یا نه؟ ، اگر دوست علی علیه السلام باشد و یا او را ستایش کند، با او ازدواج نخواهد کرد.

دیگر چه؟

چاپلوس: 5 در میان ما اگر فرزندی به دنیا آمد و او پسر بود نام علی و حسن و حسین علیهم السلام بر او نمی نهند و اگر دختر بود نام فاطمه علیها السلام را بر او نمی گذارند.

دیگر چه؟

چاپلوس: 6 زنی از ما هنگام ورود امام حسین علیه السلام به کربلا نذر کرد که اگر آن حضرت کشته شود، یک گاو و یا گوسفند، قربانی کند و وقتی او کشته شد، به نذرش وفا کرد.

دیگر چه؟

چاپلوس: 7 از میان ما کسی هست که وقتی به او گفته شد از علی علیه السلام بیزاری بجوی، جواب مثبت داد و حتی افزود از حسن و حسین نیز بیزاری می جویم.

دیگر چه؟

چاپلوس: 8 امیرمؤمنان عبدالملک به ما این افتخار را داد و گفت: انتم الشعار دون الدثار، انتم الانصار بعد الانصار: (شما لباس زیرین من (از خواص من) هستید نه لباس رویین من، شما یاران بعد از یاران من می باشید.

دیگر چه؟

چاپلوس: 9 در کوفه هیچ خاندانی، ملاحظت و خوشرویی (بنی اود) را ندارد. هشام گوید: پدرم گفت: خداوند این نعمت ملاحظت را از آنها سلب کرد. (223) به این ترتیب می بینیم گاهی انسانها برای حفظ جان خود، آن گونه پست و خود فروش می شوند که این چنین به چاپلوسی و خودباختگی می پردازند، و ضمناً در می یابیم که طاغوتیان تا چه حد بر ضد علی علیه السلام جوسازی می نمودند.

223- بحار. ط جدید. ج 46، ص 119.

183 مجازات لعن بر علی علیه السلام

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه) بنی امیه، در میان امویان، آدم نیک سیرت و پاک روش بود، هنگامی که بر مسند خلافت نشست، (میمون بن مهران) را فرماندار جزیره کرد، و همین میمون بن مهران شخصی به نام (علاّثه) را بخشدار (قرقیسار) نمود.

علاّثه برای میمون بن مهران نوشت که در این جا دو مرد هستند با هم نزاع و کشمکش دارند یکی می گوید: (علی علیه السلام بهتر از معاویه است، و دیگری می گوید: معاویه بهتر از علی علیه السلام است).

میمون بن مهران جریان را برای عمر بن عبدالعزیز نوشت و از او تقاضای داوری کرد، وقتی که نامه بدست عمر بن عبدالعزیز رسید، در پاسخ نوشت: از قول من برای علاّثه (بخشدار قرقیسار) بنویس: (آن مردی را که می گوید: معاویه از علی علیه السلام بهتر است، به درگاه مسجد جامع ببرد و صد تازیانه به او بزند و سپس او را از آن جا تبعید کند.

این فرمان اجرا شد، به آن شخص احمق صد تازیانه زدند و سپس گریبانش را گرفتند و کشان کشان او را از دروازه ای که (باب الدین) نام داشت، از آن محل بیرون کردند).⁽²²⁴⁾

224- مجموعه ورام، ج 2، ص 86.

184 پاداش حدیث دروغین علیه علی علیه السلام

سمرة بن جندب، از پول پرستان پست زمان معاویه بود، معاویه صد هزار درهم به او داد، تا در میان مردم، حدیثی، پیش خود بیافد، و به دروغ آیه ای که در شائن علی علیه السلام است بگوید: (در شائن ابن ملجم، قاتل علی علیه السلام است). او در میان جمعیت آمد و گفت: این آیه ^(204 سوره بقره) در مورد علی علیه السلام نازل شده است، و آن آیه این است:

و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه و هو الد الخصام

(و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار آنها در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خداوند بر آن چه در دل (پنهان می دارند) گواه است، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند).

اما (آیه 207 بقره): و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضاة الله...: (و بعضی از مردم، جان خود را برای خوشنودی خدا می فروشند...) در شائن (ابن ملجم) نازل شده است).

معاویه، باز صد هزار درهم برای او فرستاد، او به خاطر کمی آن، نپذیرفت، تا چهار صد هزار درهم برای او فرستاد آن گاه قبول کرد. ⁽²²⁵⁾

225- ناسخ التواریخ حضرت علی (ع)، ج 5، ص 218.

185 لعنت بر علی علیه السلام برابر لعنت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پس از آن که امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه (به وسیله زهری که معاویه فرستاده بود) به شهادت رسید، معاویه در مراسم حج شرکت کرد، و سپس به مدینه آمد، تصمیم گرفت بالای منبر رود و در حضور اصحاب و مسلمین، به لعن و ناسزاگویی به ساحت مقدس علی علیه السلام بپردازد.

به او گفته شد که (سعد و قاص) در مدینه است و به این کار راضی نیست، او را نزد خود حاضر کن و به این کار راضی کن.

معاویه، سعد را نزد خود طلبید و جریان را به او گفت، سعد گفت: (اگر در مسجد، علی علیه السلام را لعن کنی، من از مسجد خارج می شوم، و دیگر به مسجد باز نمی گردم)، معاویه از تصمیم خود منصرف شد.

وقتی که پس از مدتی، سعد و قاص از دنیا رفت، معاویه بر بالای منبر، علی علیه السلام را لعن کرد، و به کارگزارانش دستور داد که آن حضرت را بالای منبر، لعن کنند، آنها دستور معاویه را اجرا نمودند.

ام سلمه (همسر نیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای معاویه نامه نوشت که: (شما با این کار، خدا و رسولش را لعنت می کنید، زیرا شما وقتی علی علیه السلام را لعن می کنید، در حقیقت آن کس را که علی علیه السلام را دوست دارد لعن می کنید، و من گواهی می دهم که خدا و رسولش، علی علیه السلام را دوست می داشتند)، ولی معاویه به سخن ام سلمه، اعتنا نکرد. (226)

226- الغدير، ج 10، ص 260، العقد الفرید، ج 2، ص 301.

186 قدغن کردن سب و لعن علی علیه السلام

وقتی که معاویه روی کار آمد و بعد از شهادت امام علی علیه السلام در سال 40 هجرت، زمام حکومت جهان اسلام را به دست گرفت، آن قدر نسبت به امام علی علیه السلام دشمن کینه توز بود که دستور داد، سب و لعن علی علیه السلام را در همه جا، حتی در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نماز، جزء برنامه مذهبی قرار دهند، این کار زشت حدود شصت سال، رایج و سنت گردید، خلفای جور و وعاظ السلاطین از هر سو به این کار دامن می زدند.

تا این که به سال 99 هجری، پس از مرگ سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، به عنوان هشتمین خلیفه اموی، روی کار آمد، او برخلاف روش خلفای بنی امیه، شیوه نیکی برای خود برگزید، و دست به اصلاحات کلی زد، و از کارهای نیک او این که سب و لعن علی علیه السلام را که برنامه مذهبی و رایج مسلمین اهل تسنن شده بود، قدغن کرد، و به فرمان او در نماز و خطبه ها به جای سب علی علیه السلام این آیه را می خواندند:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...

(پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز).

(حشر/10)

و یا این آیه را می خواندند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...

(خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می دهد). (نحل/90) (227)

227- تنمة المنتهى، 79 80.

عمر بن عبدالعزیز انگیزه و علت قدغن کردن سب و لعن علی علیه السلام را چنین بیان کرد: من در کودکی به مکتب می رفتم، معلم من از فرزندان عتبه بن مسعود بود، روزی معلم از کنار من گذشت، من با کودکان همسن خود بازی می کردیم و علی علیه السلام را لعن می نمودیم، معلم بسیار ناراحت شد و آن روز مکتب را تعطیل کرد و به مسجد رفت، من نزد او رفتم، که درس خود را برای او بخوانم، تا مرا دید، برخاست و مشغول نماز شد، احساس کردم که به من اعتراض دارد، بعد از نماز با خشونت به من نگریست، به او گفتم: چه شده است که استاد نسبت به من بی اعتنا شده؟

او گفت: پسر! تو تا امروز علی علیه السلام را لعن می کنی؟
گفتم: آری.

گفت: تو از کجا یافتی که خداوند پس از آنکه از مجاهدین بدر، راضی شد، بر آنها غضب کرد؟

گفتم: استاد! آیا علی علیه السلام از مجاهدین بدر بود؟

گفت: عزیزم! آیا گرداننده همه جنگ بدر جز علی علیه السلام بود؟
گفتم: از این پس، هرگز این کار را انجام نمی دهم.

گفت: تو را به خدا، دیگر تکرار نمی کنی؟

گفتم: آری تصمیم می گیرم دیگر حضرت علی علیه السلام را لعن نکنم، همین

تصمیم را گرفتم و از آن پس، علی علیه السلام را دیگر لعن نکردم.

سپس عمر بن عبدالعزیز گفت: خاطره دیگری نیز دارم که برای شما بیان می کنم: من در مدینه پای منبر پدرم عبدالعزیز، حاضر می شدم، او در روز جمعه خطبه نماز جمعه را می خواند و در آن هنگام حاکم مدینه بود، می شنیدم پدرم

خطبه را بسیار غرا و روان و عالی می خواند، ولی به محض این که به این جا
می رسد که علی علیه السلام را (طبق

دستور خلیفه) لعن و سب کند، می دیدم که آنچنان لکنت زبان پیدا می کرد و در تنگنای سخن قرار می گرفت که گفتارش بریده بریده می شد.

روزی به او گفتم: ای پدر! تو با این که از خطبای توانا و سخنوران قوی هستی به چه علت وقتی که در خطبه به لعن این مرد (امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می رسی، درمانده و هاج و واج می شوی؟ در پاسخ گفتم: پسرم! جمیعتی که پای منبر ما از مردم شام و غیر آنها می بینی، اگر فضایل این مرد (علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را آن گونه که پدر تو (من) می داند بدانند، هیچ یک از آنها، از ما اطاعت نخواهند کرد.

به این ترتیب، سخن معلم من و گفتار پدرم، در سینه ام استقرار یافت، و با خدا عهد کردم که اگر یک روز زمام حکومت به دست من بیفتد، و قدرتی به دستم رسید، این سنت بد (لعن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قدغن کنم، وقتی که خداوند بر من منت گذاشت و دستگاه خلافت را در اختیارم نهاد، آن را قدغن کردم و به جای آن دستور دادم این آیه را بخوانند:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...) (نحل / 90)

و به همه شهرها و بلاد، بخشنامه کردم، خواندن این آیه را به جای سب و لعن، سنت کنند، این دستور جا افتاد و سنت گردید.

این بود انگیزه من در قدغن کردن سب و لعن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ. (228)

228- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 58.

187 دفاع از حریم علی علیه السلام

عمر بن عبدالعزیز (دهمین خلیفه اموی) در میان خلفای بنی امیه، نیک سرشت و عدالت خواه بود، او علاوه بر کارهای مهمی که در دوران خلافتش انجام داد، دو کار مهم نیز با طرح و تاکتیک خاصی، انجام داد، یکی این که سب و لعن امیرمؤمنان علی علیه السلام را ممنوع کرد، دوم اینکه فدک را به نواده های حضرت زهرا علیها السلام برگرداند.

در مورد اول، روشن است که مردم حدود شصت سال به سب و لعن بر علی علیه السلام عادت کرده بودند، و معاویه و خلفای بعد از او، هر چه توان داشتند، کینه خود را نسبت به علی علیه السلام آشکار ساختند، پیران در حال کینه علی علیه السلام مردند، و کودکان با این برنامه، بزرگ می شدند، در این صورت، ممنوع کردن این بدعت که به صورت سنت در آمده بود، نیاز به طرح های ظریف و قوی داشت. عمر بن عبدالعزیز با یک طرح مخفیانه، به این کار دست زد، او فکر کرد که یگانه راه برداشتن سب و لعن علی علیه السلام فتوای علمای بزرگ اسلام، به این امر است، مخفیانه یک نفر پزشک یهودی را دید و به او گفت: علماء را به مجلس دعوت می کنم، تو هم در آن مجلس حاضر شو، و در حضور آنها از دختر من، خواستگاری کن.

من می گویم: از نظر اسلام جایز نیست که دختر مسلمان با شخص کافر ازدواج کند. تو در پاسخ بگو: پس چرا علی که کافر بود داماد پیامبر صلی الله علیه و آله شد. من می گویم: علی علیه السلام که کافر نبود.

پس بگو: اگر کافر نبود پس چرا او را سب و لعن می کنید، با این که سب و لعن مسلمان جایز نیست، آن گاه بقیه امور با من.

طبق طرح عمر بن عبدالعزیز، مجلس ترتیب یافت، و طبق دعوت قبلی، بزرگان و اشراف بنی امیه و علمای وابسته در آن مجلس، شرکت کردند، در این شرایط، پزشک یهودی دختر عمر بن عبدالعزیز را، خواستگاری کرد. عمر گفت: این ازدواج از نظر اسلام جایز نیست، زیرا ما مسلمان هستیم و ازدواج دختر مسلمان با مرد یهودی جایز نیست.

یهودی گفت: پس چرا پیامبر ﷺ دخترش را به ازدواج علی علیه السلام که کافر بود، در آورد؟ عمر گفت: علی علیه السلام که کافر نیست، بلکه از بزرگان اسلام است. یهودی گفت: اگر او کافر نبود، پس چرا او را لعن و سب می کنید؟! در این جا بود که همه مجلسیان، سرها را به زیر افکندند و شرمنده شدند. آن گاه عمر بن عبدالعزیز، سر نخ را بدست گرفت و به مجلسیان گفت: (انصاف بدهید آیا می توان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن همه فضل و کمال، دشنام داد؟)

مجلسیان سر به زیر افکندند، و سرانجام در همان مجلس، طرح عمر بن عبدالعزیز جا افتاد، و او فرمان داد که دیگر برای هیچ کس سب و لعن علی علیه السلام روا نیست. (229)

188 لعن کنندگان علی علیه السلام بدبختند

در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، جمعی از افراد ماوراء النهر که از متعصبان و دشمنان علی علیه السلام بودند، مجلسی تشکیل داده و صورت مجلسی نوشتند، که در آن آمده بود، دشمنی و کینه نسبت به علی علیه السلام بر هر فرد مسلمانی واجب است، هر چند به مقدار جوی، کینه داشته باشد، زیرا او به قتل عثمان، فتوی داده است.

آن نوشته را نزد امیر تیمور فرستادند، تا او نیز آن را تاءبید کند، و مانند خلفای بنی امیه، دستور دهد که خطباء و سخنرانان، بالای منبرها، نسبت به ساحت مقدس آن حضرت، به بدگویی پردازند.

امیر تیمور گفت: چون من مرید پیر مرشد، (شیخ زین الدین نابتادی) هستم، این نوشته را نزد او می فرستم و او هر چه رای داد همان را پیروی می کنم. آن نوشته را نزد او فرستاد، او پس از خواندن آن، این رباعی را در پشت آن نوشت:

گر آن که بود فوق سماء منزل تو و از کوثر اگر سرشته باشد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی های بی حاصل تو

(230)

189 اهانت به ساحت قدس علی علیه السلام

بنی امیه به قدری نسبت به علی علیه السلام دشمنی و کینه داشتند، که در بالای منبرها، به ساحت قدس او، جسارت کرده و او را سب و لعن می کردند، و این بدعت از ناحیه معاویه شروع شد و تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) ادامه داشت (یعنی حدود بیش از شصت سال). تا آن جا که می نویسند: در زمان خلافت عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) روزی یکی از علما، در مسجد دمشق، موعظه می کرد، ناگهان در وسط گفتارش، مقداری از فضایل علی علیه السلام را به زبان آورد. عبدالملک گفت: (عجبا هنوز مردم، علی علیه السلام فراموش نکرده اند، دستور داد، زبان شاعر در این مورد چه زیبا گفته:

اعلی المنابر تعلنون بسبّه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

(بر فراز منبرها، آشکارا به علی علیه السلام ناسزا می گویند، با این که چوب های این منبر، یا شمشیر و مجاهدت علی علیه السلام نصب گردید و درست شد).⁽²³¹⁾

231- نفائس الاخبار، ص 57.

190 دشنام به علی علیه السلام به خاطر عدلش

ولید بن عقبه، تا آخر عمر، با علی علیه السلام دشمنی کرد، و به آن حضرت ناسزا می گفت: تا آنجا که او در بستر مرگ، به امام حسن علیه السلام گفت: (در پیشگاه خدا از آن چه در رابطه با همه مردم بر گردنم هست، توبه می کنم، جز در مورد پدر تو (علی علیه السلام) که توبه نمی کنم).

امام حسن علیه السلام (در موردی) به او فرمود: (تو را از این که به علی علیه السلام ناسزا می گویی، سرزنش نمی کنم، چرا که آن حضرت تو را به خاطر شرابخواری، هشتاد تازیانه زد، و پدرت را به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر کشت، و خداوند در آیات متعدد علی علیه السلام را مؤمن، و تو را فاسق خواند).⁽²³²⁾

232- سفینة البحار، ج 2، ص 689، یکی از آیاتی که ولید را فاسق خواند و شائن نزول آن آیه در مورد ولید می باشد آیه 6 سوره حجرات است.

191 صاعقه ای از فرمان خدا

زبیر بن عوام پسر عمه رسول خدا ﷺ بود زیرا مادرش صفیه دختر عبدالمطلب، عمه پیامبر ﷺ بود، و از طرفی زبیر برادرزاده خدیجه عَلَيْهَا بود زیرا (عوام) برادر خدیجه بود.

زبیر بیست فرزند داشت، معروف ترین و بزرگ ترین آنها عبدالله بن زبیر بود که در سال 64 هجری در مکه ادعای خلافت کرد، سرانجام در سال 73 هجری در مکه توسط سپاه عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) محاصره شد و به هلاکت رسید، او گرچه با بنی امیه دشمن بود و با آنها می جنگید ولی با علی عَلَيْهِ و آل علی عَلَيْهِ نیز دشمنی می کرد، تا آن جا که امام علی عَلَيْهِ او را (مشئوم) (بدرشت) خواند و فرمود:

ما زال الزبیر رجلا من اهل البيت حتى نشاء ابنه المشئوم، عبدالله.
(زبیر همواره مردی از اهل بیت عَلَيْهِ بود تا آن هنگام که پسر ناشایسته اش عبدالله، بزرگ شد). (233)

233- نهج البلاغه حکمت، 453. با توجه به این که مادر عبدالله، اسماء دختر ابوبکر بود.

روزی عبدالله بن زبیر سخنرانی می کرد، در ضمن سخنرانی از امام علی علیه السلام بدگویی نمود، این خبر به محمد حنیفه یکی از پسران امام علی علیه السلام رسید، برخاست و به مجلس سخنرانی او آمد و دید عبدالله روی کرسی خطابه ایستاده و گرم سخن است.

محمد بن حنیفه با فریادهای خود، سخنرانی او را به هم زد و خطاب به مردم گفت:

شاهت الوجوه اینتقص علی و انتم حضورا...

(زشت باد روی هایتان آیا در این مجلس از علی علیه السلام بدگویی می شود و شما حضور دارید و اعتراض نمی کنید؟).

علی علیه السلام دست خدا و صاعقه ای از فرمان خدا برای سرکوب کافران و منکران بود، او آنها را به خاطر کفرشان کشت، دشمنان با او دشمنی کردند و حسادت ورزیدند و هنوز پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، بر ضد او توطئه می کردند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد، کینه های دشمنان آشکار گردید، بعضی حقش را غصب کردند و بعضی تصمیم به قتل او را گرفتند، و بعضی به او ناروا گفتند و نسبت ناروا به او دادند... سوگند به خدا جز کافری که ناسزاگویی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می دارد، به علی علیه السلام ناسزا نمی گوید، آنان که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند اکنون زنده اند و می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

یا علی لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق

(تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن ندارد.)

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ:

(و به زودی آنان که ستم کردند و می دانند که بازگشتشان به کجاست؟).
(شعراء / 227) عبدالله بن زبیر که سخنش قطع شده بود، در این جا بار دیگر به ادامه سخن پرداخت و گفت: در چنین مواردی پسران فاطمه باید سخن بگویند، و دفاع آنها مقبول است ولی محمد حنیفه که از فرزندان فاطمه نیست چه می گوید؟

محمد حنیفه فریاد زد و گفت: ای پسر ام رومان!، چرا من حق سخن ندارم، آیا از نسل فاطمه ها جز یک فاطمه (حضرت زهرا عَلَيْهَا نیستم، و افتخار نام حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا نصیب من نیز هست زیرا او مادر دو برادرم حسن و حسین عَلَيْهِمَا می باشد، اما سایر فاطمه ها، بدان که من نواده فاطمه دختر عمران بن عائد بن مخزوم، جده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم، من پسر فاطمه بنت اسد، سرپرست رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قائم مقام مادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم، سوگند به خدا اگر حضرت خدیجه دختر خویلد نبود، من از بنی اسد بن عبدالعزی (که اجداد پدری تو هستند)، کسی را باقی نمی گذاشتم مگر این که استخوانش را خورد می کردم.

سپس محمد حنیفه برخاست و به عنوان اعتراض مجلس سخنرانی عبدالله بن

زبیر را ترک کرد. (234)

234- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 62.

فصل چهارم علی علیه السلام در سوگ فاطمه زهرا علیها السلام

بخش اول غصب فدک

192 علی علیه السلام شاهد غصب فدک

چند روزی از وفات جانشوز خاتم الاءنبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نگذشته بود (چنان که می دانید ابوبکر با دسیسه های عمر) با زور و ظلم و تعدی جلالت بر تخت خلافت نشست و خود را خلیفه پیامبر خواند و مردمان ناآگاه هم از او متابعت کرده و بیعت نمودند و او تصمیم گرفت (فدک) را که (هبه) و یا (ارث) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فاطمه علیها السلام بود به تصرف خود در آورده و با غصب کردن آن محل معین، اقتصاد خانه ولایت را به هم زده و خلافت (شوم) خود را تثبیت کند.

دستور داد ضوابط (زحمتکشان) آن ملک را اخراج نمایند و اگر نرفتند آنها را کتک بزنند. این مطلب به سمع مبارک صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام رسید، آن بانوی مکرمه با حالت عصبانیت پیش ابوبکر آمده و با حجت و دلیل با او سخن گفته و بر کار او اعتراض نمود.

در این جا مکالمات حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، در آن مجلس اختصاراً نقل می شود: مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب بیت الاءحزان می نویسد:

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام از دستور ابوبکر اطلاع یافت که (ضوابط) او را از فدک خارج کرده اند، نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا مرا از ارث خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم به جا گذاشته است باز می داری؟ و وکیل و نماینده مرا از آن جا (فدک) خارج نموده ای؟ با این که پدر بزرگوام آن ملک را به فرمان خدا برای من قرار داده.

ابوبکر گفت: برای گفته های خودت شاهد بیاور که رسول خدا ﷺ آن جا را ملک خاص تو قرار داده است؟

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفت و ام ایمن را به عنوان شاهد نزد ابوبکر آورد. ام ایمن رو به ابوبکر کرد و گفت: ای قحافه! گواهی نمی دهم، مگر این که در مورد اعتبار خودم از زبان رسول خدا ﷺ استدلال کنم. تو را به خدا قسم، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره من گفته است: (ان ایمن امراءة من اهل الجنة)؟؛ که هر آینه ام ایمن بانویی است از اهل بهشت؟

ابوبکر گفت: آری می دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره تو چنین گفته است. ام ایمن گفت: شهادت و گواهی می دهم بر این که وقتی آیه (و آت ذالقربی حقه ای پیامبر، حق نزدیکان خود را پرداز) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پیامبر خدا به امر و فرمان خدا (فدک) را به فاطمه علیها السلام واگذار نمود و آن جا را ملک خاص فاطمه علیها السلام کرد و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام بر همین مطلب گواهی داد و برای ابوبکر ثابت شد که فدک ملک شخصی فاطمه زهرا علیها السلام است و بر همین اساس نامه ای (قباله ای) در مورد رد فدک به فاطمه زهرا علیها السلام نوشت و به آن بانوی مکرمه و مجلله داد. ⁽²³⁵⁾

235- 360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 268 266.

193 حادثه کوچه

ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، و ابوبکر بر تخت خلافت نشست، کسی به دنبال وکیل فاطمه علیها السلام فرستاد که او را آورد... ابوبکر نوشته ای برای فاطمه علیها السلام در رد فدک نوشت. عمر در راه به او رسید، گفت: دختر محمد! این نوشته که با خودداری چیست؟ گفت: نوشته ای است که ابوبکر در رد فدک برایم نوشته است. گفت: آن را به من بده.

فاطمه علیها السلام حاضر نشد، نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به او زد. او به پسری به نام محسن آبستن بود که او در اثر همان ضربه سقط کرد. سپس عمر فاطمه علیها السلام را سیلی زد. گویی به گوشواره گوش می نگرم که شکسته شد. سپس نوشته را گرفت و پاره کرد. فاطمه علیها السلام به خانه رفت و 75 روز در اثر ضربه عمر بستری شد. آنگاه رحلت کرد. ⁽²³⁶⁾

236- الاختصاص، صص 184 185؛ بحار الانوار، ج 29، ص 192.

194 سخنان علی علیه السلام و زهرا علیهما السلام پس از خطبه فدکیه

پس از ایراد خطبه فدکیه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روانه منزل خویش می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در انتظار است. فاطمه علیها السلام وارد خانه می شود و خطاب به همسرش می گوید: ای پسر ابی طالب! مانند جنینی که در شکم پرده نشین است، پرده به خود پیچیده و خود را در آن نهان کرده ای و مانند شخص متهم در کنج خانه نشسته و خانه نشین شده ای، تو همانی که از این پیش در کارزار می تاختی و دلاوران و جنگاوران را به کام مرگ می انداختی، اکنون چه شد که پرهای مرغان بی بال و پر بر سرت ریخته و بیچاره ات کرده است.

اینک پسر (ابی قحافه) عطیه پدر را از کفم ربود و ذخیره اطفالم را گرفت، آشکارا با من ستیز می کند، کار به این مردم (فرزندان قبیله: انصار) دست یاری از من برداشته اند و قبیله مهاجر رشته پیوند مرا بریدند، جماعت از من چشم پوشیدند، کسی نیست که او را منع کرده و از من حمایت و دفاع نماید، با خشم و غضب رفتم و با ذلت و خواری برگشتم. تو نیز خود را در تنگنای خواری انداخته و نیرویت را به کار نمیبری، گرگان را از هم می دریدی، اینک مگسان تو را از هم می درند. من از گفتن، خودداری نکردم و از در باطل بیرون نشدم، ولی نیروی اجرای حکم حق را نداشتم، ای کاش پیش از این می مردم و آن خواری و بی ارجمی را نمی دیدم. عذر خواه من اینک از تو، خدای من است، چه تقصیری کار در حق من باشی، و چه حامی من باشی.

آه! که من در هر طلوعی شیونی دارم و در هر غروبی شیونی دیگر از تو، پناهگاه من مرد و آن که بازویم بود سست شد. شکایتم را به سوی پدرم و دادخواهی را به پروردگارم وا می گذارم. بار خدایا! نیروی تو از همه افزون است و شمشیر عذاب و کیفر تو تیزتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام لب به سخن گشود و آغاز به سخن کرد. (237)

ویل و وای از تو مباد، ویژه دشمنانت باشد، بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده موجودات و یادگار نبوت! در کار دین سستی نکردم و از حد توانایی تخطی نمودم. اگر تو نظر به روزی داری، رزق تو تضمین شده و کفیل تو تضمین شده است، و آنچه از برای تو تهیه شده است بهتر از آنچه از تو قطع شده است می باشد، پس بگو: (حسبی الله؛ خدا مرا بس است).

فاطمه علیها السلام فرمود: (حسبی الله) خدا مرا بسنده کرده است و سکوت فرمود.

237- ناسخ التواریخ، ج 4، ص 123.

195 از مردانتان دلی مالمال از نفرت دارم

زهرا علیها السلام به علی علیه السلام گفت: ابوبکر (نحله پدرم و دستمایه معیشتی فرزندانم رابه زور و ستم ربود) اما نفرمود: او یا دوستش مرا زد. همین گونه هنگامی که برای زنان مهاجرین و انصار صحبت کرد، کلامش را اینگونه آغاز کرد: (به خدا سوگند در حالی صبح کردم که دنیایتان را رها کردم و از مردانتان دلی مالمال از نفرت دارم...) و از چیزی جز غصب فدک و غصب خلافت شکایت نکرد. در حالی که زدن و سیلی و شکستن پهلویش و فرو رفتن میخ در سینه اش. اگر صحیح باشد از غصب فدک عظیم تر است. ⁽²³⁸⁾

238- رنج های زهرا علیها السلام، ص 170.

196 خانه غم و اندوه زهرا علیها السلام

پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فاطمه زهرا علیها السلام همواره ناراحت و حزن آلود بودند و هیچ کس او را شاد و خندان ندید، آن حضرت مرتب با صدای بلند می گریستند، تا این که مردم مدینه از صدای گریه او ناراحت شدند.

بزرگان مدینه خدمت امیرالمؤمنین علیها السلام علی علیها السلام رسیدند و خدمت حضرت عرض کردند: یا ابالحسن گریه زهرا ما را ناراحت می کند به ایشان بگو شب ها گریه کند و روزها آرام بگیرد یا شب ها آرام باشد و روزها گریه کند.

امیرمؤمنان سخنان مردم را به فاطمه علیها السلام گفت: فاطمه علیها السلام فرمود: یا علی من مدت کوتاهی در میان این مردم هستم و در این مدت آن قدر از فراق پدر گریه می کنم تا به او ملحق شوم.

پس از این سخنان، علی علیها السلام در قبرستان بقیع برای حضرت زهرا خانه ای ساخت و آن را بیت الاءحزن نامید، حضرت زهرا علیها السلام هر روز صبح دست امام حسن و امام حسین علیها السلام را گرفته به بقیع و بیت الاءحزن رفته و در فراق پدر، پهلوی شکسته، صورت سیلی خورده و بازوی کبود و محسن سقط شده اش می گریست. (239)

239- ناسخ التواریخ، ج 1، ص 195.

197 بیت الاءحزن مکان نوحه سرایی فاطمه علیها السلام

فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع زیر درختچه ای در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوحه سرایی می کردند، چون آن درختچه را قطع کردند، علی علیه السلام در خارج مدینه در بقیع، خانه ای برای فاطمه زهرا علیها السلام ساخت که برای نوحه سرایی در آن ماءوا می گرفت، این خانه همان بیت الاءحزن خوانده می شود. این خانه مزار همه نسل های امت بود، صبح گاهان حسنین علیهما السلام را پیش روی خود حرکت داده و را چشم گریان به بقیع رفته و در بین قبرها تا غروب گریه می کرد. شبانگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آن حضرت آمده ایشان را به منزل می برد. (240)

240- بحار الانوار، ج 43، ص 175.

بخش دوم: علی علیه السلام در کنار بستر فاطمه علیها السلام

198 پرستاری از زهرا علیها السلام

هنگامی که فاطمه علیها السلام در بستر رحلت قرار گرفت و به علی علیه السلام وصیت کرد: جریان زندگی او را مخفی بدارد، و بیماری شدید او را به هیچ کس اطلاع ندهد.

امام علی علیه السلام طبق وصیت او عمل کرد.

علی علیه السلام به تنهایی از فاطمه علیها السلام پرستاری می کرد، و اسماء بنت عمیس (که آن وقت همسر ابوبکر بود) در پنهانی، علی علیه السلام را در پرستاری فاطمه علیها السلام کمک می نمود، تا وصیت زهرا علیها السلام (در مخفی داشتن بیماری) حفظ شود. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این بیماری خبر داده بود، چنان که به ظلم هایی که بر او وارد شد. خبر داده بود.

سپس درد شدید بیماری بر فاطمه علیها السلام چیره شد، خداوند (در عالم معنی) حضرت مریم علیها السلام را فرستاد تا از فاطمه علیها السلام پرستاری کند و با او مائونوس باشد...

199 ملاقات ابوبکر و عمر

ابوبکر و عمر از شدت بیماری فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به عنوان عیادت به در خانه زهرا علیها السلام آمدند، اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه علیها السلام اجازه نداد. عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به علی علیه السلام عرض نمود: (همانا ابوبکر پیرمرد نازک دل است، و رفیق غار (ص) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از اصحاب آن حضرت می باشد، و چندین بار با او به این جا آمده ایم و اجازه طلبیدیم، ولی فاطمه علیها السلام اجازه نداده است، اگر صلاح می دانی از حضرت زهرا علیها السلام برای ما اجازه بگیر، تا بیاییم و احوال او را بپرسیم).

علی علیه السلام فرمود: بسیار خوب، بلکه اجازه بگیرم.

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمده و فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، می دانی که این دو نفر چندین بار خواسته اند به حضور شما برسند، ولی شما آنها را رد کرده ای و به آنها اجازه نداده ای، آنها از من خواسته اند که از شما خواهش کنم به آنها اجازه بدهی.

فاطمه علیها السلام فرمود: (سوگند به خدا به آنها اجازه نمی دهم و با آنها حتی یک کلمه سخن نمی گویم تا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم، و آنچه را که نسبت به من روا داشتند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت نمایم).

علی علیه السلام فرمود: (من از طرف آنها ضامن شده ام که از تو اجازه بگیرم).

فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام عرض کرد:

ان كنت قد ضمنت لهما شيئاً فالبیت بیتک و النساء تتبع الرجال لاءخالف علیک بشیء فاذن لمن احببت.

(اگر از طرف آنها چیزی را ضامن شده ای، خانه، خانه توست و زنان از مردانشان پیروی می کنند، و من با رأی تو در هیچ چیز مخالفت نمی کنم، آنچه را دوست داری اجازه بده).

علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و به ابوبکر و عمر، اجازه داد، آنها وارد خانه شدند، وقتی که نگاهشان به فاطمه علیها السلام افتاد، سلام کردند.

ولی فاطمه علیها السلام جواب سلام آنها را نداد، و روی خود را از آنها برگردانید، آنها به روبروی آن حضرت گردیدند، فاطمه علیها السلام باز روی خود را از آنها برگردانید، و این موضوع چند بار تکرار شد، آنگاه به علی علیه السلام عرض کرد: (روی مرا ببوشان)، و به بانوانی که حاضر بودند فرمود: روی مرا برگردانید، وقتی که روی مرا برگرداندند، باز آن دو نفر، روبه روی زهرا علیها السلام آمدند، و خواهش کردند که فاطمه علیها السلام از آنها راضی گردد، و گذشته ها را ببخشد.

فاطمه علیها السلام فرمود:

(شما را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد دارید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره موضوعی که برای علی علیه السلام پیش آمده بود، شما را نیمه شب به حضور طلبید؟

آنها گفتند: آری، آن شب را به یاد داریم.

فاطمه علیها السلام فرمود: شما را سوگند به خدا می دهم آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شنیدید که می فرمود:

فاطمة منی و انا منها، من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله...

فاطمه عليها السلام، پاره تن من است، و من از او هستم، کسی که او را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است، و کسی که بعد از رحلت من، او را بیازارد، مانند آن است که در حیات من او را آزرده است، و کسی که در حیات من او را بیازارد مانند آن است که بعد از مرگم او را آزرده است؟ گفتند: آری شنیده ایم.

فرمود: حمد و سپاس خدا را، سپس متوجه خدا شد و عرض کرد: (خدایا من تو را گواه می گیرم، و ای کسانی که در این جا حضور دارید شما نیز گواهی دهید که: این دو نفر هنگام زندگیم، و وقت مرگم به من آزار رساندند، سوگند به خدا با آنها حتی یک کلمه سخن نمی گویم تا با پروردگارم ملاقات کنم و از ستم هایی که از ناحیه شما به من رسیده، به خدا شکایت نمایم).

و طبق روایت دیگر، فاطمه عليها السلام دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این دو، مرا آزدند شکایت خودم را در مورد آنها به پیشگاه تو و رسول تو می آورم، و سوگند به خدا، هرگز از شما (دو نفر) راضی نمی شوم، تا با پدرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملاقات نمایم و رفتار شما را به آن حضرت خبر دهم، تا او بین من و شما داوری کند.

در این هنگام ابوبکر فریاد زد: وای بر من، آه از عذاب الهی...؟ ای کاش مادرم مرا نزاایده بود.

عمر به ابوبکر گفت: از مردم در شگفتم که چگونه تو را رهبر خود ساختند، تو یک پیر فرتوتی هستی که از خشم یک زنی، بی تاب می شود، و از خشنودی زنی، شاد می گردی، مگر چه خواهد شد اگر کسی زنی را به خشم آورد؟

آن گاه آن دو نفر برخاستند و رفتند. (241)

در این هنگام فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: آیا آنچه را خواستی به جای آورد (اجازه ورود به خانه به آنها دادم).

علی علیه السلام فرمود: آری.

فاطمه علیها السلام گفت: اکنون اگر چیزی از تو بخواهم انجام می دهی؟ علی علیه السلام فرمود: آری.

فاطمه علیها السلام فرمود: من تو را به خدا سوگند می دهم که کاری کنی که آن دو نفر بر جنازه من نماز نخوانند و کنار قبرم توقف ننمایند.

241- الامامه و السیاسه ابن قتیبه دینوری، ج 1، ص 14، ط مصر.

200 آخرین سخنان زهرا علیها السلام به علی علیه السلام

فاطمه علیها السلام در بستر بیماری بود که به علی علیه السلام گفت: ابوالحسن! من از پدرم شنیدم که می فرمود: اشک، خشم خداوند را خاموش می کند و قبر باغی از باغهای بهشت نخواهد بود، مگر هنگامی که بنده خدا گریه کند و خداوند عزیز جبار می داند که من با این اشک ها از ترس خدا می گریم.

علی علیه السلام گریست، فاطمه علیها السلام از اشک های آن حضرت گرفته و بر چهره خود کشیده گفت: ای ابوالحسن! اگر غمگینی در بین امت گریه کند، خداوند آن امت را مورد بخشایش خود قرار می دهد. پسر عمویم! تو غمگینی و محزونی و من اشک چشم تو را به صورت می کشم تا مشمول رحمت خدا شوم. ⁽²⁴²⁾

242-360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 150.

201 آخرین سخنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

حضرت علی علیه السلام از همسرش فاطمه علیها السلام به هنگام رحلتش پرسید: در این دستمال بسته چیست؟ آن را گشود، دید پارچه ای ابریشمی و سبز است و در آن پارچه کاغذ سفیدی است که بر روی آن چیزهایی نوشته شده و نور از آن می درخشد، فرمود: ای ابوالحسن! هنگامی که پدرم مرا به همسری تو درآورد، در شب عروسی دو پیراهن داشتم، یکی نو و دیگری کهنه و وصله دار، سر نماز بودم، که کسی در زد و سائلی از پشت در می گفت: ای خاندان نبوت و معدن خیر و جوانمردی! مردم عادت دارند که برای خوردن به منازل عروسی بروند، چون برای عموم مردم غذا آماده است. اگر شما پیراهن کهنه ای دارید، من نیازمند آن می باشم؛ زیرا مردی فقیرم. ای خاندان محمد! فقیر شما برهنه است.

من پیراهن نو خود را برداشته و به او دادم و لباس کهنه را پوشیدم. صبح که با لباس کهنه در حضور تو بودم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر من وارد شد و فرمود:

دخترم مگر تو لباس نو نداشتی، چرا آن را نپوشیدی؟

گفتم: ای پدر جان! آن را به سائلی صدقه دادم.

فرمود: بسیار کار خوبی کردی، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت می پوشیدی و لباس کهنه را صدقه می دادی، در هر دو حالت توفیق شامل تو می شد.

عرض کردم: ای رسول خدا! به تو هدایت یافته و به تو اقتدا کردیم؛ هنگامی که با مادرم خدیجه ازدواج کردی، هر آنچه را که به تو داده بود، در راه خدا انفاق کردی تا حدی که سائلی به تو رسید و تو پیراهن خود را به او دادی و حصیر بر خود پوشیدی.

جبرئیل نازل شد این آیه را آورد: (و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا⁽²⁴³⁾)

رسول خدا ﷺ گریست و مرا به سینه اش چسباند، جبرئیل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و می فرماید: به فاطمه سلام برسان و به او بگو، هر چه می خواهی طلب کن و اگر هر آنچه در آسمان و زمین است بخواهی به تو داده خواهد شد. به او بشارت بده که من او را دوست می دارم. به من فرمود: دخترم! پروردگات به تو سلام رسانده، می گوید: آنچه می خواهی طلب کن. عرض کردم: پدر جان! خدمتگزاری او مرا از سؤال کردن از او بازداشته است، من نیازی جز نگاه کردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برین ندارم. فرمود: دخترم! دستهایت را بالا بیاور. من دست هایم را بالا بردم و حضرت نیز دست هایش را بالا برده، گفت: خداوند! اتم را بیخشای، و من آمین می گفتم.

جبرئیل پیامی از سوی خداوند متعال آورد که خداوند می فرماید: من آن عده از گنهکاران امت تو را که در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندان او را داشته باشند، بخشودم. فرمود: من در این سندی می خواهم، خداوند به جبرئیل دستور داد دیبایی سبز و دیبایی سپید بیاورد که بر روی آن نوشته شده است: (کتب ربکم علی نفسه الرحمة).⁽²⁴⁴⁾

243- سوره اسراء، آیه 29. (خیلی دستهایت را ننگشای که بعد سرزنش شده و حسرت زده بنشین).⁽²⁴⁴⁾

244- سوره انعام، آیه 54: (پروردگارت بر خویشتن رحمت و بخشش را واجب کرده است).

جبریل و میکائیل و حضرت رسول ﷺ بر آن گواهی داده و امضا کردند. حضرت فرمود: دخترم این نوشته در این بسته است، روز وفاتت که رسید، وصیت کن در قبرت بگذارند. روز قیامت که مردم سر از قبر بردارند و گناهکاران مسلم و حتمی شدند و آنان را به سوی دوزخ بکشاند، این امانت را تسلیم من کن تا آنچه را که خداوند بر من و تو ارزانی داشته، از خداوند بخواهم، تو و پدرت برای جهانیان رحمت هستید. ⁽²⁴⁵⁾

245-360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 131 و 132.

202 بر بالین فاطمه علیها السلام

زمانی که حضرت زهرا علیها السلام مرگ خود را نزدیک دید، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را نزد خویش خواند و کسی را در پی علی علیه السلام فرستاد و او را نیز احضار کرد. چون علی علیه السلام بر بالین او حاضر شد، فاطمه علیها السلام به وی گفت: ای پسر عمو، من مرگ خود را نزدیک می بینم، و احساس می کنم که ساعت به ساعت در پیوستن من به پدرم نزدیک تر می شوم. اینک می خواهم آنچه را که دل دارم به تو وصیت کنم. علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر چه می خواهی وصیت کن. علی بالای سر زهرا نشست و هر کسی را که در خانه بود بیرون کرد، آن گاه زهرا عرض کرد: ای پسر عمو تو از آغاز زندگی از من دروغ و خیانتی ندیدی و هیچ گاه در این مدت که باهم بودیم با تو مخالفتی نکرده ام.

علی علیه السلام فرمود: پناه بر خدا، تو داناتر و نیکوکارتر و پرهیزگارتر و گرامی تر و خدا ترس تر از آنی که بخواهم تو را بدین خاطر توبیخ و سرزنش کنم. جدایی و فقدان تو بر من بسیار سنگین است، اما با این حال از آن راه فراری نیست، به خدا سوگند مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر من تازه کردی، بدان که غم در گذشت و از دست دادن تو برای من بسیار سخت است. و از مصیبتی که چقدر دردناک و دردآور و گدازنده و اندوهبار است استرجاع می کنم. به خدا سوگند این مصیبتی است که تسلیتی برای آن نیست و کمبودی است که جایگزین ندارد.

هر چه می خواهی به من وصیت کن که مرا آن چنان خواهی یافت که بدان فرمانم داده ای و من خواست تو را بر خواست خویش ترجیح می دهم.

فاطمه عليها السلام فرمود: ای پسر عموی رسول خدا صلى الله عليه وآله، خداوند از سوی من بهترین پاداش را به تو بدهد، من به تو وصیت می‌کنم که پس از من با امامه دختر خواهرم ازدواج کنی که وی برای فرزندانم همچون خود من است. زیرا مردان ناچارند که زن بگیرند.

سپس فرمود: پسر عمو برایم تابوتی فراهم ساز. من دیدم که فرشتگان تصویر آن را برایم کشیده‌اند.

علی فرمود: آن را برایم توصیف کن که چگونه بود؟

زهره شکل تابوت را برای علی بیان کرد، علی آن را برای زهره ساخت، بنابراین این نخستین تابوتی که در اسلام ساخته شد تابوت زهره عليها السلام بود که کسی پیش از آن چنین چیزی ندیده و نه ساخته بود. سپس فرمود به تو وصیت می‌کنم که هیچ کس از اینانی که به من ستم و حقم را پایمال کرده‌اند بر جنازه ام حاضر نشوند. زیرا اینان دشمن من و دشمن رسول خدا صلى الله عليه وآله هستند. اجازه نده کسی از آنان و پیروانشان بر من نماز بخوانند، مرا در شب که دیده‌ها آرام گرفته و به خواب فرو رفته‌اند، به خاک بسپار، آن گاه آن حضرت چشم از جهان فرو بست. سلام خداوند بر او و پدر و شوهر و فرزندان.

مردم مدینه یکپارچه ناله و فریاد سر دادند. زنان بنی هاشم در خانه فاطمه عليها السلام گرد آمدند و همه با هم یک صدا شیون کردند. مدینه می‌خواست از این همه شیون و فریاد از جای کنده شود. زنان داغ دیده فریاد می‌زدند: ای بانوی ما! ای دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله، مردم گروه گروه به سوی علی عليه السلام روانه شدند. آن حضرت نشسته بود. حسن و حسین نیز رو به

رویش بودند و هر سه می‌گریستند. مردم همه از گریه آنان به گریه افتادند.

(246)

246-زندگی نامه 14 معصوم ص 253 و 254.

203 آگاه شدن حسنین از شهادت مادر

اسماء پس از وفات فاطمه زهرا علیها السلام گریبانش را پاره کرد و سراسیمه از خانه بیرون آمد، حسن و حسین علیهم السلام را در بیرون خانه ملاقات کرد.
آنها گفتند: مادر کجاست؟

اسماء، سخنی نگفت. آنها به سوی خانه روانه شدند و دیدند که مادرشان رو به قبله دراز کشیده، حسین علیه السلام مادرش را حرکت داد. ناگهان دریافت که مادرش از دنیا رفته است، بر برادرش حسن علیه السلام رو کرد و گفت: حسن جان! خدا در مورد مادرم به تو اجر بدهد.

(أَجْرَكَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ).

امام حسن علیه السلام خود را به روی مادر انداخت، گاهی او را می بوسید و گاهی می گفت: ای مادرم! با من سخن بگو، قبل از آن که روح از بدنم خارج شود.
امام حسین علیه السلام پیش آمده و پاهای مادر خویش را می بوسید و می گفت: مادرم! من پسرت حسین هستم، قبل از آن که قلبم شکافته شود و بمیرم، با من سخن بگو. ⁽²⁴⁷⁾

247-بیت الاحزان ص 248 و 249.

2. 360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام ص 298 و 299.

204 بی هوش شدن علی علیه السلام

اسماء به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: بروید نزد پدرتان علی علیه السلام، و وفات مادرتان را به او خبر دهید.

حسن و حسین علیهما السلام از خانه بیرون آمدند، در حالی که فریاد می زدند: (یا مُحَمَّدَاهُ! یا أَحْمَدَاهُ! الْيَوْمُ جُدِدَ لَنَا مَوْتُكَ إِذْ مَاتَتْ أُمُّنَا؛ آه! ای محمد! امروز مصیبت فقدان تو برای ما تجدید شد، چرا که مادرمان از دنیا رفت.)

سپس حسن و حسین علیهما السلام وارد مسجد شدند، علی علیه السلام در مسجد بود. شهادت فاطمه علیها السلام را به او خبر دادند علی علیه السلام از این خبر چنان دگرگون شد که بی حال افتاد. آب به صورتش پاشیدند، وقتی حالش خوب شد، با ندایی جانسوز فرمود:

(بِمن العزاةِ یا بنت محمد کنت بک اتعزّی ففیم العزاءِ من بعدک؛ ای دختر محمد! به چه کسی خود را تسلیت بدهم، تا زنده بودی مصیبتم را به تو تسلیت می دادم، اکنون بعد از تو چگونه آرام بگیرم؟) ⁽²⁴⁸⁾

360-248 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام، ص 299 و 300.

205 علی علیه السلام بر پیکر زهرا علیها السلام

علی علیه السلام بعد از شنیدن خبر جانسوز مرگ فاطمه علیها السلام به سرعت وارد منزل شد، دید فاطمه علیها السلام در بستر خود خوابیده و یک قطیفه مصری روی خود کشیده است.

علی علیه السلام او را صدا زد، جوابی نشنید. به طرف راست و چپ فاطمه رفت، صدیقه را صدا کرد، امام جواب نشنید عبای خود را کنار گذاشت، عمامه را برداشت، دامن قبا را بالا زد و سر زهرا علیها السلام را در دامن خود نهاد و صدا نمود: یا زهرا علیها السلام! ... اما فاطمه سخنی نگفت. امیرالمؤمنین گفت: ای دختر محمد! جوابی نشنید... گفت: (یا فاطمة! کلمینی؛ ای دختر پیغمبر! با من صحبت کن)، من علی پسر عموی تو هستم.

حضرت می فرماید: فاطمه علیها السلام چشمش را باز کرد، (یعنی قبل از مرگ کامل که بنابر علم امروز مدتی طول می کشید، به در خواست مقام ولایت و قدرت لایزال الهی، فاطمه حیات مجدد یافت) و به صورت علی علیه السلام نگریست و به گریه افتاد.

سپس سخنانی با یکدیگر در میان گذاشتند و بعد از مدتی کوتاه، فاطمه زهرا

علیها السلام از دنیا رفت. (249)

206 آخرین سخنان زهرا علیها السلام و علی علیه السلام

حضرت زهرا علیها السلام در ساعات آخرت زندگانی خویش با امام علی علیه السلام، رازی را بر ملا نمود و از شهادت و لحظه های وفات خویش خبر داد: ای ابوالحسن! در همین ساعت به خواب رفته بودم، پس محبوبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در قصری از مروارید سفید دیدم، چون مرا دید، فرمود: دخترم! به نزد من بشتاب که سخت مشتاق تو هستم، بی صبرانه پاسخ دادم: سوگند به خدا، پدر جان! اشتیاق من برای زیارت شما شدیدتر است؛ در این هنگام پدرم فرمود: تو امشب در پیش ما خواهی بود علی جان! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه وعده داده دهد راست است و آنچه عهد و پیمان بندد وفا کند. ⁽²⁵⁰⁾

250- نهج البلاغه، خطبه 202.

208 علی علیه السلام کنار بستر زهرا علیها السلام

امیرمؤمنان با شتاب به خانه آمد وقتی وارد اطاق شد، ناگهان دید که حضرت زهرا علیها السلام روی بستر افتاده است و به طرف راست و چپ می پیچید... امام، سر حضرت زهرا علیها السلام را به دامن گرفت و صدا زد: (ای زهراء!)، پاسخی از او نشنید صدا زد: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! پاسخی از او نشنید صدا زد: ای دختر کسی که با گوشه های عبایش، زکات را به تهیدستان می رساند، صدایی از او نشنید، صدا زد: ای دختر کسی که فرشتگان گروه گروه در آسمان با او نماز خواندند، پاسخی از او نشنید، صدا زد: ای فاطمه علیها السلام! با من سخن بگو، من پسر عموی تو علی بن ابی طالب هستم.

در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام چشمهایش را گشود، همین که به چهره علی علیه السلام نگاه کرد گریه او را گرفت، علی علیه السلام نیز گریه کرد. امام علی علیه السلام فرمود: چرا تو این چنین می نگرم، چه حادثه ای رخ داده است؟! من پسر عموی تو علی هستم.

زهرا علیها السلام فرمود: ای پسر عمو، من مرگ را که همه ناگزیرند به آن تن در دهند در خود می یابم، و می دانم که تو بعد از من ازدواج خواهی کرد، وقتی با زنی ازدواج کردی، روز و شب را تقسیم کن یک روز و شب را برای او قرار بده و یک روز و شب را برای فرزندانم، و در برابر فرزندانم، حسن و حسین علیهما السلام بلند سخن نگو، آنها دو یتیم و دو غریب دل شکسته اند، چند روزی بیشتر نیست که جد خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از دست داده اند و امروز هم مادرشان را از دست می دهند وای بر امتی که آنها را بکشند و با آنها دشمنی نمایند... (251)

209 سخنان جانسوز علی کنار قبر زهرا علیها السلام

سپس زهرا علیها السلام وصیتهای خود را کرد، و با وضعی جانسوز از دنیا رفت، علی علیه السلام طبق وصیت زهرا علیها السلام شبانه او را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند و او را به خاک سپرد، وقتی که قبر را با خاک پوشاند (هاج به الحزن...) اندوه آن حضرت را فرا گرفت، قطرات اشکهای چشمش بر گونه هایش می ریخت در حال روی خود را به طرف قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد (252) و چنین گفت:

السلام عليك يا رسول الله عني و عن ابنتك النازلة في جوارك و السريعة اللحاق بك، قل يا رسول الله عن صفتك صبري، و رقت عنها تجلدي الا ان في التاءسى لي بعظيم فرقتك وفادح مصيبتك موضع تعز...

(سلام بر تو ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خودم و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو پیوسته است، ای پیامبر خدا! صبرم از فراق دختر برگزیده ات، کم شده و طاقتم از دست رفته است. ولی پس از روبه رو شدن با فاجعه عظیم رحلت تو، گذاشتم و هنگام رحلت، سرت بر سینه ام بود که روح تو پرواز کرد (أنا لله و أنا اليه راجعون))

252-منهاج البراءة في شرح نهج البلاغة، ج 13، ص 26 و 27 و 37.

ای پیامبر، امانتی که به من سپرده بودی، به تو برگردانده شد، اما اندوه من همیشه است، و شبهایم را با بیداری به سر می برم، تا اینکه به تو بیوندم، به زودی دخترت تو را آگاه خواهد کرد، که امت به به ستم کردن، هم راءى شدند، چگونگی حال را از وی بیرس... سلام من بر هر دو شما سلام وداع کننده، نه سلام کسی که خشنود یا خسته دل باشد، و اگر در کنار قبرت بمانم، نه از آن جهت است که به وعده خداوند در مورد پاداش صابران سوء ظن داشته باشم)

(253)

253- نهج البلاغه، خطبه 202.

بخش سوم: وصیت فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام

210 وصیت فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام

(زمانی که فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد، به علی علیه السلام وصیت کرد که بیماری اش را پوشیده دارد و به احدی خبر ندهد. علی علیه السلام چنان کرد و خودش فاطمه علیها السلام را پرستاری می کرد. اسماء بنت عمیس (ره) نیز به او کمک می کرد و چنان که فاطمه وصیت کرده بود، بیماری اش را پنهان می داشت. وقتی که مرگش فرا رسید به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که خودش امر کفن و دفنش را بر عهده گیرد و او را شب هنگام دفن کند و قبرش را پوشیده دارد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام را تجهیز و دفن کرد و جای قبرش را پنهان نمود... (254)

254-امالی مفید، صص 172 173.

211 توصیه فرزندان به علی علیه السلام

در کتاب مصباح الانوار از امام صادق علیه السلام و او از پدرانش نقل کرده که فاطمه علیها السلام هنگام احتضار، به امیرمؤمنان علی علیه السلام وصیت کرد: وقتی که از دنیا رفتم، خودت مرا غسل بده و کفن کن و نماز بر جنازه ام بخوان و در قبر بگذار، و لحد مرا بچین و خاک بر قبرم بریز، و سپس بالای سر، مقابل صورتم بنشین و بسیار قرآن بخوان و دعا کن، زیرا آن هنگام ساعتی است که میت به انس با زنده ها نیاز دارد، و من تو را به خدا می سپارم، و وصیت می کنم که با فرزندانم به نیکی رفتار کنی.

سپس دخترش ام کلثوم را به سینه اش چسبانید، و به علی علیه السلام فرمود: وقتی که این دختر به حد بلوغ رسید اثاثیه خانه از آن او باشد و خداوند پشتیبان او شود.

نیز روایت شده وقتی که هنگام فراق زهرا علیها السلام فرا رسید، اندکی گریه کرد، امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: (گریه می کنم برای رنج ها و آزارهایی که بعد از من به تو می رسد.)

علی علیه السلام فرمود: گریه مکن، سوگند به خدا، این سختی ها در راه خدا برای من ناچیز است.

نیز روایت شده که فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: بعد از آنکه از دنیا رفتم هیچ کس را خبر نکن مگر ام سلمه و ام ایمن و فضا را، و از مردها دو پسر، و عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و سلمان و مقداد و ابوذر و حذیفه را که به این افراد اطلاع بده، و من تو را حلال کردم که بعد از مردنم مرا ببینی (شاید زخم بدنش را که مخفی می داشت، اجازه داد بعد از مرگش، علی علیه السلام آثار آن را ببیند!) با کمک بانوان یاد شده مرا غسل بده، و مرا شبانه دفن کن، و هیچ کس را خبر نده که به کنار قبرم بیایند. ⁽²⁵⁵⁾

255-رنج ها و فریادهای فاطمه علیها السلام ص 242 240

212 غسل و نماز و بدن زهرا علیها السلام

هنگامی که حضرت علی علیه السلام بالای بستر زهرا (سلام الله علیها) قرار گرفت و جامه ای که روی زهرا علیها السلام کشیده شده بود را کنار زد، نامه ای بالای سر آن حضرت دید و هنگامی که نامه را گشود مشاهده کرد که وصیت نامه فاطمه علیها السلام است که فرمود: مرا شب به خاک بسپار و به هیچ کس خبر نده.

شب وفات، فرا رسید علی علیه السلام بدن فاطمه علیها السلام را غسل داد و در آن حال هیچ کس به غیر از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، زینب علیها السلام و ام کلثوم و فضا و اسماء بنت عمیس حاضر نبود.

اسماء می گوید: فاطمه علیها السلام به من وصیت کرده که هیچ کس جز علی علیه السلام او را غسل ندهد و من علی علیه السلام را در غسل دادن فاطمه علیها السلام کمک کردم. علی علیه السلام هنگام غسل فاطمه علیها السلام می فرمود: (خدایا! فاطمه کنیز تو و دختر رسول و برگزیده توست. خدایا! حجتش را به او تلقین کن و برهانش را بزرگ دار و او را با پدرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همنشین گردان).

در روایتی آمده است: علی علیه السلام با همان پرده ای که بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشک نمود بدن زهرا علیها السلام را خشک کرد هنگامی که غسل تمام شد. بدن فاطمه علیها السلام را در تابوت نهاد و به امام حسین علیه السلام فرمود: ابوذر را خبر کن تا بیاید، او ابوذر را خبر کرد و با هم جنازه را تا محل نماز حمل کردند. و آنگاه علی علیه السلام بر بدن زهرا علیها السلام نماز خواند و به خاک سپرد.

213 علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام قرآن می خواند

حضرت زهرا علیها السلام در جزء وصیت های خود گفت: یا علی برایم قرآن بخوان، قرآنی که علی علیه السلام بخواند.

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

سوره یس می خواند سوره تمام می شود، زهرا علیها السلام هم رو به رفتن است، پرسید: در چه حالی؟ گفت: (اجد الموت الذی الابد منه) مرگی که چاره ای از آن نیست را می بینم. یا علی، ملک الموت با همان اوصافی که پدرم گفته، می بینم که برای قبض روح من آمده است، پدرم، جعفر آمده اند به استقبال من. ⁽²⁵⁶⁾

256-بندگی راز آفرینش، ص 301 و 302

214 وصایای حضرت زهرا علیها السلام

این وصیت فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است: او شهادت می دهد به یگانگی پروردگار عالم و به رسالت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به اینکه بهشت حق است و آتش جهنم حق. و سرانجام قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست و به درستی که تمام انسان ها از قبرها برانگیخته می شوند. ای علی! من فاطمه دختر محمدم که خداوند مرا برای تو تزویج کرده تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو از هر کس به من نزدیکتری، حنوط کن و غسل بده و کفن نما و در تاریکی شب به خاکم بسیار هیچ کس از آن مطلع نشود و تو را و فرزندانم را به نزد خداوند به ودیعه می گذارم و به خدا می سپارم تا روز قیامت.

سپس فاطمه علیها السلام فرمود: ای پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خداوند تو را جزای خیر دهد. وصیت من این است که اولاً پس از من با (دختر خواهرم) (امامه) ازدواج کنی، چرا که او فرزندان مرا مانند من پرستار و دوستدار است و مرد ناگزیر است که ازدواج کند.

وصیت می کنم تو را ای پسر عمو که برای من تابوتی درست کنی به همان نحوی که فرشتگان برایم تصویر کرده اند علی علیه السلام فرمود: بگو تا بدانم، پس فاطمه علیها السلام آن را توصیف نمود و آن اولین تابوتی است که روی زمین ساخته شده است.

وصیت می کنم تو را که حاضر نشود هیچ کس با جنازه من از کسانی که به من ستم کردند و حق مرا گرفتند. اینان دشمن من و دشمن رسول خداوند و

مگذار کسی از این جماعت و از همراهان ایشان بر من نماز گزارد و مرا در شبانگاه وقتی که مردمان دیده‌ها فرو بسته و خفته باشند به خاک بسپار. ⁽²⁵⁷⁾

257- سخنان ماندگار چهارده معصوم، ص 37 39

215 وصیت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پس از گذشت شصت روز از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار و بستری شد، و بیماریش شدید گردید، و دعای او در شکوه از ظالمان این بود:

یا حیّ یا قیوم برحمتک استعیث فاغثنی، اللهم زحزحسنى عن النار وادخلنی الجنة و الحقنی بابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

(از خدای زنده و توانا، پناه می آورم به رحمت تو، پس به من پناه بده و مرا از آتش دوزخ دور گردان و به بهشت وارد کن، و مرا به پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملحق فرما!)

امیرمؤمنان علی علیه السلام به او می فرمود: (خدا به تو عافیت می دهد و تو را زنده نگه دارد).

فاطمه علیها السلام می فرمود: (ای ابوالحسن! بسیار نزدیک است که با خدایم ملاقات کنم).

و به علی علیه السلام وصیت کرد که بعد از من با (امامه) (خواهرزاده ام) دختر ابوالعاص ازدواج کن، او دختر خواهرم زینب است و به فرزندان من مهربان می باشد. (258)

258- رنج ها و فریادهای فاطمه علیها السلام ص 228 و 229

216 وصیت به نماز نخواندن ابوبکر و عمر بر جنازه اش

و در روایت دیگر آمده: فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: من حاجتی به تو دارم علی علیه السلام فرمود: حاجتت برآورده است ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.
فاطمه علیها السلام عرض کرد: تو را به خدا پدرم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند می دهم که ابوبکر و عمر بر من نماز نخوانند، تو می دانی که من هیچ چیز بر تو کتمان نکرده ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: (یا فاطمة انک اول یلحق بی من اهلیتی فکنت اکره ان اسوئک.)

(ای فاطمه علیها السلام! تو نخستین فرد از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی و برای من ناگوار است که این خبر را به تو بدهم که ناراحت گردی).⁽²⁵⁹⁾

259- رنج ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 228 و 229

217 بیماری که خبر از مرگ می داد

امام باقر علیه السلام فرمود: که پنجاه شب از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت، بیماری حضرت زهرا علیها السلام آغاز گردید، دریافت که این بیماری خبر از مرگ می دهد، از این رو به علی علیه السلام وصیت کرد تا به آن اقدام نماید، و از علی علیه السلام پیمان گرفت که حتما به وصیت عمل کند، امیرمؤمنان که سخت غمگین و ناراحت بود، تمام گفتار و وصیت فاطمه علیها السلام را به عهده گرفت که انجام دهد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: (ای ابوالحسن! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرد که من اولین نفر از خاندانش هستم که به او می پیوندم، و چاره ای جز این نیست، بر فرمان خدا صبر کن و در برابر مقدرات الهی خشنود باش، مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار).

حضرت علی علیه السلام به وصیت فاطمه علیها السلام عمل کرد.

ابن عباس می گوید: فاطمه علیها السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، و آنچه را که بعد از آن حضرت بر ما روا داشتند، به آن حضرت گفتم و شکایت نمودم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: (برای شما خانه ابدی آخرت است که برای پرهیزگاران آماده شده است، و تو به زودی نزد ما می آیی!) (260)

260- رنج ها و فریادهای فاطمه علیها السلام ص 228 و 229

218 وصیت فاطمة الزهرا علیها السلام به علی علیه السلام

اگر زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر راضی شد، پس چرا وصیت کرد که شبانه دفن شود و بر جنازه اش حاضر نشوند؟ علی علیه السلام وصیت زهرا علیها السلام را به دقت اجرا کرد و قبرش را پنهان نمود و خشم مهاجمان به جوش آمد و تلاش کردند تا قبری را که علی علیه السلام برای به اشتباه انداختن آنان، کنده بود، نبش کنند، اما علی علیه السلام قدرتمندانه و کوبنده در مقابل آنان ایستاد. وقتی با مخالفت قوی علی علیه السلام روبه رو شدند، برگشتند. (261)

261-ر.ک: بحارالانوار ج 30، ص 345، 349، 286، ج 29 ص 193.

بخش چهارم: خاکسپاری فاطمه زهرا (غسل نماز دفن)

219 نماز بر جنازه زهرا علیها السلام

در کتاب (روضه الواعظین) آمده است: وقتی شب شد و خواب بر چشم‌ها چیره گشت و پاسی از شب گذشت، حضرت علی علیه السلام همراه حسن، حسین، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و چند نفر از خواص بنی هاشم، جنازه را از خانه بیرون آوردند و بر آن نماز خواندند و در نیمه‌های شب آن را به خاک سپردند. حضرت علی علیه السلام اطراف قبر زهرا علیها السلام هفت قبر دیگر ساخت تا قبر فاطمه علیها السلام شناخته نشود. (262)

360-262 داستان فضایل و کرمات فاطمه زهرا علیها السلام ص 307

220 تکبیر نماز علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام

و در کتاب (مصباح الانوار) آمده: شخصی از امام صادق سؤال کرد، امیرمؤمنان علی علیه السلام در نماز بر فاطمه علیها السلام چند تکبیر گفت؟ آن حضرت فرمود: علی علیه السلام یک تکبیر می گفت، جبرئیل نیز یک تکبیر می گفت، و بعد فرشتگان مقرب الهی تکبیر می گفتند، تا این که امیرمؤمنان علیه السلام پنج تکبیر گفت.

شخص دیگری پرسید: در کجا بر او نماز خواند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: در خانه اش نماز خواند، سپس جنازه را حرکت دادند و از خانه بیرون آوردند. (263)

263-360 داستان فضایل و کرامات فاطمه زهرا علیها السلام ص 307.

221 غسل دهنده زهرا علیها السلام

مفضل بن عمر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه کسی

فاطمه علیها السلام را غسل کرد؟

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام

من از فرمایش حضرت دلم گرفت:

حضرت فرمود: گویا از شنیدن این جمله دلگیر شدی؟

عرض کردم: آری، چنین شدم.

فرمود: دلگیر نشو! او صدیقه است و جز صدیق کسی نباید او را غسل دهد.

مگر نمی دانی که مریم علیها السلام را کسی جز حضرت عیسی علیه السلام غسل نداد؟ ... (264)

264-فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص 276.

222 ماجرای غسل و کفن و نماز بر جنازه

چون شب فرا رسید، علی علیه السلام جنازه زهرا علیها السلام را غسل داد، هنگام غسل هیچ کس حاضر نبود جز حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، زینب، ام کلثوم فضا و اسماء بنت عمیس.

اسماء می گوید: فاطمه علیها السلام به من وصیت کرد که هیچ کس جز علی علیه السلام و من، او را غسل ندهد، من علی علیه السلام را در غسل دادن جنازه فاطمه علیها السلام کمک کردم.

روایت شده: علی علیه السلام هنگام غسل فاطمه علیها السلام می گفت: (خدایا فاطمه علیها السلام کنیز تو و دختر رسول خدا و برگزیده تو است، خدایا حجتش را به او تلقین کن، و برهانش را بزرگ مدار، و درجه اش را عالی کن، و او را با پدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم همنشین گردان).

و نیز روایت شده که: علی علیه السلام با همان پرده ای که بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خشک کرد، بدن زهرا علیها السلام را خشک نمود، وقتی که غسل تمام شد، علی علیه السلام جنازه را بر سریر (شبیبه تابوت) نهاد، و به امام حسن علیه السلام فرمود: به ابوذر خبر بده بیاید، او ابوذر را خبر کرد و آمد و با هم جنازه را تا محل نماز حمل کردند، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام همراه علی علیه السلام بودند، آن گاه علی علیه السلام بر جنازه نماز خواند. (265)

265-رنج ها و فریادهای فاطمه علیها السلام، ص 251 و 252.

223 خبر شهادت فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام

شب بود، امام علیه السلام هنگام زهرا علیها السلام در مسجد بود حسن و حسین علیهما السلام به مسجد دویدند و شهادت مادر را به آن حضرت خبر دادند.

امام علی علیه السلام از این خبر به قدری ناتوان شد که بی حال به زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدند، وقتی خوب شد، با گفتاری که از قلب داغدار و پرسوزش بر می خاست، فرمود:

بمن العزاء یا بنت محمد کنت بک اتعزّی ففیم العزاء من بعدک:

(ای دختر محمد صلی الله علیه و آله به چه کسی خود را تسلیت بدهم، تا زنده بودی

مصیبتم را به تو تسلیت می دادم، اکنون بعد از تو چگونه آرام گیرم؟). (266)

266- سوگنامه آل محمد (ص) ص 35 32.

224 مرثیه علی علیه السلام کنار جنازه فاطمه زهرا علیها السلام

مورخ معروف، مسعودی می نویسد: امام علی علیه السلام در کنار جنازه زهرا علیها السلام با سوز و گلداز چنین مرثیه خواند:

لكل اجتماع من خلیلین فرقة و كل الذی دون الممات قلیل
و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل

(هر اجتماع و دوستی سرانجام به جدایی می انجامد، و هر مصیبتی بعد از فراق و جدایی، اندک است.

رفتن فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آن است که هیچ دوستی باقی نمی ماند).⁽²⁶⁷⁾

از غمت خون جگرم فاطمه جان فاطمه جان	ای یگانه گهرم فاطمه جان فاطمه جان
روزم از هجر تو شد چون شب یلدا چه کنم؟	بعد پرپر شدنت ای گل رعنا چه کنم؟
خون رود از بصرم فاطمه جان فاطمه جان	هر زمان یاد کنم پهلوی بشکسته تو
تاریک شده کاشانه ام یا زهرا	بودی چراغ خانه ام یا زهرا
سیلی ز دشمن خورده ام یا زهرا	ای نوگل پژمرده ام یا زهرا
کو مادر غم پرورم یا زهرا	گوید حسین کو مادرم یا زهرا

(268)

267- بیت الاحزان محدث قمی، ص 152.

268- سوگنامه آل محمد (ص)، ص 35 32.

225 وداع فرزندان با بدن مادر

هنگامی امام علی علیه السلام بدن زهرا علیها السلام را کفن می کرد، وقتی که خواست بندهای کفن را ببندد صدا زد: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای حسن و ای حسین:

هلموا تزودوا من امکم...

(بیایید و از دیدار مادرتان توشه بگیرید، که وقت فراق و لقای بهشت است).

حسن و حسین آمدند و با آه ناله، فریاد می زدند: ای مادر حسن! ای مادر حسین! وقتی که به حضور جدمان رسیدی سلام ما را به او برسان و به او بگو بعد از تو در دنیا یتیم ماندیم، آه! آه! چگونه شعله غم دل ما از فراق پیامبر (سلی الله علیه و آله و سلم) و مادرمان، خاموش گردد؟!

امیرمؤمنان می فرماید:

انّی اشهد الله أنّها قد حنتّ و انت مدّت یدیها و ضمّتهما الی صدرها ملیا.

(من خدا را گواه می گیرم که فاطمه ناله جانکاه کشید و دست های خود را دراز کرد و فرزندانش را مدتی به سینه اش چسباند).

ناگاه شنیدم، هاتفی در آسمان صدا زد: یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکة السماء...

(ای علی! حسن و حسین علیهما السلام را از روی سینه مادرشان بلند کن که سوگند به خدا این حالت آنها، فرشتگان آسمان را به گریه انداخت).

آن گاه علی علیه السلام آنها را از سینه مادرشان بلند کرد. ⁽²⁶⁹⁾

ای آفتاب من که شدی غایب از نظر آیا شب فراق تو را کی بود سحر

ای نور عالم و چشم و چراغ دل بگشای چشم رحمت و بر حال من نگر

269-بیت الاحزان ص 154.

226 نماز بر جنازه فاطمه زهرا علیها السلام

در بعضی از منابع آمده: (فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام به خدا و رسولش پیمان گرفت که جز ام سلمه و ام ایمن و فضه و حسنین، و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و حذیفه کسی بر جنازه اش حاضر نشود.)⁽²⁷⁰⁾

علی علیه السلام بر او نماز گزارد⁽²⁷¹⁾ و پنج تکبیر گفت⁽²⁷²⁾... پندار برخی که گمان می بردند ابوبکر بر جنازه زهرا علیها السلام حاضر شد و بر او نماز گزارد⁽²⁷³⁾، درست نیست. او نه بر زهرا علیها السلام نماز گزارد و نه بر پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه روز روی زمین بود.⁽²⁷⁴⁾

270-بحار الانوار ج 78، ص 310

271-مستدرک حاکم، ج 3، ص 162.

272-ر.ک: الفصول المهمه، ص 131

273-ر.ک: الرياض النصره. ج 1، ص 176

274-ر.ک. تقریب المعارف، ص 251؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 297

227 آرام کردن بچه ها کنار قبر زهرا علیها السلام

پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام و غسل و کفن حضرت، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حسن علیها السلام، حسین علیها السلام، جنازه را برداشتند و به سمت قبرستان بقیع حرکت کردند، در حین تشییع علی علیها السلام مرتبا به بچه ها تذکر می داد که: حسنینم آرام گریه کن، حسینم آرام گریه کن، تمام مردم نفهمند که جنازه زهرا علیها السلام را داریم تشییع می کنیم. در این هنگام علی علیها السلام دید از انتهای قبرستان بقیع صدای ناله ای می آید، به حسن علیها السلام فرمود: حسن جان، ببین این چه کسی است که ناله می کند، ساکتش کن تا مردم مطلع نشوند.

امام حسن رفت و پس از مدتی برگشت و فرمودند: بابا، خواهرم زینب است که از عقب جنازه می آید و گریه می کند.

علی علیها السلام جنازه فاطمه زهرا علیها السلام را به بقیع آورد و داخل قبر نهاد. ⁽²⁷⁵⁾

275- نقل از یکی از علما.

228 تکفین و تدفین زهرا علیها السلام

(پس از وفات فاطمه) چون شب شد، حضرت علی علیه السلام او را غسل داد و در جنازه گذاشت و امام حسن علیه السلام را فرمود که ابوذر را طلب کن. چون ابوذر حاضر شد، جنازه را برداشتند و به سوی بقیع بردند و بر آن نماز کردند. چون حضرت امیر علیه السلام از نماز فارغ شد، دو رکعت نماز به جای آورد و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! این فاطمه دختر پیغمبر توست، پس او را از ظلمت ها به سوی نور بیرون ببر، و از شدت ها به سوی شادی سرور. پس زمین به قدر یک میل در یک میل روشن شد. چون خواستند آن حضرت را دفن کنند، از بقعه ای از بقعه های بقیع صدا آمد که، به سوی من بیایید که تربت او را از من برداشته اند. زمانی که حضرت نگاه کرد، قبر کنده ای دید، پس جنازه آن حضرت را در آن قبر گذاشتند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار قبر ندا کرد: ای زمین! امانت خود را که دختر رسول خداست به تو سپردم. پس از زمین صدایی آمد که: یا علی! من مهربان ترم به او از تو، برگرد و آزرده خاطر مباش. چون حضرت خواست برگردد، قبر پر شد و با زمین هموار و صاف گردید، و دیگر ندانستند که در کجاست تا روز قیامت. ⁽²⁷⁶⁾

1-276. نقل از یکی از علما

2. تاریخ چهارده معصوم، ص 278.

229 تدفین زهرا علیها السلام

شیخ صدوق (ره) می گوید: زمانی که علی علیه السلام جنازه زهرا علیها السلام را درون خاک نهاد، توان آن را نداشت که خاک بر روی جنازه زهرا علیها السلام بریزد از قبر خارج شد، کناری ایستاد و دو رکعت نماز گزارد، سپس سرش را به سوی آسما بلند کرد و فرمودند: خدایا به من صبری عطا کن تا بتوانم پیکر زهرا را تدفین کنم. سپس روی قبر را با خاک پوشاند پس از خاک سپاری بچه ها خود را روی قبر زهرا علیها السلام می انداختند و مادر، مادر می کردند. سلمان، مقداد و ابوذر، امام حسن و حسین را آرام نمودند و علی علیه السلام زینب را دلداری داد و به سوی خانه برد ⁽²⁷⁷⁾

277- نقل از یکی از علما

230 مرثیه سرایی علی علیه السلام کنار قبر زهرا علیها السلام

امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از به خاک سپردن زهرا علیها السلام مقداری آب روی قبر ریختند و کنار قبر نشسته و آرام، آرام گریه کردند.

قطرات اشک بر چهره مبارکش روان شد، صورت را بر قبر زهرا علیها السلام گذاشت و شروع به مرثیه سرایی کرد:

نفسی علی زفرتها محبوسة یا ليتها خرجت مع الزفات
لا خیر بعدک فی الحیوة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی

از غم تو مرغ روح و نفس و جانم در قفسه سینه ام حبس و زندانی شده، سینه ای که صندوق اسرار و راز است، اما گاهی از ضبط عاجز می شود و دلش می خواهد اگر شده با روح و جانم آنها را بیرون بریزد و جان به سر آید.

فاطمه جان بعد از تو خیری در این دنیا نیست، زندگی پس از تو برایم معنا ندارد و آن را نمی خواهم، اگر هم زندگی می کردم چون تو بودی برایم زندگی پربار بود و به عشق تو زنده بودم، نه اینکه خیال کنی از مرگ فراری ام و ترس دارم، نه بر عکس گریه من برای این است که می ترسم بعد از تو زندگی من طولانی شود. (278)

278-ناسخ التواریخ، ج 1، ص 232.

231 شکوه علی علیه السلام هنگام تدفین زهرا علیها السلام

علی بن محمد هرمزانی، از امام سجاد علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود:

چون فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، به علی علیه السلام وصیت نمود که امر او را کتمان، و خیرش را پوشیده دارد، و کسی را از بیماری حضرتش آگاه نسازد، و آن حضرت چنین کرد. و خود حضرت او را پرستاری می کرد و اسماء بنت عمیس (رحمها الله) پنهانی چنان که فاطمه علیها السلام وصیت نموده بود، آن حضرت را کمک کار بود.

پس چون هنگام وفات آن حضرت فرا رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که شخصا کار او را به دست گیرد، و او را شبانه به خاک سپارد، و قبرش را ناپیدا سازد (با زمین یکسان کند که جایش معلوم نباشد). پس علی علیه السلام خود این کار را عهده گرفته و حضرت را به خاک سپرد، و محل قبر او را ناپیدا ساخت. چون دست مبارک از خاک قبر بر فشانده، اندوه و غم بر دلش هجوم آورد. پس سیلاب اشک بر گونه اش جاری ساخت، و رو به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرداند و گفت:

(ای رسول خدا، از من بر تو سلام باد و سلام باد بر تو از جانب دخترت و حبیبه ات و نور دیده ات و زایرت و کسی که در آرامگاه تو در میان خاک خفته و آن کس که خداوند زود رسیدن به تو را برایش برگزیده است.

یا رسول الله ﷺ! صبرم در فراق دختر برگزیده ات کاسته شده، و تاب و توانم در فراق سرور زنان به سستی گراییده، جز آنکه در تاءسی من به سنت تو، و در اندوهی که با جدایی تو بر منت فرود آمد، جای صبر و بردباری (بر عزای فاطمه) باقی است، همانا من تو را در لحد آرامگاهت نهادم. پس از آنکه جان مقدست بر روی سینه ام جاری گشت (هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود) و تو را با دست خود به زیر خاک پنهان نمودم، و خودم شخصا امورت را به عهده گرفتم. آری، در کتاب خدا آیه ای است که سبب می شود مصیبت ها را با آغوش باز بپذیریم: (ما همه از آن خداییم و همه به سوی او باز خواهیم گشت). (279)

راستی که امانت پس گرفته شد، گروگان دریافت گشت، و زهرا خیلی سریع از دستم ربهوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند! اما اندوهم همیشگی گشته، و شبم به بیداری کشیده، اندوه هرگز از دلم رخت نبندد تا آنگاه که خداوند همان سرایی را که تو را در آن مقیم گشته ای برایم برگزیند.

غصه ای دارم بس دلخراش، و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدایی افتاد، من به خدا شکوه می برم.

و به زودی دختر تو از همدستی امتت علیه من، و غضب حق خودش به تو گزارش می دهد، پس احوال را از او جويا شو، که بسی غم های سوزانی که در سینه داشت و راهی برای پخش آن نمی یافت، به زودی بازگو خواهد نمود، و البته خداوند داوری می کند و او بهترین داوران است.

ای رسول خدا! بر تو درود می فرستم، درود وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، بنابراین اگر باز گردم، از روی ملالت و دلتنگی نیست؛ و اگر بمانم، از روی بدگمانی به وعده ای که خداوند به صبر پیشگان داده، نباشد، و البته که صبر مبارک تر و زیباتر است. و اگر بیم غلبه چیره شوندگان بر ما نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشکافند) ماندن در نزد قبر تو را بر خود لازم می نمودم و در کنار آن به اعتکاف به سر می بردم و بر این مصیبت بزرگ همچون مادر فرزند از دست داده می نالیدم. در برابر دید خدا دخترت پنهانی به خاک سپرده گشته، و حقیقش به زور ستانده می شود، و آشکارا از ارث خویش محروم می گردد، حال آنکه هنوز از عهد تو دیری نپاییده و یاد تو فراموش نشده است

پس ای رسول خدا، به سوی خداوند شکوه می برم. و بهترین صبر صبر بر ماتم تو است، و صلوات و رحمت و برکات خداوند بر تو و بر او (فاطمه) باد

(280)

232 هفت قبر دیگر کنار قبر زهرا علیها السلام

در کتاب روضة الواعظین (فتال نیشابوری) آمده: اواخر شب حضرت علی علیه السلام همراه حسن، حسین، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان و بریده و چند نفر از خواص بنی هاشم، جنازه زهرا علیها السلام را از خانه بیرون آوردند و بر آن نماز خواندند و در نیمه های شب آن را به خاک سپردند، حضرت علی علیه السلام اطراف قبر حضرت زهرا علیها السلام هفت قبر دیگر ساخت تا قبر فاطمه علیها السلام شناخته نشود، در این هنگام:

هاج به الحزن فارسل دموعه علی خدیّه.

(غم و اندوه علی علیه السلام به هیجان در آمد، اشکهایش بر گونه هایش سرازیر شد.)

آن گاه به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو کرده و گفت:

السّلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النّازلة فی جوارک و السّریعة اللّحاق بک، قل یا رسول الله عن صفتک صبری و رق عنها تجلدى...

(سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب من و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو پیوسته است، ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده و پاکت، پیمانۀ صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته است... انا لله و انا الیه راجعون. (281)

281- بیت الاحزان ص 155 و 154، نهج البلاغه خطبه 202.

233 گریه کنار قبر فاطمه زهرا علیها السلام

امام صادق علیه السلام از پدران خود نقل کرد که: پس از که امیرمؤمنان علیه السلام فاطمه را در میان قبر نهاد و قبر را پوشانید، مقداری آب بر روی قبر پاشید سپس در کنار، گریان و نالان نشست، تا این که عمویش عباس آمد و دست علی علیه السلام را گرفت و او را به خانه اش برد. ⁽²⁸²⁾

282-بیت الاحزان ص 156

234- بیان مظلومیت از زبان فاطمه علیها السلام

علی علیه السلام همه این رنج ها را برای خدا تحمل می کرد و به نخلستان می رفت و ناله می کرد تا دشمن از آه و سوز او با خبر و بر اسلام جری تر نشود و شنیدید که زمانی بر سر چاه می رفت و در آنجا درد دل می کرد.

آن روز که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و امام به دفنش پرداخت همه اسرا دل را در یک جمله کوتاه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و ستنبک بتظافر امتک علی هضمها ⁽²⁸³⁾ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترت فاطمه علیها السلام به تو خبر خواهد داد که امت تو بر خرد و نابود کردن او چگونه همدست شده اند، فاحفها السؤال و استخبرها الحال. از او در این مورد سؤال کن و از او در این زمینه خبر بگیر.

فاطمه علیها السلام پس از وفات پیامبر در مورد رنج های علی علیه السلام در خطبه ای فرموده بود: او این رنج ها را برای خدا می کشید و در آن خشنودی خدا و پیامبر را جستجو می کرد. ⁽²⁸⁴⁾

283- نهج البلاغه.

284- مناقب ج 2، ص 208.

235 مرثیه علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام

چون امام علی علیه السلام همسرش زهرا علیها السلام را در دل شب دفن کرد، بر لب قبر ایستاد و اشعاری را انشاد کرد که ترجمه آن چنین است:

1 در هر اجتماعی، سرانجام هر دوستی جدایی خواهد بود.

2 از دست دادن فاطمه زهرا علیها السلام بعد پیامبر، دلیلی است که دوستی دایمی

نخواهد شد.

و باز نقل شده که بعد از وفات زهرا علیها السلام علی علیه السلام این اشعار را انشاد کرد:

1 نفسم با ناله هایش حبس شده ای کاش نفسم با ناله ها خارج می شد!

2 بعد از زهرا علیها السلام خیری در زندگانی دنیا نیست. گریه ام برای این است که

زندگی دنیا طول بکشد. (285)

285-بحارالانوار، ج 43، ص 213.

236 جلوگیری از نبش قبر فاطمه علیها السلام

روایت شده: شبی که جنازه فاطمه علیها السلام را دفن کردند، در قبرستان بقیع صورت چهل قبر تازه احداث کردند.

هنگامی که مسلمانان از وفات فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به قبرستان بقیع رفتند در آنجا چهل قبر تازه یافتند و قبر فاطمه علیها السلام را پیدا نکردند صدای ضجه و گریه از آنها برخاست، همدیگر را سرزنش می کردند و می گفتند: پیامبر شما جز یک دختر در میان شما گذاشت، ولی او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد و در مراسم نماز و دفن او حاضر نشدید و قبر او نمی شناسید.

سران قوم گفتند: بروید عده ای از زنان با ایمان را بیاورید تا این قبرها را نبش کنند، تا جنازه فاطمه علیها السلام را پیدا کنید و بر او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.

علی علیه السلام از این تصمیم باخبر شد، خشمگین از خانه بیرون آمد آنچنان خشمگین بود که چشمهایش سرخ شده بود و رگهای گردنش پر از خون؛ و قبای زردی که هنگام ناگواربها می پوشید، و بر شمشیر ذوالفقارش تکیه نموده بود تا به قبرستان بقیع آمد و مردم را از نبش قبرها ترسانید.

مردم گفتند: این علی بن ابی طالب است که می آید، در حالی که سوگند یاد کرده اگر یک سنگ از این قبرها جا به جا شود، تمام شما را خواهد کشت. در این هنگام، عمر با جمعی از اصحاب خود با علی علیه السلام ملاقات کردند. عمر گفت:

ای ابوالحسن! این چه کار است که انجام داده ای، سوگند به خدا قطعا قبر زهرا علیها السلام را نبش می کنیم، و بر او نماز می خوانیم.

حضرت علی علیه السلام دست بر دامن او زد و آن را پیچید و به زمین کشید، عمر به زمین افتاد، علی علیه السلام فرمود: ای پسر سودای حبشیه! من از حق خود گذشتم از بیم آن که مردم از دین خارج نشوند، اما در مورد نبش قبر فاطمه علیها السلام، سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر چنین کاری کنید زمین را از خون شما سیراب می کنم. چنین نکنید تا جان سالمی از میان به در برید.

ابوبکر به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد: تو را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق آن کسی که بالای عرش است (یعنی خدا)، سوگند می دهم عمر را رها کن، ما چیزی را که شما نپسندید انجام نمی دهیم.

آن گاه علی علیه السلام عمر را رها کرد، و مردم متفرق شدند و از فکر نبش قبر منصرف گردیدند. (286)

286- بیت الاحزان، ص 256 و 257.

بخش پنجم: گریه علی علیه السلام بعد از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

237 دیدی علی علیه السلام تنها ماند

ابن عباس می گوید: علی علیه السلام فرمود: بیا امشب با هم کنار قبر زهرا برویم. پاسی از شب گذشته بود که ابن عباس به در خانه علی علیه السلام آمد و هر دو آرام آرام به سوی بقیع رفتند. هنگامی که کنار قبر زهرا رسیدیم علی خود را روی قبر انداخت و شروع به مرثیه سرایی کرد و فرمود: خانم، ای یاور علی، ای جان علی، چرا مرا تنها گذاشتی، هستی من تو بودی، پس از گفتن این سخنان، امام کنار قبر زهرا علیها السلام خوابش برد. پس از لحظه ای از خواب برخاست و فرمود: ابن عباس برویم خانه.

گفتم: آقا، همیشه تا اذان صبح می ماندی و می فرمودی ای کاش شب طولانی تر می شد، حال چرا برگردی؟

امام فرمود: در خواب بودم که خانم زهرا با حالت نگرانی آمد و فرمود: علی جان، تو در کنار من خوابیده ای، سری به خانه بزن که حسنین بهانه مادر را گرفتند.

ابن عباس می گوید: وقتی که وارد شدم دیدم علی علیه السلام در حجره نشسته، حسنین روی زانوی علی اند، بابا گریه می کند، زینب اشک پدر را پاک می کند.

238 غربت فرزندان زهرا علیها السلام

پس از رحلت حضرت زهرا علیها السلام، امیرمؤمنان شب‌ها سفره‌ای را در خانه پهن کرده و هر چه در خانه بود را بر سر سفره می‌گذاشت، سپس امام حسن و حسین و حضرت زینب را صدا می‌زد، بچه‌ها دور سفره می‌نشستند، اما وقتی که جای خالی مادر را می‌دیدند، شروع به گریه می‌کردند علی علیه السلام هر کاری می‌کرد تا بچه‌ها را آرام کند نمی‌توانست تا این که خود حضرت نیز به گریه می‌افتادند. سر را بر دیوار گذاشته و می‌گریستند.

گاهی اوقات که امیرمؤمنان موفق به آرام کردن بچه‌ها نمی‌شد، شبانه و با سر و پای برهنه بر سر خاک زهرا علیها السلام می‌رفت و می‌فرمود: زهرا جان برخیز و بچه‌هایت را آرام کن.

239 اشک علی علیه السلام به علت پاداش دادن به قنفذ

ابان گفت: سلیم گفت: با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر که از قنفذ مالیات نمی گیرد از او پرسیدم. فرمود: آیا می دانی چرا از قنفذ دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟

گفتم: نه.

فرمود: زیرا او بود وقت فاطمه علیها السلام آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه اش او را زد، چنانکه وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود. (287)

ابان گفت: سلیم گفت: در حلقه ای در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم که جز سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی بکر، عمر بن ابی سلمه، قیس بن سعد بن عباده، همه از بنی هاشم بودند. عباس به علی علیه السلام گفت: به نظر شما، چرا عمر، قنفذ را مانند دیگر کارمندانش وادار به پرداخت غرامت نکرد؟

علی علیه السلام نگاهی به اطراف انداخت. چشمانش پر از اشک شد، سپس فرمود: این پاداش ضربه تازیانه ای بود که به فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، اثر این ضربه همچون بازوبندی روی بازو او بود...

240 ناله علی علیه السلام بر قبر زهرا علیها السلام

چون فاطمه علیها السلام وفات کرد علی علیه السلام هر روز قبرش را زیارت می کرد، روزی آمد و خود را بر قبر انداخت و این دو شعر را انشاد فرمود:

1 بر قبرها گذشتم و به قبر دوست سلام کردم جوابم نداد.

2 ای قبر؛ چرا جواب فریاد کننده را نمی دهی؟ مگر پس از من از دوستی دوستان ملول شده ای؟ پس گوینده ای که صدایش شنیده می شد و خودش دیده نمی شد این اشعار را در جواب گفت:

1 دوست گفت: چگونه می توانم جواب شما را بدهم، در حالتی که من در گرو سنگ و خاکم؟!

2 خاک زیبایی های مرا خورد که شما را از یاد بردم، و از خاندان و همزادانم دور افتادم.

3 پس سلام من بر شما باد (برای همیشه شما را وداع می کنم) رشته دوستی میان من و شما گسسته شد. (288)

241 قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا علیها السلام و عکس العمل

امیرالمؤمنین علیه السلام

عمر پس از اینکه از تدفین شبانه زهرا علیها السلام مطلع شد، گفت به خدا قسم ای بنی هاشم، شما حسد قدیمی تان را نسبت به ما هرگز ترک نمی کنید. این کینه هایی که در سینه های شماست هرگز از بین نمی رود. به خدا قسم قصد کرده ام قبر زهرا را نبش کنم و بر او نماز بخوانم!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا قسم ای پسر صهاک، اگر چنین قصدی نمایی دستت را به سویت بر می گردانم، به خدا قسم اگر شمشیرم را بیرون کشم آن را غلاف نخواهم کرد مگر با گرفتن جان تو! (اگر می توانی) قصدت را عملی کن. در این جا عمر شکست خورد و سکوت کرد و دانست که علی علیه السلام هر گاه قسم یاد کند آن را عملی می کند.

سپس علی علیه السلام فرمود: ای عمر، تو همان کسی نیستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن تو را نمود و سراغ من فرستاد من در حالی که شمشیر به کمر بسته بودم آمدم و به سویت حمله کردم تا تو را بکشم، ولی خداود عزوجل آیه نازل کرد که (فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا) یعنی: (نسبت به آنان عجله مکن که برایشان آماده کرده ایم).

لذا ابوبکر و عمر و مردم برگشتند. (289)

بخش ششم: مصائب شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

242 مصایب در صحیفه ای نوشته شده بود

سلیم از ابن عباس نقل می کند: در ذی غار بر علی علیه السلام وارد شدم. صحیفه ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من املا فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! آن را برایم بخوان.

علی علیه السلام آن را برایم خواند. همه حوادث پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا شهادت حسین علیه السلام، و این که چگونه کشته می شود، چه کسی او را می کشد و چه کسانی با او به شهادت می رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه السلام سخت گریست و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که خواند. این بود: چگونه فاطمه علیها السلام به شهادت می رسد، و چگونه حسن علیه السلام شهید می شود، و چگونه امت با او مکر می ورزد... (290)

روایت شده که علی علیه السلام به هنگام دفن زهرا علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

(. دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه امت جمع شدند، و بر او ستم ورزیدند. از او پیرس چنان که شاید و خبرگیر از آنچه باید، چه اندوه هایی که در سینه اش نهفته است، و او راهی برای بیان آن نیافته است...)

290- کتاب سلیم ج 2 بحارالانوار ج 28

243 محبت ام البنین به فرزندان زهرا علیها السلام

وقتی ام البنین به خانه علی علیه السلام آمد فرزندان رسول خدا از عطوفت و مهربانی و معرفت و کمال آن بانو گویا مادر خود را می دیدند و رنج فقدان مادر را کمتر احساس می کردند، تاریخ جز این بانوی پاک را یاد ندارد که فرزندان هووی خود را بر فرزندان خودش مقدم بدارد. ام البنین محبت به فرزندان فاطمه علیها السلام را برای خود فریضه دینی می شمرد و با درک عظمت شان به خدمت آنها برای همیشه دریغ نداشت و به آیه کریمه قرآن عمل می نمود. (291)

ام البنین در خانه مولا آمد، حسنین علیهم السلام هر دو مریض و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازه ابوطالب علیه السلام به محض آن که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز رسانید و همچون مادری مهربان به دل جویی و پرستاری آنان پرداخت (292) چنانکه گفته شد آن بانوی با وفا به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه که اسم اصلی او بود، ایشان را ام البنین صدا بزنند، تا این که حسنین از ذکر نام اصلی که فاطمه باشد به یاد مادرشان فاطمه زهرا علیها السلام نیافتاده و در نتیجه خاطرات گذشته به ذهن مبارکشان نیاید تا رنج بی مادری آنها را آزار ندهد. (293)

291- سوره شوری آیه 23، (قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی).

292- زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع)، ص 21.

293- 72 داستان از شفاعت امام حسین (ع) ج 2 ص 81 و 82

244- شکیبایی و صبر علی علیه السلام بر شهادت زهرا علیها السلام

شهادت جانگداز حضرت زهرا علیها السلام و حوادث تلخ و شرایط سخت بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برای علی علیه السلام بسیار جانفرسا و دشوار بود. هیچ چیزی نمی توانست امیرمؤمنان علی علیه السلام را در برابر آن حفظ کند جز صبر و استقامت. او در پرتو صبر و استقامت به زندگی خود ادامه داد و فرمود:

فرايت ان الصبر على هاتا احجى، فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجا
سرانجام دیدم صبر و شکیبایی به عقل و خرد نزدیکتر است از آن رو صبر
کردم با اینکه (بر اثر فشار حوادث تلخ) همچون کسی بودم که خاشاک چشمش
را پر کرده و استخوان، راه گلویش را گرفته است. (294)
نیز فرمود:

و صبرت من كظم الغيظ على امر من العلقم، و الم للقلب من و خز الشفار:
و با فرو خوردن خشم، رد امری که از خنظل تلخ تر و از تیزی دم شمشیر
برای قلب دردناک تر بود، صبر نمودم. (295)

294- نهج البلاغه، خطبه 3.

295- نهج البلاغه، خطبه 217

فصل پنجم شهادت علی علیه السلام

بخش اول خبر دادن پیامبر از شهادت علی علیه السلام

245 شهادت سید اوصیا در سید ماه ها

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سید اوصیاء در سید ماه ها شهید می شود.

پرسیدم: یا رسول الله! سید اوصیاء کیست و سید ماه ها کدام است؟

فرمود: سید ماه ها ماه رمضان و سید اوصیاء تویی یا علی. ⁽²⁹⁶⁾

296- اثبات الهداة، ج 3، ص 445 444

246 گریه پیامبر بر ضربت بر فرق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

علی بن ابیطالب فرمود: در زمان وفات پیامبر هنگامی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم آن حضرت به ما رو کرد و گریست.

من گفتم: چرا گریه کنید یا رسول الله؟

فرمود: می‌گیرم برای آن چه با شما می‌شود.

گفتم: آن چه باشد یا رسول الله؟

فرمود: گریه کنم از ضربتی که بر فرق تو زند و از سیلی که بر صورت فاطمه زند و از نیزه‌ای که بر ران حسن زند و زهری که به او نوشاندند و از قتل حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: همه اهل بیت گریستند، یا رسول الله خدا ما را نیافریده جز برای بلا.

فرموده: مژده گیر ای علی که خدای عزوجل با من عهد کرده که دوستت

ندارد جز مؤمن و دشمنت ندارد جز منافق. ⁽²⁹⁷⁾

247- خبر مظلومیت علی علیه السلام در معراج

زمانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به آسمان عروج کرد به حضرتش عرض شد: خداوند تبارک و تعالی می خواهد شما را در سه چیز آزمایش کند تا صبر شما را ببیند.

حضرت عرض کرد: پروردگارا من تسلیم امر تو هستم، من توان صبر را ندارم مگر به کمک تو، آن سه چیز کدامند؟
به حضرتش گفته شد: اول آنها جوع و گرسنگی و ضیق بر خودت و بر اهلت.

حضرت عرض کرد: پروردگارا آن را پذیرفته و راضی شده و تسلیم بوده و از تو توفیق صبر می خواهم.

و اما دوم: آنکه تو را دروغگو می پندارند و ترس زیادی بر تو چیره می شود و جنگ با کافران مال و نفس خویش را بذل کرده و بر اذیت و آزادی که از ناحیه ایشان و اهل نفاق به تو می رسد صبر کرده و درد و جراحاتی که در جنگ بر تو وارد می شود را تحمل کنی.

حضرت عرض کرد: پروردگارا آن را پذیرفته و راضی شده و تسلیم بوده و از تو توفیق و صبر می خواهم.

و اما سوم: عبارت است از آن چه بعد از تو به اهل بیتت می رسد و آن قتل و کشته شدن آنها است. اول برادرت علی علیه السلام: از ناحیه امتت، فحش و سخنان زشت و سرزنش و حرمان از حق و انکار و ظلم به او متوجه شده و در آخر او را خواهند کشت.

عرض کرد: پروردگارا آن را پذیرفته و راضی شده و تسلیم تو بوده و از تو
توفیق و صبر می خواهم. (298)

298-کامل الزیارات، (ص) 999 1000.

248 گریه پیامبر ﷺ بر مظلومیت علی علیه السلام

از پیغمبر ﷺ در حدیث طویلی نقل شده که: به علی علیه السلام فرموده: از آن کینه‌هایی که از تو در سینه عده‌ای است و آنها آن را اظهار نمی‌کنند، مگر بعد از مرگ من، بر حذر باش، آنان را خدا و همه لعنت‌کنندگان لعنت می‌کنند، سپس گریه کرد، پرسیدند: یا رسول الله ﷺ این گریه برای چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که پس از من در حق علی علیه السلام ستم می‌کنند، و حقش را نمی‌دهند، و با او می‌جنگند، و فرزندانش را می‌کشند، و با آنها ظلم می‌کنند.

249 خبر از هتک حرمت

پیامبر خدا ﷺ هنگام وصیت کردن موارد وصیت را یکی به علی عَلِيٌّ می گفت و از او می خواست تا عمل به وصیت را - با همه سختی که در پی دارد - بپذیرد. و افراد که اینک شاهدانی از الهی بر اقرار و پذیرش تو گواهند؛ مبادا در انجام آن سستی ورزی.

وصی گرامی که سراپا گوش بود، در پایان هر بند، اطاعت و آمادگی خود را اعلام می نمود. تا آن که شمار وصایا به فرازی رسید که شنیدن آن، بند از بند علی عَلِيٌّ جدا کرد و آن جلوه عظمت و ناموس الهی را به لرزه در آورد و نقش بر زمین کرد. این بخش را از خود علی می شنویم:

... قسم به آن که دانه را شکافت و به جانداران حیات بخشید، گفتار جبرئیل را شنیدم که به حبیب خدا چنین می گفت:

(ای محمد، به علی بگو که حرمتت، که حرمت خدا و رسول است، هتک خواهد شد و محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد).

از شنیدن این سخن، فریادی کشیدم و بیهوش بر زمین افتادم پس (از آن که به هوش آمدم) گفتم: یا رسول الله این وصیت را هم می پذیرم. و بر تلخی های آن صبر می کنم اگر چه حرمت هتک شود و سنت های الهی ترک شود و کتاب خدا پاره پاره گردد و ارکان کعبه از هم فرو پاشد و محاسنم از خون سرم رنگین شود. در برابر همه این ها شکیبیا خواهم بود و به حساب خدا خواهم گذاشت و از او امید اجر و پاداش دارم و تا پیوستن به شما، در انجام دادن آن تلاش خواهم کرد. ⁽²⁹⁹⁾

299- مشاهدات امیرالمؤمنان (ع)، ج 2، (ص) 44.

250- وعده پیامبر به علی علیه السلام

از فضالة بن ابی فضاله انصاری روایت است (ابو فضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد) که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مریض شد، و من با پدرم به عبادت آن حضرت رفتیم. پدرم به آن حضرت گفت: علت توقف شما در کوفه در بین عرب های جهینه چیست؟ به سوی مدینه رهسپار شو، اگر اجلت در رسید، اصحاب تو متصدی و مباشر تکفین و تغسیل تو می گردند و بر تو نماز می خوانند. حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با من عهد و میثاق بسته که از دنیا نروم مگر آن که این جا خضاب گردد (یعنی محاسنش از خون سرش).⁽³⁰⁰⁾

300 - 254/3 (به نقل از تذكرة الخوا (ص) / 100).

251- بشارت بر شهادت

جنگ احد، یکی از صحنه های بزرگ رویایی حق و باطل بود. سپاه اسلام برابر سپاه کفر می جنگیدند. جنگ پایان یافت. پیامبر ﷺ و علی علیه السلام هر دو مجروح شدند. افرادی از برجستگان، مانند: حمزه سید شهیدان به شهادت رسیدند. علی علیه السلام غرق در خون، قهرمانی و جانبازی را به آخرین درجه اش رسانید و سپری به بلندای کوههای سر به فلک کشیده برای پیامبر ﷺ و اسلام بود. در عین حال وقتی که پیکرهای شهیدانی همچون: حمزه، مصعب، حنظله و... را دید، شوق شهادت او را رنج داد. هیجان زده و دگرگون شد که چرا به مقام شهادت نایل نشده است؟

پیامبر ﷺ این شور ملکوتی را در چهره علی علیه السلام مشاهده کرد و به علی علیه السلام فرمود:

ابشر فان الشهادة من ورائك.

به تو بشارت باد که سرانجام شهید شوی.

مدت ها از این ماجرا گذشت و یک روز علی علیه السلام همین بشارت را به پیامبر

ﷺ یادآوری کرد، پیامبر ﷺ فرمود:

ان ذالك لكذالك فكيف صبرك اذا:

آری، قطعا چنین خواهد شد، ولی بگو بدانم در این هنگام صبر و مقاومت تو

چگونه است؟!

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که به مقام رضا، یعنی به درجه بالاتر از صبر رسیده بود در پاسخ
به سؤال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد:
لیس هذا من مواطن الصبر، ولكن من مواطن البشري.
چنین موردی از موارد صبر نیست، بلکه از موارد بشارت (و خشنودی)
است. (یعنی اینجا جای تبریک است نه تسلیت.) ⁽³⁰¹⁾

301- اقتباس از خطبه 156 نهج البلاغه.

2- اصول اخلاقی امامان، ص 371 و 372.

252- پیامبر به علی مزده شهادت می دهد

محمد بن عمر بن علی از پدرش از جدش (امیرالمؤمنین) عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون آیه اِذَا جَاءَ نَصْرَ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (آن گاه که یاری خدا و فتح فرا رسد...) بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد به من فرمود: ای علی به تحقیق نصر خداوند و فتح فرا رسیده، پس هرگاه که دیدی مردم دسته دسته در دین خدا وارد می شوند (و به آیین خداوندی می گرایند) پس به حمد پروردگارت تسبیح کن و از او آموزش بخواه که خداوند پذیرنده توبه است.

ای علی، خداوند جهاد را در فتنه ای که پس از من رخ می دهد بر مؤمنین واجب نموده چنان که جهاد با مشرکین را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود.

عرض کردم: ای رسول خدا، آن فتنه ای که خداوند جهاد درباره آن را بر ما واجب نموده کدام است؟

فرمود: فتنه گروهی که شهادت به لا اله الا الله و اینکه من رسول خدا هستم می دهند با این حال مخالف سنت من و طعنه زننده در دین من هستند.

عرض کردم: ای رسول خدا چرا باید با آنان بجنگیم، در حالی که شهادت به لا اله الا الله و رسالت الهی شما می دهند؟

فرمود: به جهت پدید آوردن مسایل بی سابقه و بدعت گزاری در دین، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن ریختن خون عترت من.

عرض کردم: ای رسول خدا، شما شهادت را به من مژده فرموده بودی، از خدا بخواه که در این باره برای من شتاب کند.

فرمود: آری، به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهی بود آن زمان که محاسنت از خون سرت رنگین شود؟ و با دست اشاره به سر و ریش من نمود.

عرض کردم: ای رسول خدا، حال که چنین مژده ای به من دادی،⁽³⁰²⁾ دیگر جای صبر نیست بلکه جای مژدگانی و سپاس است.

فرمود: آری، پس خود را برای جنگ و درگیری آماده ساز، که تو با امت من جنگ خواهی نمود.

عرض کردم: ای رسول خدا راه پیروزی (بر آنان) را به من بنما. فرمود: چون گروهی را دیدی که از هدایت به سوی گمراهی رو کرده اند، پس با آنان به جنگ برخیز (که پیروزی از آن توست)، زیرا که هدایت از جانب خدا، و گمراهی از سوی شیطان است.

ای علی، همانا هدایت، پیروی فرمان خداست نه پیروی از هوای نفس و دلخواه خود، و گویا با گروهی رو به رو هستی که قرآن را تاءویل و توجیه نموده، و به شبهات (و مسایل قابل توجیه و چند پهلو) چنگ زده، و شراب را به نام آب انگور، و کم فروشی را با (ادای) زکات،⁽³⁰³⁾ و رشوه را به نام هدیه و پیش کش حلال می شمردند.

302- در عبارت نقل بحار چنین است: (هر گاه آن چه که بناست برایم ثابت شد...).

303- مانند پاره ای از مردم که کسب حرام دارند و از هر طریقی پول انباشته می کنند و می گویند خمس آن را می دهیم پاک می شود.

عرض کردم: ای رسول خدا، این مردم چگونه اند؟ آیا مرتد و برگشتگان از دین اند یا اهل فتنه و آزمایش؟
فرمود: آنان اهل فتنه اند، متحیر و سرگردان در آن گردش می کنند تا عدل گریبانگیرشان شود.

عرض کردم: ای رسول خدا، عدل از جانب ما یا از سوی غیر ما؟
فرمود: بلکه از جانب ما، خداوند (دین را) به دست ما گشوده، و به دست ما پایان بخشد، و به واسطه ما خداوند میان دل ها پس از شک آوری مهر و دوستی انداخت، و به واسطه ما نیز میان دل ها پس از فتنه مهر و دوستی اندازد.
عرض کردم: سپاس خدا را بدان چه که از فضل خویش به ما ارزانی داشته است. (304)

304-امالی شیخ مفید، ص 328 326

253 خبر از رنگین شدن محاسن از خون سر

پیش از آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه خندق عمرو بن عبدود را بکشد، او ضربتی بر سر آن حضرت زد که سر مبارکش شکافته شد، علی علیه السلام آن ملعون را به جهنم فرستاد، به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت نمود، آن حضرت به دست مبارک آن جراح را بست و به دهان معجز نشان خود بر آن جراح دمید، در همان لحظه بهبود یافت، پس فرمود: من کجا خواهم بود هنگامی که ریش تو را به خون سرت رنگین می کنند. ⁽³⁰⁵⁾

305-تاریخ چهارده معصوم، ص 313

254 خبر شهادت امام در ماه رمضان

عصر پیامبر ﷺ بود، چند روز به ماه مبارک رمضان مانده بود، پیامبر (ص) مسلمانان را به مسجد دعوت کرد، و در حضور مردم در عظمت و شائن ماه رمضان سخنرانی نمود، از جمله فرمود: (شیطان ها در این ماه، در بند زنجیرها هستند، از درگاه خداوند بخواهید که آنها را بر شما مسلط نکند.)

امیر مؤمنان علی علیه السلام از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: (ای رسول خدا در این ماه، بهترین اعمال چیست؟)

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود:

یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر، الورع عن محارم الله عزوجل
(ای ابوالحسن! بهترین اعمال در این ماه، پرهیز از محرمات خدا است.)
سپس آن حضرت گریه کرد.

علی علیه السلام عرض کرد: (ای رسول خدا چرا گریه می کنی؟)

پیامبر ﷺ فرمود: (گریه ام به خاطر حادثه ناگواری است که در همین ماه بر تو وارد می شود، گویا می بینم که تو در نماز هستی، و شخصی که شقی ترین فرد از گذشتگان و آیندگان است، و همپایه کشنده ناقه حضرت صالح (ع) می باشد ⁽³⁰⁶⁾)

306- قوم ثمود، افرادی سرکش و مغرور بودند، پیامبران آنها حضرت صالح (ع) هر چه آنها را نصیحت کرد اثر نبخشید، از آن حضرت معجزه خواستند، او به اذن خدا در دل کوه ناقه ای (شتر ماده ای) بیرونه آورد، آنها به جای اینکه معجزه الهی را بپذیرند، آن ناقه را پی کردند و کشتند، آنها برای پی کردن و کشتن ناقه، فردی شقاوتمند و بی رحم به نام (قدار بن سالف) ماء مور این کار کردند، و این شخص به عنوان (شقی ترین فرد گذشتگان) لقب گرفت سه روز پس از این ماجرا، بر اثر عذاب عمومی الهی، به هلاکت رسیدند (شرح در تفسیر نمونه، ج 27، ص 62 61).

با ضربت خود بر فرق تو می زند، و محاسنت را با خون سرت رنگین می کند).

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله و ذلک فی سلامة من دینی (ای رسول خدا! آیا این حادثه هنگام سلامت دینم رخ می دهد!).

پیامبر فرمود: فی سلامة فی دینک (آری هنگامی که از نظر دینی، از هر گونه انحراف، سالم هستی، این حادثه رخ می دهد)

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حضور جمعیت فرمود: (ای علی! کسی که تو را بکشد، مرا کشته است، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است، کسی که به تو ناسزا بگوید به من ناسزا گفته است، زیرا تو همچون جان من هستی، روح تو روح من است، و سرشت تو سرشت من است، خداوند متعال من و تو را آفرید و برگزید، و مرا برای نبوت، و تو را برای امامت، انتخاب کرد، کسی که امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار نموده است، ای علی! تو وصی من، و پدر فرزندانم، و شوهر دخترم، و جانشین من در میان امتم، هنگام زندگی من و بعد از رحلت من می باشی، فرمان تو فرمان من، و نهی تو نهی من است، سوگند به خداوندی که مرا به نبوت مبعوث کرد، و مرا به عنوان بهترین خلق خدا برگزید، تو حجت خدا بر خلقش هستی، و امین اسرار او، و خلیفه او بر بندگانش می باشی).⁽³⁰⁷⁾

307-عیون اخبار الرضا، ج 1، 297، به نقل از حضرت رضا (ع)

255 خبر از شقی ترین فرد

روزی پیامبر ﷺ به علی ع فرمود:

یا علی اشقی الاولین عاقر الناقة، و اشقی الاخرین قاتلک و فی روایة من

یخضب هذه من هذا

(ای علی! شقی ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت، و

شقی ترین فرد از آخرین قابل تو است و روایتی آمده: و او کسی است که این را

با آن رنگین کند (اشاره به اینکه محاسنت را با خون فرق سرت خضاب کند).

(308)

308-عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 297 به نقل از حضرت رضا (ع)

2. نورالتقلین ج 5 ص 587

256 پیشگویی پیامبر ﷺ از شهادت خود و امامان

پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم، آن گاه که من شهید شدم علی ع نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر است. و آن گاه که علی ع به شهادت رسید پسر من حسن ع نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آن گاه که علی ع به شهادت رسید پسر من حسن ع نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آن گاه که پسر من حسن ع به شهادت رسید پسر من حسین ع نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آن گاه که پسر من حسین ع به شهادت رسید پسر من علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امر او آنان را اختیار نیست).

سپس حضرت رو به علی ع کرد و فرمود: یا علی ع، به زودی او را می بینی، از من به او سلام برسان).

وقتی او به شهادت رسید، پسرش محمد نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و تو ای حسین ع او را درک می کنی، از من به او سلام برسان. سپس در نسل محمد مردانی یکی پس از دیگری خواهند بود که با امر آنان برای مردم اختیاری نیست.

حضرت این مطلب را سه مرتبه تکرار کرد فرمود: (هیچ کدام از آنان نیست مگر آن که نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امرشان آنان را اختیاری نیست).

همه آنان هدایت کننده و هدایت شده اند و آنان نه نفر از فرزندان حسین (ع) هستند).

امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و در حالی که گریه می کرد عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، آیا تو هم کشته می شوی؟

فرمود: آری، من با سم از دنیا می روم و شهید می شوم، و تو با شمشیر کشته می شوی و محاسنت از خون سرت رنگین می شود، و پسر حسن علیه السلام با سم کشته می شود، و پسر حسین علیه السلام با شمشیر کشته می شود، او را طغیانگر پسر، زنازاده پسر زنازاده، منافق پسر منافق می کشد. ⁽³⁰⁹⁾

309-اسرار آل محمد، ص 523 و 524

257 اخبار پیامبر از طول عمر علی

سلیم می گوید: ابوذر و سلمان و مقداد برایم نقل کردند، و سپس از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم، آنان گفتند:

مردی بر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فخر نمود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی، تو بر همه عرب فخر کن، که تو از نظر پسر عمو و پدر و برادر از همه بزرگوارتر هستی. تو خودت و نسبت و همسرت و فرزندان و عمویت از همه بزرگوارترید. تو در تقدیم جان و مالت از همه بالاتر، و در بردباری از همه کامل تر، و در اسلام از همه پیش تر و از نظر علم از همه بالاتر هستی. تو کتاب خدا را از همه بهتر قرائت می کنی و سنت های الهی را از همه بهتر می دانی. قلب تو در روز جنگ از همه شجاع تر، و دست تو بخشنده تر است. در دنیا از همه زاهدتر و در تلاش و کوشش از همه شدیدتر و در اخلاق از همه نیکوتر و در زبان از همه راستگوتری، و محبوب ترین مردم نزد خدا و من هستی.

تو بعد از من سی سال خواهی ماند، که خدا را عبادت می کنی و بر ظلم قریش صبر می نمایی، و آن گاه که یارانی یافتی در راه خدای عزوجل با آنان به جهاد بر می خیزی. برای تاءویل قرآن با ناکتین و قاسطین و مارقین از این امت جنگ می نمایی همان طور که همراه با من برای تنزیل آن جنگیدی.

سپس به شهادت کشته می شوی، و محاسنت با خون سرت خضاب می شود. قاتل تو در کینه نسبت به خداوند و دوری از خدا و از من همچون پی کننده شتر (صالح) و همچون قاتل یحیی بن زکریا و فرعون ذوالاوتاد (صاحب میخ ها) خواهد بود. ⁽³¹⁰⁾

310-اسرار آل محمد (ص) 246 و 247

258 درک فیض شهادت در آینده

در جنگ احد پس از آنکه آن همه رشادت های بی نظیر را انجام داد و هشتاد جراحت سنگین بر بدنش وارد شد و بدنش غرق در خون بود، پیامبر به او فرمود: کسی که در راه خدا متحمل سختی می شود، بر خداوند است که ثواب عظیم بر او کرامت نماید.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ با شنیدن این جملات گریست و عرض کرد: خدا را شکر می کنم که به شما پشت نکردم ولی ناراحتم که چرا به شهادت نرسیدم! پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انشاءالله بعد از این به فیض شهادت نیز نایل خواهی شد. ⁽³¹¹⁾

311- حیوة القلوب، ج 2، ص 542

259 آگاهی پیامبر از مدفن علی علیه السلام

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یا علی! حق تعالی محبت ما را بر آسمان ها و زمین عرضه کرد، پس اول مکانی که از آسمانها اجابت کرد آسمان هفتم بود، حق تعالی او را زینت داد به عرش و کرسی؛ بعد از آن آسمان چهارم اجابت نمود، آن را به ستاره ها تزیین کرد؛ سپس زمین حجاز اجابت نمود، آن را به خانه کعبه مزین گردانید؛ بعد از آن زمین شام اجابت کرد، آن را به بیت المقدس زینت داد؛ پس از آن زمین مدینه اجابت نمود، آن را به قبر من مشرف گردانید، سپس زمین کوفه اجابت کرد، آن را به قبر تو شرف داد یا علی.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یا رسول الله آیا من در کوفه عراق مدفون خواهم شد؟ فرمود: بلی یا علی، شهید خواهی شد در بیرون کوفه و مدفون خواهی گردید در مابین غریین در مابین تل های سفید، تو را بدبخت ترین مرد از این امت عبدالرحمن بن ملجم می کشد، پس سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که پی کننده ناقه صالح نزد حق تعالی گناهانش از او بیشتر نیست. ⁽³¹²⁾

312- تاریخ چهاره معصوم ص 314 313

260 علی علیه السلام خضاب نمی کرد

حفص اعور گوید: (از امام صادق علیه السلام درباره خضاب (رنگ کردن) موی سر و صورت سؤال شد، فرمود: خضاب سنت است.

گفتم: چرا امیرالمؤمنین خضاب نمی کرد؟

فرمود: برای اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرموده بود، به همین زودی، موی صورتت از خون فرق سرت (به شمشیر ابن ملجم مرادی) خضاب می شود. (حنال گوید: (من و پدرم و جدم و عمویم در مدینه به حمامی وارد شدیم، و مرد دیگری نیز در حمام بود. آن مرد از جدم پرسید: ای پیر مرد! چرا خضاب نمی کنی؟ عرض کرد: کسی را دیدم از من و تو بهتر بود و خضاب نمی کرد.

آن مرد ناراحت شد و فرمود: آن چه کسی بود که از من بهتر بود؟

جدم گفت: او علی بن ابی طالب علیه السلام بود، من او را درک کردم خضاب نمی کرد.

آن مرد پایین را افکند و بعد فرمود: راست می گویی ای پیرمرد! اگر خضاب کنی همانا رسول خدا خضاب می کرد و او بالاتر از علی بن ابی طالب است، و اگر ترک خضاب کنی اقتدا به علی علیه السلام نموده ای.)

حنال گوید: (چون از حمام بیرون آمدیم، پرسیدیم: این مرد چه کسی بود؟

گفتند: او زین العابدین، امام چهارم با فرزندش، امام باقر علیه السلام بود.)⁽³¹³⁾

313-2. وسائل الشیعه ج 1، ص 399 400 نمونه معارف اسلام، ج 5 لثالی الاخبار.

3. داستانهایی از زندگانی حضرت علی (ع)، ص 63 و 64

بخش دوم: خبر دادن علی علیه السلام از شهادت خود

261 اگر می دانستم که تو قاتل منی تو را نمی کشتم

علی علیه السلام پس از پیروزی بر خوارج به کوفه آمد و به مسجد رفت، پس از خواندن دو رکعت نماز بر فراز منبر رفت، به جانب فرزندش امام حسن علیه السلام نظری افکند و فرمود:

یا ابا محمد کم مزی من شهرنا هذا فقال ثلث عشرة یا امیرالمؤمنین ای ابا محمد چه قدر از این ماه گذشته است؟
جواب داد: 13 روز یا امیرالمؤمنین.

علی علیه السلام رو به جانب امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: یا ابا عبدالله کم بقی من شهرنا هذا؟ فقال الحسین: سبع عشرة یا امیرالمؤمنین: ای ابا عبدالله چقدر از این ماه مانده است؟

امام حسین گفت: 17 روز باقی مانده است یا امیرالمؤمنین.

سپس حضرت مضرب بیده علی علیه السلام و هی یومئذ بیضاء فقال و الله لیخضبها بدمها اذا انبعث اشقیها سپس دست خود را به ریش خود که در آن روز سفید شده بود زد و فرمود: این ریش با خون سرم رنگین خواهد شد هنگامی که آن شقی بیاید. و این شعر را قرائت می فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد

در این مجلس ابن ملجم حاضر بود و این کلمات را می شنید و تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از منبر فرود آمد ابن ملجم برخاست و با عجله خود را نزد علی علیه السلام رسانید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من حاضرم و دست چپ و راست من با من است دستور بده تا دست های مرا از تن من جدا کنند و اگر می خواهی دستور فرماید سر از بدن من جدا کنند.

فقال علی و کیف اقتلک و لا ذنب لک و لو اعلم انک قاتلی لم اقتلک و لکن هل کانت لک حاضنة یهودیة فقلت لک یوما من الایام یا شقیق عاقر ناقة ثمود.
علی علیه السلام فرمود: چگونه ترا بکشم در حالی که جرمی نداری و اگر چنان چه هم می دانستم که قاتل من هستی تو را نمی کشتم لکن بگو ببینم آیا از یهودان، زنی حاضنه نزد تو بود و روزی از روزها تو را (ای برادر کشنده شتر) خطاب نمود؟

در این جا ابن ملجم عرض کرد: آری چنین بود.

علی علیه السلام بعد از این، سخنی نگفت و بر مرکب خویش سوار شده به طرف منزل خود رفت ⁽³¹⁴⁾

314- بر امیرمؤمنان علی (ع) چه گذشت ص 266

262 خبر دادن علی علیه السلام از شهادت خود

عمر بن واثله گفت: زمانی که خلافت ظاهری به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید، مردم را برای بیعت با خود جمع کرد و از جمله کسانی که قصد بیعت با آن جناب را داشت عبدالرحمن ابن ملجم مرادی بود، چون به عنوان بیعت با آن حضرت حضور پیدا کرد، حضرت دو مرتبه یا سه مرتبه او را اجازه بیعت نداد پس از آن با کمال ناراحتی برای بیعت دست دراز کرد.

علی علیه السلام در آن هنگام فرمود: چه موضوعی مانع شده که بدبخت ترین این امت بیاید و اراده شوم خود را عملی سازد. سوگند به کسی که جان من در تصرف اوست به زودی محاسنم را از خون سرم رنگین خواهند کرد. این ملجم چون از بیعت آسوده شد، برگشت حضرت امیر علیه السلام به این شعر مترنم شده فرمود:

اشدد حياز يمك للموت فان الموت لاقيكَا
ولا تجزع من الموت اذا حل بوداديكَا
كما اضحك الدهر كذلك الدهر يبكيكَا

خود را برای استقبال از مرگ آماده کن و بدان که به زودی او تو را در می یابد از مرگ نترس و از ورود او اندوهناک مباش زیرا همان طور که روزگار تو را می خنداند به همان گونه می گریاند. ⁽³¹⁵⁾

263 بیچارگی ابن ملجم

معلی بن زیاد گفته پسر ملجم حضور امیرالمؤمنین رسیده عرض کرد: به مرکب سواری محتاجم. حضرت به او نگاهی کرده فرمود: تو عبدالرحمن بن ملجم مرادی هستی؟

گفت: آری باز هم همین یرسش را کرد و همان پاسخ را شنید، آن گاه به غزوان فرمود: اسب اشقری را به او بده. چون ابن ملجم سوار بر آن اسب شد و دهانه اش را به دست گرفت و رفت، حضرت این شعر را خواند... یعنی من می خواهم که به او عطا و بخشش کنم و او عزم کشتن مرا دارد، با این تفاوت در مرام و مسلک هیچ کس او را معذور و بی گناه نخواهد شناخت.

او گفت: زمانی که ابن ملجم با شمشیر بر فرق علی علیه السلام زد، او را دستگیر نموده حضور حضرت امیر علیه السلام آوردند حضرت به او توجه کرده فرمود: سوگند به خدا آن همه احسان هایی را که نسبت به تو انجام می دادم با توجه به این بود که می دانستم کشنده منی و با تو این گونه معامله می کردم تا موقعیت خود و بیچارگی تو را در پیشگاه خدا ثابت نمایم. ⁽³¹⁶⁾

264 قاتل من، شخصی بی نسب و نام

در جنگ جمل، علی علیه السلام بدون اسلحه به میدان رفت و زبیر را طلبید و با او اتمام حجت نمود و سپس به صف سپاه اسلام بازگشت. یارانش به آن حضرت عرض کردند: (زبیر، یکه سوار قریش است و قهرمان جنگ می باشد، و تو دلاوری او را به خوبی می دانی، پس چرا بدون شمشیر و زره و سپر و نیزه، به سوی میدان رفتی؟! در حالی که زبیر، خود را غرق در اسلحه نموده بود).

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: (او قاتل من نیست، بلکه قاتل من، مردی بی نام و نشان، و بی ارزش و نکوهیده نسب است، بی آن که به میدان دلیران آید، از روی غافل گیری، خواهد کشت (یعنی او تروریست است)).

وای بر او که بدترین مردم این جهان است، دوست دارد مادرش در سوگواریش بنشیند، او همانند (احمر) پی کننده ناقه حضرت ثمود است، که این دو در یک خط هستند ⁽³¹⁷⁾ منظور حضرت، ابن ملجم ملعون بود، و آن حضرت در این گفتار خبر از شهادت خود داد.

317-ناسخ التواریخ ج 1 ص 143

265 قاتل علی علیه السلام از یهود

مردی از قبیله مزینه گفت: من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم، گروهی از قبیله مراد به خدمت آن حضرت آمدند و ابن ملجم در میان ایشان بود، پس آن گروه گفتند: یا امیرالمؤمنین! این ملجم را ما با خود نیاورده ایم، بدون اختیار ما، او با ما آمد و ما می ترسیم که به شما آسیبی بزند، و بر تو می ترسیم از او.

حضرت به آن ملعون گفت، بنشین و نگاه طولانی به روی او کرد و او را سوگند داد که آنچه از تو می پرسم راست بگو. پس فرمود: آیا تو نبودی در میان جمعی از کودکان، در کودکی با ایشان بازی می کردی و هر گاه تو را از دور می دیدند می گفتند: آمد فرزند چراننده سگ ها؟ آن ملعون گفت: بلی. حضرت فرمود: چون به سن جوانی رسیدی از جلوی راهی گذشتی به تو نگاه تندی کرد و گفت: ای شقی تر از بی کننده ناقه صالح.

گفت: بلی چنان بود.

باز حضرت فرمود: مادر تو، تو را خبر نداد که در حیض به تو حامله شده بود؟

چون آن ملعون آن را شنید اضطرابی در سخنش به هم رسید و آخر گفت: مادرم مرا چنین خبر داد.

پس حضرت فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کشنده تو شبیه است به یهود بلکه از یهود است. (318)

318-1. خرایج، ج 1 ص 181

2. تاریخ 14 معصوم، ص 318 317

266 نظر کنید به قاتل من

زمانی که محمد بن ابی بکر گروهی از اشراف مصر را به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد، عبدالرحمن بن ملجم در میان ایشان بود، نامه ای که اسامی ایشان در آنجا نوشته شده بود در دست او بود، چون حضرت نامه را گرفت و نام ها را خواند، به نام آن ملعون رسید فرمود که، تویی عبدالرحمن؟ گفت: بلی.

حضرت امیرالمؤمنین فرمود: لعنت خدا بر عبدالرحمن باد.

آن ملعون گفت: یا امیرالمؤمنین من تو را دوست می دارم.

حضرت فرمود: دروغ می گویی به خدا سوگند که مرا دوست نمی داری، پس او سه مرتبه قسم خورد بر دوستی آن حضرت، و حضرت سه مرتبه سوگند یاد کرد که مرا دوست نمی داری.

آن ملعون گفت: یا امیرالمؤمنین سه مرتبه سوگند یاد کردم که تو را دوست دارم باور نمی کنی.

حضرت فرمود: وای بر تو، حق تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها خلق کرد، ایشان را در هوا ساکن گردانید، پس آنها که در عالم ارواح با یکدیگر الفت گرفته اند و یکدیگر را شناخته اند، در این عالم با یکدیگر موافقت و محبت دارند؛ و آنها که در آن عالم با یکدیگر الفت نداشته اند، در این عالم با یکدیگر الفت ندارند؛ روح تو را نمی شناسند و در عالم ارواح با تو الفت نداشته است.

چون آن ملعون پشت کرد، حضرت فرمود: اگر کسی خواهد که نظر کند به قاتل من، نظر کند به این مرد.

بعضی از حاضران گفتند: یا امیرالمؤمنین چرا او را نمی کشی؟
فرمود: بسیار عجیب است می گویند که من کسی را بکشم که هنوز مرا
نکشته است. ⁽³¹⁹⁾

319-بصائر الدرجات، ص 88

267 قاتل من هموست!

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم بیعت می گرفت، عبدالرحمن بن ملجم مرادی آمد که با آن حضرت بیعت کند، حضرت قبول بیعت او ننمود تا آنکه سه مرتبه به خدمت آن حضرت آمد، در مرتبه سوم با حضرت بیعت کرد. چون پشت کرد، حضرت بار دیگر او را طلبید و به او سوگند داد که بیعت نشکند و عهدهای محکم از او گرفت. چون روانه شد، باز او را طلبید بار دیگر بر او تاءکید کرد، آن ملعون گفت: یا امیرالمؤمنین آنچه با من کردی با دیگران نکردی؟ حضرت شعری خواند که مضمونش این است که: من به او بخشش می نمایم و نیکی می کنم، و او اراده قتل من دارد، چه بد یاری است قبیله مراد، پس فرمود: برو ابن ملجم به خدا سوگند می دانم که وفا به عهدهای خود نخواهی کرد. پس حضرت اسب نیکویی به او داد. چون او بر اسب سوار شد، باز حضرت شعری خواند که مضمونش همان بود، چون او پشت کرد، فرمود: به خدا سوگند این ملعون کشنده من خواهد بود، گفتند: یا امیرالمؤمنین ما را دستوری ده که او را بکشیم، حضرت دستوری نداد. ⁽³²⁰⁾

320-ارشاد شیخ مفید ج 1، ص 12

268 مرگ در کمین من است

در احادیث معتبره وارد شده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نافرمانی و نفاق و کفر اصحاب خود ناراحت شد و لشکر معاویه بر اطراف و نواحی ملک آن حضرت غارت می آوردند و اصحاب آن حضرت به او یاری نمی نمودند، بر منبر رفته و فرمود: به خدا سوگند دوست دارم که حق تعالی مرا از میان شما بردارد و در ریاض رضوان جا دهد، مرگ به همین زودی ها در کمین من است، پس فرمود: چه مانع شده است بدبخت ترین فرد این امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند، این خبری است که پیغمبر بزرگوار مرا به آن خبر داده است، پس فرمود: خداوندا من از ایشان به تنگ آمده ام و ایشان از من به تنگ آمده اند، و من از ایشان ملال یافته ام و ایشان از من ملال یافته اند، خداوندا مرا از ایشان راحت و ایشان را مبتلا کن به کسی که مرا یاد کنند. ⁽³²¹⁾

269 قاتل من، ابن ملجم فاجر و ملعون

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل حمام شد، شنید که صدای حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بلند شد، حضرت فرمود: چه اتفاقی افتاد پدر و مادرم فدای شما باد؟ گفتند: این ستمگر ملعون ابن ملجم به دنبال شما آمد، ترسیدیم که آسیبی به شما بزند.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که کشنده من به غیر او نخواهد بود ⁽³²²⁾

322- بصائر الدرجات، ص 480

270 شقی ترین اشقیا

در کتاب کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه دچار مریضی شد، جمعی به عیادتش رفتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین ما در این عارضه بر تو می ترسیم، حضرت فرمود: اما من می ترسم زیرا که شنیده ام از پیغمبر صادق و مصدق که فرمود: شقی ترین امت جفت پی کننده ناقه صالح ضربتی بر سر من خواهد زد و محاسن مرا رنگین خواهد کرد.

به روایت دیگر گفتند: یا امیرالمؤمنین چرا از میان این منافقان به در نمی روی که خود را به مدینه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برسانی و در جوار آن حضرت مدفون شوی؟

فرمود که: پیغمبر مرا خبر داده است که در این شهر شهید خواهم شد، و در پشت این شهر مدفون خواهم گردید. ⁽³²³⁾

271 آگاهی علی علیه السلام از شهادت خود

مردی از علمای یهود خدمت علی علیه السلام آمد و از مسئله ای چند سؤال نمود، از جمله پرسید وصی پیغمبر شما بعد از او چند سال خواهد زیست؟
فرمود: سی سال

گفت: بگو سرانجام خواهد مرد یا کشته خواهد شد؟ فرمود: بلکه کشته خواهد شد، و ضربتی بر سر او خواهند زد که ریش او از خون او خضاب شود، یهودی گفت: به خدا سوگند راست گفتی من چنین خوانده ام در کتابی که موسی املاء کرده است و هارون نوشته است. (324)

324-عیون اخبار الرضا ج 1، ص 57

272 بدبخت ترین مردم

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر فرمود: ای گروه مردم! حق بر باطل غالب گردید و به زودی بر خواهد گشت و باطل بر حق غالب خواهد شد، پس فرمود: کجاست بدبخت ترین امت که ضربتی بر سر من زند و محاسنم را از آن رنگین کند. ⁽³²⁵⁾

325-امالی شیخ طوسی، ص 364

273 خبر دادن از آخرین پلید

ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که: مردی از علمای یهود به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در هنگامی که حضرت از جنگ خوارج نهروان مراجعت نموده بود، پرسید که: یا علی تویی وصی پیغمبر آخر الزمان؟

فرمود: بلی.

یهودی گفت: بر وصی هر پیغمبری هفت بلیه و امتحان وارد می شود در حیات پیغمبر، و هفت بلیه بعد از وفات آن پیغمبر، تو بگو که آیا نسبت به تو هم واقع شده است؟

چون آن حضرت آن بلیه ها و امتحان ها را بیان فرمود، اصحاب آن حضرت همه حاضر بودند و همه تصدیق نمودند.

بعد از آن فرمودند: یکی دیگر از بلیه های من مانده و نزدیک است که آن بلیه بر من وارد شود، پس آن یهودی به گریه آمد، و اصحاب آن حضرت به فغان آمدند و گفتند: یا علی! آن خصلت آخر را بیان فرما؟

حضرت اشاره به ریش مبارک خود نمود فرمود: بلیه آخر آن است که این ریش از خون این موضع تر خواهد شد و اشاره به سر مبارک خود نمود.

چون حضرت این خبر وحشت آور را فرمود، صداهای مردم در مسجد به گریه بلند شد، شیون مردم به حدی رسید که در کوفه هیچ خانه نماند مگر آنکه اهلش از ترس آن صدا بیرون دویدند.

آن یهودی در همان ساعت بر دست آن حضرت مسلمان شد، پیوسته در خدمت آن حضرت بود تا آنکه آن حضرت به درجه شهادت فایز گردید، و ابن ملجم را گرفتند و به خدمت امام حسن علیه السلام آوردند، در آن وقت آن یهودی حاضر بود و مردم بر دور امام حسن علیه السلام جمع شده بودند، و آن ملعون را در پیش آن حضرت بازداشته بودند، پس آن یهودی به آن حضرت گفت: ای ابومحمد بکش این لعین را خدا او را بکشد، به درستی که من خوانده ام در کتابی که بر حضرت موسی نازل شده است که این بدبخت گناهِش بزرگتر است از پسر آدم که برادر خود را کشت، و از قدار پی کننده ناقه صالح. ⁽³²⁶⁾

274 شکایت از سستی یاوران

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را در مسجد ادا نمود، مشغول تعقیب گردید تا آفتاب یک نیزه بلند شد، پس رو به جانب مردم گردانید فرمود: به خدا سوگند که من پیشتر گروهی چند را می یافتم که شب ها عبادت حق تعالی را می کردند، و گاه پاهای خود را با ایستادن به عقب می افکندند، و گاه پیشانی های خود را بر زمین برای خدا می گذاشتند، چنان عبادت خدا می کردند که گویا صدای آتش جهنم در گوش های ایشان بود، چون نزد ایشان خدا را یادی می کردند، مانند درخت از ترس حق تعالی می لرزیدند. با این احوال گمان می کردند که شب را به غفلت به سر آورده اند، بعد از این سخن کسی آن حضرت را خندان ندید تا به درجه شهادت رسید. ⁽³²⁷⁾

327-کافی ج 2 ص 236

275 شناختن قاتل خود

علی علیه السلام به دروازه بان کوفه امر کرد که هر کس داخل کوفه می شود اسم او را بنویسد، پس اسم مردمانی که به شهر کوفه می آمدند نوشته می شد. چون اسامی را خدمت حضرت آوردند و اسامی آنها را خواند همین که بر اسم این ملجم رسید انگشت مبارک را بر آن اسم گذاشت و فرمود: خدا تو را بکشد. ⁽³²⁸⁾

328- مناقب اهل بیت ص 144

276 نزدیک شدن امر الهی

حضرت علی علیه السلام در ماه مبارک رمضان که در آن ماه به ریاض رضوان انتقال نمود، بر منبر فرمود: امسال به حج خواهید رفت، و من در میان شما نخواهم بود، و در آن ماه یک شب در خانه امام حسن علیه السلام و یک شب در خانه امام حسین علیه السلام و یک شب در خانه زینب دختر خود که در خانه عبدالله بن جعفر بود افطار می نمود و زیاده از سه لقمه طعام تناول نمی نمود، از سبب آن حالت از آن حضرت پرسیدند، فرمود: امر خدا نزدیک شده است یک شب یا دو شب بیش نمانده است، می خواهم چون به رحمت حق واصل شدم شکم من از طعام پر نباشد. ⁽³²⁹⁾

329- خرابج ج 1، ص 201

277 دادن خبر شهادت

علی علیه السلام پیش از شهادتش از قضیه ناگوار شهادت خود اطلاع داد و معلوم کرد با ضربتی که بر سر او وارد می آید و محاسنش را خونین می کند از دنیا رحلت فرماید و حضرتش از این معنی با الفاظ مختلفی که ذیلا اشاره می شود اطلاع داده:

سوگند به خدا محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد.

سوگند به خدا محاسنم به خون سرم رنگین می شود و چه امری شقی و بدبخت ترین امت را از انجام کار زشتش باز می دارد که نمی آید محاسن مرا خون آلود کرده بسازد.

چه امری باعث شده که بدبخت ترین امت نیاید و محاسنم را به خون سرم رنگین سازد.

ماه رمضان که سید ماه ها و آغاز سال است فرا می رسد و آسیای سلطنت در آن ماه به چرخ در می آید و همه شما با یک طریقه و مرام به حج بیت الله خواهید رفت و نشانه آن است که من در میان شما نمی باشم.

278 بستن پیمان شهادت با خدا

جعد بن بعجه که یکی از خوارج بود به علی علیه السلام عرض کرد از خدا بترس
برای آن که خواهی مرد، فرمود: نه چنین است بلکه من به ضربتی دنیا را وداع
خواهم گفت که محاسنم از خون سرم خضاب خواهد شد و پیمان هم چنان بر
این پیمانه شده و کسی که افترا زند زیانکار است.

279 خبر از نوحه گری ها

در آخر شب نوزدهم که خواست از خانه به مسجد برود مرغابی ها اطراف او را گرفته به روی او صیحه می زدند. خواستند آنها را دور کنند، فرمود: دست از آنها بردارید که به نوحه گری پرداخته اند. ⁽³³⁰⁾

330-الارشاد، ص 311 310

280 خبر علی علیه السلام از شهادت جویریة

جویریة بن مسهر کنار خانه علی علیه السلام آمد پرسید: امیرالمؤمنین علیه السلام کجاست؟ گفتند: خوابیده است، صدایش را بلند کرده گفت: ای خوابیده از جای برخیز سوگند به کسی که جان من در دست توانای اوست چنان چه خود پیش از این به ما اطلاع داده ای ضربتی بر سرت زنند که محاسنت را از خون سرت خضاب سازد، علی علیه السلام صدای او را شناخته فرمود: جویریة پیش بیا تا سخنی با تو بگویم، چون نزدیک آمد، فرمود: به حق کسی جان من در تصرف اوست تو را نیز به حضور بدکردار پرخور پست فطرتی خواهند برد و او دستور می دهد دست و پای تو را ببرند و در زیر درخت بسیار بلندی به دار زنند، روزگاری از این قضیه گذشت تا در زمان معاویة بن ابی سفیان که زیاد به ولایت رسید دست و پای او را برید و او را در زیر درخت بسیار دراز پسر مکعبر به دار آویخت. ⁽³³¹⁾

331-الارشاد، ص 313 312

281 خبر دادن از شهادت به دخترش

اسماعیل بن زیاد گوید: ام موسی کنیز علی علیه السلام و سرپرست دخترش فاطمه به من گفت: از علی علیه السلام شنیدم به دخترش ام کلثوم می فرمود: دختر من به زودی از مصاحبت من محروم خواهی شد و طولی نمی کشد از میان شما می روم.

ام کلثوم پرسید: به چه دلیل چنین فال بدی می زنی و ما را داغدار می سازی؟

فرمود: رسول خدا را در خواب دیدم که گرد و غبار را از چهره من پاک می کرد و می فرمود گرفتاری های دنیا از تو برداشته شد و تیر قضا به هدف مقصود رسید.

نامبرده گوید: سه شبانه روز نگذشته بود که حادثه ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام او را ساکت کرده می فرمود: دختر من گریه مکن آرام مباش هم اکنون پیغمبر خدا را می بینم با دست به جانب من اشاره می کند و می فرماید: یا علی به جانب ما بیا که آن چه در نزد ماست برای تو بهتر است از ماندن در دنیا. ⁽³³²⁾

332-الارشاد، ص 18.

282 (رجال صدقوا) کیانند؟

در یکی از روزها که حضرت علی علیه السلام بر بالای منبر کوفه بود، یکی از حاضران پرسید آیه (رجال صدقوا...) درباره چه کسانی و در فضیلت کدام یک از مسلمانان نازل شده است؟

حضرت علی علیه السلام در پاسخ او، فرمود: این آیه در شائن من و عمومیم (حمزه) و پسر عمومیم (عبیده بن حارث بن عبدالمطلب) نازل شده است، (عبیده) و (حمزه) به ترتیب در جنگ بدر و احد به شهادت نایل آمدند و به حضور حق تعالی رسیدند و من که اکنون باقی هستم در انتظار آن هنگامی می باشم که بدبخت ترین مردم از جای برخیزد و محاسن مرا به خون سرم رنگین کند! و اضافه کرد: این پیش آمد موافق با پیمانی است که حبیب بن من، ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم آن را از من تعهد گرفته است. (333)

333- فضایل پنج (ع) ج 1 ص 469

283 شایعه قتل علی علیه السلام

در حدیث طولانی جنگ صفین روایت شده است که: عراقیان امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافتند، بدگمان شده گفتند: شاید کشته شده، صدای گریه و زاری از آنها بلند شد، امام حسن علیه السلام از گریه منع شان کرد و فرمود: پدرم به من خبر داده که قتل او در کوفه واقع می شود، در این بین پیر مردی فرتوت آمد و گفت: امیرالمؤمنین را دیدم در میان کشتگان افتاده، پس گریه و زاری زیاد شد، امام حسن علیه السلام فرمود: مردم! این پیر دروغ می گوید، تصدیقش نکنید، زیرا علی علیه السلام فرموده: مردی از مراد در این کوفه مرا می کشد. ⁽³³⁴⁾

334-اثبات الهداة ج 5 ص 35 و 36.

بخش سوم: مصایب اصحاب علی علیه السلام

284 اشعار در تکفین سلمان

سلمان در مداین، بیمار شد، بستری گردید، ساعات آخر عمر را می گذرانید به همسرش بقیره گفت: (منتظر باش که به زودی مرا در بستم، بی روح می یابی، سپس به بزرگانی که در کنار بستر بودند مانند حذیفه بن یمان، سعد وقاص، اصبع بن نباته فرمود:

(خانه را خلوت کنید) آنها برخاستند و از خانه بیرون آمدند و در خانه را گشودند، چشم سلمان به در بود، گویی در انتظار مهمان غیبی است).
ناگاه امام علی علیه السلام وارد خانه شد و پرسید: حال سلمان چطور است؟ به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد، سلمان لبخند زد، امام علی علیه السلام به سلمان فرمود:

(آفرین بر تو ای بنده صالح خدا، هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودی، چگونگی رفتار قوم، با برادرش را برایش تعریف کن).
سلمان از دنیا رفت، امام علی علیه السلام جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو شعر را نوشت:

و فدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم

(بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم، بی آنکه توشه نیک، و قلب پاک داشته باشم، ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار، بردن توشه نزد او، قبیح ترین چیز است). (335)

335-طرائق الحقائق، ج 2 ص 5 تاريخ تشيع در ايران (احمد مشكاة) ص 238

هنگام تبعید ابوذر، عثمان دستور داد که اعلام کنند که هیچ کس حق ندارد با ابوذر سخن بگوید، و او را بدرقه کند، و به (مروان حکم) (پسر عمویش) گفت: مراقب باش که هیچ کس ابوذر را بدرقه نکند.

ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و عقیل برادر علی علیه السلام و عمار یاسر، به بدرقه ابوذر شتافتند.

امام حسن علیه السلام با ابوذر سخن می گفت، مروان فریاد زد: ای حسن علیه السلام خاموش باش! مگر فرمان خلیفه را نشنیده ای که کسی با ابوذر سخن نگوید، اگر نشنیده ای اینک بشنو.

امام علی علیه السلام به مروان حمله کرد، و تازیانه اش را بین دو گوش مرکب مروان زد و فرمود: (دور شو، خدا تو را به آتش هلاکت افکند) او نزد عثمان رفت و جریان را بازگو کرد⁽³³⁶⁾

336- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 8 ص 253

ابوذر در برابر بدرقه کنندگان ایستاد تا با آنها وداع کند، هر یک از بدرقه کنندگان سخنی گفتند:

نخستین شخص، امام امیرمؤمنان بود که فرمود:

یا اباذر انک غضبت لله فارح من غضبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک...

(ای ابوذر، تو برای خدا خشم کردی، پس به او امیدوار باش، مردم به خاطر دنیای خود از تو ترسیدند، و تو به خاطر دینت از آنها ترسیدی، پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند (یعنی دنیا) به خودشان واگذار، و از آنچه ترس داری که آنها گرفتارش شوند (کیفر خدا) فرار کن، چقدر آنها محتاجند به آنچه از آن منعشان می کردی؟ و چقدر تو بی نیاز هستی از آنچه تو را منع می کردند، و به زودی در می یابی که پیروزی از آن کیست؟ اگر درهای آسمانها و زمین را روی بنده ای ببندند، ولی آن بنده از خدا بترسد، خداوند راهی را برای او خواهد گشود... (337)

286 دعای علی علیه السلام

عمرو بن حمق یکی از یاران مخلص و دوستان صمیمی امیرالمؤمنین علی (ع) بود در جنگ صفین که جنگ سختی بین سپاه علی علیه السلام و لشکر معاویه بود به علی علیه السلام عرض کرد:

ما به خاطر تحصیل مال و یا خویشاوندی با شما بیعت نکرده ایم، بلکه بیعت ما با تو بر اساس پنج چیز است:

- 1 تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.
- 2 تو داماد آن حضرت و همسر حضرت زهرا علیها السلام هستی.
- 3 تو پدر دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشی.
- 4 تو نخستین فرد هستی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردی.
- 5 تو بزرگوارترین مرد از مجاهدان اسلام بودی و سهم تو در جهاد با کفار از همه بیشتر است.

بنابراین اگر فرمان دهی تا کوه را از جای بر کنیم، و دریا را از آب تهی سازیم تا جان بر تن داریم سر از فرمان تو بر نتابیم و دوستانت را یاری نموده و با دشمنانت دشمن می باشیم.

امیرمؤمنان علیه السلام برای این دوست مخلص خود چنین دعا کردند:

(اللهم نور قلبه بالتقوی و اهده الی صراط مستقیم).

خداوندا قلب او را به تقوی منور کن و او را به راه مستقیم هدایت کن، دعای علی علیه السلام در وجود او دیده می شد او هم دلی پاک و نورانی داشت و هم تا دم مرگ و شهادت در راه راست گام برداشت. ⁽³³⁸⁾

287 عشق علی علیه السلام در دل ابن سکیت

ابن سکیت متهم بود که شیعه است اما چون بسیار فاضل و برجسته بود، متوکل او را به بعنوان معلم فرزندان انتخاب کرد. یک روز بچه های متوکل به حضورش آمدند و ابن سکیت هم حاضر بود و ظاهراً در آن روز امتحانی از آنها به عمل آورده بود و به خوبی از عهده امتحان برآمده بودند، متوکل ضمن اظهار رضایت از ابن سکیت و شاید (به خاطر) سابقه ذهنی که از او داشت که شنیده بود تمایل به تشیع داد، از ابن سکیت پرسید: این دو تا (دو فرزندش) پیش تو محبوب ترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟

ابن سکیت از این جمله و از این مقایسه سخت بر آشفت، خونس به جوش آمد. با خود گفت: کار این مرد مغرور به جایی رسیده است که فرزندان خود را با حسن و حسین مقایسه می کند! این تقصیر من است که تعلیم آنها بر عهده گرفته ام. در جواب متوکل گفت:

(به خدا قسم قنبر غلام علی به مراتب از این دو و از پدرشان نزد من محبوب تر است.)

متوکل در همان مجلس دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت گردنش در آورند.

تاریخ افراد سر از پا نشناخته زیادی را می شناسد که بی اختیار جان خود را در راه مهر علی فدا کرده اند. این جاذبه را در کجا می توان یافت؟ گمان نمی رود در جهان نظیری داشته باشد.

علی به همین شدت دشمنان سر سخت دارد، دشمنانی که از نام او به خود می پیچیدند، علی از صورت یک فرد بیرون است و به صورت یک مکتب

موجود است، و به همین جهت گروهی را به سوی خود می کشد و گروهی را از خود طرد می نماید. آری علی شخصیت دو نیرویی است.⁽³³⁹⁾

339-جاذبه و دافعه علی (ع) ص 33 و 34

288 انده علی علیه السلام در شهادت یاران

محمد بن ابی بکر مادرش اسماء بنت عمیس بود و از یاران با وفای امیرالمؤمنین علیه السلام است و در جنگی صفین نیز به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و در رکاب آن حضرت دلاوری ها و فداکاری ها کرد، تا آنکه به دستور علی علیه السلام به مصر رفت، و در آنجا بود که در جنگی او را به قتل رساندند و چون خبر قتل او به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید سخت افسرده شد، بدانسان که آثار افسردگی و اندوه در چهره آن حضرت دیده شد.

در روایت است که عبدالرحمن بن شیبب به امیرالمؤمنین عرض کرد: من کمتر مردمی را دیده ام که درباره چیزی خوشحال شوند به اندازه ای که مردم شام در وقتی که خبر مرگ محمد بن ابی بکر به آنها رسید خوشحال شدند؟ علی علیه السلام فرمود: بدان که اندوه ما نیز درباره او به اندازه خوشحالی آنها در این باره بلکه چند برابر بیشتر بود.

و نیز زید بن صوحان که در این جنگ شهید شد و چون به زمین افتاد، امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین او حاضر شده و در مدح او فرمود:

(رحمک الله یازید، لقد کنت خفیف المؤمنة عظیم المعونة)⁽³⁴⁰⁾

340- خدایت رحمت کند ای زید که تو برستی که خرج و پرتلاش بودی!

2. زندگانی امیرالمؤمنین (ع) ص 418 و 419

289 اندوه علی در مرگ مالک اشتر

هشام بن محمد (مورخ مشهور) گوید: چون خبر شهادت محمد بن ابی بکر رضی الله عنه به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید⁽³⁴¹⁾ نامه ای به مالک بن حارث اشتر رحمه الله که آن روزها در نصیبین اقامت داشت، نگاشت که: اما بعد همانا تو از کسانی هستی که من برای بر پایی دین از وی کمک می جویم، و به پشتیبانی وی تکبر و سرکشی گناهکاران را می شکنم، و به یاری او مرزهایی را که بیم هجوم دشمن از آنها می رود می بندم. و من پیش از این محمد بن ابی بکر رحمه الله را بر مصر گماردم، و تنی چند بر وی خروج کردند و چون جوان بود و جنگ ناآزموده کشته شده و به شهادت رسید خدایش رحمت کناد بنابراین به زودی نزد من آی تا در امر مصر تدبیری بیندیشیم، و یکی از یارانت را که مورد اعتماد و خیر خواه هستند به جایگزینی بر کارهای خودت بگمار.

341- در این که آیا محمد بن ابی بکر (ه) پیش از رفتن مالک اشتر به مصر به شهادت رسیده یا اینکه بعد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است که بعد بوده و روایت کتاب غارات ج 1 ص 258 و نهج البلاغه نامه 34 مؤید قول مشهور است.

مالک رضی الله عنه شیبب بن عامر ازدی را به جای خود گمارد و به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام روانه گشت تا بر آن حضرت وارد شد، امام علیه السلام خبر مصر را به وی باز گفت و از احوال اهالی آن جا با خبرش ساخت، و به او افزود: کسی جز تو برای آن جا شایسته خودت بسنده می کنم از خدا در کارهای مهم یاری جو، و درستی را با نرمی به هم بیامیز، و به تا آن جا که نرمش کارساز است با نرمی رفتار کن، و هر گاه که جز درستی چیزی سود نبخشد به سختی و درستی دست بیار. مالک اشتر رضی الله عنه خارج شد و بار و بنه را جمع کرده آماده حرکت به سوی مصر شد، و امیرالمؤمنین علیه السلام پیشاپیش او نامه ای بدین مضمون به اهل مصر نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحيم سلام بر شما، من به نزد شما خدایی را می ستایم که جز او معبودی نیست، و از او خواستارم که بر پیامبرش محمد و آل او درود فرستد. همانا من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترسناک نمی خوابد، و در اوقات هراس انگیز از دشمن روی بر نمی تابد، او از رزمنده ترین بندگان خدا، و دارای گرمی ترین حسب و شریف ترین آن در میان آنهاست بر نابکاران از سوزش آتش زیان بارتر است، و دورترین مردم از عار و ننگ است، و او همان مالک بن حارث اشتر است، وی بسان شمشیری است که دندان تیزش و تیزی لبه اش به کندی نگراید، زود از میدان نگریزد، و به هنگام رزم با متانت و سنگین است، اندیشه ای عمیق و ریشه دار و صبر و تحملی نکو دارد، پس سخنش را بشنوید و امرش را فرمان برید، پس اگر امر به جنگ داد بجنگید، و چنان چه به اقامت فرمانتان داد بر جای بمانید، او جز به دستور من نه اقدامی کند و نه دست بردارد. همانا من شما را در بودن با اشتر به

جهت خیر خواهی شما و قوت نفسی که بر دشمنان پیدا می کنید بر خویشتن
مقدم داشتم؛

خداوند شما را به هدایت نگهدارد، و بر لزوم تقوی پایدارتان بدارد، و ما و شما را به آن چه دوست دارد و می پسندد توفیق بخشد، و سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. چون مالک اشتر آماده حرکت به سوی مصر شد، جاسوسان معاویه در عراق خبر حرکت مالک را به وی نوشتند، و این مطلب بر معاویه گران آمد چه چشم طمع به مصر دوخته بود، و خوب می دانست که اگر مالک در آن جا پا نهد مصر از چنگ وی بیرون خواهد رفت، و نیز مالک در نزد او از محمد بن ابی بکر پر صلابت تر می نمود، لذا به دهقانی مالیات پرداز که در قلزم سکونت داشت کس فرستاد که علی عَلِيٍّ مالک اشتر را به طرف مصر گسیل داشته و اگر شر او را از سر ما برداری تا زنده هستی مالیات همان ناحیه را به تو خواهم بخشید، بنابراین هر چه می توانی در قتل او چاره ای بیندیش.

سپس معاویه اهل شام را جمع کرد و به آنان گفت: همانا علی اشتر را به سوی مصر فرستاد: همگی گرد آید تا از خدا بخواهیم شر او را از سر ما کوتاه کند، سپس دعا کرد و همگی با او دعا کردند.

اشتر به سوی مصر بیرون شد تا به قلزم رسید، آن دهقان به استقبال او آمد بر وی سلام کرده گفت: من مردی از اهل شام هستم و برای تو و یارانت از زکات زمینم حقی بر عهده من است، نزد من فرود آمد آی تا به خدمت تو و یارانت کمر بندم و چهارپایان خود را از علف های این جا بخوران و جزء مالیات من حساب کن.

اشتر در خانه وی فرود آمد و او به رفع نیازهای مالک و یارانش همت گماشت، و خوراکی را که با عسل مسموم آغشته بود به نزد مالک برد، و چون مالک از آن بخورد او را در جا کشت. خبر به معاویه رسید، وی مردم شام را جمع کرد و گفت: مژده باد شما را که خدای تعالی دعایتان را اجابت نمود، و شر مالک را از شما بازداشت و او را کشت، همگی با شنیدن این خبر مسرور و به هم مژده می دادند.

چون خبر شهادت اشتر به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا بر مالک که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البته بزرگ ترین ستون و صخره آن بود، و اگر از سنگ بود همانا سنگ سختی بود، مالکا! راستی که به خدا سوگند مرگ تو جهانی را ویران ساخت و مویه کنان بر چون تویی باید مویه سر دهند.

سپس فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين: (ما همه از خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت، و سپاس ویژه پروردگار جهانیان است)، خداوندا من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می گذارم که مرگ او را از مصایب روزگار است، خداوند مالک را رحمت کند که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شتافت، با این که ما با خود عزم کرده ایم که بر هر مصیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صبر پیشه سازیم که راستی آن بزرگ ترین مصیبت است. ⁽³⁴²⁾

341- در این که آیا محمد بن ابی بکر (ه) پیش از رفتن مالک اشتر به مصر به شهادت رسیده یا اینکه بعد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است که بعد بوده و روایت کتاب غارات ج 1 ص 258 و نهج البلاغه نامه 34 مؤید قول مشهور است.

342- امالی شیخ ص 97 92

290 مصیبت شهادت مالک

مالک مردی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی خبر مرگ او را شنید، درباره اش فرمود:

(رحم الله مالکا و لقد کان لی کما کنت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)

(خدا رحمت کند مالک را که او برای من همان گونه بود که من برای رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم (343)

و نیز وقتی خبر آن ضایعه هولناک را به آن بزرگوار دادند با حسرت و تأسف بسیار فرمود:

(خدا به مالک خیر دهد، مالک و چه مالکی؟ که اگر از کوه بود کوهی بزرگ و اگر از سنگ بود سنگی بسیار سخت بود، هان به خدا سوگند که مرگ تو جهانی را لرزاند و جهانی را خرسند کرد و بر مانند مالکی باید گریه کنندگان بگریند و آیا مانند مالک وجود دارد؟)

343- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 185 و ج 3 ص 416؛ قاموس الرجال ج 7

بخش چهارم: کشیدن نقشه قتل علی علیه السلام

291 بقای حق آل علی علیهم السلام

در جریان شهادت امام علی علیه السلام سه نفر از خوارج در کنار کعبه هم سوگند شدند، که یکی از آنها به نام (ابن ملجم) حضرت علی علیه السلام را در کوفه بکشد، دومی به نام (برک بن عبدالله) معاویه را در شام به هلاکت رساند، و سومی به نام (عمرو بن بکر) عمروعاص را در مصر به قتل رساند، توطئه این سه نفر این بود که سحر گاه 19 رمضان سال 40 هجری، در یک وقت، تصمیم خود را اجرا سازند.

ابن ملجم به کوفه آمد و سرانجام در سحر 19 رمضان، در مسجد هنگام نماز به امام علی علیه السلام حمله کرد و شمشیر بر فرق مقدس او زد که همین ضربت منجر به شهادت آن حضرت گردید.

عمرو بن بکر به مصر رفت، و در مسجد مصر در وقت سحر منتظر ورود عمروعاص باقی ماند، آن شب عمروعاص بیمار بود و به جای او خارجه بن حنیفه برای نماز آمد، عمرو از روی اشتباه به او حمله کرد و او را کشت، عمرو را دستگیر کردند و سپس به دستور عمروعاص کشتند.

برک بن عبدالله در مسجد شام در کمین معاویه قرار گرفت وقتی که معاویه به مسجد آمد، به او حمله کرد ولی شمشیرش بر ران معاویه وارد شد، او را دستگیر کردند، معاویه بستری گردید، طبیبی به بالین او آوردند، طبیب پس از معاینه به معاویه گفت: شمشیر به زهر آلوده بوده است، اکنون یا باید با دارو درمان گردی، در این صورت نسل تو قطع می گردد، دیگر دارای فرزند نمی

شوی، و یا باید آهنی را با آتش گداخته سرخ کنم و سر زخم ران تو بگذارم و
از این طریق مداوا کنم، در این صورت نسل تو قطع نخواهد شد.

معاویه گفت: من طاقت طریق دوم را ندارم، همان طریق اول را دنبال می‌کنم، همین دو پسری که دارم به نام یزید و عبدالله برای من کافی است. برک بن عبدالله تروریست یاغی را نزد معاویه آوردند که حکم اعدامش را صادر کند او به معاویه گفت: من مژده ای برای تو دارم.

معاویه گفت: آن چیست؟

برک گفت: بنا است همین امشب علی علیه السلام کشته شود، مرا نزد خود نگهدار، اگر او کشته شد که هر گونه خواستی با من رفتار کن، و اگر کشته نشد، من با تو عهده محکم می‌بندم که مرا آزاد سازی تا بروم و علی علیه السلام را بکشم و سپس نزد تو آیم.

معاویه او را نزد خود نگه داشت، وقتی که خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید، او آن تروریست را به خاطر مژده این خبر، آزاد ساخت. ⁽³⁴⁴⁾

344- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 114 113

چون ابن ملجم به کوفه آمد، آن راز را به کسی اظهار نکرد و روزی به خانه مردی از قبیله تیم الرباب رفت و قطامه ملعونه را در آن خانه دید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خوارج پدر و برادر او را کشته بود و آن ملعونه در نهایت حسن و جمال بود. چون ابن ملجم آن ملعونه را دید، آتش محبتش در سینه او مشتعل گردید و به او پیشنهاد ازدواج داد، آن ملعونه گفت که: مهر من سه هزار درهم است و غلامی و کنیزکی و کشتن علی بن ابیطالب ابن ملجم ملعون برای مصلحت گفت: آنچه گفتمی قبول کردم به غیر از قتل علی بن ابیطالب که من قدرت آن را ندارم.

قطام ملعونه گفت: او را غافل کن و بکش، اگر از کشتن رهایی یابی با من عیش خواهی کرد، و اگر کشته شوی ثواب آخرت از برای تو بهتر از زندگانی دنیاست.

چون ابن ملجم ملعون دانست که قطام ملعونه در مذهب با او موافقت دارد، گفت: به خدا سوگند من نیز به این شهر نیامده ام مگر برای انجام این کار. قطام ملعونه گفت: من از قبیله خود جمعی را با تو همراه می کنم که تو را در این امر یاری نمایند، پس آن ملعونه وردان بن مجالد را از قبیله خود یاور او کرد، و ابن ملجم ملعون، شیب بن بجره را دید و گفت: ای شیب نمی خواهی تو را به کاری دعوت کنم که باعث شرف دنیا و آخرت تو باشد؟

شیب گفت: آن کار چیست؟

گفت: این که مرا بر کشتن علی بن ابیطالب یاری دهی.

شبیب نیز از جمله خوارج بود، پس گفت: ای ابن ملجم کاری بزرگ در
پیش رو داری و کشتن علی آسان نیست.

ابن ملجم گفت: در مسجد پنهان می شویم، زمانی که برای نماز بیرون می آید کار خود را انجام می دهیم.

پس آن ملعون را نیز با خود همراه کرد، و در شب نوزدهم ماه رمضان آن سه ملعون به این نیت به مسجد آمدند و قطامه ملعونه در مسجد مشغول اعتکاف بود، در آن شب آن ملعونین در خیمه او به سر بردند و آن ملعونه جامه های حریر بر سینه های ایشان بست و شمشیر به دستشان داد و آنها را بیرون فرستاد.

سپس آن سه ملعون آمدند و نزدیک آن دری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد می شد نشستند، و قبل از آن راز خود را با اشعث بن قیس خارجی گفته بودند و او نیز با ایشان در این امیر متفق شده بود و به یاری ایشان به مسجد آمده بود، و در آن شب حجر بن عدی در مسجد بود، ناگاه شنید که اشعث می گوید: ای ابن ملجم زود باش و حاجت خود را برآور که چون صبح طالع شود و رسوا می شوی. چون حجر این سخن را شنید؛ غرض ایشان را فهمید و به اشعث لعین گفت: ای اعور ملعون اراده کشتن علی داری؟ و به جانب خانه آن حضرت دوید که آن حضرت را خبر کند، قضا را آن حضرت از راه دیگر رفته بود، چون به مسجد برگشت شنید که مردم می گویند: امیرالمؤمنین کشته شد. ⁽³⁴⁵⁾

بخش پنجم: وقایع شب نوزدهم و ضربت خوردن آن حضرت

293 تفکر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب نوزدهم

به گفته جرج جرداق امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب شهادت ساعتی زانوها را در بغل گرفت و لحظاتی به فکر فرو رفت. گذشته زندگی خود را از روزگاران دور به نظر آورد، به یاد آورد:

روزگار کودکی و حیات خود را در خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که سایه او را بر سر داشت و دست پر مهر او را در بازوگیری از او.

روزگار قبول اسلام و رنج ها و مرارت های را که در دوران قبل از هجرت متحمل شده و شاید زجرها و شکنجه های یاران و مؤمنان اولیه بود.

شب هجرت و ساعات پر هراس شب را که به اتکای پروردگار در بستر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ م‌للو خوابید تا او جان سالم به در برد و در خدمت رشد بشریت باشد.

دوران پس از هجرت تا زمان فوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که سراسر آن به جنگ و درگیری با جاهلان و مشرکان گذشت و در فاصله 10 سال 84 غزوه و یا کمتر را پشت سر گذارده بود.

دوران سقیفه و پایه گذاری ها و صدمات و لطمات ناشی از آن غصب خلافتی که سبب شد او 25 سال از دوران عمر خود را به دور از اعمال قدرت اسلامی بگذراند.

یاران و دوستان و وفاداران که هر کدام یا در میدان به شهادت رسیدند و یا ترور شدند و یا با مرگ طبیعی رخ به نقاب خاک کشیدند. (346)

294 حالات علی عَلَيْهِ در شب نوزدهم

از آن همه زنج ها و افسردگی دلش گرفت، به ویژه از آن بابت که خود را تنها یافت با قلبی پر از تاءثر آماده مرگ شد. به خصوص از آن بابت که او زحمات پیامبر و مجاهدان و شهدای اسلام را در معرض هدر و تلف می دید.

علی متاءثر است از اینکه دوستان وفاداری چون مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، سلمان فارسی، ابوذر، عبدالله خباب و... را از دست داده و برخی از اینان به حیله و نیرنگ کشته شده اند و یا با رنج و تاءسف از دار دنیا رفته اند.

او در ذهن خود خیانتکاران و خائنان را به محاکمه می کشد و بدکاران را نمی بخشد، به ویژه آنها که لطماتی بر پیکر اسلام وارد آورده و زحمات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نادیده گرفته اند. در پیشگاه خدا به شکایت می پردازد و...

295 کمر بند شهادت محکم

در شب شهادت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و صفش چنان بود که گویی مرگ را انتظار می کشد. مرتب به آسمان و ستاره ها می نگریست و می فرمود: به خدا قسم، دروغ نگفته ام و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من دروغ نگفت. کمر بند خود را محکم بست و به شعری بدین گونه تمثیل جست:

اشدد حیاریمک للموت ای علی کمر خود را برای مرگ محکم ببند.

فان الموت لاقیکا زیرا که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد.

ولا تجزع من الموت از مرگ آه و ناله سرمده.

اذا حل بوادیکا زیرا مرگ تو را به سر منزل مقصود می رساند. (و به سرای

تو وارد شد).

296 شب ضربت

ابوصالح حنفی گوید: از علی علیه السلام شنیدم می فرمود: رسول خدا را در خواب دیده از پیش آمدها و ناراحتی هایی که از مردم دیده بودم به حضرت شکایت کردم، فرمود: یا علی گریه مکن. آن گاه فرمود: توجه کن! چون توجه کردم دو مردی را دیدم که به زنجیر آویخته و سنگ پاره هایی بر سر آنها زده می شود ابوصالح گوید: فردا به عادت همه روز برای دیدار امیرالمؤمنین رفتم در بازار قصاب ها خبر شهادت علی علیه السلام را شنیدم. ⁽³⁴⁷⁾

347- الارشاد، ص 19 20

297 نایل آمدن به وصال محبوب

حسن بصری روایت کرده که: علی علیه السلام در شب نوزدهم بیدار و آن شب را بر خلاف عادت به مسجد رفت، دخترش ام کلثوم پرسید: چرا امشب را بیدار مانده ای؟

فرمود: برای آن که اگر بامداد ظاهر شود کشته خواهم شد. ابن نباح در آن هنگام آمده و حضرت را به نماز دعوت کرد، علی علیه السلام اندکی رفت و برگشت، ام کلثوم عرض کرد: جعده را بفرما تا با مردم نماز بخواند. حضرت فرمود: آری بگویند او با مردم نماز بخواند آن گاه دقتی کرده فرمود: نه چاره از مرگ نیست و نمی توان از چنگ آن فرار کرد.

علی علیه السلام در همان وقت به مسجد وارد شد و ابن ملجم که تمام شب را بیدار مانده و منتظر ورود علی علیه السلام بود از نسیم سحری خوابش برده بود؛ علی علیه السلام با پای خود او را بیدار کرده فرمود: بر خیز موقع نماز رسیده او هم از جا برخاست و کار علی را تمام کرد.

298 کمر بند از بهر مرگ علی

در حدیث آمده علی علیه السلام در شب نوزدهم بیدار بود و مکرر از اطاق خود بیرون می آمد و به طرف آسمان متوجه می شد و می فرمود: سوگند به خدا تا به حال دروغ نگفته ام و دروغ هم به من اطلاع نداده اند، امشب همان شبی است که باید به وصال محبوب نایل گردم آن گاه، به خوابگاه خود برگشت، چون بامداد دمید کمر بند خود را بر بست و می فرمود:

کمر بند از بهر مرگ ای امیر که مرگ آید اکنون به دیدار تو
مکن خوف از مرگ و آماده باش چو مرگ آید ای جان خریدار تو

چون به صحن خانه رسید؛ مرغابیان چندی جلوی راه حضرت را گرفتند و فریاد می زدند، خواستند آنها را آرام کنند و از جلو حضرت دور سازند فرمود: آنها را واگذارید که نوحه جدایی می کنند. سپس از خانه بیرون رفت و رسید به او آن چه زبان قلم از نگارشش لال است. ⁽³⁴⁸⁾

299 علت کم غذا خوردن

حضرت علی علیه السلام در آن ماه رمضان که شب نوزده آن ضربت خورد، شبی در نزد فرزندش حسن علیه السلام بود، و شبی در نزد فرزندش حسین علیه السلام بود، و شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر افطار می کرد، و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی کرد، یکی از فرزندانش پرسید: چرا غذا کم می خوری؟ در پاسخ فرمود: یا بنی یاءتی امر الله و انا خمیص، انما هی لیلة او لیلتان (ای پسر، امر خدا (مرگ) خواهد آمد و من (می خواهم در آن حال) شکم تهی باشد، یک شب یا دو شب بیشتر از عمرم باقی نمانده است).⁽³⁴⁹⁾

349-ارشاد مفید، ج 1 ص 321

300 اولین نوحه کنندگان علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در همان شب آخر عمرش، از خانه به سوی مسجد حرکت کرد، مرغابی ها سر راه آن جناب فریاد می کردند، و مردم آنها را از او دور می نمودند، فرمود:

اتركوهن فانهن نوايح.

(آنها را واگذارید زیرا آنها نوحه گراند)

و گاهی فرمود:

و الله لتخضبن هذه من هذه

(سوگند به خدا این از این و دست بر سر و محاسنش گذاشت خضاب

خواهد شد). (350)

350-ارشاد مفید، ج 1 ص 321.

301 دیدن پیامبر در خواب

امام حسن علیه السلام روز نوزدهم رمضان که سحر آن به فرق مقدس علی علیه السلام ضربت زدند، فرمود: شب گذشته در همین مسجد (کوفه) پدرم به من فرمود: پسرم! من نماز شب را خواندم و سپس خوابیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و از وضع خودم و سستی اصحاب در امر جهاد شکایت کردم، آن حضرت به من فرمود:

ادع الله ان یریحک منهم فدعوت الله

(دعا کن و از خدا بخواه تا تو را از دست آنها راحت کند، من همین دعا را

کردم.) (351)

351- عقد الفرید، ج 4، ص 361.

302 غذای امام در شب ضربت خوردن

در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که ام کلثوم گفت: در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبقی نزد او گذاشتم، دو قرص نان جو در آن بود، و کاسه ای از شیر نزد آن حضرت آوردم، و نمک ساییده حاضر کردم، چون حضرت از نماز فارغ شد، به آن طعام نگاه کرده و گریست و فرمود: ای دختر! دو نوع خورش برای من در یک طبق حاضر کردی؟ مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عموی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می کنم، تا از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکردند.

ای دختر! هر که خوردنی و آشامیدنی و پوشش او در دنیا خوب باشد، ایستادن او در روز قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر در حلال دنیا حساب است و در حرام او عذاب. و خیر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل از برای او کلیدهای زمین را آورد و گفت: یا محمد خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید که: اگر خواهی تمام کوه های تهامه را برای تو طلا می کنم و به راه می اندازم، بگیر این ها را که کلید گنج های زمین است و از ثواب آخرت تو چیزی کم نمی شود، حضرت فرمود: بعد از آن چه خواهد بود؟ گفت: مرگ.

آن جناب فرمود: هر گاه چنین است، مرا به دنیا احتیاج نیست، بگذار مرا که روزی گرسنه باشم و یک روز سیر، تا آنکه در روزی که گرسنه باشم دعا کنم پروردگار خود را و از او سؤال کنم، و در روزی که سیر باشم پروردگار خود را حمد گویم.

جبرئیل گفت: توفیق هر چیزی یافته ای ای محمد.

فرمود: ای دختر این دنیا خانه فریب است و خانه مذلت و خواری است هر
که چیزی به آخرت پیش می فرستد به او می رسد.

ای دخترم! به خدا سوگند چیزی نمی خورم تا یکی از خورش ها را برداری،
پس شیر را بر داشتتم، و اندکی از نان جو با نمک تناول نمود و حمد و ثنای حق
تعالی به جای آورد. ⁽³⁵²⁾

352- تاریخ 14 معصوم ص 237 340

303 نگاه کردن به آسمان

امام در شب نوزدهم پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و زاری به سوی حق تعالی می نمود، بسیار از خانه بیرون می رفت و داخل می شد، به اطراف آسمان نظر می کرد و اضطراب می نمود و تضرع می کرد و می گریست، پس سوره یس را تا آخر تلاوت نمود، پس اندکی خوابیده ترسان بیدار شده جامه خود را بر روی مبارک خود کشید و بر پا ایستاد و گفت: خداوندا مرا به دیدن خود برکت ده. و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العظیم بسیار گفت.

(353)

353- تاریخ 14 معصوم ص 237 340

304 گریه فرزندان

امام در شب نوزدهم رمضان نماز خواند تا بسیاری از شب گذشت، و در تعقیب نشسته بود که آن حضرت را خواب ربود، باز ترسان از خواب بیدار شد، زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود: در این ماه از میان شما خواهم رفت، در این شب خوابی هولناک دیدم و برای شما نقل می‌کنم، در این ساعت حضرت رسالت ﷺ را در خواب دیدم می‌فرمود: ای ابوالحسن به زودی نزد ما خواهی آمد، و نزد تو خواهد آمد شقی‌ترین امت و محاسن تو را از خون سرت خضاب خواهد کرد، و من بسیار مشتاقم به لقای تو، و تو در دهه آخر این ماه به نزد ما خواهی آمد، زود بیا نزد ما که آنچه نزد ماست بهتر است و باقی‌تر است از برای تو.

چون اهل و اولاد آن حضرت این سخنان جانسوز را شنیدند، صدا به گریه بلند کردند، پس قسم داد ایشان را که ساکت شوید، چون ساکت شدند، وصیت کرد ایشان را به نیکی‌ها و نهی کرد ایشان را از بدی‌ها. چون از وصیت فارغ گردید، باز مشغول عبادت شد، پیوسته در رکوع و سجود و تضرع و زاری بود، و هر ساعت از خانه بیرون می‌رفت به اطراف آسمان نظر می‌کرد، نظر در ستاره‌ها می‌کرد و می‌فرمود: به خدا سوگند که دروغ نشنیده‌ام از رسول خدا، این شبی است که مرا وعده داده است. پس برگشت به جای نماز خود و می‌گفت: اللهم بارک لی فی الموت، یعنی: خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و بسیار می‌گفت: انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، پس بسیار صلوات می‌فرستاد بر محمد و آل محمد ﷺ و استغفار بسیار می‌کرد. (354)

354 - تاريخ 14 معصوم ص 340 337

305 نزدیکی اجل

ام کلثوم گفت: چون در شب شهادت، قلق و اضطراب آن حضرت را دیدم، مرا خواب نبرد گفتم: ای پدر چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی فرمایی؟

گفت: ای دختر من با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را به احوال عظیمه افکنده ام، هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده است، امشب بسیار ترسانم؛ پس فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، ام کلثوم گفت: ای پدر چرا در تمام این شب خبر مرگ خود را به ما می دهی؟

فرمود: ای دختر اجل نزدیک گردیده و آرزوها قطع شده است. ام کلثوم چون این خبر شنید بسیار گریست، حضرت فرمود: گریه مکن، من نگفتم این خبر را مگر به آنچه عهد کرده است به سوی من رسول خدا ﷺ (355)

355- تاریخ 14 معصوم ص 340 337

306 مناجات در شب ضربت

علی علیه السلام در شب نوزدهم، اندکی به خواب رفت و بیدار شد فرمود: دخترم! چون نزدیک وقت اذان شود، مرا خبر کن و مشغول تضرع و زاری و عبادت شد، چون نزدیک وقت نماز شد، ام کلثوم می گوید، آب نزد آن حضرت آوردم، برخاست و تجدید وضو کرد و جامه های خود را پوشید و به جانب مسجد رفت. چون به صحن خانه رسید، مرغابی هایی که برای برادرم حسن هدیه آورده بودند بر سر راه او آمده بال ها گشودند فریاد کردند، و قبل از آن شب صدای ایشان در نمی آمد، حضرت فرمود: لا اله الا الله فریاد کننده چندانند که از عقبشان نوحه کنندگان خواهند بود، فردا بامداد قضای الهی ظاهر شود. ⁽³⁵⁶⁾

356- تاریخ 14 معصوم ص 340 337

307 شب ضربت به فکر غذای مرغابیان

ام کلثوم گفت: ای پدر چرا فال بد می زنی؟

فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزدند و فال بد در ایشان اثر نمی کند، ولیکن سخن حقی بود که بر زبانم جاری شد، دخترم به حق خودم تو را سوگند می دهم که این مرغابیان را رها کنی که حیواناتی بی زبانند که حبس کرده ای ایشان را آب و دانه بده چون گرسنه و تشنه شوند، یا رها کن آنها را که از گیاه های زمین بخورند. ⁽³⁵⁷⁾

357-تاریخ 14 معصوم ص 340 337

308 کمر مرگ بستن

هنگامی که علی علیه السلام به در خانه رسید و خواست که در را بگشاید قلاب در به کمر آن حضرت بند شد و از کمرش باز شد و افتاد، پس آن را از زمین برداشت به کمر بست و شعری چند خواند که مضمون آنها این است که: کمر خود را برای مرگ ببند. به درستی که مرگ تو را ملاقات می کند، و جزع مکن از مرگ وقتی که به محله تو می آید، مغرور مشو به دنیا هر چند موافقت نماید، چنانچه دهر که تو را خندان گردانیده است باز تو را به گریه خواهد آورد، پس فرمود: خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و مبارک گردان برای من لقای خود را.

ام کلثوم گفت: چون این اخبار رنج آور را شنیدم گفتم: واغوثاه و اءبتاه، در تمام این شب خبر مرگ به ما می گویی.

فرمود: ای دختر اینها دلالت ها و علامت های مرگ است که از پی یکدیگر ظاهر می شود. پس در را گشوده بیرون رفت، ام کلثوم گفت: من برگشتم و آنچه از آن حضرت دیده و شنیده بودم به حضرت امام حسن نقل کردم. ⁽³⁵⁸⁾

309 نگرانی زینب علیها السلام

اضطراب سراسر وجود زینب را گرفته و نگران است. به نزد پدر می آید که بابا، امشب تو به مسجد مرو، که دلم نگران است. بگذار دیگری به جای تو رود. فرمود: لا مقر من القدر، گریز از قدر و قضای خدا ممکن نیست. اگر بلای زمینی باشد بر رفع آن قادرم اگر بلای آسمانی (مرگ) باشد که باید جاری گردد. (359)

359-در مکتب امام امیر المؤمنین (ع) ص 421

310 درد دل آخر با امام حسن علیه السلام

حضرت امام حسن علیه السلام برخاست و از پی پدر بزرگوار خود به مسجد رفت، پیش از آنکه داخل مسجد شود به آن حضرت رسید و گفت: ای پدر بزرگوار چرا در این وقت شب از خانه بیرون آمده ای؟ گفت: ای نور دیده من، خوابی وحشتناکی دیدم.

جناب امام حسن علیه السلام گفت: ای پدر خواب خود را برای من بیان کن. فرمود: دیدم جبرئیل بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن کوه برگرفت و به سوی کعبه رفت، و بر بام کعبه ایستاد و آن سنگ ها را بر هم زد که ریزه ریزه شدند، پس بادی وزید و آن ریزه های سنگ را پراکنده کرد، هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه ریزه ای از آن سنگ در آن داخل شد.

حضرت امام حسن علیه السلام پرسید: پدر این خواب را چگونه تعبیر کردی؟ فرمود: این خواب دلالت می کند بر آنکه پدر تو شهید شود، و هیچ خانه در مکه و مدینه باقی نمی ماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: آیا می دانی که این واقعه وحشتناکی خواهد بود؟

فرمود: حبیب من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خبر داده است که این واقعه های که خواهد بود. پیامبر به من فرمود: که در دهه آخر ماه مبارک رمضان شهید خواهم شد به ضربت شمشیر ابن ملجم مرادی.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای پدر هر گاه می دانی که او قاتل تو خواهد بود او را به قتل برسان.

حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! قصاص پیش از جنایت نمایم؟
فرمود: ای فرزند به رختخواب خود برگرد.
امام حسن علیه السلام گفت: ای پدر می خواهم با تو بیایم.
فرمود: تو را سوگند می دهم که برگردی، پس امام حسن علیه السلام به خانه
برگشت و با ام کلثوم محزون و غمگین نشستند، بر سخنان و حالات آن
حضرت می گریستند. ⁽³⁶⁰⁾

360-تاریخ 14 معصوم ص 340 337

311 آخرین رمضان علی علیه السلام

آخرین ماه مبارک رمضان که بر علی گذشت ماه مبارک دیگری بود برای او یک صفای دیگری داشت و برای خاندان علی علیهم السلام از همان روز اول ماه رمضان توأم با یک دلهره و اضطراب بود چون آن ماه رمضان، روش علی (ع) با همه ماه رمضانهای دیگر تفاوت داشت یکی از آن خدمات های قهرمانی اش را به عنوان نمونه ذکر می کنیم علی علیه السلام می فرماید:

این آیه شریفه نازل شد، الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * **وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** (361) که خطاب به مسلمین است به مؤمنین که خیال کرده اند که ما آزمایش برای آنها پیش نخواهیم آورد خیر پیش می آوریم علی علیه السلام می فرماید: تا این آیه نازل شد فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه ها و آزمایش های بزرگی برای این ملت پیش می آید عرض کردم: یا رسول الله! مقصود از آنچه که در این آیه آمده چیست؟

فرمود: (یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی) (362) بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند بعد در آنجا می فرماید: به پیغمبر عرض کردم: یا رسول الله! آن گروهی که در احد شهید شدند 70 نفر بودند که در راءس آنها حمزة بن عبدالمطلب بود، آنها قهرمان های احد بودند و من از این فیض محروم ماندم و شهادت از من دور شد خیلی ناراحت شدم که چرا من به این فیض نایل نشدم.

361-سوره عنکبوت آیه 2.

362-نهج البلاغه صبحی صالح ص 220

من به ایشان عرض کردم: چرا این فیض از من گرفته شد؟
فرمود: در اینجا شهید نشدی اما عاقبت امر، تو در راه خدا شهید خواهی شد،
در حالتی که در احد یک جوان 25 ساله است، تازه با زهراء سلام الله علیها
ازدواج کرده است یک فرزند بیشتر نداشت، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام یک خانواده جوان
همه آرزوهای شان این است که زندگی شان کم کم پیش برود علی عَلَيْهِ السَّلَام را
بینید تنها آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید بشود! پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فرمودند: علی تو شهید می شوی، بعد فرمود: کیف صبرک، در حین شهادت
صبر تو چگونه خواهد بود؟

علی عرض کرد: یا رسول الله لیس هذا من مواطن الصبر بل من مواطن
الشکر، نفرمایید چگونه صبر می کنی بفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؟
فرزندان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمدند جلوی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را گرفتند و گفتند: پدر
جان نمی گذاریم شما به مسجد بروید، و حتما بایستی یک نفر دیگر را به نیابت
بفرستی.

اول فرمودند: خواهرزاده ام (جعده بن جبیره) را بگویید برود نماز جماعت را
با مردم بخواند. بعد خودشان نقض کردند، فرمودند: نه خودم می روم.
عرض کردند: اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند.

فرمود: خیر نمی خواهم کسی مرا همراهی کند ولی برای او شب با صفایی است این تعبیر مال خود ایشان است که فرموده اند: و ما کنت الا کقارب ورد، و طالب وجد⁽³⁶³⁾ بعد از این که در بستر افتاده است این جمله ها را می فرماید؛ به خدا قسم این ضربت که بر فوق من وارد شد مثل من مثل عاشقی بود که به معشوق خودش رسید، مثل آن کسی بود که در شب ظلمانی دنبال چاه آبی می گردد تا خیمه و خرگاهش را بردارد و به آنجا برود، اگر در آن تاریکی آن چاه آب را پیدا کند چقدر خوشحال می شود مثل من هم مثل همان شخص است. حافظ می گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی	آن شب قدر که این تازه براتم دادند

و حافظ هم اشاره به همین معنی دارد.

363- تهج البلاغه، صبحی صالح، ص 379.

فرمودند: من خودم می روم. خدا می داند که او چه هیجانی داشت، البته خودش می فرماید: من خیلی کوشش کردم که راز آن مطلب را کشف کنم، یعنی خصوصیات آن را بعضی گفته اند ولی اجمالا می داند به این که یک حادثه بزرگی برای او اتفاق می افتد از نهج البلاغه این طور استفاده می شود: خیلی کوشش کردم که سر و باطن این کار را به دست بیاورم، ولی خدا ابا را کرد، جز اینکه این سر را اخفاء بکند، آمد و آمد خودش اذان صبح را می گفت: با آن سپیده دم خداحافظی کرد و گفت: ای صبح، ای سپیده دم ای فجر از روزی که علی به این دنیا چشم گشاده است آیا روزی بوده است که تو از فخر بدمی و چشم علی خواب باشد یعنی ای سپیده دم بعد از این چشم علی برای همیشه به خواب خواهد رفت در وقتی که دارد از ماءذنه پایین می آید، می فرماید:

خلوا سبیل المؤمن من المجاهد

فی الله لا یعبد غیر الواحد

و یوقظ الناس الی المساجد⁽³⁶⁴⁾

364-دیوان علی (ع)

راه مؤمن مجاهد را باز کنید، باز خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می کند، دلهره ها، اضطراب ها هست، علی گفته بود: پشت سر این ضجه ها، نوحه هایی هست یک وقت یک فریاد همه را متوجه کرد صدایی شنیدند که در همه جا پیچیده است:

(تهدمت و الله ارکان الهدی و انظمست اعلام التقی و انفصمت العروة الوثقی، قتل ابن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی قتل اشقی الاشقیاء)

به خدا سوگند ستون های هدایت در هم شکست و نشانه های تقوی محو شد و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید پسر عموی مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کشته شد، علی مرتضی به شهادت رسید و بدبخت ترین اشقیاء او را شهید نمود. (365)

365- منتهی الامال انسان کامل ص 48 43

312 نفرین علی علیه السلام

شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال چهلیم هجرت، آخرین شب عمر امام علی علیه السلام بود، امام حسن علیه السلام می گوید: همراه پدرم علی علیه السلام به سوی مسجد رهسپار شدیم. پدرم به من فرمود: (پسرم! امشب لحظه ای چرت مرا فرا گرفت، در همان لحظه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم، عرض کردم: (ای رسول خدا، چیست این مصائبی که از ناحیه امت تو به من رسیده است؟ که آنها به راه عداوت و انحراف افتاده اند).

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: ادع علیهم: (آنها را نفرین افتاده اند).

من امشب در مورد این امت (منحرف) چنین نفرین کردم.

اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی من هو شر منی

(خدایا به عوض آنها، دیدار و هم نشینی با خوبان را نصیب من گردان، و به

عوض من، بدان را بر آنها مسلط کن). (366)

سحرگاه همان شب نفرین امام علی علیه السلام به استجابت رسید.

366-اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 131

بخش ششم: ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد

313 ضربتی بر جای ضربت ملعون دیگر

شیخ مفید به سند معتبر از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است؛ که چون ابن ملجم قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را کرد، دیگری را با خود آورده بود و ضربت آن ملعون دیگر به دیوار مسجد خورد. چون حضرت نزدیک محراب آمد و مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابن ملجم ضربتی بر سر آن حضرت زد، بر جای آن ضربتی آمد که عمرو بن عبدود بر سر آن حضرت زده بود چون صدای مردم بلند شد، حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام به مسجد دویدند ابن ملجم را گرفته در بند کردند، و پدر بزرگوار خود را برداشته به خانه بردند.

سپس لبابه به نزدیک سر آن حضرت نشست و ام کلثوم نزد پای او نشست و صدای شیون از خانه آن حضرت بلند شد، پس آن حضرت دیده های مبارک خود را گشود و به سوی حسن و حسین علیه السلام نظر کرد و فرمود که: رفیق اعلا و صحبت انبیاء و اوصیاء بهتر است برای دوستان خدا از دنیای بی بقا، اگر من از این ضربت کشته شوم، آن ملعون را یک ضربت بیشتر نزنید، این را فرمود و ساعتی مدهوش شد، چون به هوش باز آمد فرمود: در این وقت رسول خدا (ص) را دیدم که مرا تکلیف رفتن می کند و فرمود که: فردا شب نزد ما خواهی بود. ⁽³⁶⁷⁾

367-امالی شیخ طوسی، ص 365

314 آخرین اذان علی علیه السلام

سحرگاه شب 19 رمضان حضرت علی علیه السلام داخل مسجد شدند، قنديل ها خاموش شده بود و مسجد تاریک بود، حضرت چند رکعت نماز ادا کرد، ساعتی مشغول تعقیب بود، سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند و بر بام مسجد رفت، دست های مبارک را بر گوش های خود گذاشت و اذان گفت. وقتی آن حضرت اذان می گفت، هیچ خانه در کوفه نمی ماند مگر آنکه صدای او را می شنیدند. ابن ملجم ملعون در تمام شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده کرده بود تفکر می کرد، و در میان شب قطامه به نزد او آمد گفت: کسی که چنین اراده ای دارد. خواب بر او حرام است، برخیز و علی را به قتل برسان و برگرد و مراد خود را از من حاصل گردان، آن ملعون گفت: علی را می کشم و می دانم که به مراد خود نمی رسم پس در آن وقت صدای اذان حضرت را شنیدند، آن ملعونه گفت: زود برو که فرصت از دست می رود. ⁽³⁶⁸⁾

368-تاریخ 14 معصوم ص 346 340

315 بیدار کردن قاتل خود

در تمام آن شب، ابن ملجم ملعون با شیب و وردان در مسجد بودند و انتظار آن حضرت می بردند چون حضرت از اذان فارغ شد و پایین آمد و مشغول تسبیح و تقدیس حق تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، به صحن مسجد آمد و افراد خواب را برای نماز بیدار می کرد، تا آنکه به ابن ملجم رسید، دید که او بر رو خوابیده است فرمود: برخیز از خواب برای نماز و چنین مخواب که این خواب شیطان است، بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است، و بر پشت خوابیدن خواب پیغمبران است پس حضرت فرمود که: قصدی در خاطر خود داری که نزدیک است از آن آسمانها از هم بپاشد و زمین شق شود و کوه ها سرنگون گردد، و اگر بخوایم می توانم خبر بدهم که در زیر جامه چه داری؛ و از آن در گذشت به نزد محراب رفت و مشغول نماز شد، و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت او بود. ⁽³⁶⁹⁾

369-تاریخ 14 معصوم ص 346 340

316 ضربت در سجده اول

پس آن ملعون به نزد آن ستون که حضرت نماز می کرد ایستاد، چون حضرت سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر آن حضرت زد درست در جای ضربت عمرو بن عبدود آمد و پیشانی او را شکافت، پس حضرت فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، و گفت: برب الکعبه، یعنی فایز و رستگار شدم به حق پروردگار کعبه. چون اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند همه به سوی محراب دویدند، چون آن شمشیر را به زهر آب داده بودند، زهر در سر و بدن مقدسش دوید. چون مردم به نزدیک آن حضرت رسیدند، دیدند در محراب افتاده است و خاک برمی گیرد و بر جراحت خود می ریزد و این آیه را می خواند: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) یعنی: از زمین خلق کرده ام شما را، و به زمین بر می گردانم شما را، و از زمین بیرون می آوردم شما را بار دیگر، سپس فرمود: آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا. (370)

370-تاریخ 14 معصوم ص 346 340

317 لرزیدن زمین

قبل از ضربت ابن ملجم، شیب ضربتی حواله آن حضرت کرد و بر طاق مسجد آمد، چون ضربت ابن ملجم به سر مبارک آن حضرت رسید، زمین لرزید و دریاها طوفانی شد، درهای مسجد به هم خورد، چون حضرت را برداشتند، ردای مبارکش را بر سرش بستند، حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش کشید و فرمود: این همان وعده ای است که خدا و رسول مرا وعده داده بودند، راست گفتند خدا و رسول.

پس از ضربت بر فرق علی علیه السلام خروش از ملائکه آسمانها و زمین ها بلند شد، و باد سیاه تندی وزید که هوا را تیره کرد. و جبرئیل در میان آسمان و زمین صدا زد:

به خدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت، و تاریک شد ستاره های علم نبوت، و بر طرف شد نشانه های پرهیزگاری، و گسیخته شد عروة الوثقی الهی، و کشته شد پسر عموی محمد مصطفی وصی و برگزیده مجتبی، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی، او را شهید کرد بدبخت ترین اشقیاء. ⁽³⁷¹⁾

318 دویدن فرزندان به سمت مسجد

زمانی که ام کلثوم جبرئیل را شنید، سیلی به صورت خود زد و گریبان چاک کرد، فریاد و اءبتاه، واعلیاه، و امحمداه و واسیداه برآورد، پس حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می کنند و می گویند: و اماماه و وامیر المؤمنیناه، به خدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز برای بت سجده نکرده بود، و شبیه ترین مردم بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

چون آن دو مظلوم داخل مسجد شدند، فریاد و اءبتاه و واعلیاه بر آوردند می گفتند: کاش ما را مرگ در می یافت و این روز را نمی دیدیم. چون به نزدیک محراب آمدند، پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است، و ابوجعه با جماعتی می خواهند او را بلند کنند که با مردم نماز بخواند، اما نمی تواند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را به جای خود گذاشت که با مردم نماز گزارد، و خود نشسته نماز را به اشاره ادا کرد، خون خود را بر روی خود می مالید و هر ساعتی به طرفی می افتاد. (372)

372-تاریخ 14 معصوم ص 346 340

319 سر علی علیه السلام در دامن امام حسن علیه السلام

چون حضرت امام حسن علیه السلام از نماز فارغ شد، سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت: ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی، چگونه تو را به این حال ببینیم پس حضرت دیده مبارک خود را گشود فرمود: ای فرزند گرامی بعد از امروز بر پدر تو غمی و المی و جزعی نیست، اینک جد تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جد تو خدیجه و مادرت فاطمه زهرا علیهما السلام و حوریان جنة الماری بر دور پدر تو بر آمده اند و انتظار رفتن او می کشند، پس شاد باش دست از گریه بازدار که گریه تو ملایکه آسمانها را به گریه آورده است. (373)

373- تاریخ 14 معصوم، ص 346 340

320 تمام شدن اندوه علی علیه السلام

چون صدای وحشت انگیز شهادت علی علیه السلام در کوفه منتشر شد، مردان و زنان از خانه ها به سوی مسجد دویدند، چون به مسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرش در دامن امام حسن علیه السلام است، با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است، به اطراف آسمان نظر می کند و زبانش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است، و می گوید: پروردگارا از تو رفاقت انبیاء و اوصیاء و اعلای درجات جنة الماءوی را می خواهم. ⁽³⁷⁴⁾

374-تاریخ 14 معصوم، ص 346 340

321 گریه امام حسن علیه السلام

حضرت علی علیه السلام ساعتی مدهوش شد و قطرات اشک از دیده های نور دیده مصطفی حسن مجتبی علیه السلام می ریخت، چون آب دیده آن حضرت بر روی پدر بزرگوارش ریخت چشم گشود فرمود: چرا گریه می کنی فرزندم، بعد از این روز بر پدر تو ترسی و وهمی نیست، اینک جد تو محمد مصطفی علیه السلام و خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حوریان بهشت، نزد پدر تو حاضر شده اند و انتظار قدوم او را می کشند، و ملایکه آسمان ها به درگاه حق تعالی صداها بلند کرده اند. ای فرزند گرامی بر پدر خود ناله می کنی و تو بعد از پدر خود به زهر ستم شهید خواهی شد، و برادرت حسین به تیغ ستم دشمنان شهید خواهد شد، و با این حال به جد و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد.

پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت: ای پدر آیا نمی گویی که این معامله با تو که کرد؟ فرمود: فرزند یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرا ضربت زد، و الحال از باب کنده داخل مسجد خواهد شد، پیوسته زهر شمشیر آن ملعون بر سر و بدن آن حضرت اثر می کرد و مدهوش می گردید، و مردم می گریستند، خاک مسجد را بر سر می ریختند. ⁽³⁷⁵⁾

322 دستگیری قاتل علی علیه السلام

ناگاه صدایی از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از در مسجد به درون می آوردند، و مردم او را لعنت می کردند و آب دهان بر روی نحسش می انداختند و گوشش را به دندان می جویدند و می گفتند: ای دشمن خدا چه کردی؟ امت محمد را هلاک کردی، و بهترین مردم را شهید کردی.

آن ملعون ساکت بود و سخن نمی گفت، حدیفه نخعی شمشیر برهنه در دست داشت در پیش روی آن ملعون می آمد و مردم را می شکافت تا آنکه او را به نزدیک حضرت آورد، چون نظر امام حسن علیه السلام بر او افتاد، فرمود: ای ملعون تو کشتی امیرمؤمنان و امام مسلمانان را، آیا جزای او از تو این بود که تو را پناه داد و بر دیگران اختیار کرد و به تو عطاها فرمود، ای بدبخت ترین امت، سر به زیر افکند و جواب نگفت ⁽³⁷⁶⁾

376-تاریخ 14 معصوم، ص 446 340

323 چگونگی دستگیری قاتل

صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شده بود. حضرت علی علیه السلام از آن مردی که آن ملعون را آورده بود پرسید که: این دشمن خدا را از کجا یافتی؟

گفت: ای مولای من دیشب با همسرم در خانه خوابیده بودم، من در خواب بودم و او بیدار بود، وقتی صدای خبر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را از میان آسمان و زمین شنیدم، مرا بیدار کرد گفت: تو در خوابی و امام تو علی بن ابیطالب شهید شده است، من از خواب جستم گفتم: خدا دهنش را بشکند، این چه حرفی است که می گویی، امیرالمؤمنین به مردم چه بدی کرده است که او را بکشند، او خیر خواه مسلمانان است و پدر یتیمان است و شوهر بیوه زنان است، چه کسی توانایی دارد که او را بکشد، او شیر خداست.

همسرم گفت: چنین صدایی از آسمان شنیدم، گمان دارم که آن صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند، در این سخن بودم که ناگاه صدایی عظیم به گوشم رسید، شنیدم کسی می گفت: قتل امیرالمؤمنین. پس شمشیر خود را از غلاف کشیدم، در خانه را گشودم و سراسیمه بیرون دویدم، در بین راه این ملعون را دیدم که می گریخت به جانب راست و چپ نظر می کرد، گویا راه بر او بسته شده بود، به او گفتم که: وای بر تو چرا سرگردانی؟ کیستی و اراده کجا داری؟ نام خود را نگفت و نام دیگری گفت، گفتم: از کجا می آیی؟

گفت: از خانه خود.

گفتم: در این وقت به کجا می روی؟

گفت: به حیره

گفتم: چرا نماز بامداد را با امیرالمؤمنین به جا نیاوردی؟

گفت: می ترسم که حاجت من فوت شود.

گفتم: صدایی شنیدم که امیرالمؤمنین کشته شده است آیا خبر داری؟

گفت: نه.

گفتم: چرا نمی ایستی تا پی ببری؟

گفت: پی کار خود می روم و حاجت من از این ضروری تر است.

چون این سخن را از او شنیدم، گفتم: ای ملعون کدام حاجت ضرورتر باشد از فهمیدن حال امیر مؤمنان و امام مسلمانان، از او خشمگین شدم با شمشیر بر او حمله کردم، در این حال بادی وزید و برق شمشیر از عبای او ظاهر شد، چون برق شمشیر را مشاهده کردم گفتم: این شمشیر برهنه چیست که در زیر جامه خود پنهان کرده ای مگر تویی قاتل امیرالمؤمنین؟ می خواست بگوید نه، حق تعالی بر زبانش جاری کرد گفت: بلی، پس من شمشیر حواله او کردم، او نیز شمشیر حواله من کرد، من ضربت او را رد کردم، او را بر زمین افکندم. مردم رسیدند مرا یاری کردند تا آنکه او را گرفتم و دست هایش را بستم به خدمت تو آوردم.

پس امام حسن علیه السلام فرمود: حمد و سپاس مخصوص خداوندی که دوست

خود را یاری کرد و دشمن خود را سرنگون گردانید. ⁽³⁷⁷⁾

324 ضربت بر سر شیر خدا

عبدالله بن ازدی گوید: من شب نوزدهم در مسجد اعظم مشغول نماز بودم و عده ای از مصری ها نیز از آغاز رمضان تا آن شب به انجام فرمانبرداری از اوامر خدا در مسجد اعظم اشتغال داشتند در آن هنگام چند نفری را دیدم نزدیک درب مسجد به نماز مشغولند لحظاتی نگذشت که علی علیه السلام برای ادای فریضه صبح به مسجد در آمد و مردم را برای اقامه نماز می خواند به مجردی که علی علیه السلام مردم را به نماز و اطاعت از فرمان خدا دعوت کرد برق های شمشیر چشم مرا خیره نمود و صدایی شنیدم می گفت: فرمان از خداست نه از تو یا علی و نه از یاران تو و هم ناله علی علیه السلام به گوشم رسید می فرمود: مواظب باشید قاتل از دستتان فرار نکند. چون نزدیک آمدم علی علیه السلام ضربت خورده لیکن شمشیر شیب کارگر نشده و بر طاق محراب فرود آمده.

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

قاتلان در حال فرار به طرف درهای مسجد بودند و مردم هم برای دستگیری آنان هجوم آوردند.

شبیب را مردی دستگیر کرده او را به زمین انداخت بر سینه اش نشست شمشیر را از دست او گرفته خواست کارش را تمام کند دید مردم به طرف او رو آورده اند ترسید به حرف او توجهی نکنند و ضمنا خود او آسیب ببیند به همین ملاحظه از روی سینه او برخاست و وی را رها کرد و شمشیر را از دست افکند و شبیب با ترس و خوف وارد منزل شد، پسر عمویش او را دید که دارد حریر را از سینه خود باز می کند پرسید: چه می کنی شاید تو علی را کشته ای. خواست بگوید: نه، گفت: آری پسر عمویش که از کار ناشایست او اطلاع یافت شمشیری برداشت و او را به قتل رساند و پسر مرادی هم که می خواست فرار کند مردی از مردم همدان به او رسیده قطیفه ای بر روی او انداخته و او را به زمین افکنده شمشیر را از دستش گرفته دستگیرش کرده حضور امیرالمؤمنین آورد لیکن همکار سومی فرار کرده و خود را در میان مردم پنهان نمود.

325 طلب شهادت از خدا

اسماعیل بن عبدالله صلعی، نقل می کند که در همان شب ضربت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اتفاق افتاده و خلاصه اش این است که گوید: شبی من برای برخی از کارها بیرون رفتم و مردی را در کنار دریا مشاهده کردم که با دل سوخته و صدایی حزین سر به سجده گذارده و به درگاه خدای تعالی مناجات می کرد و می گفت: ای نیکو مصاحب، ای خلیفه پیمبر، ای مهربانترین مهربانان، ای آغازگر شگفت آفرین که همانندت چیزی نیست و ای ابدی همیشه آگاه و زنده ای که نخواهد مرد، تو هر روز در کاری هستی و تو خلیفه محمد و یاور برتری دهنده اویی، تو را می خوانم که یاری فرمایی وصی و خلیفه محمد و آنکه را که پس از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عدل و داد قیام کرده، یا با یاری خود به او توجه و عنایت فرما و یا به رحمت و لطف خود او را برگیر و از این جهان ببر! این سخنان را گفت و سپس سر برداشت و قدری نشست و آن گاه برخاسته و روی آب قدم گذاشت و رفت، من از پشت سر او را صدا زده گفتم: خدایت رحمت کند، با من سخن بگوی!

او به من توجه نکرده جز آنکه گفت: راهنما پشت سر توست امر دین خود را از وی بپرس!

پرسیدم: آن راهنما کیست؟

پاسخ داد: او وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از وی می باشد.

راوی گوید: من از آنجا به سوی کوفه به راه افتادم و نزدیک غروب بود که به سرزمین کوفه رسیدم و نزدیکی حیره توقف کردم و چون شب شد مردی را دیدم که پیش آمد تا به قسمت بلندی از زمین رسید و در آنجا ایستاده و گام

های خود را صاف کرده و مناجاتی طولانی با خدای خود کرد و از جمله سخنانش این بود که می گفت:

(... اللهم انى سرت فيهم بما امرنى رسولك صفيك فظلمونى، و قتلت المنافقين كما امرتنى فجهلونى، و قد مللتهم و ملونى، و اءبغضتهم و اءبغضتهم و اءبغضونى، و ام تبق خلّة انتظرها الا المرادى، اللهم فعجل له الشقاء و تعمذننى بالسعادة، اللهم قد وعدنى نبىك ان تتوفانى اليك اذا سئلتك اللهم و قد رغبت اليك فى ذلك.)

(بار خدايا من در ميان اين مردم بر طبق آنچه پيامبر برگزيده تو به من دستور داده بود، رفتار كردم ولى اينان به من ستم كردند و منافقان را همان گونه كه دستور دادى به قتل رساندم ولى آنها مرا به جهالت نسبت دادند و هر آينه كه ديگر من آنها را خسته کرده ام و آنها نيز مرا خسته کرده اند و من آنها را خوش ندارم و آنها نيز مرا مبعوض مى دارند و ديگر چيزى كه من چشم به راه آن باشم جز (ابن ملجم) مرادى نمانده، پروردگارا پس در شقاوت او تعجيل فرما و وجود مرا به سعادت بپوشان، خدايا پيامبر تو اين وعده را به من داده كه هر زمان از تو درخواست كنم مرگ مرا برسانى، خدايا من اکنون در اين باره راغب و علاقه مندم!)

راوى گويد: سخن او تمام شده به راه افتاد و من به دنبال او رفتم و ديدم داخل منزل شد و من دانستم كه او على بن ابيطالب عليه السلام بوده. و طولى نكشيد كه اذان نماز گفتند و اميرالمؤمنين عليه السلام از خانه بيرون آمد و من نيز به دنبال آن حضرت به راه افتادم و وارد مسجد شديم، كه ابن ملجم لعنه الله عليه با شمشير بدان حضرت حمله كرد و آن فاجعه عظمى به وقوع پيوست ⁽³⁷⁸⁾

378- زندگانی امیرالمؤمنین (ع) ص 743 741.

326 سوگواری زینب کبری علیها السلام

در شهر کوفه، مردم صدای شیون و عزایی را شنیدند که در بین زمین و آسمان ندا داد: (قد قتل مرتضی تهمت و الله ارکان الهدی) صدای جبرئیل امین است که در غم امام المتقین صیحه می زند که علی را کشتند والله، ارکان هدایت را از بین بردند...

زینب صدای حزین امین وحی را که می شنود، در یک لحظه صیحه از دست دادن مادرش زهرا علیها السلام برایش تداعی می گردد.

در مسجد قامت به خون نشسته علی علیه السلام را در گلیمی نهاده و راهی منزل می کنند. در فاصله اندکی که به خانه مانده است، حضرت فرمودند: (فرزندام! مرا بگذارید تا با پای خودم وارد منزل گردم. نمی خواهم دخترم زینب متوجه این وضع من گردد.)

آری زینب دو چهره خونین را پشت در خانه شان دیده است، یکبار مادر خود را و این بار رشید امام المتقین را و از شدت غصه به خود می پیچید. او گرد وجود پدر خویش همچون پروانه می گردید و از خرمن وجود او بهره می برد. در آخرین لحظات از پدر خویش اجازه خواست تا از او سئوالی بپرسد. امام او را در پرسیدن آزاد دانست و فرمود: (دخترم! هر چه می خواهی بپرس که فرصت کم است.)

زینب رو به پدر کرد و گفت: ام ایمن می گوید: (من از رسول خدا شنیدم که حسینم در نقطه ای به نام کربلا در روز عاشورا با لب تشنه شهید می گردد) آیا نقل قول او صحیح است؟

امام فرمود: (آری؛ ام ایمن درست می گوید. اما من چیزی اضافه بر کلام او برایت نقل کنم. دخترم! روزی شما را از دروازه هیمن شهر کوفه به عنوان اسرای خارجی وارد می نمایند که شهر در شور و شغف موج می زند، آن روز مردم، شهر را آذین می بندند و با دست زدن و هلله از آمدن شما استقبال کرده و شما را در گردش می دهند.)

زینب از شنیدن کلام امام معصوم علیها السلام می بیند که چه مصایب طاقت فرسایی در انتظار او می باشد. ⁽³⁷⁹⁾

200-379 داستان از فضایل مصایب و کرامات حضرت زینب علیها السلام ص 62 63

327 درنده خوئی قاتل علی علیه السلام

عبدالرحمن بن ملجم، قاتل امام علی علیه السلام، شخصی عقده ای، خشن، اخمو و درنده خو بود، و در مقدس مآبی، لجاجت و یک دندگی عجیبی داشت، هنگامی که تصمیم بر قتل امام علی علیه السلام گرفت، به کوفه آمد، و قصد خود را مخفی می داشت، تا فرصتی برای کشتن علی علیه السلام به دست آورد.

روزی در حالی که شمشیر خود را بر دوش نهاده بود، به بازار رفت و دید جمعیتی جنازه ای را تشییع می کنند، مسلمانان جلوتر بودند و کشیشان مسیحی در پی جنازه روان بودند و انجیل می خواندند، ابن ملجم همچون برج زهر مار به آنها گفت: (وای بر شما این دیگر چیست که مسلمانان و مسیحیان با هم جنازه ای را تشییع می کنند؟!)

گفتند: ابجرین جابر که مسیحی بود از دنیا رفته، ولی پسرش حجار، مسلمان و سالار قبیله بکر بن وائل است، مسلمانان به احترام پسرش، و کشیشان مسیحی به خاطر تشییع پدر آمده اند.

ابن ملجم گفت: (به خدا قسم، اگر برای انجام مقصودی بزرگ تر نیامده بودم همه این مردم را با شمشیر می زدم).

این ناپاک زاده پرکینه، هنگامی که بر فرق همایون علی علیه السلام ضربت زد و آن حضرت را به شهادت رسانید، دستگیر شد، عبدالله بن جعفر (برادر زاده و داماد علی علیه السلام او را گرفت و دو دست و پای او را قطع کرد، و به چشمانش میل سوزان کشید (ولی بی تابی نکرد و خاموش بود) عبدالله دستور داد زبان او را ببرند، او در این هنگام بی تابی کرد.

عبدالله پرسید: (چرا دست و پایت را بریدم و بر چشمهایت میل سوزان کشیدیم، بی تابی نکردی، ولی در مورد بریدن زبان بی تابی می کنی؟)

ابن ملجم پاسخ داد: از این ترسیدم که بعد از بریدن زبانم، ساعاتی زنده بمانم و نتوانم ذکر خدا بگویم! ⁽³⁸⁰⁾

380- ترجمه اخبار الطوال دینوری، ص 262 261 سفینه البحار، ج 2 ص 506 فرحة الغری

328 خبر امام حسن علیه السلام از باطن ابن ملجم

روایت شده: هنگامی که ابن ملجم را نزد امام حسن علیه السلام آوردند، ابن ملجم به امام حسن علیه السلام گفت: یک سخن سری دارم می خواهم در گوشی به شما بگویم.

امام حسن علیه السلام تقاضای او را رد کرد و فرمود: (او می خواهد گوش مرا با دندانش بجود)

ابن ملجم گفت: سوگند به خدا اگر به من امکان می داد، گوشش را از ته سوراخش می کندم).⁽³⁸¹⁾ لعنت خدا و همه موجودات بر او باد.

381-بحار، ج 42 ص 307 فرحة الغری ص 11

بخش هفتم: برخورد علی علیه السلام با قاتلش

329 به اسیر کن مدارا

بعد از ساعتی که از ضربت خوردن علی علیه السلام می گذشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چشم گشود می گفت: ای ملایکه پروردگار من! رفیق و مدارا کنی با من. پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: این دشمن خدا و رسول و دشمن تو این ملجم است، حق تعالی تو را بر او قدرت داده است و نزد تو حاضر کرده اند او را. چون حضرت را نظر بر آن ملعون افتاد. به صدای ضعیفی گفت: ای بدبخت بر امر عظیمی اقدام نمودی، آیا بد امامی بودم من برای تو که این چنین مرا جزا دادی؟ آیا مهربان نبودم بر تو؟ آیا تو را بر دیگران اختیار نکردم؟ آیا به تو نیکی نکردم و عطای تو را زیاده از دیگران ندادم؟ آیا نمی گفتند مردم که تو را به قتل رسانم و من به تو آسیبی نرسانیدم و در عطای تو افزودم با آنکه می دانستم که تو مرا خواهی کشت، لیکن می خواستم حجت خدای تعالی بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد، خواستم که شاید از گمراهی خود برگردی، پس گمراهی بر تو غالب شد مرا کشتی، ای بدبخت ترین بدبختان.

پس آن ملعون گریست و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا تو می توانی کسی را که بر در جهنم است نجات دهی؟ پس امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن ملعون به امام حسن علیه السلام سفارش کرد فرمود: او را طعام و آب بده و دست پای او را در زنجیر مکن، و با او رفق و مدارا کن. چون من از دنیا بروم او را به ضربت قصاص کن و جسد او را به آتش مسوزان و او را مثله مکن که دست و پا و گوش و سایر اعضای او را نبری، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: زنهار مثله مکنید اگر چه سگ درنده باشد، و اگر شفا یابم من سزاوارترم به آنکه او را عفو کنم زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو و رحمتیم. ⁽³⁸²⁾

382-تاریخ 14 معصوم، ص 346 340

330 قصاصی همانند قاتل پیامبر

در نقل دیگر آمده آن سه نفر (ابن ملجم، شیبب و وردان) در مقابل آن دری که علی علیه السلام از آن جا برای نماز در کمین نشستند، وقتی که امام علی علیه السلام به آن جا آمد، این سه نفر حمله کردند، شمشیر شیبب به طاق مسجد خورد، ولی شمشیر ابن ملجم بر فرق همایون آن حضرت اصابت کرد، این سه نفر فرار کردند، شیبب به خانه خود رفت، پسر عموی او دید او پارچه حریری را که به سینه اش دوخته بود در می آورد ⁽³⁸³⁾ از او پرسید: این چیست؟ گویا تو علی علیه السلام را کشتی.

شیبب می خواست بگوید: نه، از روی شتاب زدگی گفت: آری همان دم پسر عمویش با شمشیر به او حمله کرد و او را کشت. ابن ملجم از سوی دیگر گریخت، شخصی به نام ابوذر که از قبیله همدان بود او را دنبال کرد و چادر شبی که در دست داشت به روی او انداخت و او را به زمین کوبید و شمشیرش را گرفت، و او را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد. وردان تروریست سوم، گریخت و ناپدید گردید. بعد معلوم شد که کشته شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در مورد ابن ملجم فرمود: اگر من از این ضربت از دنیا رفتم، او را به عنوان قصاص بکشید، و اگر جان سالمی، به در بردم، آن گاه راءى خودم را خواهم گفت، و به نقل دیگر فرمود: (اگر از دنیا با او همانند قاتل پیامبران (که قصاصشان کشتن و سوزاندن است) رفتار کنید).

ابن ملجم گفت:

والله لقد ابتعته بالف و سممته بالف فان خانني فابعده الله.

(سوگند به خدا این شمشیر را به هزار درهم خریده ام و با هزار درهم زهر،
آن را مسموم نموده ام، اگر آن شمشیر به من خیانت کند نفرین بر او باد.)

(384)

383- این پارچه حریر را قطام به سینه او بسته بود.

384- اعلام الوری، ص 202؛ بحار، ج 42 ص 239

331 سفارش های علی علیه السلام درباره قاتلش

در قرب الاسناد به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که شهادت چشید، از خانه به مسجد آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد، ناگاه ابن ملجم ضربتی به سرش زد که به زانو در افتاد، پس آن ملعون را گرفت و نگاه داشت تا مردم رسیدند و آن ملعون را گرفتند و حضرت را به خانه آوردند، پس حضرت امیر حسن و حسین علیه السلام را گفت که: اسیر را حبس کنید و او را طعام و آب بدهید و او را نیکو رعایت کنید، اگر من زنده بمانم در صورتی که بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم عفو خواهم کرد، و اگر از دنیا بروم اختیار با شماست، و اگر عزم کشتن او نمایم بیش از یک ضربت به او نزنید، و گوش و بینی و اعضای او را میرید. ⁽³⁸⁵⁾

385-تاریخ 14 معصوم ص 325

332 قصاص عادلانه

چون ابن ملجم را حضور اقدس علی علیه السلام آوردند نگاهی به او کرده فرمود:
النفس بالنفس یعنی اگر من از دنیا رحلت کردم او را بکشید چنان چه مرا کشته
و اگر زنده ماندم خودم درباره او فکری خواهم کرد.

پسر مرادی گفت: چه خیال می کنی این شمشیر را به هزار درهم خریده و با
هزار درهم زهر، آلوده کرده ام، اگر کارگر نیاید خدا او را دور گرداند و از بها
بیندازد.

ام کلثوم که از قتل پدر بزرگوارش اطلاع یافت به پسر مرادی گفت: ای
دشمن خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی. گفت: نه بلکه پدر تو را کشتم.
فرمود: ای دشمن خدا آرزومندم پدرم آسیبی نبیند.

آن بی حیا پاسخ داد: پس چنان می بینم که گریه به حال من می کنی؟ به
خدا سوگند چنان ضربتی بر او زده ام که اگر میان اهل زمین پخش کنند همه را
هلاک می سازد.

او را از برابر امیرالمؤمنین بیرون بردند مردم مانند درندگان گوشت های بدن
او را با دندان های خود می کردند و می گفتند: ای دشمن خدا چه کردی، امت
محمد را به خاک هلاکت نشاندی و بهترین مردم را از پای در آوردی و او همه
این سخنان و ناراحتی ها را می دید و می شنید و سخنی نمی گفت با این حال
وی را به زندان بردند.

مردم پس از دستگیری وی حضور علی علیه السلام رسیده عرض کردند: هر چه
اراده درباره او داری به ما امر کن که او امت پیغمبر را هلاک کرد و ملت اسلام
را روسیاه ساخت.

علی علیه السلام فرمود: اگر زنده ماندم خودم می دانم با او چگونه معامله کنم و اگر درگذشتم با قاتل من چنان کنید که با کشته پیغمبران می نمودند یعنی او بکشید سپس بدن او را بسوزانید. ⁽³⁸⁶⁾

386-تاریخ 14 معصوم ص 325

333 مروت بر قاتل

امیرالمؤمنین علیه السلام به جانب آن ملعون (ابن ملجم لعنة الله) نگریست و به صدای ضعیفی فرمود: یا بن ملجم امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیم گشتی آیا من از بهر تو بد امامی بودم؟ که مرا چنین جزا دادی آیا من تو را مورد مرحمت قرار ندادم؟ و از دیگران برنگزیدم؟ آیا به تو احسان نکردم؟ و عطای تو را افزون نکردم؟ با آن که می دانستم که تو مرا خواهی کشت. لکن خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیده ات برگردی و شاید از طریق ضلالت و گمراهی روی بتابی پس شقاوت بر تو غالب شد تا مرا بکشتی ای شقی ترین اشقیاء ابن ملجم در این وقت بگریست و گفت: آیا تو می توانی کسی را که در جهنم است و خاص آتش است را نجات دهی. آن گاه حضرت سفارش او را به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای پسر به اسیر خود مدارا کن و طریق شفقت و رحمت پیش دار آیا نمی بینی چشمهای او را که از ترس چگونه گردش می کند و دلش چگونه مضطرب می باشد. امام حسن علیه السلام عرض کرد: این ملعون تو را کشته است و دل ها را به درد آورده است، امر می کنی که با او مدارا کنیم.

فرمود: ای فرزند ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم پس به او از آنچه خود می خوری بخوران و از آنچه خود می آشامی به او بیاشام، پس اگر من از دنیا رفتم از او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش نسوزان و او مثله نکن یعنی دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضا او را قطع مکن که من از جد تو رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: مثله مکنید اگر چه سگ گزنده باشد و اگر زنده ماندم، من خودم داناترم که با او چه کار کنم و من اولی می باشم به عفو کردن چه ما اهل بیته می باشیم که با گناهکار در حق ما جز به عفو و کرم رفتار دیگر ننماییم. (387)

387- منتهی الامال، ج 1، ص 187

334 ترحم بر قاتل خود

جالب این که: امام حسن علیه السلام ظرف شیری نزدیک آورد و به پدر شیر داد، آن حضرت کمی از آن را خورد، و فرمود: بقیه آن را برای اسیرتان (ابن ملجم) ببرید، و به حسن علیه السلام فرمود: به آن حقی که برگردن تو دارم، در لباس و غذا، آن چه می پوشید و می خورید به ابن ملجم نیز بیوشانید و بخورانید. ⁽³⁸⁸⁾

388- بحار، ج 42 ص 289

بخش هشتم: علی علیه السلام در بستر شهادت

335 گریه دختر کنار پدر

حضرت علی علیه السلام را داخل خانه بردند، در نزدیک محراب خوابانند، زینب و ام کلثوم آمدند و پیش علی علیه السلام نشستند، نوحه و زاری برای آن حضرت می کردند می گفتند که: بعد از تو کودکان اهل بیت تو را که تربیت خواهد کرد؟ بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود؟ ای پدر بزرگوار اندوه ما بر تو دور و دراز است، و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد گردید، پس صدای مردم از بیرون حجره به ناله بلند شد، و آب از دیده های مبارک علی علیه السلام جاری شد، نظر حسرت به سوی فرزندان خود افکند، حسن و حسین را نزدیک خود طلبید و ایشان را در بر کشید و روی های ایشان را می بوسید. ⁽³⁸⁹⁾

389- بحار الانوار ج 42 ص 276 289

336 گریه و زاری امام حسن علیه السلام

محمد بن حنیفه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا بردارید و به خانه ببرید، پس حضرت را با نهایت ضعف برداشتیم و به خانه بردیم و مردم بر دور آن حضرت گریه و زاری می کردند، نزدیک بود که خود را هلاک کنند، پس امام حسن علیه السلام در عین گریه و زاری و ناله و بی قراری، با پدر بزرگوار خود گفت: ای پدر بعد از تو برای ما که خواهد بود، مصیبت تو بر ما امروز مثل مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، گویا گریه را به خاطر مصیبت تو آموخته ایم.

امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را به نزدیک خود طلبید، چون نظر کرد دیده های آن امام مظلوم را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده است، به دست مبارک خود آب از دیده های نور دیده خود پاک کرد و دست بر دل مبارکش گذاشت گفت: ای فرزند! خداوند عالمیان دل تو را به صبر ساکن گرداند، مزد تو و برادران تو را در مصیبت من عظیم گرداند و اضطراب تو را و اشک تو را ساکن سازد، به درستی که حق تعالی تو را اجر داد به قدر مصیبت تو. ⁽³⁹⁰⁾

337 به فکر قاتل خود

به خاطر زهر که در بدن آن حضرت جاری شده بود ساعتی از هوش رفت، چنانچه حضرت رسالت ﷺ به سبب زهری که به آن حضرت داده بودند گاهی مدهوش می شد و گاهی به هوش باز می آمد، چون حضرت به هوش باز آمد حضرت امام حسن علیه السلام کاسه ای از شیر به دست آن حضرت داد، حضرت گرفت و اندکی از آن تناول کرد فرمود که: این شیر را ببرید و به آن اسیر بدهید که بیاشامد. باز سفارش نمود به امام حسن علیه السلام که آن ملعون را طعام و شراب بدهید (391)

391-بحارالانوار ج 42 ص 276 289

338 از بین رفتن بینه و حجت

فرات بن ابراهیم از ابن عباس روایت کرده است که گفت: زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند، بر مصلاهی خود نشسته سر خود را بر زانوی خود گذاشته بود گفت: ایها الناس من سخنی می گویم بشنوید، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود، شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: چون علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا بیرون رود، خصلتی چند در میان امت من ظاهر شود که خیری در آنها نباشد.

گفتم: آن خصلت ها کدام است یا رسول الله؟

فرمود: امانت در میان مردم کم شود و خیانت بسیار شود، حیا از میان مردم برخیزد که مردم در حضور یکدیگر زنا کنند و پروا نکنند، بعد از آن نکبتی در میان مردم حادث شود که کار بر همه مردم تنگ شود، به درستی که تا علی در میان مردم است زمین از من خالی نیست، علی به منزله پوستی بر روی گوشت من است، علی به منزله رگ و استخوان من است، علی برادر و وصی من در اهل من و جانشین من است در میان قوم من، به وعده های من وفا می کند، ادا کننده قرض من است، علی در شدت ها مرا یاری کرد، برای من با کافران جنگ کرد، در وقت نزول وحی ها حاضر بود نزد من، با من طعام های بهشت را تناول نمود، مکرر جبرئیل با او آشکارا مصافحه کرد، گواه گرفت جبرئیل مرا که علی از پاکان و معصومان و نیکوکاران است، من می گیرم شما را ای گروه مردم تا علی علیه السلام در میان شماست بر شما امری مشتبه نیست، چون علی از میان شما برود مصداق این آیه ظاهر می شود

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ (392)

339 شیر آوردن بینوایان

گفته شد شیر برای برای امام علی علیه السلام خوب است، بینوایان که همواره مورد لطف آن حضرت بودند، ظرف ها را پر از شیر کرده برای آن حضرت آوردند.

(393)

393-تفسیر فرات کوفی. 154.

340 دخترم گریه مکن

حبيب بن عمرو گوید: من خدمت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدم پس از ضربت خوردن او، زخمش را باز کردند، گفتم: یا امیرالمؤمنین این زخم شما چیزی نیست و باکی بر شما نیست.

فرمود: ای حبيب، من هم اکنون از شما جدا می شوم.
من گریستم و ام کلثوم هم که نزد او نشسته بود گریست به او فرمود: دختر جانم چرا گریه می کنی؟
گفت: جدایی شما را در نظر آوردم و گریستم.

فرمود: دخترم گریه مکن به خدا اگر تو هم می دیدی آن چه را پدرت می بیند نمی گریستی.

حبيب گوید: به او عرض کردم: چه می بینی یا امیرالمؤمنین؟
فرمود: ای حبيب، می نگرم که همه فرشتگان آسمان و پیغمبران برای ملاقاتم دنبال هم ایستاده اند و این هم برادرم محمد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که نزد من نشسته است و می فرماید: بیا که آن چه در پیش داری بهتر است برایت از آن چه در آن گرفتاری.

گوید: هنوز از نزد او بیرون نرفته بودم که وفات کرد چون فردا شد بامداد امام حسن بر منبر ایستاد و این خطبه را خواند پس از حمد و ستایش خدا فرمود: ای مردم در این شب بود که قرآن نازل شد و در این شب عیسی بن مریم بالا رفت و در این شب یوشع بن نون کشته شد و در این شب امیرالمؤمنین از دنیا رفت، به خدا هیچ کدام از اوصیای پیغمبران گذشته پیش از پدرم به بهشت نروند و نه دیگران و چنان بود که رسول خدا که او را به جبهه جهادی می فرستاد جبرئیل از سمت راستش به همراه او نبرد می کرد و میکائیل از سمت چپش، پول زرد و سفیدی از او به جا نمانده جز هفتصد درهم که از حقوق خود پس انداز کرده بود تا خادمی برای خانواده خود بخرد. (394)

394-امالی شیخ صدوق ص 319 318

341 ملاقات اصبع بن نباته از علی علیه السلام

اصبع بن نباته گوید: هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام ضربتی بر فرق مبارکش فرود آمد که به شهادتش انجامید مردم بر در دارالاماره جمع شدند و خواستار کشتن ابن ملجم لعنه الله بودند. امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای مردم، پدرم به من وصیت کرده که کار قاتلش را تا هنگام وفات پدرم رها سازم، اگر پدرم از دنیا رفت، تکلیف قاتل روشن است و اگر زنده ماند خودش در حق او تصمیم می گیرد؛ پس باز گردید خدایتان رحمت کند.

مردم همه باز گشتند و من باز نگشتم. امام دوباره بیرون آمد و به من فرمود: ای اصبع، آیا سخن مرا درباره پیام امیرمؤمنان نشنیدی؟

گفتم: چرا، ولی چون حال او را مشاهده کردم دوست داشتم به او بنگرم و حدیثی از او بشنوم؛ پس برای من اجازه بخواه خدایت رحمت کند.

امام داخل شد و چیزی نگذشت که بیرون آمد و به من فرمود: داخل شو.

من داخل شدم دیدم امیرمؤمنان علیه السلام دستمال زردی به سر بسته که زردی چهره اش بر زردی دستمال غلبه داشت و از شدت درد و کثرت سم پاهای خود را یکی پس از دیگری بلند می کرد و زمین می نهاد. آن گاه به من فرمود: ای اصبع آیا پیام مرا از حسن نشنیدی؟

گفتم: چرا، ای امیرمؤمنان، ولی شما را در حالی دیدم که دوست داشتم به شما بنگرم و حدیثی از شما بشنوم.

فرمود: بنشین که دیگر فکر نمی کنم، که از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی.

بدان ای اصبع، که من به عیادت رسول خدا ﷺ رفتم همان گونه که تو اکنون آمده ای، به من فرمود: ای ابوالحسن، برو مردم را جمع کن و بالای منبر برو و یک پله پایین تر از جای من بایست و به مردم بگو: (به هوش باشید، هر که پدر و مادرش را ناخشنود کند لعنت خدا بر او باد. به هوش باشید، هر که از صاحبان خود بگریزد لعنت خدا بر او باد. به هوش باشید، هر که مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا بر او باد).

ای اصبع، من به فرمان حبیب رسول خدا ﷺ عمل کردم، مردی از آخر مسجد برخاست و گفت: ای ابوالحسن، سه جمله گفتم، آن را برای ما شرح بده. من پاسخ ندادم تا به نزد رسول خدا ﷺ رفتم و سخن آن مرد را بازگو کردم. اصبع گفت: در این جا امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ دست مرا گرفت و فرمود: ای اصبع دست خود را بگشا. دستم را گشودم حضرت یکی از انگشتان دست مرا گرفت، سپس فرمود: هان، ای ابوالحسن، من و تو پدران این امتیم، لعنت خدا بر آن کس که از ما بگریزد. هان که من و تو اجیر این امتیم، هر که از اجرت ما بکاهد و مزد ما را ندهد لعنت خدا بر او باد. آن گاه خود آمین گفت و من هم آمین گفتم. اصبع گوید: سپس امام بیهوش شد، باز به هوش آمد و فرمود: ای اصبع، آیا هنوز نشسته ای؟

گفتم: آری مولای من.

فرمود: آیا حدیث دیگری بر تو بیفزایم؟

گفتم: آری خدایت از مزیدات خیر بیفزاید.

فرمود: ای اصبع، رسول خدا ﷺ در یکی از کوچه های مدینه مرا اندوهناک دید و آثار اندوه در چهره ام نمایان بود، فرمود: ای ابالحسن، تو را اندوهناک می بینم؟ آیا تو را حدیثی نگویم که پس از آن هرگز اندوهناک نشوی؟ گفتم: آری، فرمود: چون روز قیامت شود خداوند منبری بر پا دارد برتر از منابر پیامبران و شهیدان، سپس خداوند مرا امر کند که بر آن بالا روم، آن گاه تو را امر کند که تا یک پله پایین تر از من بالا روی، سپس دو فرشته را امر کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند، و چون بر منبر جای گیریم احدی از گذشتگان و آیندگان نماند جز آن که حاضر شود. آن گاه فرشته ای که یک پله پایین تر از تو نشسته ندا کند: ای گروه مردم، بدانید: هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را به او معرفی می کنم، من (رضوان) دربان بهشتم، بدانید که خداوند به من کرم و فضل و جلال خود مرا فرموده که کلیدهای بهشت را به محمد بسپارم، و محمد مرا فرموده که آنها را به علی بن ابی طالب بسپارم، پس گواه باشید که آنها را بدو سپردم.

سپس فرشته دیگر که یک پله پایین تر از فرشته اولی نشسته بر می خیزد و به گونه ای که همه اهل محشر بشنوند ندا کند: ای گروه مردم، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را به او معرفی می کنم، من (مالک) دربان دوزخم، بدانید که خداوند به فضل و کرم و جلال خود مرا فرموده که کلیدهای دوزخ را به محمد بسپارم، و محمد مرا امر فرموده که آنها را به علی بن ابی طالب بسپارم، پس گواه باشید که آنها را بدو سپردم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرم. آن گاه رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای علی، تو به دامان من می آویزی و خاندانت به دامان تو و شیعیانت به دامان خاندان تو می آویزند. من (از شادی) دست زدم و گفتم: ای رسول خدا، همه به بهشت می رویم؟ فرمود: آری به پروردگار کعبه سوگند.

اصبغ گوید: من جز این دو حدیث از مولایم نشنیدم که حضرتش چشم از جهان پوشید، درود خدا بر او باد. (395)

395-روضه، 22 و 23.

2. امام علی بن ابی طالب (ع) ص 962 959.

342 سر مبارک به دامان امام حسن علیه السلام

در عبارت دیگر آمده: امام حسن علیه السلام سر مبارک پدر را به دامن گرفت و گریه کرد، قطرات اشکش روی صورت امام علی علیه السلام ریخته می شد، امام علی علیه السلام پسرش را دلداری داد و امر به صبر کرد، امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان چه کسی تو را ضرب زد؟

فرمود: پسر زن یهودی عبدالرحمن بن ملجم...⁽³⁹⁶⁾

396-بحار، ج 42 ص 284 283، در نقل دیگر آمده: دو کاسه شیر نزد آن حضرت آوردند، حضرت به امام حسن (ع) فرمود: یک کاسه شیر را به آن اسیر بده، امام حسن (ع) آن کاسه را برای ابن ملجم برد، آن ملعون وقتی که آن احسان را دید گریه کرد. (عنوان الکلام، ص 118).

343 آخرین سخنان علی علیه السلام با زینب علیها السلام

حضرت زینب علیها السلام فرمود: زمانی که ابن ملجم لعنه الله علیه پدرم را ضربت زد و من اثر مرگ را در آن حضرت مشاهده کردم محضرش عرضه داشتم: ای پدر ام ایمن حدیثی چنین و چنان نقل نمود، دوست دارم این حدیث را از شما بشنوم. پدرم فرمودند:

دخترم، حدیث همان طوری است که ام ایمن نقل کرده، گویا می بینم که تو و دختران اهل تو در این شهر به صورت اسیران در آمده، خوار و منکوب می گردید، هر لحظه هراس دارید که مردم شما را برابند، بر شما باد به صبر و شکیبایی، سوگند به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده روی زمین کسی غیر از شما و غیر از دوستان و پیروانتان نیست که ولی خدا باشد و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را برای ما نقل می نمودند و فرمودند: ابلیس لعنه الله علیه در آن روز از خوشحالی به پرواز در می آید پس در تمام نقاط دستیاران و عفریت هایش را فرا خوانده و به آنها می گوید:

ای جماعت شیاطین، طلب و تقاص خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم مگر کسانی که به این جماعت مقصود اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوندند از این رو سعی کنید نسبت به ایشان در مردم شک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای برایشان به هم نرسد، ابلیس با اینکه بسیار دروغگو و کاذب این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آنها اطلاع داد.

اگر کسی با این جماعت (اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام) دشمن باشد هیچ عمل صالحی برایش سودمند نیست چنان چه اگر با ایشان صحبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند.

زایده می گوید: حضرت علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام این حدیث را برایم فرمودند و سپس گفتند: این حدیث را بگیر و ضبط کن، اگر در طلب آن یک سال شتر می دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن جستجو می کردی و محققا و اندک بود. ⁽³⁹⁷⁾

344 فرزندان علی کنار بستر پدر

هنگامی که حضرت علی علیه السلام بستری شد فرزندانش یک یک آمدند و به دست و پای پدر افتادند، و قدم مبارک او را می بوسیدند و می گفتند: پدر جان این چه حالی است که از شما مشاهده می کنیم، کاش مادرمان فاطمه علیها السلام زنده بود و ما را تسلی می داد، و کاش در مدینه کنار قبر جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و درد دل خود را به آن حضرت می گفتیم، آه از غریبی و یتیمی... آه جانسوز و شیون جانکاه آنها به گونه ای بود که هر کس می شنید بی اختیار گریه می کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام یکایک آنها را به آغوش می گرفت و می بوسید و می فرمود: صبر کنید، من نزد جد شما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مادر شما فاطمه علیها السلام می روم، من در این شب ها در خواب دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آستین خود، غبار از چهره ام پاک کرد و می گفت: (ای علی آن چه بر تو بود به جای آوردی)، این خواب دلالت دارد که نقاب جسم را از پیش روی جانم بر خواهند داشت. (398)

345 گریه ابا عبدالله بر علی علیه السلام

محمد بن حنفیه می گوید: پس از ضربت خوردن، پدرم فرمود: مرا بردارید و به محل نمازم ببرید، آن حضرت را به مکان نمازش حمل کردیم، مردم زار زار می گریستند، و به گونه ای جانسوز گریه می کردند که نزدیک بود روح از بدنشان بیرون رود، امام حسین علیه السلام متوجه پدر شد و سخت گریه می کرد و در این حال به پدر عرض کرد: (ما بعد از تو چه کنیم؟ و روز رحلت تو مانند روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار جانسوز است، به خدا برآیم سخت و طاقت فرسا است که تو را در چنین حالی بنگرم).

امام علی علیه السلام صدا زد: ای حسین، خود را به من نزدیک کن، حسین که چشمانش پر از اشک شده بود نزدیک شد، علی علیه السلام اشک های چشمان حسین علیه السلام را پاک کرد و دستش را بر روی قلب حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: یا بنی قد ربط الله قلبک بالصبر...

(پسر جانم خداوند قلبت را با صبر و استقامت، توان بخشد، و بزرگ ترین پاداش را به تو و برادرت عنایت فرماید، آرام باش، گریه نکن، خداوند در قبال این مصیبت عظیم به تو اجر می دهد).

سپس فرزندان دیگر امام به بالین او آمدند و گریه می کردند و امام آنها را امر به صبر می کرد، و گاهی خود نیز بی اختیار همراه آنها می گریست. ⁽³⁹⁹⁾

346 استقبال زهرا علیها السلام از علی علیه السلام

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گوید:

پس از آن که حضرت علی علیه السلام مورد اصابت شمشیر ابن ملجم قرار گرفته بود، من خدمت حضرت بودم، ناله ای کرد و از هوش رفت و بعد از لحظه ای به هوش آمد و فرمود: خوش آمدی.

به آن حضرت گفته شد: چه می بینی؟

علی علیه السلام فرمود: اینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادرم جعفر و عمویم حمزه هستند درهای آسمان گشوده گشته و فرشتگان فرود آمده و بر من سلام و بشارت می دهند و این فاطمه علیها السلام است که فرشتگان خدمتکارانش اطرافش را گرفته اند و به استقبال من می آید. (400)

400-ربیع الابرار ج 5 ص 208

347 برتری علی علیه السلام بر پیامبران اولوالعزم

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت که آثار ارتحال بر آن حضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آلود که اشقی الاولین و الاخرین بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود، به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود: شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند، وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند. حضرت با کمال ضعف فرمودند: سلونی قبل ان تفقدونی ولکن خففوا مسأئلكم.

(سؤال کنید از من هر چه می خواهید قبل از آن که مرا نیابید و لکن سؤال های خود را سبک و مختصر کنید).

اصحاب هر یک سؤالی می نمودند و جواب هایی می شنیدند. از جمله سؤل کنندگان صعصعة بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از راویان عظیم الشاءن است که علاوه بر علمای شیعه بزرگ از علماء اهل سنت حتی صاحبان صحاح روایت های او را از علی علیه السلام و ابن عباس نقل نموده اند.

صعصعه که مورد توثیق همه است و مردی عالم و فاضل که از اصحاب علی
علیه السلام بوده به حضرت عرض کرد: (اخبرنی انت افضل ام آدم؟)
مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم ابوالبشر علیه السلام؟
حضرت فرمودند: تزکیة المرء لنفسه قبیح قبیح است که مرد از خود تعریف و
تزکیه نماید و لکن از باب (و اما بنعمة ربك فحدث) (401) می گویم (انا افضل من
آدم) من از آدم افضل هستم.

عرض کرد: (ولم ذلک یا امیرالمؤمنین) به چه دلیل افضل از آدم هستی؟
حضرت بیاناتی فرمود که خلاصه اش این است که برای آدم علیه السلام همه قسم
وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود، فقط از یک درخت گندم
منع گردید و او راضی نشد و از آن درخت نهی شده خورد و از بهشت و جوار
رحمت حق خارج شد. ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع نمود من به میل و
اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخوردم.

401-سوره ضحی، آیه 11

کنایه از آن که کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا به زهد و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است، قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد این است که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد: (انت افضل ام نوح؟) شما افضل هستید یا نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فرمود: (قال انا افضل من نوح) من از نوح برتر هستم.

عرض کرد: (لم ذلک) چرا افضل هستید از نوح؟

فرمود: نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، آنها اطاعت نکردند به علاوه اذیت و آزار بسیار به آن بزرگوار نمودند تا درباره آنها نفرین کرد، (رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) (402)

اما من بعد از خاتم الانبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با آن همه صدمات و اذیت های بسیار فراوانی که از این امت دیدم ایدا درباره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف شمشقیه فرمود: (صبرت و في العين قذى و في الحلق شجى) (403)

صبر نمودم در حالی که در چشم من خاشاک و در گلویم من استخوان بود. کنایه از اینکه نزدیک ترین مردم خدا کسی است که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد: (انت افضل ام ابراهيم؟) شما افضل هستید یا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فرمود: (قال: انا افضل من ابراهيم) من افضل از ابراهیم هستم. ابراهیم عرض

کرد: (رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي) (الاية) (404)

402-سوره نوح، آیه 26

403-نهج البلاغه خطبه شمشقیه

404-سوره بقره، آیه 160

ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم: (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) اگر پرده ها بالا رود و کشف حجب گردد یقین من زیاد نخواهد شد. کنایه از آن که علو درجه شخص به مقام یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد، (انت افضل ام موسی؟) شما افضل هستید یا موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ؟
فرمود: (قال: انا افضل من موسی) من افضل هستم.
عرض کرد: به چه دلیل شما افضل از موسی هستید؟

فرمود: وقتی خداوند موسی را ماءمور به دعوت فرعون کرد که او به مصر برود، عرض کرد: (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)

(405)

موسی گفت: ای خدا من از فرعونیان یک نفر را کشته ام و می ترسم که (به خون خواهی و کینه دیرینه) مرا به قتل برسانند، و با این حال اگر از رسالت ناگزیرم هارون را نیز که ناطقه اش فصیح تر از من است با من شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند که می ترسم این فرعونیان سخت تکذیب رسالتم کنند.

اما من وقتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا ماءمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم. با آن که کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عمو یا دایی یا یکی از اقارب و خویشانش به دست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدانترسیدم، اطاعت نموده تنها رفتم ماءموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را برخواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از آن که فضیلت شخص با توکل به خداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلتش بالاتر می باشد موسی علیه السلام به برادرش اتکاء و اعتماد نمود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام توکل کامل به خدا و اعتماد به کرم و لطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

(قال: انت افضل ام عیسی؟ قال انا افضل من عیسی قال لم ذلک).

عرض کرد: شما افضل هستید یا عیسی علیه السلام؟

فرمود: من افضل از عیسی هستم.

عرض کرد: چرا شما برتر هستید؟

فرمود: پس از آن مریم علیها السلام به واسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او، به

قدرت خدا حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که:

اخرجی عن البيت فاءن هذه بيت العبادة لاييت الولادة.

از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است، نه

زایشگاه و محل ولادت و زاییدن فلذا از بیت المقدس رفت در میان صحرا پای

نخله خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زاییدن گرفت در حالتی که وسط

مسجدالحرام بود به مستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد: الهی به حق این

خانه و به حق آن کسی که این خانه بنا کرده درد زاییدن را بر من آسان گردان.

همان ساعت دیوار خانه شکافته شد، مادرم فاطمه را با ندای غیبی، دعوت به

داخل خانه نمودند که:

(یا فاطمة ادخلى البيت)

فاطمه، مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه به دنیا آمدم.

این قضیه اشاره دارد به آن که مرتبه اول شرف مرد به حسب و نسب طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه باشد او افضل است. (از این امر پروردگار به فاطمه بنت اسد در دخول کعبه معظمه و نهی از مریم عَلَيْهَا از وضع حمل در بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه عَلَيْهَا بر مریم و شرافت علی عَلَيْهِ بر عیسی عَلَيْهِ معلوم می شود). (406)

406-1. شبهای پیشاور، ص 473.

2. علی (ع) قهرمان ارزش ها ص 218 213

348 وصیت علی علیه السلام به عباس علیه السلام

بعضی نقل کرده اند: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در شب 21 رمضان سال چهلیم هجرت (شب شهادت خویش) ابوالفضل العباس علیه السلام را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: پسر من، به زودی در روز قیامت به وسیله تو چشمم روشن می گردد. آن گاه افزود:

(ولدی، اذا كان يوم عاشوراء و دخلت المشرعة، اياك ان تشرب الماء و اءخوك الحسين عطشان)، پسر من هنگامی که روز عاشورا فرا رسيد و بر شریعه آب وارد شدی، مبادا آب بیاشامی در حالی که برادرت تشنه است. (407)
آری عباس مشک را پر از آب کرد، ولی خود آب نیاشامید و خطاب به نفس خویش گفت:

يا نفس، من بعد الحسين هوني! و بعده لا كنت اءن تكوين!
هذا الحسين وارد المنون و تشربين بارد المعين؟!
هيهات! ما هذا فعال ديني و لا فعال صادق اليقين

یعنی: ای نفس، بعد از حسین زندگی تو ارزشی ندارد، و تو نباید بعد از او باقی بمانی. حسین لب تشنه است و در خطر مرگ قرار دارد و آن گاه تو می خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی؟! سوگند به خدا که دین من اجازه چنین کاری را نمی دهد!

407-معالی السبطين، ج 1 ص 454

349 وصیت به صبر

حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت به فرزندان خود گفت: زود باشد که فتنه ها رو به شما آورد از هر جانب. و منافقان این امت کینه های دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقام از شما بکشند، پس بر شما باد به صبر که عاقبت صبر نیکو است پس به جناب امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود که: بعد از من به خصوص بر شما فتنه های بسیار واقع خواهد شد از جهت های مختلف، پس صبر کنید تا خدا حکم کن میان شما و دشمنان شما، او بهترین حکم کنندگان است. پس رو کرد به امام حسین علیه السلام و فرمود: ای ابوعبدالله تویی شهید این امت، پس بر تو باد به تقوی و صبر بر بلا.

این را گفت و ساعتی مدهوش شد، چون به هوش آمد گفت: در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمویم حمزه و برادر من جعفر به نزد من آمدند گفتند که: زود بیا به نزد ما که ما مشتاقیم به سوی تو، پس دیده های خود را گردانید و به اهل بیت خود نظر کرد فرمود که: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه حق درست بدارد و از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه من است بر شما، و خدا بس است برای خلافت و نصرت پس گفت: بر شما باد سلام ای رسولان وحی پروردگار من، و گفت:

(لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) (408)

408-صافات / آیه 61

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) ⁽⁴⁰⁹⁾ یعنی: برای مثل این ثواب و منزلت باید که عمل کند عمل کنندگان، به درستی که خدا با آنهاست که پرهیزگاری کردند و آنها که نیکوکار بودند. پس جبین مبینش در عرق نشست و مشغول ذکر خدا گردید، رو به قبله آورد و دیده های خود را بر هم گذاشت، دست ها و پاهاى مبارک خود را به سوى قبله کشید و شهادت به وحدانیت الهی و رسالت پیامبر داده، به قدم شهادت به سوى ریاض رضوان خرامید. ⁽⁴¹⁰⁾

409-نحل /آیه 128.

410-بحار الانوار ج 42 ص 293 - 292

بخش نهم: وصایای علی علیه السلام

350 سپردن امر خلافت به حسن علیه السلام

کلینی و ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و سایر محدثان به طریق بسیار از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم علیهما السلام و سلیم بن قیس هلالی روایت کرده اند که چون امیرالمؤمنین علیه السلام اراده وصیت نمود، جمیع فرزندان و اهل بیت و سرکرده های شیعه خود را جمع کرد، و حضرت امام حسن علیه السلام را وصی و خلیفه خود گردانید، و نص بر امامت آن حضرت نمود، و کتاب های الهی و صحف پیغمبران و علوم گذشتگان و سلاح و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر آثار آن حضرت و آثار معجزات سایر پیغمبران را به آن حضرت تسلیم نمود و فرمود: ای فرزند گرامی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر کرد که تو را وصی خود گردانم و کتاب ها و اسلحه که نزد من است به تو تسلیم نمایم چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصی خود گردانید و کتاب ها و اسلحه خود را تسلیم من نمود، و امر کرد مرا که تو را امر کنم که چون وقت وفات تو شود، برادرت حسین را وصی خود گردانی و اینها را به او تسلیم نمایی، پس رو کرد به سوی امام حسین علیه السلام و فرمود: امر کرد تو را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون وقت شهادت تو شود، فرزند خود علی بن الحسین را وصی خود گردانی و اینها را به او تسلیم نمایی، پس رو به جانب علی بن الحسین علیه السلام گردانید و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را فرموده است که در وقت وفات خود، پسر خود محمد بن علی را وصی خود گردانی و اینها را به او تسلیم نمایی، چون او را دریابی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از جانب من او را سلام برسان.

پس رو کرد به سوی حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود: ای فرزند گرامی!
تویی صاحب امامت و خلافت بعد از من، و اختیار کشنده من با توست، اگر
خواهی از او عفو کن و اگر خواهی به یک ضربت او را بکش، پس فرمود:
بنویس وصیت مرا:

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت نامه علی بن ابیطالب است، وصیت می کند که گواهی می دهم به
وحدانیت حق تعالی و آنکه او را شریکی نیست، و گواهی می دهم که محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است، که او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا
غالب گرداند او را بر همه دین ها هر چند مشرکان نخواهند، پس بدانید که نماز
من و حج من و عبادت من و زندگانی من و مردن من همه از برای پروردگار
عالمیان است، و کسی را با او شریک نمی گردانم، و به این ماء مور شده ام، و
من از جمله مسلمانم.

پس وصیت می کنم تو را ای حسن و جمیع اهل بیت و فرزندان خود را و
هر که این نامه من به او برسد به تقوی و پرهیزگاری خداوند عالمیان که
پروردگار شماست که نمیرید مگر با دین اسلام، و چنگ بزنید در ریسمان خدا
که کتاب خدا و اهل بیت رسول خداست، و همه بر طریق حق مجتمع باشید و
پراکنده مشوید، به درستی که شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: که
اصلاح کردن در میان مردم بهتر است از نماز و روزه، به درستی که فساد کردن
در میان مردم دین را زایل می گرداند و هلاک کننده خلق است، لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم.

نظر کنید خویشان خود را و احسان کنید نسبت به ایشان تا حق تعالی حساب قیامت را بر شما آسان گرداند، و خدا را به یاد آورید در باب یتیمان که ایشان به گرسنگی نیفتند و ضایع نگردند در حضور شما، به درستی که شنیدم از رسول خدا ﷺ که: هر که یتیمی را در عیال خود داخل گرداند تا مستغنی شود، حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند، چنانچه برای خورنده مال یتیم جهنم را واجب گردانیده است و خدا را به یاد آورید در باب قرآن و کسی بر شما پیشی نگیرد در عمل کردن به آن، و خدا را به یاد آورید در حق همسایگان خود، به درستی که رسول خدا ﷺ آنقدر در باب همسایگان ما را وصیت کرد که گمان کردیم میراثی از برای ایشان مقرر خواهد فرمود.

و خدا را به یاد آورید در باب خانه پروردگار خود که هرگز از شما خالی نباشد تا هستید، زیرا که اگر ترک کنید حج خانه کعبه را، مهلت نخواهید یافت و به زودی عذاب خدا بر شما نازل خواهد شد، و کمتر ثوابی که به حاجیان بیت الله می دهند آن است که گناهان گذشته ایشان را می آمرزد. و خدا را به یاد آورید در باب نماز که آن بهترین عمل هاست و ستون دین شماست، و خدا را به یاد آورید در باب زکات که آن غضب پروردگار شما را فرو می نشاند. و خدا را به یاد آورید در باب روزه ماه مبارک رمضان که آن برای شما سپری است در برابر آتش جهنم، و خدا را به یاد آورید در باب فقرا و مساکین، ایشان را شریک کنید با خود در معاش خود.

و خدا را به یاد آورید در جهاد کردن در راه خدا به مال های خود و جان های خود و زبان های خود، بدانید که جهاد نمی توان کرد در راه خدا مگر به مدد امامی که پیشوای راه هدایت باشد یا کسی که اطاعت کننده او باشد و به هدایت او هدایتی یافته باشد. و خدا را به یاد آورید در باب ذریه پیغمبر شما که ستم بر ایشان نکنند در حضور شما و حال آنکه قادر باشید که دفع ظلم از ایشان کنید، و از خدا بترسید در باب اصحاب پیغمبر و رعایت نمایید آنها را که بدعتی در دین خدا نکرده اند و صاحب بدعتی را پناه نداده اند، به درستی که حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصیت نمود در حق این گروه از صحابه خود و لعنت کرد کسی را که بدعتی کند از صحابه و غیر صحابه و کسی را که صاحب بدعتی را پناه دهد و یاری کند، و از خدا بترسید از زنان و غلامان و کنیزان خود، به درستی که آخر چیزی که پیغمبر شما به آن تکلم نمود، این بود که وصیت می کنم شما را در حق دو ضعیف: زنان شما و غلامان و کنیزان شما.

پس سه مرتبه فرمود: نماز را رعایت کنید، و در راه خدا مترسید از ملامت ملامت کنندگان، حق تعالی کفایت کند از شما هر که را اذیت رساند به شما و ستم کند بر شما، و با مردم سخن نیک بگویید چنانچه حق تعالی در قرآن شما را امر نموده است و ترک مکنید امر به نیکی ها و نهی از بدی ها را که اگر ترک کنید خدا بدان شما را بر شما والی می گرداند، چون دعا کنید دعای شما مستجاب نمی شود.

بر شما باد ای فرزندان من به نیکی کردن و بخشش کردن و مهربانی با یکدیگر، و زنهار پرهیزید از دوری کردن و بدی کردن و پراکنده شدن از یکدیگر، و معاونت کنید یکدیگر را بر نیکی و تقوی، و معاونت مکنید یکدیگر را بر گناه و ظلم، و از عذاب الهی پرهیزید که عقاب او شدید است، خدا حفظ نماید شما را ای اهل بیت و حفظ کند در میان شما حرمت پیغمبر شما را، به خدا می سپارم شما را، سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

پس پیوسته (لا اله الا الله) می گفت تا به رحمت الهی واصل شد در شب بیستم و سوم ماه مبارک رمضان در شب جمعه در سال چهارم هجرت، و در شب بیست و یکم ضربت به آن حضرت رسیده بود. ⁽⁴¹¹⁾

411-کافی، ج 7 ص 51.

351 وصایای علی علیه السلام هنگام مرگ

کلینی و سید رضی به سندهای معتبر روایت کرده اند که چون امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند اصحاب آن حضرت بر دور او جمع شدند و گفتند، یا علی! وصیت کن، حضرت فرمود: بالش برای من بیاورید و مرا تکیه دهید. پس فرمود: حمد می کنم خدا را به حمدی که در خور بزرگواری اوست و او می پسندد، در حالتی که متابعت کننده ام امر او را و شهادت می دهم به یگانگی خداوند واحد احد صمد، چنانچه خود را به آن وصف نموده است، ایها الناس هر کس در گریختنش می رسد به آنچه از آن می گریزد، و هر جانی را می کشند به سوی اجل مقدرش، و از مرگ گریختن عین رسیدن به مرگ است، و چه بسیار تفکر کردم در ایام روزگار و تفکر نمودم در مکنون علم قضا و قدر پروردگار، آن علمی است که حق تعالی نخواست است که ظاهر گردد و در پرده های غیب مکنون است.

اما وصیت من به شما آن است که: شرک به خداوند بزرگوار خود نیاورید و هیچ چیز در عبادت با او شریک مگردانید، سنت و طریقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ضایع نکنید، و کتاب خدا و سنت آن حضرت را بر پا بدارید، و حسن و حسین علیه السلام را که دو چراغ راه هدایتند روشن بدارید تا از طریقه حق متفرق نگردید، محل ملامت و مذمت نخواهید بود، حق تعالی هر کس را به قدر طاقتش بر او بار کرده است و تکلیف را بر جاهلان سبک گردانیده است، خداوند شما پروردگاری است رحیم، و پیشوای شما امامی است دانا، و ملت شما دینی است درست. من دیروز مصاحب شما بودم و امروز محل عبرتم از برای شما، و فردا از شما مفارقت می نمایم، پس دلی به دنیا نبسته بودم، و در دنیا چنان بودم که

کسی در سایه درختی نشسته باشد، و آن سایه به زودی از سر او بگردد، یا آنکه باد خاشاکی چند نزد او جمع کرده باشد و به زودی پراکنده گرداند، یا آنکه پاره ابری سایه بر سر کسی افکنده باشد و به زودی آن سایه از سر او بگردد.

و من در میان شما مجاوری بودم که بدنم چند روزی با شما مجاورت می نمود و روحم به ملا اعلا متعلق بود، به زودی از من بدنی خواهید دید خالی از روح، و ساکن بعد از آن حرکت ها که از او مشاهده می کردید، و شجاعت هایی که از او می دیدید، و خاموش خواهد بود بعد از آن خطبه هایی که از او می شنیدید، و علوم الهی و مناقب ربانی که از او فرا می گرفتید، باید که پند گیرید از حال من، و از ساکن شدن حرکت های من، و از بیکار ماندن اعضای من، زیرا که پند دهنده تر است شما را از هر سخن گوی بلیغی، زورهای مرا، و بزرگی های مرا دیدید و آنچه از قدر و منزلت من از شما پنهان است در آن روز ظاهر خواهد شد. چون من از میان شما بروم، قدر مرا خواهید شناخت، چون دیگری به جای من نشیند مرا یاد خواهید کرد.

اگر باقی بمانم خود ولی خون خود خواهم بود، و اگر بروم فنا و نیستی وعده گاه ماست، پس اگر عفو کنید عفو از برای من قربت است و از برای شما حسنه است، پس عفو کنید و از بدی های مردم درگذرید، آیا نمی خواهید که حق تعالی شما را بیامرزد، زهی حسرت بر صاحب عقلی که عمرش در قیامت بر او حجت باشد، یا ایام زندگانی او را به بدبختی و شقاوت اندازد، بگرداند خدا ما را و شما را از آنها که رغبت دنیا مانع نمی گردد ایشان را از اطاعت حق تعالی و بعد از مرگ بر ایشان عذابی و شدتی نازل نمی شود، به درستی که ما همه از برای مرگ آفریده شده ایم و بازگشت ما به سوی مرگ است، پس روی کرد به سوی امام حسن علیه السلام و فرمود: یک ضربت بر او بیشتر مزین به جای یک ضربت که بر من زده است، هر چند اگر بیشتر از یک ضربت بزنی گناهکار نیستی. ⁽⁴¹²⁾

352 وصایای علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

فجیع عقیلی گوید: حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: چون هنگام وفات پدرم رسید شروع به وصیت نمود، فرمود: این ها مطالبی است که علی بن ابی طالب برادر محمد رسول خدا و پسر عمو و وصی و همدم و همراه او بدان وصیت و سفارش نموده است. و آغاز وصیتم این است که گواهی می دهم معبودی جز الله نیست، و محمد فرستاده خدا و برگزیده اوست، خداوند او را با علم خود اختیار کرد، و او را برای اختیار و انتخاب خود برگزید (گواهی می دهم) که خداوند مردگان را از قبرها برانگیزاند، و از مردم در مورد اعمالشان باز خواست می کند، و او به آن چه در سینه ها نهان است داناست.

ای حسن او را که وصی بودن تو به تنهایی کافی است سفارش می کنم بدان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارش فرمود:

1 پسر جان من چون زمانش (تحقق وصیت) فرا رسد در خانه بنشین، و بر خطاهایت گریه کن، ⁽⁴¹³⁾ و نباید که دنیا بزرگ ترین هم و فکر تو باشد.

413-گریه و استغفار و توبه امامان معصوم علیهم السلام به منظور وجود گناه در آن بزرگواران نیست، بلکه فلسفه دیگری دارد که محال ذکرش نیست.

2 پسر جانم تو را به گزاردن نماز در وقت خود، و پرداخت زکات به اهلش در هنگام حلول وقتش، خاموشی در برابر امور تردیدآمیز و اشتباه برانگیز، و میانه روی در عمل، و رعایت عدالت در خشنودی و خشم، و خوش رفتاری با همسایگان، و مهمان نوازی، و مهربانی به تهی دستان و رنج دیدگان بی بضاعت، و حفظ پیوند با فامیل، و دوستی و هم نشینی با فقرا و مساکین، و فروتنی که از برترین عبادات است، و کوتاه داشتن آرزو، و یادآوری مرگ، زهد و بی رغبتی به دنیا، سفارش می کنم که همانا تو در گرو مرگ، و هدف بلا، و مغلوب مرض و بیماری هستی.

3 تو را به ترس از خدا در نهان و آشکار سفارش می کنم،

4 و از شتاب در گفتار و کردار نهی می نمایم،

5 و چون کار آخرتی پیش آمد در انجام آن بشتاب.

6 و چون کار دنیایی پیش آمد شتاب نوز و خوب فکر کن تا به رشد و

خیر خودت در آن کار برسی.

7 و از جاهایی که بودن تو در آن موجب متهم شدن توست و نیز از مجلسی

که بدان گمان بد می رود پرهیز که همنشین ناباب همنشین خود را دگرگون سازد.

8 پسر جانم برای خدا کار کن،

9 و از سخن ناروا دوری گزین،

10 و به کارهای پسندیده امر کن،

11 و از زشتی ها نهی نما،

12 و با برادران دینی در راه خدا برادری کن،

13 و نیکوکار را به خاطر نیکوکاریش دوست بدار،

14 و با فاسق به جهت حفظ دین خود مدارا بنما، و او را در دل دشمن دار،

- و در اعمال خود از وی فاصله بگیر تا مثل او نباشی.
- 15 از نشستن در سرکوی و برزن پرهیز.
- 16 و بحث و جدل را با کسی که عقل و دانشی ندارد رها ساز.
- 17 پسر جانم در زندگانی و نیز در عبادت خود راه اعتدال و میانه روی را پیش گیر،
- 18 و در عبادت به کاری که مداوم و مورد توان توست پرداز،
- 19 و پیوسته خاموش باش تا سالم بمانی، و کردار نیکی برای خودت پیش فرست تا غنیمت بری،
- 20 و نیکی را یادگیر تا آگاهی یابی،
- 21 و در هر حال یاد خدا باش،
- 22 با خردسالان خانواده ات مهربان باش،
- 23 و بزرگسالانش را احترام بگذار،
- 24 و طعامی را مخور تا این که پیش از خوردن چیزی از آن را صدقه دهی.
- 25 پیوسته به روزه داری پرداز که آن زکات بدن و سپر روزه دار (از آتش دوزخ) است،
- 26 و با نفس خود جهاد کن،
- 27 و از هم نشین خود در حذر باش،
- 28 و از دشمنت دوری گزین،
- 29 و بر تو باد به مجالسی که در آنها یاد خدا می شود، و فراوان دعا کن.
- 30 پسر جانم راستی که چیزی از خیرخواهی و نصیحت را از تو فرو گذار ننمودم، و اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده است. تو را به برادرت محمد

(ابن حنفیه) سفارش به خیر می‌کنم که او برادر و فرزند پدر تو است، و از میزان دوستی من نسبت به او، باخبری.

31 و اما برادرت حسین که او فرزند مادر توست (و نیازی به سفارش ندارد)، و بیش از این در این باره سفارش نمی کنم، خداوند کفیل من بر شماست، و از او می خواهم که شما را به صلاح آورد، و شر جفاکاران سرکش را از شما باز دارد، و صبر را پیشه سازید تا خداوند خودش زمام امر را به دست گیرد (حکومت را به دست اهلش بسپارد) و هیچ حرکت و نیرویی نیست جز به خدای برتر و بزرگ).⁽⁴¹⁴⁾

414-امالی شیخ مفید ص 247 243

353 آخرین سفارشات علی علیه السلام

پس از آن که ابن ملجم مرادی لعنه الله بر آن حضرت ضربت زد، امام علیه السلام در آن هنگام چنین وصیت فرمود: وصیت من به شما آن است که برای خدا شریک نگیرید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تباه نسازید، این دو ستون را بر پا داشته و این دو چراغ فروزان را روشن نگاه دارید که در آن صورت هیچ نکوهشی بر شما نخواهد بود.

من دیروز یار شما بودم و امروز مایه عبرت شما گشته ام و فردا از شما جدا خواهم شد، اگر زنده ماندم خود ولی دم خود هستم، و اگر بمیرم، مرگ وعده گاه من است، و اگر ببخشم این گذشت مایه تقرب من به خدا و حسنه ای برای شماست، پس گذشت کنید آیا نمی خواهید که خدا هم شما را بیامزد؟ به خدا سوگند، پیکی از مرگ سراغم نیاید که ناخوشایندش بدارم، و سفیری از مرگ از راه نرسد که ناپسندش دارم، و داستان من داستان کسی است که شبانگاه در جستجوی آب بوده و بدان دست یافته و در طلب چیزی بوده و اینک به خواسته خود رسیده است؛ و پاداش هایی که نزد خداست برای نیکان بسی بهتر است. (415)

354 وصیت علی علیه السلام بر عباس علیه السلام

بعضی نقل کردند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در شب 21 ماه رمضان (شب شهادت آن بزرگوار) ابوالفضل العباس علیه السلام را در بغل گرفت و به سینه چسباند و فرمود: پسر من در روز قیامت چشمم به وسیله تو روشن می گردد. آن گاه افزود: (ولدی اذا کان یوم عاشورا و دخلت المشرعة ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشاناً؛ ⁽⁴¹⁶⁾ پسر من هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی مبادا آب بیاشامی در حالی که برادرت تشنه باشد)، آری آن معدن وفا مشک را پر از آب کرد ولی خود آب نیاشامید و خطاب به خویش گفت:

(ای نفس بعد از حسین، زندگی تو ارزشی ندارد، و تو نباید بعد از او باقی بمانی، حسین لب تشنه است و در خطر مرگ قرار دارد و آن گاه تو می خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی؟! به خدا سوگند دین من اجازه چنین کاری را نمی دهد.) ⁽⁴¹⁷⁾

و به نقل بعضی فرمود: (و الله اذوق الماء و سیدی الحسینی عطشاناً؛ یعنی به خدا قسم لب به آب نمی زنم در حالی که حسین علیه السلام تشنه باشد.) در کنار شریعه فرات، آن دریای عشق و وفا به وصیت پدر لباس عمل پوشاند. به خود خطاب کرد: ای عباس کجا رفت غیرت تو، تو آب بیاشامی و برادرت تشنه باشد؟! به خدا قسم آن باب الحوائج آب را به دریا ریخت مشک را به دوش همتش کشید و می خواست که آب را به خیم حرم حسینی رساند ولی دشمنان هر دو دست را از بدن جدا کردند و مشک را تیر باران نمودند. ⁽⁴¹⁸⁾

416-سوگنامه آل محمد (ص) به نقل از معالی السبطین جلد 1 ص 454

417-ابصار العين، ص 30

418- 72 داستان از شفاعت امام حسين (ع) ج 2، ص 87 و 88.

بخش دهم: شهادت مولای متقیان علی

355 شگفت انگیزترین دوره زندگی امام علی علیه السلام

شگفت انگیزترین دوره های زندگی علی علیه السلام در حدود 45 ساعت است، علی علیه السلام یک دوره زندگی دارد از تولد تا بعثت پیامبر علیه السلام، از بعثت پیامبر (ص) تا هجرت دوره دوم زندگی ایشان شروع می شود، از هجرت تا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا خلافت خودش در طول این 25 سال یک شکل دیگری دارد و در همه دوره خلافت چهار ساله و نیمه اش باز زندگی علی علیه السلام یک دوره دیگر است و یک دوره هم دارد که این دوره کمتر از دو شبانه روز است و این دوره شگفت انگیزترین دوره های زندگی علی علیه السلام است یعنی فاصله ضربت خوردن تا وفات.

انسان کامل بودن علی علیه السلام، این جا ظاهر می شود یعنی در لحظاتی که مواجه با مرگ شده است، یکی از معیارهای انسان کامل این است که عکس العملش در مواجهه با مرگ چگونه است عکس العمل علی علیه السلام در مواجهه با مرگ، اولین عکس العملش این بود که ضربت به فرق مبارکش وارد شد دو جمله از او شنیده شد:

1 این بود که فرمودند: این مرد را بگیرید. 2 این بود که فرمودند فزت و رب الكعبه قسم به پروردگار کعبه که رستگار شدم، به شهادت نایل شدم، شهادت برای من رستگاری است. (419)

419- نهج البلاغه صبحی صالح کلام 23 و ص 378.

356 طیبب ناامید شد

علی علیه السلام را آوردند و در بستر خوابانندند. طیببی است به نام اسید بن عمرو، که از تحصیل کرده های جندی شاهیور و عرب بوده و در کوفه می زیسته، او را برای معاینه زخم امیرالمؤمنین علیه السلام می آورند، این مرد با وسایلی که آن روز داشتند معاینه کرد، درک کرد که زهر وارد خون حضرت شده است که دیگر اظهار عجز کرد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام اگر وصیتی دارید وصیت خودتان را بفرمایید. خود آن لعین ازل و ابد وقتی که ام کلثوم می رود سراغش و شروع می کند به او بدگویی کردن که پدر من با تو چه کرده بود که چنین کاری را کردی و بعد وقتی که می گوید که امیدوارم که پدرم سلامتی خودش را باز یابد و روسیاهی برای تو بماند. تا این جمله را ام کلثوم گفت، او شروع کرد به حرف زدن، گفت: خاطرت جمع باشد من این شمشیر را به هزار درهم یا دینار خریدم و هزار درهم یا دینار داده ام که این را مسمومش کرده اند و سمی به این شمشیر مالیده ام که نه تنها بر فرق پدرت که اگر بر سر تمام اهل کوفه یک جا وارد می شد، هلاک می شدند. مطمئن باش که پدرت دیگر نمی ماند.

(420)

420- نهج البلاغه صبحی صالح کلام 23 و ص 378.

357 سفارش امام علی^{علیه السلام} به امام حسن^{علیه السلام}

ولی شگفتی های علی هر چه بیشتر، معجزه های انسانی علی در این جا بروز می کند برایش غذا آوردند غذا که نمی تواند بخورد شیر می آوردند، مقداری از شیر می نوشد و جزء وصایایش می فرماید: با آن اسیرتان خوش رفتاری و مدارا کنید، وصیت می کند او اولاد عبدالمطلب پس از وفات من مبادا در میان مردم بیفتید و بگویید امیرالمؤمنین این طور شدند و فلان کس محرک بوده است و این و آن را متهم کنید، خیر نمی خواهد دنبال این حرفها بروید قاتل من یک نفر است. به امام حسن^{علیه السلام} فرمود: فرزندم حسن، این یک ضربت بیشتر به پدر شما زده و این دو ضربت زده است. بعد از من اختیار با خودت، اگر می خواهی آزادش کن و اگر می خواهی قصاص کن. توجه داشته باش او به پدر تو یک ضربت زده است فقط یک ضربت به او بزنی اگر کشته شد، و اگر هم نشد نشد، باز هم سراغ اسیرش را می گیرد، آیا به او غذا داده اید، رسیدگی کرده اید؟ اینگونه بود رفتارش با دشمن، این است که مولانا می گوید:

در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی

این مردانگی ها و انسانیت های علی است، در بستر افتاده است ساعت به ساعت حالش بدتر می شود، سموم بیشتر روی بدن مقدس علی^{علیه السلام} اثر می گذارد، اصحاب می آیند لبهای علی^{علیه السلام} خندان و شکفته است می گوید: (والله ما فجانی من الموت وارد کرهنه، ولا طالع انکرته و ماكنت كفارب ورد، و طالب وجد؛ وما عند الله خیر لابرار).⁽⁴²¹⁾

421- نهج البلاغه صبحی صالح کلام 23 و ص 378.

به خدا قسم آنچه که به من وارد شده است چیزی که بر من ناپسند باشد نیست، ابد این مرگ و شهادت در راه خدا برای من یک امری است که آرزوی همیشه من بوده و این چه بهتر، که در حال عبادت باشد بعد یک مثلی را علی آورده است که عرب با آن خیلی آشنا بوده است. عرب در بیابان ها که زندگی می کرد، تفریحی زندگی می کرد هر جا آب و علف بود، همان جا می ماند و بعد که تمام می شد می رفتند جای دیگر و گاهی که گرم بود شبها می رفتند برای پیدا کردن یک نقطه ای که آن جا آب داشته باشد و. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این کلامش به اصحابش می فرماید: مثل من مثل عاشقی است که به معشوق خودش رسیده است مثل من مثل آن کسی است که در تاریکی شب دنبال آب می گردد و ناگهان آب را پیدا می کند چه سروری به او دست می دهد چه نیکو سروده است حافظ:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

که شاعر جمله (فزت ورب الكعبة) را می گوید.

358 همه کنار بستر امام

در لحظات آخر همه دور بستر علی علیه السلام جمع بودند زهر به بدن مبارکش خیلی اثر کرده بود و گاهی وجود مقدسش از حال می رفت و به حال اغماء در می آمد ولی همین که به حال می آمد باز از زبانش در می ریخت، نصیحت می کرد، موعظه می کرد، آخرین موعظه علی علیه السلام همان موعظه بسیار پر جوش و حرارت است که در بیست ماده بیان کرده است اول حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را مخاطب قرار داده است بعد همه فرزندان و بعد همه مردمی که تا دامنه قیامت صدایش را می شنوند و کلامش را می خوانند. ⁽⁴²²⁾

422-انسان کامل، ص 68 71

359 شب آخر حیات

چون شب بیست و یکم شد، فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد، ایشان را وداع کرد فرمود که: خدا خلیفه من است بر شما، او بس است مرا و نیکو و کیلی است، پس ایشان را وصیت به خیرات فرمود. در آن شب اثر زهر بر بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود، هر چند خوردنی و آشامیدنی آوردند تناول نفرمود، لب های مبارکش به ذکر خدا حرکت می کرد، مانند مروارید عرق از جبین می ریخت، به دست مبارک خود پاک می کرد و می گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که چون نزدیک وفات مؤمن می شود، عرق می کند جبین او مانند مرواریدتر، و ناله او ساکن می شود.

پس صغیر و کبیر فرزندان خود را طلبید و فرمود که: خدا خلیفه من است بر شما، و شما را به خدا می سپارم، پس همه به گریه افتادند. حضرت امام حسن علیه السلام گفت: ای پدر چنین سخن می گویی که گویا از خود نا امید شده ای، فرمود: ای فرزند گرامی یک شب پیش از آنکه این واقعه بشود جدت رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم، از آزارهای این امت به او شکایت کردم، گفت: نفرین کن بر ایشان، پس گفتم: خداوندا بعد من بدان را بر ایشان مسلط گردان، و به جای ایشان بهتر از ایشان به من روزی کن، پس حضرت رسول فرمود که: خدا دعای تو را مستجاب کرد، بعد از سه شب تو را به نزد من خواهند آورد و اکنون سه شب گذشته است.

ای حسن! تو را وصیت می کنم به برادرت حسین، و فرمود که: شماها از منید و من از شما، رو کرد به فرزندان دیگر که از غیر فاطمه بودند، ایشان را وصیت کرد که مخالفت حسن و حسین مکنید، پس گفت: حق تعالی شما را صبر

نیکوتر کرامت کند، امشب از میان شما می روم و به حبیب خود محمد مصطفی
ﷺ ملحق می شوم، چنانچه مرا وعده داده است.

ای حسن! چون من از دنیا بروم، مرا غسل ده و کفن کن و حنوط کن جد خود رسول خدا ﷺ که از کافور بهشت است، جبرییل آورده بود برای آن حضرت. چون مرا بر روی تخت گذاری پیش تخت را کار ندارید و عقب آن را بگیری، به هر سو که پیش تخت رود شما نیز از عقب آن بروید و به موضع که جنازه من بایستد آن موضع قبر من است، آنجا جنازه مرا بر زمین گذارید.

ای حسن! تو بر من نماز کن و بر من هفت تکبیر بگو، بدان که این هفت تکبیر حلال نیست بر احدی غیر از من مگر بر مردی که در آخرالزمان به هم رسد از فرزندان برادرت حسین که قائم و مهدی این امت است، و کجی های این خلق را او درست خواهد کرد.

چون بر من نماز کنی ای حسن، جنازه را از موضع خود بردار و خاک را از آن موضع دور کن، پس در آنجا قبر کنده و لحد ساخته خواهی یافت، و چوبی ساخته نقش کرده شده در آنجا خواهی دید که پدرم حضرت نوح عليه السلام برای من ساخته در آنجا گذاشته است، پس مرا بر روی آن تخته دفن کن، و هفت خشت ساخته در آنجا خواهی یافت از خشت های بزرگ، آنها را بر روی من بچین، پس اندکی صبر کن و یک خشت را بردار و به قبر نظر کن، مرا در آنجا نخواهی دید زیرا به جد تو رسول خدا ﷺ ملحق خواهم شد، بدان که هر پیغمبری بمیرد اگر چه در مشرق مدفون شده باشد و وصی او در مغرب باشد، البته حق تعالی روح و جسد او را با روح و جسد وصی او جمع می نماید، بعد از آن جدا می شوند، باز هر یک به قبرهای خود بر می گردند. پس قبر مرا از خاک پر کن و پنهان کن و موضع قبر مرا، چون صبح شود تابوتی بر ناقه ای بند، و سر آن ناقه را به کسی بده که به جانب مدینه بکشد تا آنکه مردم ندانند که من در کجا مدفون شده ام. (423)

360 شب آخر حیات

محمد بن حنفیه گفت: چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد، اثر زهر به قدم های مبارک پدرم رسید، در آن شب نماز نشسته می خواند و به ما وصیت ها می فرمود و تسلی می داد تا آنکه صبح طلوع کرد، پس مردم را رخصت داد که به خدمت آن حضرت می آمدند و سلام می کردند، جواب سلام ایشان می فرمود و می گفت: ایها الناس از من سؤ ال کنید پیش از آنکه نماز مرا نیابید، و سؤ ال های خود را سبک گردانید برای مصیبت امام شما.

پس مردم خروش بر آوردند، حجر بن عدی برخاست شعری چند در مصیبت آن حضرت خواند. چون ساکت شد، حضرت فرمود: چگونه خواهد بود حال تو در هنگامی که تو را طلبند و تکلیف نمایند که بیزاری جویی از من؟ حجر گفت: به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین که اگر مرا به شمشیر پاره پاره کنند و به آتش بسوزانند از تو بیزاری نجویم، حضرت فرمود: برای هر چیزی توفیق یافته ای، ای حجر خدا تو را جزای خیر دهد از جانب اهل بیت پیغمبر خود، پس شربتیی از شیر طلبید و تناول نمود فرمود که: این آخر روزی من است از دنیا. (424)

424-تاریخ 14 معصوم، ص 349 347.

361 وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

اولاد علی علیه السلام خاموش نشستند و در حالی که غم و اندوه گلوی آنها را فشار می داد به سخنان دلپذیر و جان پرور آن حضرت گوش می دادند، تا این قسمت از وصیت علی علیه السلام درس اخلاق و تربیت بود که عمل بدان هر فردی را به حد نهایی کمال می رساند آن حضرت این قسمت از وصیت خود را با جمله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم به پایان رسانید و آنگاه از هوش رفت و پس از لحظه ای چشمان خدا بین خود را نیمه باز کرد و فرمود: ای حسن سخنی چند هم با تو دارم، امشب آخرین شب عمر من است چون در گذشتم مرا با دست خود غسل بده و کفن ببوشان و خودت مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب دور از شهر کوفه جنازه مرا در محلی گمنام به خاک سپار تا کسی از آن آگاه نشود.

عموم بنی هاشم مخصوصاً خاندان علوی در عین خاموشی گریه می کردند و قطرات اشک از چشمان آنها بر گونه هایشان فرو می غلطید، حسن علیه السلام که از همه نزدیک تر نشستند بود از کثرت تاءثر و اندوه امام علیه السلام را متوجه حزن و اندوه خود نمود، علی علیه السلام فرمود: ای پسر صابر و شکیبیا باش و تو و برادرانت را در این موقع حساس به صبر و بردباری توصیه می کنم.

سپس فرمود: از محمد هم مواظبت کنید او هم برادر شما و هم پسر پدر شما است و من او را دوست دارم. ⁽⁴²⁵⁾

362 شهادتین گفتن امام علی علیه السلام

علی علیه السلام مجدداً از هوش رفت و پس از لحظه ای تکانی خود و به حسین علیه السلام فرمود: پسرم زندگی تو هم ماجرای خواهد داشت فقط صابر و شکیبا باش که ان الله يحب الصابرين.

در این هنگام علی علیه السلام در سكرات موت بود و پس از لحظاتی چشمان مبارک به آهستگی فرو بست و در آخرین نفس فرو رفت:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله.

پس از ادای شهادتین، آن لب های نیمه باز و نازنین به هم بسته و طایر روحش به اوج ملکوت اعلا پرواز نمود و بدین ترتیب دوران زندگی مردی که در تمام مدت عمر جز حق و حقیقت نداشت به پایان رسید. ⁽⁴²⁶⁾

363 سخنان خضر نبی بعد از شهادت علی علیه السلام

کلینی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر روایت کرده اند که در روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صدای شیون از مردم بلند شد، مردم را دهشت عظیم عارض شد، مانند روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا مفارقت نمود، در آن حال حضرت خضر علیه السلام به صورت مرد پیری تند آمد و می گریست و می گفت: انا لله و انا الیه راجعون، گفت: امروز منقطع شد خلافت پیغمبر، پس ایستاد بر در خانه ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خانه بود گفت: خدا رحمت کند شما را ای ابوالحسن، تو بودی که اسلام تو از همه پیشتر بود و ایمان تو از همه خالص تر بود و ترس تو از خدا از همه بیشتر بود و مشقت تو در راه خدا از همه عظیم تر بود، محافظت حضرت رسالت از همه بیشتر کردی، امانت تو بر اصحاب آن حضرت بیشتر بود، مناقب تو از همه فاضل تر بود، سوابق تو از همه گرامی تر بود، درجه تو از همه بلندتر و قرابت تو با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از همه بیشتر و شبیه ترین مردم بودی به آن حضرت در سیرت و طریقه و اطوار و گفتار و کردار، و منزلت تو نزد آن حضرت از همه شریف تر بود، گرامی ترین مردم نزد او بودی.

پس خدا تو را جزای خیر دهد از اسلام و از رسول خدا ﷺ و از مسلمانان، قوی بودی در وقتی که اصحاب او ضعیف شدند، مردانه به جهاد رفتی در وقتی که ایشان ترسیدند، قیام به حق نمودی در هنگامی که ایشان سستی ورزیدند، از طریقه رسول خدا ﷺ به در نرفتی وقتی که هر یک از اصحاب او به راهی رفتند، خلیفه حق آن حضرت بودی بی منازعه، و تذلل نمودی به رغم انف منافقان و خشم کافران و نحواستن حسد بران و کینه منافقان، پس قیام به حق نمودی بعد از آن حضرت در وقتی که دیگران ترسیدند، و حق را بیان کردی در وقتی که دیگران عاجز شدند، به نور خدا در راه دین راه رفتی در هنگامی که دیگران به نادانی ایستادند، و اگر متابعت تو می نمودند هدایت می یافتند، صدای تو از همه پس تر بود و در پیشی گرفتن در خیرات از همه بلندتر بودی، کلام تو از همه کمتر بود، سخن تو از همه راست تر بود. رأی تو از همه بزرگ تر بود، دل تو از دل های دیگر شجاع تر بود، یقین تو از همه سخت تر بود، عمل تو از همه نیکوتر بود، به همه امور از همه کس داناتر بودی، به خدا سوگند که از برای دین پادشاهی بودی، از برای مؤمنان پدر مهربان بودی در وقتی که عیال تو گردیدند.

پس برداشتی از دوش های ایشان بارهای گران را که تاب برداشتن آن نداشتند، حفظ کردی هر چه را ضایع گذاشتند و رعایت کردید هر چه را مهمل گذاشتند، بلند شدی در وقتی که ایشان پست شدند، صبر کردی در وقتی که ایشان جزع کردند، دریافتی هر چه را ایشان تخلف از آن ورزیدند، از برکت تو یافتند آن چه را گمان نداشتند، بودی بر کافران عذابی ریزنده برای مؤمنان بودی باران رحمت و فراوانی نعمت، پس پرواز کردی به ریاض جنت با آزارها که به تو رسید از منافقان، و فایز شدی به عطاها و برکت های این امت. سوابق ایشان

را تو ضبط کردی، فضایل ایشان را تو بردی، تندی تو در دین خدا به کندی بدل
نشد و دل تو هرگز به سوی باطل میل نکرد، بینایی تو ضعیف نشد و جبن در
نفس تو

راه نیافت، هرگز خیانت نکردی، در شدت ایمان و یقین مانند کوه که بادهای تند آن را به حرکت نمی آورد، هیچ چیز آن را بر نمی کند از جا.

بودی چنان چه حضرت رسول ﷺ در حق تو گفت: که ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی در امر خدا، متواضع بودی در نفس خود، عظیم بودی نزد خدای تعالی، کسی در تو عیبی ندید، کسی از تو امید جانب داری نداشت، توانای عزیز نزد تو ضعیف و ذلیل بود تا آن که حق را از او می گرفتی، در احقاق حق دور و نزدیک نزد تو مساوی بودند، کار تو حق و مدارا و دوستی بود، گفتار تو حکم و حتم بود، امر تو بردباری بود، و دور اندیش و راءی تو علم و عزم بود، پس وقتی از دنیا کنده شدی که راه حق را ظاهر کرده بودی و کارهای دشوار را بر مردم آسان کرده بودی، آتش های فتنه را فرو نشانده بودی و امور دین به تو معتدل شده بود، ایمان به تو قوت یافته بودی مؤمنان به تو ثابت گردیده بودند، پس پیش رفتی پیشی دور و دراز، به تعب انداختی آنها را که بعد از خود گذاشتی به تعبی شدید، پس مصیبت تو از آن بزرگ تر است که گریه تدارک کند آن را، عظیم شد مصیبت تو در آسمان درهم شکست مردم را، پس می گویم: انا لله و انا الیه راجعون، راضی شدیم از خدا به قضای او و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که بعد از تو مصیبتی مثل مصیبت تو نخواهد رسید، برای مؤمنان کھفی و پناهی بودی، برای کافران غلظت و خشم بودی، پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از اجر مصیبت تو محروم نگرداند و بعد از تو گمراه نگرداند، پس مردم ساکت شدند، گوش دادند سخن او را و او می گریست و اصحاب رسول خدا به گریه او می گریستند. چون سخن او تمام شد، هر چند او را طلب کردند نیافتند. (427)

1-427. کمال الدین، 387.

2. تاریخ چهارده معصوم ص 370 368.

364 وصیت امام علی علیه السلام به حسین علیه السلام

در نقل دیگر آمده: علی علیه السلام در بستر بود نگاهش به حسین علیه السلام و فرمود:

یا ابا عبدالله انت شهید هذه الامة فعلیک بتقوی الله و علی بلائه.

(ای حسین! تو شهید این امت هستی، بر تو باد به تقوا و صبر بر بلای الهی)

(428)

1-428. کبریت الاحمر، ص 270

2. سوگنامه آل محمد (ص) ص 49

365 اختیار شهادت

محمد بن یعقوب کلینی در کافی از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می شناخت، و شبی را که در آن کشته می شود، و جای قتل را می دانست و نیز گفتارش وقتی که صیحه مرغابیان را در خانه شنید: (اینان) صیحه زنانی اند که نوحه گرانی پشت سر دارند، و گفتار ام کلثوم: ای کاش امشب در خانه نماز می گذاشتی و دیگری را می فرمودی با مردم نماز بخواند (اینها دلیل این است که مطلب را نیکو می دانست)، و در آن شب بدون حربه بسیار داخل و خارج می شد، و می دانست که ابن ملجم او را با شمشیر خواهد کشت، و (با این اوصاف) جایز نبود خود را در معرض قتل در آورد؟ فرمود: آنچه گفתי همه بود ولی او در آن شب (از جانب خدا) مخیر شد (بین حیات و شهادت؛ و شهادت را اختیار کرد) تا تقدیرات الهی جاری شود. ⁽⁴²⁹⁾

429-اثبات الهداة ج 4 ص 429 و 430

بخش یازدهم: خاکسپاری علی علیه السلام

366 اولین روزه خوان علی علیه السلام

(430)

صعصعه بن صوحان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از عارفین به حق آن جناب و از بزرگان اهل ایمان بوده است و چندان فصیح و بلیغ بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام او را خطیب شحشح گفته و به مهارت در سخنرانی و فصاحت در لسان او را ثنا فرموده و هم او را به کم خرج بودن و خدمت زیاد کردن مدح نموده است.

شبی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و فرزندان آن حضرت جنازه نازینش را از کوفه به نجف حمل نمودند، صعصعه از جمله تشیع کنندگان بود و چون از کار دفن آن حضرت فارغ شدند، صعصعه نزد قبر مقدس ایستاد و مشتی خاک بر داشت و بر سر خود ریخت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا امیرالمؤمنین، گوارا باد تو را کرامت های خدا ای ابوالحسن، به تحقیق که مولد تو پاکیزه بود و صبر تو قوی و جهاد تو عظیم بود و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارب سودمند کردی و به نزد پروردگار خود رفتی و از این نوع کلمات بسیار گفت و گریه کرد، گریه سختی و به گریه در آورد سایرین را و در حقیقت بر سر قبر آن حضرت مجلس روزه ای در آن شب منعقد گردید و صعصعه به منزله روزه خوان بود و مستمعین امام حسن و امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و ابوالفضل العباس و سایر فرزندان و بستگان آن حضرت بودند و چون این کلمات به پایان رسید به جانب امام حسن و امام حسین علیه السلام و سایر آقازادگان روی کرد و ایشان را تعزیت و تسلیت گفت، پس جملگی به کوفه مراجعت نمودند.

367 گریه امام حسین علیه السلام

محمد بن حنفیه گفت: به خدا سوگند که من می دیدم که جنازه آن حضرت را بر هر دیوار و عمارت و درختی که می گذشت، آنها خم می شدند و خشوع می کردند نزد جنازه آن حضرت بعضی از مردم خواستند که با جنازه بیرون آیند امام حسین علیه السلام ایشان را برگردانید امام حسین علیه السلام می گریست می گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، انا لله و انا الیه راجعون، ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی، و به سوی خدا شکایت می کنیم مصیبت تو را. چون جنازه به نزدیک قبر رسید فرود آمد بر زمین امام حسن علیه السلام جلو رفت و بر آن حضرت نماز کرد، و هفت تکبیر گفت.

چون از نماز فارغ شد، جنازه را برداشتند خاک را دور کردند، ناگاه قبر ساخته و لحد مهبایی ظاهر شد تخته در زیر قبر فرش کرده بودند، بر آن تخته نوشته بود: این آن چیزی است که ذخیره کرده است نوح پیغمبر برای بنده شایسته طاهر و مطهر. چون خواستند که حضرت را به قبر برند، صدای هاتفی شنیدند می گفت: فرو برید او را به سوی تربت طاهر و مطهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتق گردیده است. (431)

368 غسل دهندگان علی علیه السلام

چون روح مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جسد مطهرش مفارقت نمود، از خانه حضرت صدای شیون بلند شد مانند روزی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود. چون شب تاریک شد، آفاق آسمان متغیر شد، زمین لرزید، صداهای تسییح و تقدیس از میان هوا به گوش مردم رسید، می دانستند که صداهای ملائکه است. صدای گریه و نوحه و مرثیه جنیان را می شنیدند.

محمد بن حنفیه (ره) گفت که: چون برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام مشغول غسل شدند، حضرت امام حسین علیه السلام آب می ریخت و حضرت امام حسن علیه السلام غسل می داد، احتیاج نداشتند به کسی که جسد آن حضرت را بگرداند، هر طرف را که می شستند جسد مطهرش می گردید و طرف دیگر ظاهر می شد، بویی خوش تر از مشک و عنبر از جسد مبارکش می شنیدند.

چون از غسل فارغ شدند، حضرت امام حسن علیه السلام صدا زد که: ای خواهر بیاور حنوط جدم را، پس زینب علیها السلام مبادرت نمود حنوط را آورد، چون حنوط را گشودند جمیع کوفه از بوی آن خوش بو شد. پس آن حضرت را در پنج جامه کفن کردند، چون بر تابوت گذشتند پیش تابوت را جبرئیل و میکائیل برداشتند، و عقب آن را امام حسن و امام حسین علیهما السلام برداشتند. (432)

369 پیامبر و فاطمه زهرا علیها السلام کنار بدن علی

در کتاب مشارق الانوار از امام حسن علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین با حسن و حسین علیهما السلام گفت که: وقتی مرا به قبر گذاشتید، قبل از آن که خاک را بر من بریزید دو رکعت نماز به جا آورید، بعد از آن در قبر من نظر کنید. چون آن حضرت را در ضریح مقدس گذاشتند و از نماز فارغ شدند، دیدند که پرده ای سبز از جنس سندس روی قبر کشیده شد، امام حسن علیه السلام آن پرده را از بالای سر آن حضرت دور کرد و در قبر نظر کرد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت آدم و حضرت ابراهیم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گویند پس امام حسین علیه السلام پرده را از پیش پای آن حضرت دور کرد دید که فاطمه زهرا و حوا و آدم و آسیه بر آن حضرت نوحه و زاری می کنند. (433)

370 حنوط بهشتی

در کتاب فرحة الغری به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آنکه ضربت خورد، به حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام گفت: چون من از دنیا بروم، مرا غسل دهید، کفن کنید و حنوط کنید، چون مرا بر جنازه نهید، جلوی جنازه را ملایکه بلند می کنند، شما عقب آن را بردارید، و به هر طرف که جلوی جنازه می رود از عقبش بروید تا آنکه خواهد رسید به قبر کنده ای و لحد ساخته ای و خشتی چند مهیا کرده، پس مرا در لحد گذارید و خشت بر من بچینید، پس یک خشت از بالای سر من بردارید و در قبر نظر کنید.

چون آن حضرت را غسل دادند ندایی از یک جانب خانه شنیدند که: اگر شما پیش جنازه را بر می دارید عقب آن بر خواهد خاست، و اگر عقب آن را بر می دارید پیش جنازه خود بر خواهد خاست. چون آن حضرت را دفن کردند، یک خشت از بالای سر آن حضرت برداشتند و در قبر نظر کردند کسی را در قبر ندیدند، ناگاه صدای هاتفی را شنیدند که: امیرالمؤمنین بنده شایسته خدا بود، حق تعالی او را به پیغمبران، حتی آنکه اگر پیغمبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب بمیرد، البته حق تعالی آن وصی را به پیغمبر ملحق گرداند. ⁽⁴³⁴⁾

371 مقبره آماده علی علیه السلام

ایضا به سند معتبر روایت کرده است که ام کلثوم روایت کرد: آخر سخنی که پدرم به دو برادرم حسن و حسین گفت آن بود که: ای فرزندان من! چون از دنیا رحلت کنم مرا غسل دهید، پس خشک کنید بدن مرا به آن پارچه ای که بدن رسول خدا و فاطمه را بعد از غسل به آن خشک کردم، پس مرا به حنوط جد خود حنوط کنید، و بر روی تخت بخوابانید و عقب تخت را بردارید به هر طرف که جلوی تخت می رود شما از عقب بروید.

ام کلثوم گفت: من به تشییع جنازه پدر خود بیرون رفتم، چون به نجف رسیدیم، جلوی تخت بر زمین فرود آمد، پس برادرانم عقب آن را بر زمین گذاشتند، و امام حسن علیه السلام کلنگی برگرفت. چون یک کلنگ بر زمین زد. قبر کنده و لحد ساخته پیدا شد و تخته ای در آن قبر بود که به قلم سریانی دو سطر بر آن نوشته بود به این مضمون: بسم الله الرحمن الرحیم، این قبری است که ساخته است نوح پیغمبر برای علی وصی محمد پیش از طوفان به نهصد سال. چون آن حضرت را به قبر گذاشتند ناپیدا شد، ندانستیم به زمین فرو رفت یا به آسمان بالا رفت، ناگاه صدای منادی را شنیدم که گفت: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق. ⁽⁴³⁵⁾

435-فرحة الغری ص 34.

372 گرفتن جلو تابوت توسط ملائکه

بعضی نقل کرده اند: امام علی علیه السلام ساعاتی قبل از شهادت به حسن و حسین علیهما السلام چنین وصیت کرد: پس از آن که از دنیا رفته‌ام، مرا در میان تابوت بگذارید سپس از خانه بیرون آورید عقب تابوت را بگیرید ولی جلو تابوت خود به خود حمل می‌شود، مرا به سرزمین غری (نجف) حرکت دهید، در آنجا سنگ سفید بسیار درخشانی می‌بینید، همان جا را حفر کنید، لوحی می‌بینید، آن را بردارید و مرا در آن جا دفن کنید.

پس از آن که آن حضرت اواخر شب 21 رمضان به شهادت رسید، جنازه او را امام حسن علیه السلام با کمک برادران غسل داد، و حنوط و کفن نموده و نماز خواندند و سپس در میان تابوت گذاشتند، دنبال تابوت را بلند کرده، جلو تابوت خود بلند شد و حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه (همین چهار نفر) شبانه جنازه را به سرزمین نجف آوردند، ناگهان در آن جا سنگ سفید درخشانی یافتند، آن را از جا کردند، ناگهان لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود: (این قبری است که نوح علیه السلام آن را برای علی بن ابی طالب علیه السلام ذخیره کرده است) جنازه را همان جا به خاک سپردند و زمین قبر را همواره ساخته و به کوفه بازگشتند).⁽⁴³⁶⁾

436-اعلام الوری، ص 202؛ اصول کافی ص 458

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: برای من چهار قبر در چهار محل حفر کن: 1 در مسجد کوفه 2 در رحبه (صحن مسجد یا میدان کوفه) 3 نجف 4 در خانه جعدة بن هبیره، تا کسی از قبر من مطلع نشود.

این وصیت برای آن بود که قبر مقدس آن حضرت از دستبرد و نبش و اهانت دشمنان کینه توز علی علیه السلام محفوظ بماند.

جنازه آن حضرت را شبانه به طور مخفی، چهار نفر (حسن، حسین، محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر) برداشتند و به خاک سپردند، و طبق بعضی از روایات، قبر آن حضرت تا زمان امام صادق علیه السلام و به قولی تا زمان هارون الرشید پنهان بود.

373 غسل و تکفین علی علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد حضرت امام حسن و حسین علیهم السلام را که چون از دنیا بروم، نزدیک سر من خواهید یافت حنوطی از بهشت پیدا می کنید و سه کفن از استبرق بهشت پس مرا غسل دهید و حنوط و در آن جامه ها کفن کنید، حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: که چون آن حضرت از دنیا رفت طبقی از طلا نزدیک سر آن حضرت یافتیم که پنج شمامه از کافور بهشت و چند برگ از سدر بهشت در آن طبق بود. ⁽⁴³⁷⁾

روایت کرده اند که چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند، شتری پیدا شد جنازه آن حضرت را بر آن شتر بار کردند و آن شتر روانه شد، از عقب شتر آمدند تا آن که شتر در صحرای نجف ایستاد، چون نظر کردند نزدیک پای شتر قبر کنده ای یافتند، ندانستند چه کسی آن قبر را کنده است چون جنازه آن حضرت را از شتر پایین آوردند، ابر سفیدی نزدیک سر آن حضرت پیدا شد، و مرغان سفید بسیار در میان آن ابر پرواز می کردند. چون بر آن حضرت نماز کردند و دفن کردند آن ابر و مرغان ناپیدا شدند. ⁽⁴³⁸⁾

437-مناقب این شهر آشوب، 387/2

438-مناقب این شهر آشوب، 387/2

374 ملائکه یاری دهنده غسل علی علیه السلام

به سند دیگر روایت کرده اند که آن حضرت وصیت نمود که وقتی از دنیا رفتم در زاویه راست خانه لوحی خواهید یافت مرا بر روی آن لوح بخوابانید هر جامه که حاضر شود برای من مرا در آن کفن کنید، بعد از وفات آن حضرت لوح را در زاویه آن خانه دیدند، در آن لوح نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، این لوح را نوح پیغمبر برای علی بن ابی طالب ذخیره کرده است.

در دهلیز خانه کفنی یافتند که بر روی آن حنوطی گذاشته بود که نور آن حنوط از روشنی روز افزون بود زمانی که مشغول غسل شدند، جسد مبارک آن حضرت سبک بود خود حرکت می کرد پس امام حسین به امام حسن گفت: نمی بینی جسد حضرت امیرالمؤمنین چقدر سبک است، خود به خود می گردد. حضرت امام حسن فرمود: که ای ابا عبدالله با ما جماعت دیگر هستند که در غسل آن حضرت ما را یاری می کنند و پیدا نیستند.

چون از نماز فارغ شدند جلوی جنازه بلند شد، ایشان عقب را گرفتند در بین راه صدای بال ملائکه را می شنیدند و صداهای تسبیح و تقدیس ملائکه به گوش ایشان می رسید تا آن که رسیدند به آن قبری که حضرت برای ایشان وصف کرده بود جلوی جنازه بر زمین آمد، پس عقب جنازه را بر زمین گذاشتند اول امام حسن علیه السلام بر او نماز خواند، بعد از آن امام چنانچه آن حضرت وصیت کرده بود. (439)

375 مقبره آماده علی علیه السلام

حیان عنزی گوید: خادم امیرالمؤمنین علیه السلام به من گفت: هنگامی که زمان وفات علی علیه السلام رسید به حسن و حسین علیه السلام فرمود: چون من از دنیا رحلت کردم مرا روی تابوت گذارده طرف پاهای تابوت را به دوش بگیرد جلو آن حرکت می کند، آن گاه جنازه را به جانب غریین ببرید در آن جا سنگ سفید درخشانی به چشم شما می خورد، همان جا آرامگاهی برای من حفر نماید قبر ساخته ای خواهید دید مرا در آن جا به خاک بسپارید.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت مطابق وصیت او آخر تابوت او را به دوش گرفتیم و جلو آن خود حرکت می کرد و ما همان وقت صدای زمزمه ای را می شنیدیم. همچنان به دنبال جنازه آمدیم تا وارد غریین شدیم سنگ سفید نورانی ما را به طرف خود توجه داده بدان جا رهسپار شده قبری حفر کرده مرقدی آماده دیدیم که بر آن نوشته بود: این قبری است که آن را نوح علیه السلام برای جسد پاک علی علیه السلام فراهم کرده ما آن بدن پر از مهر و محبت و حقیقت را در آن قبر پنهان ساختیم گر چه از دیدارش محروم گردیدیم که جهانی مملو از حقیقت را در آن خاک پنهان ساختیم گر چه از دیدارش محروم گردیدیم که جهانی مملو از حقیقت را در آن خاک نهادیم لیکن از اکرامی که خدا با علی (ع) کرده خوشحال بودیم و بالاخره با دلی داغدار از کنار قبر علی علیه السلام بر گشتیم.

در راه با گروهی از دوستان علی علیه السلام که بر جنازه او نماز نخوانده بودند ملاقات کردیم جریان را به ایشان گفتیم و عنایات خدای منان را که به او نموده بیان کردیم آنها گفتند: ما هم می خواهیم آن چه را شما دیده اید مشاهده کنیم گفتیم: چنان چه وصیت فرموده نشان قبر او ناپیدا شده، آنها به سخن ما توجهی نکرده رفتند و برگشتند و اظهار داشتند چنان چه گفتید هر چه جستجو کردیم اثری ندیدیم. ⁽⁴⁴⁰⁾

440- الارشاد ص 26 27

376 جان باختن بینوای نابینا کنار قبر علی

هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از دفن پدر باز می گشتند، نزدیک دروازه شهر کوفه کنار ویرانه ای، بینوای بیمار و نابینایی را دیدند که خستی زیر سر نهاده و ناله می کند از او پرسیدند: کیستی و چرا این گونه گریه و ناله می کنی؟

او گفت: غریبی بینوا و نابینا هستم، نه مونس دارم و نه غم خواری، یک سال است که من در این شهر هستم، هر روز مردی مهربان، و غم خواری دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رسانید و مونس مهربانی بود، ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جويا نشده است.

گفتند: آیا نام او را می دانی؟

گفت: نه

گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست؟

گفت: پرسیدم، ولی فرمود: تو را با نام من چه کار، من برای خدا از تو

سرپرستی می کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟

گفت: من نابینایم، نمی دانم رنگ و شکل او چگونه بود.

گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟

گفت: پیوسته زبان او به ذکر خدا مشغول بود، وقتی که او تسبیح و تهلیل می

گفت، زمین و زمان و در و دیوار با او هم صدا و هم نوا می شدند، وقتی که کنار

من می نشست می فرمود:

مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا

(در مانده ای با درمانده ای نشست، و غریبی هم نشین غریبی شده است!).

حسن و حسین علیهما السلام (و محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر) آن مهربان
ناشناخته را شناختند، به روی هم نگریستند و گفتند: (ای بینوا! این نشانه ها که
بر شمردی، نشانه های بابای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام است).

بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد من نیامده؟
گفتند: ای غریب بینوا، شخص بدبختی ضربتی بر آن حضرت زد، و او به دار
باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می آییم.

بینوا وقتی که از جریان آگاه شد، خروش و ناله جانسوزش بلند شد، خود را
بر زمین می زد و خاک زمین را بر روی خود می پاشید، و می گفت: مرا چه
لیاقت که امیرمؤمنان علیه السلام از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟ حسن و
حسین علیهما السلام هر چه او را دلداری می دادند آرام نمی گرفت.

نمی دانم چه کار افتاد ما را که آن دلدار ما را زار بگذاشت
در این ویرانه این پیر حزین را غریب و عاجز و بی یار بگذاشت

آن پیر بی نوا به دامن حسن و حسین علیهما السلام چسبید و گفت: شما را به جدتان
سوگند، شما را به روح پدر عالی قدرتان، مرا کنار قبر او ببرید.

امام حسن علیه السلام دست راست او را، و امام حسین دست چپ او را گرفت و او
را کنار مرقد مطهر امام علی علیه السلام آوردند، او خود را به روی قبر افکند و زاری
بسیار کرد و گفت: (خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق
صاحب این قبر جان مرا بستان).

دعای او به استجابت رسید و همان دم در همان جا جان سپرد.

ذره ای بود به خورشید رسید قطره ای بود به دریا پیوست
امام حسن و امام حسین علیهما السلام از این حادثه جانسوز، بسیار گریستند، و خود
شخصاً جنازه آن بینوا سوخته دل را غسل داده و کفن کرده و نماز بر آن
خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک، به خاک سپردند. ⁽⁴⁴¹⁾

1-441. روضه الشهداء ص 173 172

2. سوگنامه آل محمد (ص)، ص 54 52.

بخش دوازدهم: سزای قاتل علی علیه السلام

377 سزای قاتل علی علیه السلام

قطب راوندی و ابن شهر آشوب و علی بن عیسی اربلی از ابن وفا روایت کرده اند که گفت: روزی من در مسجد الحرام بودم مردم را دیدم که بر دور مقام ابراهیم جمع شده بودند از علت اجتماع مردم پرسیدم، گفتند که: راهبی مسلمان شده است چون به نزدیک مقام آمدم، مرد پیری دیدم با جثه عظیم جبه پشمینه پوشیده بود کلاه پشمینه بر سر داشت در برابر مقام ابراهیم علیه السلام نشسته شنیدم که می گفت:

من در کنار دریا صومعه ای داشتم، روزی از صومعه خود به دریا نگاه می کردم، ناگهان دیدم مرغی مانند کرکس از هوا پایین آمد، بر سنگی نشست که از میان دریا بلند شده بود و قی کرد پس یک چهارم انسانی از گلوی او افتاد آن گاه پرواز کرد و ناپیدا شد و بعد از ساعتی برگشت باز یک چهارم انسانی را قی کرد چون چهار مرتبه چنین کرد، قی کرده های او به یکدیگر وصل شد و مردی شد و ایستاد.

من از آن حالت بسیار تعجب کردم، بعد از ساعتی آن مرغ باز برگشت یک چهارم او را جدا کرده خورد و پرواز کرد، پس برگشت باز یک چهارم دیگر را برداشت باز پرواز کرد تا آن که چهار مرتبه چنین کرد همه آن مرد را فرو برد و پرواز کرد پس تعجب من زیاد شد پشیمان شدم که چرا از آن مرد نپرسیدم که تو کیستی به حیرت به آن سنگ نگاه می کردم ناگاه دیدم آن مرغ برگشت یک چهارم بدن آن آدم را قی کرد تا آن که در مرتبه چهارم مردی شد و ایستاد.

پس من به کنار دریا رفتم او را صدا زدم که تو کیستی؟ مرا جواب نگفت.
پس گفتم: به حق آن خداوندی که تو را خلق کرده است بگو که تو کیستی؟
گفت: منم ابن ملجم.
گفتم: بگو که عمل تو چه بوده است که به این عذاب مبتلا شده ای؟ گفت
علی بن ابی طالب را کشته ام حق تعالی این مرغ را بر من موکل کرده است مرا
این گونه تا روز قیامت عذاب می کند.
ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که چون استخوان های پلید آن
ملعون را در گودالی انداختند پیوسته اهل کوفه صدای فریاد و ناله از آن گودال
می شنیدند. (442)

442-جلاء العیون ص 338 339.

387 مجازات قاتلان علی علیه السلام

وقتی ابن ملجم به قصد کشتن حضرت علی علیه السلام وارد کوفه شد، (قطام) با او هم دست شد و دو نفر به نام های وردان و شیب بن بجره را دستیار ابن ملجم نمود، پس از شهادت علی علیه السلام و به خاک سپاری او، در همان روز بیست و یکم ماه رمضان هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام در کوفه اجتماع کردند، ام کلثوم علیها السلام به حضور برادرش امام حسن علیه السلام آمد و او را قسم داد که ابن ملجم ملعون را حتی یک ساعت نگذارد زنده بماند، با توجه به این که آن حضرت تصمیم داشت اعدام او را تا سه روز تاءخیر بیندازد.

امام حسن علیه السلام پاسخ مثبت به ام کلثوم داد و همان ساعت اصحاب و بستگان خود را جمع کرد و با آنها به مشورت پرداخت، راءى همه بر این شد که ابن ملجم در همان روز⁽²¹⁾ و در همان مکانی که به امام علی علیه السلام ضربت زده، اعدام گردد، در مورد کیفیت قتل، هر کدام از بستگان سخنی گفتند، امام حسن علیه السلام فرمود: من پیرو وصیت امیرمؤمنان علیه السلام هستم که فرمود: (یک ضربت شمشیر بر او بزن تا بمیرد و بعد جسد او را بسوزان).⁽⁴⁴³⁾

443- باید توجه داشت که حکم در مورد قاتلین پیامبران و اوصیاء، سوزاندن بعد از کشتن

آن گاه امام حسن علیه السلام دستور داد، ابن ملجم را به همان مکان که ضربت زده بود، بردند، مردم اجتماع کردند و او را لعنت و سرزنش می نمودند، امام حسن علیه السلام بر فرق او شمشیر زد و به جهنم واصل شد، و سپس جسدش را سوزانیدند...

آن گاه مردم به سراغ قظام رفتند و او را کشتند و قطعه قطعه نمودند و سپس در پشت کوفه جسدش را به آتش کشیدند و خانه اش را خراب کردند.

آن دو نفر هم دست ابن ملجم (یعنی وردان و شیب) نیز در همان سحر شب ضربت خوردن علی علیه السلام به دست مردم کشته شدند ⁽⁴⁴⁴⁾

2-444. بحار، ج 42 ص 297 298

3. سوگنامه آل محمد (ص) ص 55.

379 قصاص قاتل

چون علی علیه السلام رحلت فرمود و اسلام و اسلامیان را داغدار نمود و کسان او از دفنش بازگشتند حضرت امام حسن علیه السلام به جای پدر رفت و دستور داد پسر مرادی را به حضور آوردند چون برابر آن جناب رسید فرمود: ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی سپس فرمان داد تا سر از بدنش جدا کردند و جسد کثیف او را به خواهش ام الهیثم دختر اسود نخعی به وی سپرد تا آن را بسوزانند. سراینده ای درباره قطامه و قتل علی علیه السلام چنین می سراید:

من از هیچ دارا و ندار، دانا و نادان کابینی مانند کابین قطامه سراغ ندارم که سه هزار درهم و یک بنده و کنیز و قتل علی (را با شمشیر زهر آلود کابین قرار داده باشد و می دانم تمام کابین های زنان هر چند زیاد باشد به اندازه قتل علی علیه السلام نیست و هیچ خونریزی در عالم به اندازه خونریزی پسر مرادی نمی باشد. و اما پیش آمد برک بن عبیدالله و عمرو بن بکر که در قرار داد قبلی با پسر مرادی هم داستان بودند و مقرر شده بود که آنان معاویه و عمرو عاص را از پای درآورند چنین بود که برک مطابق معاهده بر معاویه وارد شد و او را در حال رکوع یافته شمشیر بر او فرود آورد لیکن شمشیرش خطا کرده بر ران او واقع شد وی نجات یافته و قاتل را بلافاصله کشت و عمرو عاص در شب معهود بیمار شده. خارجه عامری را به جای خود فرستاد تا با مردم نماز گزارد عمرو بن بکر به گمان این که عمرو عاص مشغول نماز است شمشیر به او زده لیکن به مقصود نرسید او را نزد عمرو عاص آورده عمرو دستور داد تا او را کشتند و خارجه در روز دوم جان به مالک سپرد. (445)

445-الارشاد ص 26 23.

380 لعنت ملائکه بر قاتل علی علیه السلام

در بعضی از کتب معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند به آسمان پنجم رسیدم صورت علی بن ابی طالب را در آن جا دیدم گفتم: ای حبیب من جبرئیل این چه صورتی است؟

گفت: ای محمد ملائکه می خواستند به صورت علی بن ابی طالب نگاه کنند، گفتند: پروردگارا مردم دنیا هر صبح و شب از نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام بهره مند می شوند که پسر عم حبیب تو محمد است و خلیفه و امین و وصی اوست، پس ما را به نگاه کردن به صورت آن حضرت بهره مند کن.

پس حق تعالی صورت آن حضرت را از نور خود آفرید و ملائکه شب و روز آن صورت را زیارت می کنند و هر صبح و شب به نظر کردن به آن صورت بهره مند می شوند، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: که چون ابن ملجم ضربت بر سر مبارک آن حضرت زد در همان جای آن صورت اثر آن ضربت معلوم شد و ملائکه هر صبح و شب که به آن صورت نگاه می کنند و اثر ضربت را مشاهده می نمایند و بر قاتل آن حضرت لعنت می کنند. (446)

بخش سیزدهم: قبر علی علیه السلام

381 روای صادقه علی علیه السلام

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که غبار از صورت من پاک می کرد، و می فرمود: (آن چه که قرار بود در مورد تو بشود انجام پذیرفت). بعد از سه روز حضرت، ضربت خورد.

باز می فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و از امت او شکایت کردم که چگونه با من حيله کردند و دشمنی نمودند و گریستم). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (گریه نکن) سپس دو مرد دیدم که بدنشان به آهن و سرهایشان به سنگ بسته شده بود.

سپس به امام حسن و امام حسین فرمود: (وقتی از دنیا رفتم، مرا به وادی نجف ببرید و عقب تابوت مرا بگیرید و با جلو آن کاری نداشته باشید. جلو آن را ملایکه حمل می کنند. و بعد به آنها دستور داد بعد از این که حضرت را دفن کردند قبر را با سطح زمین یکسان قرار دهند تا پیدا نباشد؛ چون می دانست بنی امیه بعد از او به حکومت خواهند رسید و [با آل علی علیه السلام دشمنی خواهند کرد].

و باز فرمود: سنگ سفیدی خواهید دید که که نور از آن تلالو می کند، آن را حفر نمایید تا تخته ای نمایان شود که در آن نوشته شده: (این چیزی است که نوح پیامبر علیه السلام برای علی بن ابی طالب ذخیره کرده است).⁽⁴⁴⁷⁾

447- تاریخ 14 معصوم، ص 357

382 حرم امن الهی

عبدالله حازم گوید: روزی همراه هارون الرشید به عنوان شکار از کوفه خارج شدیم به غریب و ثویه رسیده چند آهو دیدیم، بازها و سگ ها را به طرف آنها فرستادیم به اندازه یک ساعت آنها را دنبال کردند آخر الامر حیوانات بی چاره شده خود را در پناه پشته در آورده بازها به طرفی رفته و سگ های شکاری به جانب ما آمدند. هارون از این پیشآمد به شگفت آمده فاصله نشد آهوان از آن به زیر آمدند دو مرتبه بازها و سگ ها بدن ها حمله کردند باز آنها که خود را بیچاره دیدند، به همان پشته پناه بردند تا سه مرتبه همین عمل مکرر شد و آن روز از شکار باز ماندند.

هارون دستور داد: بروید در این نزدیکی هر که را ملاقات کردید به حضور من بیاورید تا ما را از این قضیه مطلع گردانند. پیرمردی از مردم بنی اسد را حاضر کردند، هارون پرسید: این پشته و قضیه آن را کاملاً بیان کن و ما را از پیشآمدی که دیده ایم اطلاع بده.

پاسخ داد: اگر مرا امان دهی حقیقت آن را برای تو شرح خواهم داد. هارون گفت: با خدا پیمان بستم که اگر حقیقت را بگویی به تو آسیبی نرسانم.

گفت: پدرم از پدرانش نقل می کرده که در زیر این پشته مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن را خدای متعال حرم امن خود قرار داده و هر کس بدان جا پناهنده شود از هر آسیب و گزند در امان است.

هارون از شنیدن این حقیقت به خود آمده پیاده شد، وضو گرفته در کنار آن پشته نماز گزارد، صورت به خاک مالید و گریست و از آن جا باز گشتیم.

محمد بن عایشه می گوید: حکایت را به طوری که نقل کردم از عبدالله حازم شنیدم لیکن قلب من آن را نمی پذیرفت و افسانه می پنداشت تا سالی که به حج بیت الله مشرف شدم در آن جا با ساریان ملاقات کرده پس از طواف در گوشه ای نشستیم، از همه جا سخن می گفتیم تا گفتگوی ما بدین جا رسید که شبی از شب ها از مکه برگشته و در کوفه توقف کردیم.

هارون به من گفت: ای یاسر به عیسی بن جعفر بگو سوار شود، بالاخره همه سوار شدیم تا به غریب رسیدیم چون بدان جا وارد شدیم عیسی خوابید، لیکن هارون به طرف پشته آمده شروع کرد به نماز خواندن هر دو رکعت نمازی را که سلام می داد دعا می کرد و می گریست و صورت بر آن پشته می مالید و می گفت:

ای پسر عم سوگند به خدا بزرگی و فضیلت تو را می شناسم و متوجهم که تو از همه مقدم تر به شرف اسلام مشرف شدی و من به این مقامی که نایل گردیده ام به برکت توست، لیکن فرزندان تو مرا آزار می دهند و بر من خروج می نمایند، آن گاه حرکت کرده مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد همین سخن را تکرار کرده و می نگریست و با این حال تا وقت سحر به سر برد در آن هنگام دستور داد تا عیسی را بیدار کنم. چون عیسی بیدار شد، به او گفت: برخیز کنار قبر پسر عمت نماز بخوان. پرسید: قبر کدام پسر عمم است؟

گفت: قبر علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عیسی هم وضو گرفت و به نماز مشغول شد و پیوسته نماز خواندند تا سپیده صبح دمید. پیش آمده گفتیم: بامداد ظاهر شد. آن گاه به طرف کوفه بازگشتم.

(448)

383 مقبره علی علیه السلام

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه بیرون آمد، چون نظرش به صحرای نجف افتاد فرمود: چه نیکوست منظر تو و چه خوشبوست قعر تو، خداوندا قبر مرا در این زمین قرار ده. ⁽⁴⁴⁹⁾

ایضا به سند معتبر روایت کرده است که چون ابن ملجم لعین امیرالمؤمنین (ع) را ضربت زد، امام حسن علیه السلام از آن جناب پرسید: این ملعون را بکشید؟ فرمود: نه ولیکن او را حبس کن، چون من از دنیا بروم او را بکشید، و مرا در پشت کوفه در قبر دو برادر من هود و صالح دفن کنید. ⁽⁴⁵⁰⁾ در روایت دیگر فرمود: در قبر برادرم هود دفن کنید. ⁽⁴⁵¹⁾

ایضا به سند موفق منقول است که ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را پرسید گفت: مردم اختلاف کرده اند در قبر آن حضرت، فرمود: نزد قبر پدرش نوح علیه السلام مدفون شد، پرسید: که متوجه دفن او شد؟ فرمود: رسول خدا علیه السلام با ملائکه بزرگواران کاتبان اعمال با روح و ریحان بهشت. ⁽⁴⁵²⁾ و بر این مضمون احادیث بسیار است.

449- فرحة الغری 31.

450- فرحة الغری 38.

451- فرحة الغری 38.

452- فرحة الغری 48.

384 چگونگی زیارت مرقد علی علیه السلام

صفوان شتردار (جمال) گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام به غری (نجف) رفتم و او می خواست به دیدار منصور برود، به من فرمود: ای صفوان، شتر را نگاهدار؟ زیرا این جا حرم جدم امیرالمؤمنین علیه السلام است؟
من نیز آن را نگاه داشتم، حضرت پیاده شد و غسل کرد و پیراهن تازه پوشید و به من فرمود: همان کار را انجام دادم، آن گاه فرمود: گام هایت را کوتاه کن و به زمین بنگر؟ زیرا هر گامی یکصد هزار حسنه دارد و یکصد هزار گناه را از بین می برد و یکصد هزار درجه تو را بالا می برد و یکصد هزار حاجت روا می گردد و ثواب هر صدیق شهیدی که مرده یا کشته شده، برایت نوشته می شود.

آن گاه امام علیه السلام با پای برهنه راه رفت و من نیز به دنبال او می رفتم. و خدا را تسبیح و تقدیس می گفتیم، تا به قبری رسیدیم، امام علیه السلام در کنار آن ایستاد و به چپ و راست نگاه کرد، و خطی کشید و به من فرمود: تجسس کن؟ پس از آن اثر قبری نمایان گشت، و بعد اشکش سرازیر شد، و فرمود:
انا لله و انا اليه راجعون.

آن گاه این جملات را خواند:

سلام بر تو ای وصی نیکوکار و پاک، سلام بر و تو ای (نباء عظیم)، و سلام بر تو ای صدیق شهید، سلام بر تو ای خرسند پاکیزه، سلام بر تو ای وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله، سلام بر تو ای برگزیده حق، شهادت می دهم که تو حبیب خدا و از خاصان اوئی، سلام بر تو ای ولی الله و جایگاه راز او و خزانه علم و پرده دار وحی خدا.

سپس خود را روی قبر شریف انداخت و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، ای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ای نور کامل خدا، گواهی می‌دهم که تو، از سوی خدا و پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستور دین را ابلاغ نمودی و آن را محفوظ نگاه داشتی، و از حدود آن تجاوز نکردی و خدا را با خلوص کامل عبادت نمودی، تا مرگ تو را دریافت، درود خدا بر تو و بر ائمه پس از تو باد.

آن گاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دو رکعت نماز در کنار سر مبارک به جای آورد.

سپس فرمود: ای صفوان، هر کس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را این چنین زیارت کند و این گونه بر او درود بفرستد، وقتی به نزد کسانش باز گردد، گناهانش آمرزیده می‌شود، و زحمتش مقبول می‌افتد، و ثواب زیارت فرشتگان مقرب، نیز برایش نوشته می‌شود، زیرا در هر شب هفتاد گروه از فرشتگان به زیارت او می‌آیند، پرسیدم: هر گروه چقدر است؟

فرمود: یکصد هزار، آن گاه بازگشت و در راه می‌فرمود: ای جد بزرگوار ای پاکیزه مطهر این را آخرین زیارت من قرار نده، و زیارت دوباره را روزیم کن، تا در کنارت بمانم و همراه تو و نیکان فرزندان باشم، درود خدا و فرشتگان بر تو باد، ای سرورم.

سپس مقداری پول به من داد و اصحاب را در کوفه خبر کردم، و قبر مطهر را تعمیر کردیم. ⁽⁴⁵³⁾

453-ارشاد القلوب دیلمی ج 2 ص 386 384.

385 آثار نیک زیارت مرقد مطهر علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که زیارت علی علیه السلام را ترک کند، خداوند به او توجه نمی کند، آیا زیارت نمی کنی کسی را (علی علیه السلام که ملائکه و انبیاء به زیارتش می آیند، و علی علیه السلام بالاتر از همه ائمه علیهم السلام است و ثواب اعمال همه آنان را دارد.

و فرمود: در هنگام دعای زایر امیرالمؤمنین علیه السلام درهای آسمان باز می شود. و فرمود: در بیرون کوفه مرقدی است که هر کس آن را زیارت کند، اندوهش بر طرف می گردد و خداوند فرجش را می رساند.

برخی از شیعیان روایت کرده اند که در خدمت امام صادق علیه السلام نام امیرالمؤمنین علیه السلام برده شد، (ابن مارد) به امام علیه السلام گفت: ثواب زایر جدت چقدر است؟

فرمود: ای پسر مارد، هر کس جد مرا زیارت کند، و عارف به حق او باشد، خداوند هم برای هر قدمش ثواب یک حج و عمره مقبوله می نویسد، سوگند به خدا ای پسر مارد، خداوند قدمی را که در راه زیارت جدم علیه السلام برداشته شده، طعمه آتش نمی کند، چه سواره برود و چه پیاده. ⁽⁴⁵⁴⁾

454-ارشاد القلوب دیلمی ج 2 ص 386 387.

386 برابری پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام با هفتاد حج

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم در سرزمین عراق کشته می شوی و قبرت در همان جا خواهد بود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: زیارت قبر من و آباد کردن آن، چه پاداشی دارد؟
فرمود: ای ابوالحسن علیه السلام خداوند قبر تو و قبور فرزندان تو را بقعه ای از بقعه های بهشت می گرداند، و قلوب بندگان را به آنجا متمایل می سازد و در راه زیارت شما و آبادی قبرتان، سختی ها می بینند، و می خواهند با این کار به خدا نزدیک شوند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او محبت کنند، ای علی علیه السلام آنان مورد شفاعت من قرار می گیرند و در کنار حوض بر من وارد می شوند و در بهشت زایران من خواهند بود ای علی علیه السلام هر کس شما را زیارت کند، ثواب هفتاد حج می برد و هنگام بازگشت، چون کودکی که از مادر متولد می شود، از گناهان پاک می گردد، پس مژده باد تو و دوستان تو به نعمتها و روشنایی چشمی که کسی آن را ندیده و گوشی نشنیده و به دل کسی خطور نکرده، و کسانی از مردم، بر زایران شما خرده می گیرند، اینان بدترین امت منند و شفاعت مرا نخواهند دید و بر من در کنار حوض وار نمی شوند. ⁽⁴⁵⁵⁾

455-ارشاد القلوب دیلمی ج 2 ص 384 386.

387 نوح پیامبر، مقبره علی علیه السلام را می سازد

در احادیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که زمانی که حضرت نوح علیه السلام به کشتی نشست، کشتی آمد تا به خانه کعبه و هفت شوط بر دور خانه طواف کرد، پس حق تعالی وحی نمود به او که از کشتی به زیر رو و جسد مبارک آدم علیه السلام را بیرون آور و داخل کشتی کن، پس نوح به زیر آمد، آب تا زانوی او بود، تابوتی که جسد آدم در آن بود بیرون آورد به کشتی برد، چون کشتی به مسجد کوفه رسید در آنجا قرار گرفت، حضرت نوح به امر الهی جسد آدم علیه السلام را در نجف دفن کرد و در پیش روی حضرت آدم قبری برای خود ساخت، و صندوقی برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تراشید و برای دفن آن حضرت در پیش سینه خود قرار داد. ⁽⁴⁵⁶⁾

456-کامل ازیارات، ص 38

بخش چهاردهم: سوگواری فرزندان امام بر علی علیه السلام

388 گریه زینب بر بالین پدر

زینب علیها السلام حدود سی و پنج سال داشت که نوبت داغ پدر، فرا رسید.
دکتر بنت الشاطی می نویسد: شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم که امام
علی علیه السلام برای نماز بیرون رفت، زینب در خانه نشسته و از حوادثی که در
مسجد رخ می داد خبر نداشت، ولی اندکی پس از آن که بانگ اذان را از ماءذنه
شنید، فریاد دلخراشی از ناحیه مسجد به گوش وی رسید و ترسی مبهم دلش را
فشرد، اما خودداری کرد. سپس به ناله ای که از سوی دارالخلافة بلند بود و هر
آن نزدیک تر می شد، دانست که این فریادها از کشته شدن پدر خبر می دهند.
در این جا زینب یک بار دیگر همه نیروی خود را که نزدیک بود متلاشی شود،
جمع کرد و برای استقبال پدر آماده شد.

علی علیه السلام بر اثر ضربتی که از شمشیر زهر آلود ابن ملجم خورده بود از پای در آمد و او را بر روی دوش به خانه می آوردند. زینب (سلام الله علیها) با دیدن پدر، خود را به روی او انداخت و زخم او را با اشک خویش شستشو می داد.

محدث قمی گوید: آن حضرت را در حجره نزدیک مصلای خود خوابانیدند. زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت نشستند، و برای آن حضرت نوحه و زاری می کردند و می گفتند: بعد از تو چه کسی کودکان اهل بیت را تربیت خواهد کرد؟ و بزرگان ایشان را چه کسی محافظت خواهد نمود؟ ای پدر بزرگوار! اندوه ما بر تو دور و دراز است، و اشک دیده ما هرگز خشک نخواهد شد! (457)

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، زینب علیه السلام همراه ام کلثوم و زنان دیگر فریاد زدند، گریبان چاک کرده و به صورت می زدند و صدای ناله در خانه علی بلند شد، به گونه ای که مردم کوفه فهمیدند امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته است. (458)

457- منتهی الامال، ج 1 ص 128

458- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 42 293.

389 اثر ضربت ابن ملجم

شخصی به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا شاد مباش که امیرالمؤمنین علیه السلام حالش بهبود می یابد. آن ملعون گفت: پس چرا صدای گریه ام کلثوم می آید، آیا او بر من گریه می کند یا بر علی سوگواری می نماید؟ به خدا سوگند این شمشیر را با هزار درهم خریده ام و هزار درهم داده ام آن را زهرآگین کنند و همه نقایص آن را رفع کردم و چنان ضربتی بر سر آن حضرت زدم که اگر بین مردم مشرق و مغرب تقسیم شود، همه مردم خواهند مرد. ⁽⁴⁵⁹⁾

459- منتهی الامال، ص 338.

390 گریه ام کلثوم

ابوحمزه ثمالی از عمرو بن حمزه نقل می کند: هنگامی که علی علیه السلام در مسجد کوفه ضربت خورد بر او وارد شدم و گفتم: ترس، این فقط یک خراش است! فرمود: قسم به جانم از شما جدا می شوم. و تا هفتاد سال بلا می آید. پرسیدم: آیا بعد از بلا نعمت نازل می شود.

امام جواب نداد و از هوش رفت و ام کلثوم گریه می کرد وقتی که به هوش آمد فرمود: ای ام کلثوم چرا مرا اذیت می کنی؟ آنچه را که من می بینم، اگر تو ببینی گریه نمی کنی! ملایکه در آسمانهای هفت گانه پشت سر هم ایستاده اند و پیامبران نیز همان طور به من می گویند یا علی بیا، چیزی که در پیش رو داری بهتر از چیزی است که اکنون در آن به سر میبری. ⁽⁴⁶⁰⁾

460-تفسیر عیاشی، ج 2 ص 215.

391 گفتگوی ام کلثوم با ابن ملجم

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که: چون ابن ملجم ملعون را به حبس بردند ام کلثوم گفت: ای دشمن خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی، آن ملعون گفت: امیرالمؤمنین را نکشته ام پدر تو را کشته ام، ام کلثوم گفت: امید دارم که او از این ضربت شفا یابد و حق تعالی تو را در دنیا و آخرت به عذاب خود معذب گرداند، آن ملعون گفت که: آن شمشیر را به هزار درهم خریده ام و هزار درهم دیگر داده ام که آن را به زهر آب داده اند، ضربتی بر او زده ام که اگر میان اهل زمین آن ضربت را قسمت کنند هر آینه همه را هلاک کند. ⁽⁴⁶¹⁾

461-تاریخ 14 معصوم، ص 347.

بخش پانزدهم: خون گریستن

392 علایم شهادت علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمودند: در آن شبی که امیرمؤمنان علی علیه السلام کشته شد هر سنگی را که از زمین بلند می کردند زیر آن خون تازه بود چنان چه در شبی که هارون برادر موسی علیه السلام کشته شد و شبی که در آن یوشع بن نون مقتول واقع شد و شبی که در آن حضرت عیسی بن مریم به آسمان رفت و شبی که در آن شمعون بن حمون صفا به قتل رسید چنین بود و همچنین شبی که در آن حسین بن علی علیه السلام شهید گردید زیر هر سنگی که برداشته می شد خون تازه دیده می شد. (462)

462-کامل الزیارات، ص 239.

393 علایم شهادت

عبدالملک مروان از زهری سؤال کرد وقتی که علی علیه السلام کشته شد چه علامتی در زمین ظاهر شد؟ زهری گفت: که در بیت المقدس هر سنگ ریزه ای که بر می داشتند از زیرش خون تازه می جوشید چون آن حضرت از دنیا رفت شنیدند هاتفی در خانه آن حضرت آواز داد: (افمن تلقی فی النار خیر اءمن یاتی آمننا یوم القیمة) پس هاتفی دیگر آواز داد که رسول خدا مرد و پدر شما مرد. (463)

463-جلاء العیون ص 331.

394 خون گریستن جمادات در قتل علی علیه السلام

ابن شهاب زهری می گوید: در زمان عبدالملک بن مروان در هنگامی که نیت جنگ داشتم در بین راه وارد دمشق شدم تا بر او سلام کنم. عبدالملک را در قبه ای نزدیکی قائم یافتم که در روی فرش گسترده و در زیر او دو قالیچه بود. من بر او سلام کردم و پس از آن در نزد او نشستم. گفت: ای پسر شهاب! چاشتگاه روزی که علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، آیا می دانی که در بیت المقدس چه اتفاق افتاده بود؟ گفتم: آری! گفت: برخیز با من بیا!

من برخاستم و از پشت مردم می رفتم تا اینکه به پشت قبه رسیدم، عبدالملک در حالی که از روی مهر و عطوفت، صورت خود را به طرف من نموده بود، گفت: بگو ببینم چه واقعه ای حادث شده بود؟ من گفتم: هیچ سنگی را از زمین بیت المقدس بر نمی داشتند مگر آن که در زیر آن خون بود. او به من گفت: از افرادی که از این واقعه خبر دارند غیر از من و تو کسی باقی نمانده است؛ دیگر از این پس نباید کسی این قضیه را از تو بشنود. من نیز این داستان را تا وقتی که عبدالملک زنده بود برای کسی نقل نکردم.

(464)

395 علایم شهادت علی علیه السلام

هشام ابن عبدالملک از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد که: مرا خبر ده شبی که علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شب کشته شد، مردمی که در غیر شهر کوفه بودند به چه علامت دانستند که آن حضرت کشته شده است؟ آن حضرت فرمود که: در آن شب تا طلوع صبح در هر جای زمین که سنگی بر می داشتند از زیر آن سنگ خون تازه می جوشید، همین علامت ظاهر شد در شبی که هارون برادر موسی علیه السلام وفات یافت، و در شبی که یوشع بن نون شهید شد، و در شبی که عیسی به آسمان رفت، و در شبی که امام حسین علیه السلام شهید شده بود. (465)

465-قصص الانبیاء راوندی. 143.

396 خطبه امام حسن علیه السلام در مسجد

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، امام حسن علیه السلام بر منبر رفت و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و فرمود: از میان شما مفارقت کرده است مردی که سبقت نگرفته اند بر او در کمالات پیشینیان. ⁽⁴⁶⁶⁾

به روایت دیگر: فرمود: ایها الناس در این شب قرآن نازل شد، در این شب عیسی به آسمان بالا رفت، در این شب یوشع بن نون شهید شد، در این شب پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، به خدا سوگند که سبقت نخواهد گرفت بر او به سوی بهشت احدی از اوصیاء که پیش از او بوده اند و بعد از او خواهند بود، به درستی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون او را به جنگی می فرستاد، علم خود را به دست او می داد، جبرئیل از جانب راست او می رفت و میکائیل از جانب چپ او، بر نمی گشت تا حق تعالی فتح را بر دست او جاری می کرد، طلا و نقره به میراث نگذاشته است مگر هفتصد درهم که از عطاهاى او زیاده آمده بود، می خواست کنیزی از برای اهل خود بخرد. ⁽⁴⁶⁷⁾

466-امالی شیخ طوسی، 270.

467-امالی شیخ صدوق، 262.

به روایت دیگر: از برای ام کلثوم بخرد، به درستی که در مصیبت او اهل مشرق و مغرب صاحب تعزیه اند، از خدا می طلبند مزد صبر خود را، پس گریه بر آن حضرت غالب شد، و نتواست سخن بگوید، اهل مسجد خروش بر آوردند، پس فرمود: هر که مرا شناسد شناسد، و هر که نشناسد منم حسن پسر محمد مصطفی ﷺ، منم پسر بشیر، منم پسر نذیر، منم پسر داعی به سوی خدا، منم پسر سراج منیر، منم پسر آن کسی که حق تعالی او را برای رحمت عالمیان فرستاد، منم از اهل بیته که حق تعالی رجس را از ایشان دفع کرده و از گناهان پاک کرده است ایشان را پاک کردنی، منم از اهل بیته که جبرئیل بر ایشان نازل می شد، منم از اهل بیته که حق تعالی مودت و ولایت ایشان را واجب گردانیده است چنان چه فرموده: *قل لا اءساءلكم عليه اجرا الا المودة في القربى و من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا* ⁽⁴⁶⁸⁾ این حسنه مودت ما اهل بیت است. ⁽⁴⁶⁹⁾

پس فرمود که: خبر داد مرا جدم رسول خدا که بعد از او دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگان او خواهند بود که همه شهید خواهند شد به شمشیر یا به زهر، پس آن حضرت از منبر فرود آمد، مردم با او بیعت نمودند و وفا به بیعت خود نکردند. ⁽⁴⁷⁰⁾

468- شورای 23/

469- امالی شیخ طوسی، 270

470-3. تاریخ چهارده معصوم، ص 371 - 370.

397 حضور شهیدان در نماز بر امام علیه السلام

از اخبار الطالبیین روایت کرده است که لشکر فرنگ جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند، ایشان را به نزد پادشاه خود بردند، کفر را بر ایشان عرضه کردند و ایشان ابا کردند، پس امر کرد روغن زیتی را به جوش آوردند و ایشان را در میان آن انداختند تا هلاک شدند، یکی از ایشان را رها کرد که خبر ایشان را به مسلمانان برساند، در اثنای راه که بر می گشت ناگاه در میان بیابان صدای سم اسبان شنید، چون نظر کرد رفیقان خود را دید که ایشان را در زیت انداخته بودند، گفت: شما را در حضور من در زیت انداختند تا مضمحل شدید، اکنون شما را بر این حال مشاهده می کنم، گفتند: ما در نعیم الهی بودیم، ناگاه صدای منادی را شنیدیم که از آسمان ندا کرد که: ای شهیدان صحرا و دریا در این شب سید شهدا علی بن ابی طالب شهید شده است همه حاضر شوید بر او نماز کنید، ما الحال از نماز او بر می گردیم و به قبرهای خود می رویم. ⁽⁴⁷¹⁾

471- مناقب ابن شهر آشوب، 386/2

398 از آسمان خون باریدن

ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چون مؤمن بمیرد آسمان و زمین چهل صباح بر او گریه می کنند، چون عالمی بمیرد چهل ماه گریه می کنند، چون امام بمیرد چهل سال گریه می کنند پس فرمود که: یا علی چون تو شهید شوی، آسمان و زمین بر تو چهل سال خواهند گریست. پس ابن عباس گفت: چون حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در کوفه شهید شد، تا سه روز آسمان خون بارید، هر سنگ را که از زمین بر می داشتند از زیرش خون تازه می جوشید. ⁽⁴⁷²⁾

از کتب مخالفان روایت کرده است که عبدالملک بن مروان از زهری سؤ ال کرد که: در زمین چه علامت ظاهر شد در روزی که کشته شد علی؟ زهری گفت که: در بیت المقدس هر سنگ ریزه ای که بر می داشتند از زیرش خون تازه می جوشید، چون آن حضرت از دنیا رفت شنیدند هاتفی در خانه آن حضرت آواز داد: اءفمن یلقى فی النار خیر اءم من یاءتی آما یوم القیامة ⁽⁴⁷³⁾ پس هاتفی دیگر آواز داد که: رسول خدا مرد و پدر شما مرد. ⁽⁴⁷⁴⁾

472- مناقب ابن شهر آشوب، 385/2

473- فصلت 40/

474- مناقب ابن شهر آشوب، 386/2.

399 گریه ملایکه و جن برای علی علیه السلام

از صفوان جمال روایت است که می گوید: در خدمت حضرت صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم در میان راه، حضرت در یک شب بسیار متاثر بود و با ناراحتی شب را گذارند.

از علت این اندوه پرسش کردم؛ فرمودند: مگر مؤمن می تواند ببیند و غمگین نشود! به خدا قسم اگر آنچه را که من دیدم تو هم می دیدی، متاثر می شدی! عرض کردم: بفرمایید: علت تاءثر شما چه بوده و واقعه ای را که مشاهده کرده ای چیست؟

حضرت فرمودند: دیشب قضیه ای را دیدم که خواب را از من ربود، دیدم که تمام فرشتگان پروردگار به عرش خدا ملتجی شده، و می گویند: خدایا عذاب قاتلان امیرالمؤمنین و قاتلان حسین را زیاد کن؛ و تمام ملایک و طوایف جن در آن جا برای مصیبت جدم امیرالمؤمنین، و مصیبت جدم حسین گریه می کردند. آدم مگر می تواند این مناظر را ببیند و خواب راحت کند، و فکر طعام و آشامیدنی باشد (475)

475-نفس المهموم، ص 313.

400 حزن حنانه در فراق علی علیه السلام

ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام پرسید: از علت خم شدن عمارتی که در سر راه نجف اشرف واقع است که اکنون آن را (حنانه) می گویند چیست؟ حضرت فرمود: چون جنازه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از مقابل آن جا رد کردند، منحنی شد برای تاءسف و حزن بر آن حضرت منحنی شد. ⁽⁴⁷⁶⁾

476-امالی شیخ طوسی، 682.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	2
فصل اول: علی <small>علیه السلام</small> در سوگ پدر و مادر و فرزندان.....	5
بخش اول: علی <small>علیه السلام</small> در سوگ پدر و مادرش.....	5
1 گریه علی در مرگ مادر.....	5
2 اندوه علی <small>علیه السلام</small> در مرگ مادر.....	7
3 شفاعت ابوطالب.....	9
بخش دوم: علی <small>علیه السلام</small> در سوگ امام حسین.....	11
4 نوحه حیوانات وحشی بر حسین <small>علیه السلام</small>	11
5 گریه علی <small>علیه السلام</small> در نینوا.....	12
6 اشک هر مؤمن.....	16
7 خبر شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	17
8 گریه علی <small>علیه السلام</small> بر شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	19
9 گذر علی <small>علیه السلام</small> از کربلا.....	20
10 تعزیت علی <small>علیه السلام</small> در کربلا.....	21
11 افسوس براء بن عازب.....	23
12 خبر دادن از قاتل امام حسین <small>علیه السلام</small>	24
13 پرچم داری حبیب بن جمار.....	25
بخش سوم: گریه امام علی <small>علیه السلام</small> بر مصایب زینب <small>علیه السلام</small>	26
14 گریه امام هنگام ولادت زینب.....	26
15 مفسر قرآن.....	28
16 علی <small>علیه السلام</small> از واقعه کربلا می گوید.....	29
بخش چهارم: گریه امام علی <small>علیه السلام</small> بر مصایب عباس <small>علیه السلام</small>	34
17 بوسیدن دست های عباس <small>علیه السلام</small>	34

- 18 گریه بر دست های عباس 35
- 19 خبر از آینده عباس علیه السلام 36
- 20 سفارش علی علیه السلام به عباس علیه السلام در واقعه کربلا 38
- فصل دوم علی علیه السلام در سوگ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) 39
- بخش اول: علی در کنار بستر پیامبر 39
- 21 توطئه عمر 39
- 22 خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام از وفات خویش 43
- 23 دو رکن علی علیه السلام 44
- 24 وظیفه غسل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم 45
- 25 طلب علی علیه السلام در بیماری 46
- 26 خبر پیامبر از غسل دهنده اش 47
- 27 طلب برادر 48
- بخش دوم: وصیت های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام 51
- 28 وصایای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام 51
- 29 مقام رضا و استقامت علی علیه السلام 53
- 30 دعوت کردن علی علیه السلام به صبر 56
- 31 وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام 58
- 32 وصیت پیامبر به علی علیه السلام 59
- 33 سنت دیرینه 64
- 34 پیامبر در حال ارتحال 65
- 35 آخرین کلمات 66
- بخش سوم: غسل و تدفین پیامبر 67
- 36 ملایکه تسلیت دهنده علی علیه السلام 67
- 37 آگاهی به همه حوادث 68
- 38 فرشتگان یاری دهنده علی علیه السلام 69

70	39	خضر نبی
71	40	سخنان علی <small>علیه السلام</small> هنگام غسل پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
72	41	غسل دهنده پیامبر
73	42	کیفیت نماز بر جنازه پیامبر
74	43	غسل پیامبر
75	44	کیفیت غسل پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
76	45	نماز بر جنازه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
77	46	کیفیت غسل و نماز پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
78	47	تدفین پیامبر
79	48	سوگواری علی <small>علیه السلام</small>
80	فصل سوم	مصایب بعد از رحلت رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
80	بخش اول:	مظلومیت علی <small>علیه السلام</small> بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
80	49	نظر صحابه درباره عثمان
82	50	عثمان علی <small>علیه السلام</small> را نیز تبعید نمود
84	51	کینه معاویه
85	52	دو معجزه تکان دهنده
87	53	آخرین کلام علی <small>علیه السلام</small> در بالای منبر
88	54	شباهت کار علی <small>علیه السلام</small> به پنج پیامبر
90	55	گریستن رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
91	56	ملاقات با برادر
92	57	درد دل حضرت امیر <small>علیه السلام</small> با چاه
93	58	مظلوم همیشه تاریخ
94	59	پدرم فدای آن شهید
95	60	چگونه صبح کردن علی <small>علیه السلام</small>
96	61	ستم های وارده به علی <small>علیه السلام</small>
97	62	دشمنی دختران خلفاء با علی <small>علیه السلام</small>

99	63 سکوت علی <small>علیه السلام</small>
102	64 شکوه علی <small>علیه السلام</small> از روزگار
103	بخش دوم: شکوه های علی <small>علیه السلام</small>
103	65 شکوه علی <small>علیه السلام</small> از سستی یاران
106	66 شکوه علی از غارت جان و مال مسلمانان
107	67 شکایت از تفرقه یاران
108	68 علاقه علی <small>علیه السلام</small> به مرگ
109	69 گریستن امام <small>علیه السلام</small> از تنهایی
110	70 تقاضای نجات از دست مردم
111	71 چه ستم ها که بر ما نرفت!
112	72 بردباری در شدت گرفتاری
114	73 سکوت برای حفظ اسلام
115	74 محرومیت از حق
116	75 شکایت از غاصبین ولایت
117	76 توییح به خاطر سستی در جهاد
118	77 رنج علی از سستی یاران
119	78 خسته شدن از مردم کوفه
120	79 شدت ناراحتی علی <small>علیه السلام</small>
121	80 سرزنش اهل کوفه
122	81 خون دل کردن علی <small>علیه السلام</small>
123	82 حق علی بر امت پیامبر
124	83 امید شهادت
125	84 شکایت از قریش
127	85 نهراسیدن از مرگ
128	86 کینه قریش
129	87 بی علاقه‌گی به ولایت و فرمانروایی

- 88 شکوه های امام از ابوبکر و عمر 130
- 89 اندوه علی علیه السلام 132
- 90 شکایت از یاران 133
- 91 دیروز امیرالمؤمنین بودم امروز مأمور 136
- بخش سوم: آتش زدن بیت علی علیه السلام 138
- 92 سقیفه 138
- 93 فضیلت علی علیه السلام از زبان ابوسفیان 141
- 94 چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید 144
- 95 چگونگی بیعت بنی هاشم 146
- 96 علی علیه السلام و بیان ماجرای زهرا علیها السلام 149
- 97 بیان فجایع از زبان عمر 150
- 98 نجات فاطمه زهرا علیها السلام توسط علی علیه السلام 154
- 99 بیرون آمدن علی علیه السلام از خانه 155
- 100 سیلی زدن به فاطمه زهرا علیها السلام 156
- 101 فاطمه علیها السلام در پشت درب 157
- 102 شهید شدن محسن زهرا علیها السلام 159
- 103 حرمت زهرا علیها السلام را شکستند 160
- 104 علت سکوت علی علیه السلام 162
- 105 از شما به خدای سمیع و بصیر شکایت می کنم 163
- 106 شاهد کتک خوردن همسرش 165
- 107 سقط شدن فرزند زهرا علیها السلام 166
- 108 گنج علی علیه السلام در قیامت 167
- 109 به آتش کشیدن خانه حضرت زهرا علیها السلام 168
- 110 نجات علی علیه السلام توسط فاطمه علیها السلام 169
- 111 دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام 170
- بخش چهارم: بیعت اجباری و غصب ولایت 171

- 112 پیام های ابوبکر به علی علیه السلام و پاسخ های آن حضرت 171
- 113 اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادعایی 173
- 114 حمله خانه علی علیه السلام 175
- 115 علی علیه السلام به اجبار و اکراه بیعت کرد نه اختیار 177
- 116 هجوم به در خانه علی علیه السلام 178
- 117 نگاهی به چگونگی بیعت علی علیه السلام و حمایت فاطمه علیها السلام 180
- 118 اثبات فضیلت علی علیه السلام 181
- 119 تازیانه زدن زهرا علیها السلام 182
- 120 در هر شرایطی با تو هستم! 186
- 121 دفاع زهرا علیها السلام از علی علیه السلام 187
- 122 دفاعیه زهرا علیها السلام از علی علیه السلام 188
- 123 چگونگی دست گذاردن ابوبکر بر دست علی علیه السلام 189
- 124 بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام 191
- 125 خروش فاطمه علیها السلام و تصمیم او بر نفرین 192
- 126 مظلومیت علی 194
- 127 جمع آوری و تنظیم قرآن توسط حضرت علی علیه السلام 195
- 128 مسلمان شدن یهودی 197
- 129 گرفتن گریبان علی علیه السلام برای بیعت 198
- 130 بیعت نکردن علی علیه السلام 199
- 131 اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام با فضایلش 200
- 132 سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد 202
- 133 کیفیت بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام 203
- 134 افشای اسرار صحیفه ملعونه 204
- 135 وصیت علی به صبر 206
- 136 نظر خواهی از علی علیه السلام و گفتار آن حضرت 208
- 137 دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین علیه السلام 211

213.....	138 وساطت علی <small>علیه السلام</small>
215.....	139 سخنان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بعد از بیعت
217.....	140 علی <small>علیه السلام</small> به سان کعبه
218.....	141 امتحان از یاران، و عدم قبولی آنها
220.....	142 غربت علی <small>علیه السلام</small>
221.....	143 عتاب پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به ابوبکر
222.....	144 اولین بیعت کننده با ابوبکر
223.....	145 فاطمه <small>علیها السلام</small> در خواب علماء
225.....	146 بیعت با علی <small>علیه السلام</small>
227.....	147 حضور رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> پس از رحلت
230.....	بخش پنجم: مصایب پس از غصب ولایت
230.....	148 طلب یاری
231.....	149 اتمام حجت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
232.....	150 چرا علی <small>علیه السلام</small> شمشیر نکشید؟
234.....	151 احیای نام پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
235.....	152 اندوه فاطمه بر علی <small>علیه السلام</small>
236.....	153 فریاد مظلومیت علی <small>علیه السلام</small>
237.....	154 چشمان پر از اشک علی <small>علیه السلام</small>
239.....	155 چگونه حق علی <small>علیه السلام</small> غصب شد
240.....	156 حلیت طلبی
241.....	157 پیش گویی امام علی <small>علیه السلام</small> درباره قائم
245.....	158 اقرار عمر و خلافت علی <small>علیه السلام</small>
247.....	159 آشوبگری عمر
248.....	160 تنهایی علی <small>علیه السلام</small>
251.....	161 بهانه های عثمان
252.....	162 مظلومیت علی <small>علیه السلام</small> در شورا

- 163 عیادت عثمان از حضرت علی علیه السلام 256
- 164 شایسته برای خلافت 258
- 165 علی علیه السلام ریشه کن کننده فتنه ها 260
- 166 عثمان و دوانبان پر از سیم و زر 263
- 167 طرح توطئه برای قتل علی علیه السلام 264
- 168 احتجاجات علی علیه السلام 268
- 169 بی ارزشی مقام دنیا 280
- 170 عاقبت ظلم 282
- 171 پناهگاه دادرس 286
- بخش ششم: بدگویی و ناسزا به علی علیه السلام در زمان حیات 288
- 172 ناسزا گویی معاویه به علی (ع) 288
- 173 نماز علی علیه السلام افضل است 289
- 174 سرزنش کردن علی علیه السلام 291
- 175 محو نام علی علیه السلام 292
- بخش هفتم: بدگویی و ناسزا به علی علیه السلام پس از شهادت 293
- 176 بیان فضل از زبان دشمن 293
- 177 عذر بدتر از گناه 294
- 178 درخواست معاویه برای لعن علی علیه السلام 295
- 179 سزای سب کننده علی علیه السلام 296
- 180 جعل حدیث بر ضد علی علیه السلام 297
- 181 خوش بود مدح از زبان دشمنان 299
- 182 آموزش ناسزا بر علی علیه السلام 301
- 183 مجازات لعن بر علی علیه السلام 304
- 184 پاداش حدیث دروغین علیه علی علیه السلام 305
- 185 لعنت بر علی علیه السلام برابر لعنت بر پیامبر صلی الله علیه و آله 306
- 186 قدغن کردن سب و لعن علی علیه السلام 307

- 187 دفاع از حریم علی علیه السلام 311
- 188 لعن کنندگان علی علیه السلام بدبختند 313
- 189 اهانت به ساحت قدس علی علیه السلام 314
- 190 دشنام به علی علیه السلام به خاطر عدلش 315
- 191 صاعقه ای از فرمان خدا 316
- فصل چهارم علی علیه السلام در سوگ فاطمه زهرا علیها السلام 319
- بخش اول غصب فدک 319
- 192 علی علیه السلام شاهد غصب فدک 319
- 193 حادثه کوچه 321
- 194 سخنان علی علیه السلام و زهرا علیها السلام پس از خطبه فدکیه 322
- 195 از مردانتان دلی مالا مال از نفرت دارم 324
- 196 خانه غم و اندوه زهرا علیها السلام 325
- 197 بیت الاءحزن مکان نوحه سرایی فاطمه علیها السلام 326
- بخش دوم: علی علیه السلام در کنار بستر فاطمه علیها السلام 327
- 198 پرستاری از زهرا علیها السلام 327
- 199 ملاقات ابوبکر و عمر 328
- 200 آخرین سخنان زهرا علیها السلام به علی علیه السلام 332
- 201 آخرین سخنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام 333
- 202 بر بالین فاطمه علیها السلام 336
- 203 آگاه شدن حسنین از شهادت مادر 339
- 204 بی هوش شدن علی علیه السلام 340
- 205 علی علیه السلام بر پیکر زهرا علیها السلام 341
- 206 آخرین سخنان زهرا علیها السلام و علی علیه السلام 342
- 208 علی علیه السلام کنار بستر زهرا علیها السلام 343
- 209 سخنان جانسوز علی کنار قبر زهرا علیها السلام 344

- بخش سوم: وصیت فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام 346
- 210 وصیت فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام 346
- 211 توصیه فرزندان به علی علیه السلام 347
- 212 غسل و نماز و بدن زهرا علیها السلام 349
- 213 علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام قرآن می خواند 350
- 214 وصایای حضرت زهرا علیها السلام 351
- 215 وصیت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام 353
- 216 وصیت به نماز نخواندن ابوبکر و عمر بر جنازه اش 354
- 217 بیماری که خبر از مرگ می داد 355
- 218 وصیت فاطمه الزهرا علیها السلام به علی علیه السلام 356
- بخش چهارم: خاکسپاری فاطمه زهرا (غسل نماز دفن) 357
- 219 نماز بر جنازه زهرا علیها السلام 357
- 220 تکبیر نماز علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام 358
- 221 غسل دهنده زهرا علیها السلام 359
- 222 ماجرای غسل و کفن و نماز بر جنازه 360
- 223 خبر شهادت فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام 361
- 224 مرثیه علی علیه السلام کنار جنازه فاطمه زهرا علیها السلام 362
- 225 وداع فرزندان با بدن مادر 363
- 226 نماز بر جنازه فاطمه زهرا علیها السلام 365
- 227 آرام کردن بچه ها کنار قبر زهرا علیها السلام 366
- 228 تکفین و تدفین زهرا علیها السلام 367
- 229 تدفین زهرا علیها السلام 368
- 230 مرثیه سرایی علی علیه السلام کنار قبر زهرا علیها السلام 369
- 231 شکوه علی علیه السلام هنگام تدفین زهرا علیها السلام 370
- 232 هفت قبر دیگر کنار قبر زهرا علیها السلام 373
- 233 گریه کنار قبر فاطمه زهرا علیها السلام 374

- 234- بیان مظلومیت از زبان فاطمه علیها السلام 375
- 235 مرثیه علی علیه السلام بر زهرا علیها السلام 376
- 236 جلوگیری از نبش قبر فاطمه علیها السلام 377
- بخش پنجم: گریه علی علیه السلام بعد از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام 379
- 237 دیدی علی علیه السلام تنها ماند 379
- 238 غربت فرزندان زهرا علیها السلام 380
- 239 اشک علی علیه السلام به علت یاداش دادن به قنفذ 381
- 240 ناله علی علیه السلام بر قبر زهرا علیها السلام 382
- 241 قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا علیها السلام و عکس العمل امیرالمؤمنین علیه السلام 383
- بخش ششم: مصائب شهادت فاطمه زهرا علیها السلام 384
- 242 مصایب در صحیفه ای نوشته شده بود 384
- 243 محبت ام البنین به فرزندان زهرا علیها السلام 385
- 244- شکیبایی و صبر علی علیه السلام بر شهادت زهرا علیها السلام 386
- فصل پنجم شهادت علی علیه السلام** 387
- بخش اول خبر دادن پیامبر از شهادت علی علیه السلام 387
- 245 شهادت سید اوصیا در سید ماه ها 387
- 246 گریه پیامبر بر ضربت بر فرق علی علیه السلام 388
- 247- خبر مظلومیت علی علیه السلام در معراج 389
- 248 گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مظلومیت علی علیه السلام 391
- 249 خبر از هتک حرمت 392
- 250- وعده پیامبر به علی علیه السلام 393
- 251- بشارت بر شهادت 394
- 252- پیامبر به علی مژده شهادت می دهد 396
- 253 خبر از رنگین شدن محاسن از خون سر 399

- 254 خبر شهادت امام در ماه رمضان 400
- 255 خبر از شقی ترین فرد 402
- 256 پیشگویی پیامبر ﷺ از شهادت خود و امامان 403
- 257 اخبار پیامبر از طول عمر علی 405
- 258 درک فیض شهادت در آینده 407
- 259 آگاهی پیامبر از مدفن علی ؑ 408
- 260 علی ؑ خضاب نمی کرد 409
- بخش دوم: خبر دادن علی ؑ از شهادت خود 410
- 261 اگر می دانستم که تو قاتل منی تو را نمی کشتم 410
- 262 خبر دادن علی ؑ از شهادت خود 412
- 263 بیچارگی ابن ملجم 413
- 264 قاتل من، شخصی بی نسب و نام 414
- 265 قاتل علی ؑ از یهود 415
- 266 نظر کنید به قاتل من 416
- 267 قاتل من هموست! 418
- 268 مرگ در کمین من است 419
- 269 قاتل من، ابن ملجم فاجر و ملعون 420
- 270 شقی ترین اشقیبا 421
- 271 آگاهی علی ؑ از شهادت خود 422
- 272 بدبخت ترین مردم 423
- 273 خبر دادن از آخرین پلید 424
- 274 شکایت از سستی یاوران 426
- 275 شناختن قاتل خود 427
- 276 نزدیک شدن امر الهی 428
- 277 دادن خبر شهادت 429
- 278 بستن پیمان شهادت با خدا 430

- 279 خبر از نوحه گری ها 431
- 280 خبر علی علیه السلام از شهادت جویریه 432
- 281 خبر دادن از شهادت به دخترش 433
- 282 (رجال صدقوا) کیانند؟ 434
- 283 شایعه قتل علی علیه السلام 435
- بخش سوم: مصایب اصحاب علی علیه السلام 436
- 284 اشعار در تکفین سلمان 436
- 285 تبعید ابوذر 438
- 286 دعای علی علیه السلام 440
- 287 عشق علی علیه السلام در دل ابن سکیت 441
- 288 انده علی علیه السلام در شهادت یاران 443
- 289 اندوه علی در مرگ مالک اشتر 444
- 290 مصیبت شهادت مالک 449
- بخش چهارم: کشیدن نقشه قتل علی علیه السلام 450
- 291 بقای حق آل علی علیه السلام 450
- 292 مهریه قظام 453
- بخش پنجم: وقایع شب نوزدهم و ضربت خوردن آن حضرت 456
- 293 تفکر علی علیه السلام در شب نوزدهم 456
- 294 حالات علی علیه السلام در شب نوزدهم 457
- 295 کمر بند شهادت محکم 458
- 296 شب ضربت 459
- 297 نایل آمدن به وصال محبوب 460
- 298 کمر بند از بهر مرگ علی 461
- 299 علت کم غذا خوردن 462
- 300 اولین نوحه کنندگان علی علیه السلام 463
- 301 دیدن پیامبر در خواب 464

- 302 غذای امام در شب ضربت خوردن 465
- 303 نگاه کردن به آسمان 468
- 304 گریه فرزندان 469
- 305 نزدیکی اجل 471
- 306 مناجات در شب ضربت 472
- 307 شب ضربت به فکر غذای مرغایان 473
- 308 کمر مرگ بستن 474
- 309 نگرانی زینب علیها السلام 475
- 310 درد دل آخر با امام حسن علیه السلام 476
- 311 آخرین رمضان علی علیه السلام 478
- 312 نفرین علی علیه السلام 483
- بخش ششم: ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد 484
- 313 ضربتی بر جای ضربت ملعون دیگر 484
- 314 آخرین اذان علی علیه السلام 485
- 315 بیدار کردن قاتل خود 486
- 316 ضربت در سجده اول 487
- 317 لرزیدن زمین 488
- 318 دویدن فرزندان به سمت مسجد 489
- 319 سر علی علیه السلام در دامن امام حسن علیه السلام 490
- 320 تمام شدن اندوه علی علیه السلام 491
- 321 گریه امام حسن علیه السلام 492
- 322 دستگیری قاتل علی علیه السلام 493
- 323 چگونگی دستگیری قاتل 494
- 324 ضربت بر سر شیر خدا 497
- 325 طلب شهادت از خدا 499
- 326 سوگواری زینب کبری علیها السلام 502

- 327 درنده خوبی قاتل علی علیه السلام 504
- 328 خبر امام حسن علیه السلام از باطن ابن ملجم 506
- بخش هفتم: برخورد علی علیه السلام با قاتلش 507
- 329 به اسیر کن مدارا 507
- 330 قصاصی همانند قاتل پیامبر 509
- 331 سفارش های علی علیه السلام درباره قاتلش 511
- 332 قصاص عادلانه 512
- 333 مروت بر قاتل 514
- 334 ترحم بر قاتل خود 516
- بخش هشتم: علی علیه السلام در بستر شهادت 517
- 335 گریه دختر کنار پدر 517
- 336 گریه و زاری امام حسن علیه السلام 518
- 337 به فکر قاتل خود 519
- 338 از بین رفتن بینه و حجت 520
- 339 شیر آوردن بینوایان 522
- 340 دخترم گریه مکن 523
- 341 ملاقات اصبع بن نباته از علی علیه السلام 525
- 342 سر مبارک به دامان امام حسن علیه السلام 529
- 343 آخرین سخنان علی علیه السلام با زینب علیه السلام 530
- 344 فرزندان علی کنار بستر پدر 532
- 345 گریه ابا عبدالله بر علی علیه السلام 533
- 346 استقبال زهرا علیه السلام از علی علیه السلام 534
- 347 برتری علی علیه السلام بر پیامبران اولوالعزم 535
- 348 وصیت علی علیه السلام به عباس علیه السلام 543
- 349 وصیت به صبر 544
- بخش نهم: وصایای علی علیه السلام 546

- 350 سپردن امر خلافت به حسن علیه السلام 546
- 351 وصایای علی علیه السلام هنگام مرگ 551
- 352 وصایای علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام 554
- 353 آخرین سفارشات علی علیه السلام 560
- 354 وصیت علی علیه السلام بر عباس علیه السلام 561
- بخش دهم: شهادت مولای متقیان علی 563
- 355 شگفت انگیزترین دوره زندگی امام علی علیه السلام 563
- 356 طیب ناامید شد 564
- 357 سفارش امام علیه السلام به امام حسن علیه السلام 565
- 358 همه کنار بستر امام 567
- 359 شب آخر حیات 568
- 360 شب آخر حیات 572
- 361 وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام 573
- 362 شهادتین گفتن امام علی علیه السلام 574
- 363 سخنان خضر نبی بعد از شهادت علی علیه السلام 575
- 364 وصیت امام علی علیه السلام به حسین علیه السلام 580
- 365 اختیار شهادت 581
- بخش یازدهم: خاکسپاری علی علیه السلام 582
- 366 اولین روضه خوان علی علیه السلام 582
- 367 گریه امام حسین علیه السلام 584
- 368 غسل دهندگان علی علیه السلام 585
- 369 پیامبر و فاطمه زهرا علیها السلام کنار بدن علی 586
- 370 حنوط بهشتی 587
- 371 مقبره آماده علی علیه السلام 588
- 372 گرفتن جلو تابوت توسط ملایکه 589
- 373 غسل و تکفین علی علیه السلام 591

- 374 ملایکه یاری دهنده غسل علی علیه السلام 592
- 375 مقبره آماده علی علیه السلام 593
- 376 جان باختن بینوای نابینا کنار قبر علی 595
- بخش دوازدهم: سزای قاتل علی علیه السلام 599
- 377 سزای قاتل علی علیه السلام 599
- 387 مجازات قاتلان علی علیه السلام 601
- 379 قصاص قاتل 603
- 380 لعنت ملایکه بر قاتل علی علیه السلام 605
- بخش سیزدهم: قبر علی علیه السلام 606
- 381 رویای صادق علی علیه السلام 606
- 382 حرم امن الهی 607
- 383 مقبره علی علیه السلام 609
- 384 چگونگی زیارت مرقد علی علیه السلام 610
- 385 آثار نیک زیارت مرقد مطهر علی علیه السلام 612
- 386 برابری پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام با هفتاد حج 613
- 387 نوح پیامبر، مقبره علی علیه السلام را می سازد 614
- بخش چهاردهم: سوگواری فرزندان امام بر علی علیه السلام 615
- 388 گریه زینب بر بالین پدر 615
- 389 اثر ضربت ابن ملجم 617
- 390 گریه ام کلثوم 618
- 391 گفتگوی ام کلثوم با ابن ملجم 619
- بخش پانزدهم: خون گریستن 620
- 392 علایم شهادت علی علیه السلام 620
- 393 علایم شهادت 621
- 394 خون گریستن جمادات در قتل علی علیه السلام 622

623.....	395	علايم شهادت علي <small>عليه السلام</small>
624.....	396	خطبه امام حسن <small>عليه السلام</small> در مسجد
626.....	397	حضور شهيدان در نماز بر امام <small>عليه السلام</small>
627.....	398	از آسمان خون باريدن
628.....	399	گريه ملايکه و جن براي علي <small>عليه السلام</small>
629.....	400	حزن حنانه در فراق علي <small>عليه السلام</small>
630.....		فهرست مطالب